مریوان حلبچه‌ای

سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام

با دیدی انتقادی و رویکردی علمی
درباره‌ی جایگاه زن در دین اسلام

مترجم: آرمان منوچهری

Sex, Sharia
and Women
in the History of Islam

Mariwan Halabjaee

چاپ اول
2010

نام کتاب:

سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام

با دیدی انتقادی و رویکردی علمی درباره‌ی جایگاه زن در دین اسلام

موضوع: تحقیقی

نویسنده: مریوان حلبچه‌ای

مترجم: آرمان منوچهری

چاپ : چاپ اول : 2010

شماره‌ی کتاب (به زبان اصلی): وزارت فرهنگ شماره‌ی 845 **را در سال** 2005 **به آن اختصاص داده، اما بعدها خلع شماره‌شده‌و کتاب در سراسر کردستان و عراق ممنوع شده‌است.**

www.xwdakan.com

xwdakan6@gmail.com

خلاصه‌ای از زندگی نامه‌ی نویسنده:

نویسنده‌در سال 1963 در شهر حلبچه(در کردستان تحت سیطره‌ی کشور عراق) دیده‌به جهان گشوده است. قبل از به دنیا آمدن وی، پدرش شهید شده‌است. از همان اوان کودکی تا سنین 12یا14 سالگی در مراکز کودکان بی سرپرست، زندگی کرده‌است. در فعالیت های سیاسی حضوری فعال داشته‌است، تا جایی که پس از دو سال پیشمرگ بودن، از جانب رژیم بعث عراق، دستگیر می شود و پس از دادن مجازات اعدام برای وی، پس از سپری کردن سه‌سال در زندان، شامل عفو عمومی می شود و از زندان آزاد می گردد. از این رو با مشکلات عدیده‌ای در درس خواندن و مدرسه‌رفتن مواجه‌بوده‌است و تنها توانسته‌است تا پایه‌ی شش ابتدایی را به اتمام برساند. پس از آن که کتاب "سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام" را به رشته‌ی تحریر درآورد؛ از طرف مفتی های اسلامی فتوای کشتن وی، صادر شد. بدین سبب ناچاراً راه غربت را برگزید و اکنون در یکی از کشورهای اروپایی ساکن است.

آثار نویسنده عبارتند از:

- گفت و گو .... شعر
- غربت..................................شعر
- انرژی های مخفی .... تحقیقی فرا روان شناسی
- بودا در میانه‌ی دین و فلسفه.... در مورد علوم ادیان
- حرام شده‌ها........................... چکامه
- ابواب دین .... کتابی در مورد علوم ادیان
- شکنجه..................................کتابی روانکاوانه
- تبلیغات و رسانه .... رساله
- خرافات در جامعه.................... تحقیقی
- درمان .... نمایش نامه
- سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام......... تحقیقی
- خون نامه .... تحقیقی

به خاطر نوشتن این کتاب ها، فتوای کشتن نویسنده را صادر کرده‌اند:

- **ابواب دین**
- **خرافات در جامعه**
- **سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام**
- **خون نامه**

سیری در گفته‌های نویسنده:

تا زمانی که دین در میانه‌ی قدرت باشد قشر زنان شاهد بیشترین سرکوب و قربانی هستند.

بدون در نظر گرفتن همه‌جانبه‌ی جایگاه زنان، نمی توان از آزادی های انسانی، سخن به میان آورد.

سلب تحصیل از زنان، به حاشیه‌انداختن آن ها از کار و موقعیت های اجتماعی، سلب آزادی انتخاب، گوشه‌نشین شدن در کنج خانه، سبب استحکام پایه‌های دین و مذهب خواهد شد و جامعه‌را در مقابل موقعیت های دمکراتیک و متمدن و بمب باران های اطلاعاتی؛ به سوی نابودی سوق می دهد.

دیدگاه مردان، در مورد این که جنس مؤنث حافظ شرف مردان هستند، غیر از مهر تأیید بر پیشانی خرافات دینی، اهانتی بزرگ به خود مردان نیز، محسوب می شود.

تمامی علوم و معارفی که در فرهنگ مردسالاری جمع شده‌است، بدون هیچ گونه پیشرفتی باقی خواهند ماند، مادام که زنان نیز به طور مستقیم در آن ها حضور فعال نداشته‌باشند.

تنبیه‌زنان با هر روش، در هر زمان و در هر مکان، و با هر وسیله‌ای، حتی اگر با شاخه‌گلی نیز بوده‌باشد، اهانت به ساحت انسانیت است. وجود چنین مشروعیت بخشیدن هایی به تنبیه‌در قرآن، حاکی از تحقیر انسانیت را می رساند. و به این انتقاد صحه‌می گذارد که قرآن پدیده‌ای مختص به زمان و مکان خود می باشد.

مقدمه‌ی مترجم

با ظهور اسلام، و ترویج اندیشه‌های دگم و واپسگرایانه، و تبدیل آن به دینی سرشار از سکس و تجاوز جنسی و شهوترانی و هوسرانی برای طیف مردان مسلمان، سیستمی توتالیتر بر جامعه حاکم شد که، نه تنها رفتار، بلکه اندیشه‌ی انسان را تحت نفوذ و زیر سیطره‌ی خود قرار داد. وجود ده‌ها آیه‌ی زن ستیزانه و صدها حدیث از پیامبر و خلفا و ائمه، گویای دگردیسی هایست که زمینه‌ی انحطاط جامعه را در پی دارد. اسلام از همان ابتدای ظهورش، انسان ها را در همان دو گروه‌دسته‌بندی شده‌ی اجتماع، یعنی گروهی حاکم و گروهی محکوم، باقی گذاشت. و قانون لایزال مردان حاکم و زنان محکوم، مردان بهتر، زنان کهتر را، برای همیشه ماندگار ساخت..

محمد به عنوان اسوه‌ای حسنه برای بشریت، (به تعبیر قرآن!!) خود، مظهری کامل از شهوترانی و بی ارزش دانستن قشر زنان است تا جایی که در مکه به صورت پیامبری رؤوف و مهربان و اندرزگو و فاقد بنیه‌ی مالی، صرفاً در حکم برده‌ای بوده، که خدیجه او را با ثروت هنگفتش خریداری کرده بود؛ ظهور می کند. در مرحله‌ی مدینه با مرگ خدیجه و تکیه بر ثروت بادآورده‌ی وی، مهربانی به کام گیری و شهوترانی و استبداد و زورگویی، تبدیل می شود. و عملاً شروع به فرمانروایی و فعالیت جنسی

نمود. چنان اهمیتی به نیاز جنسی داد؛ که در طول نُه سال به بستر هجده‌زن عقد شده‌ی رسمی، خزید.

محمد با توجه به شرایط اقلیمی و اجتماعی شبه جزیره‌ی عربستان، و با تشخیص این که، مردم آن منطقه را تنها از راه وعده‌های بهشتی، هم چون؛ وجود حوری های بهشتی آماده‌ی جماع، که هر بار به حالت دخترانگیشان باز می گردند، وجود غلمان های نازک پوست و مهیا برای عمل لواط، جنگل های سر سبز، جویبارهای شیر و شراب و عسل، کاخ های بهشتی ساخته شده از سنگ های مرمر و عاج، تشویق به جهاد و کشتار می نمود. چنین تصاویری برای عرب بادیه‌نشینی که در بیابانی خشک و ماسه‌ای و زیر آفتاب سوزان، که تنها همدمش شتران و گوسفدانش می باشد، مناظری خالی از لطف نبوده است.

شرط دستیابی و کامیابی و تصرف چنین مکانی که بهشت نام گذاشته‌اند، تصرف و دستیابی به دیگر مناطق و رضایت خدا و پیامبرش دانسته‌اند، اصحاب و هم مسلکان چنین شخصی خود را به آب و آتش می زنند تا بلکه بیشتر و بیشتر به سرزمین های دیگر دست یازند و در این تجاوزات، به غنایم و زنان دیگری دسترسی پیدا کنند، همان غنایمی که برای فرد مسلمان حلال شرعی است و خدای قاهر و جبار و هم چنین پیامبر سکس مزاجش نیز، از این کار راضی و خشنود هستند. و حتی غیر از اسلام هیچ دین دیگری را نمی پذیرند:

و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه[1]

هر که جز اسلام دینی را بجوید، هرگز از او پذیرفته نشود.

برای رها شدن از قید و بند دین باید ابتدا با صراحت تمام ترس از توهم عذاب هایی به نام دوزخ و جهنم را، از خود دور ساخت. هستند مسلمانانی را که روزانه ده‌ها بار دروغ می گویند، غیبت می کنند، زنا می کنند، مشروبات الکلی می نوشند، یعنی تمام و کمال احکام مذموم در دینشان را اجرا می کنند اما در عین حال برای روی آوردن به خرد گرایی، ترس نهادینه شده‌ای، بر سراسر زندگیشان سایه افکنده است و به نوعی خود را ناتوان و عاجز می بینند.

فروید در نامه‌ای به یونگ در دوم ژانویه‌نوشته‌است : "من از اعماق وجود خود به یک چیز می توانم اطمینان کنم. عمیقاً می توانم باور کنم که تمامی شالوده‌ی نیاز انسان به دین، بر درماندگی خُردسالانه‌ی وی قرار دارد... و الخ".[۲]

و این چنین است که دین و خرافات و شخص پرستی و امامزاده‌پرستی و رجزخوانی و سینه‌زنی و گریه و اعتکاف و شیطان و جن و ملایک، جای خود را به عقل و منطق و علم و انسان مداری می دهند. موجودی توهمی و دایم الغایب به نام امام زمان، در ذهنیت خیال پرداز جامعه جا خوش می کند

[1]- سوره‌ی آل عمران، آیه 85

[2]- فروید، یونگ و مذهب نوشته‌ی مایکل پالمر، ترجمه‌ی محمد دهگانپور و دکتر غلامرضا محمودی، چاپ اول پاییز 1385

و در قرن بیست و یک هم چون هاله‌ای نور، بر سر[3] یکی از خادمانش منور می شود.

هنگامی که محمد با توسل به شعبده بازی های کلامی، سعی در سالوس بازی داشت، از همان ابتدای امر، مخالفان بسیار زیادی برایش قد علم کردند و دینی را که به عنوان یک ایدئولوژی به جامعه عرضه می کرد، به باد انتقاد گرفتند و بر وی خرده گرفتند. امروزه پیروان دو آتشه‌ی وی، با الهام گرفتن از دوران طلایی محمد و خلفاء، سعی در سرکوب هر چه بیشتر معارضان و دگراندیشان دارند. و همیشه دیکتاتورانی در زیر چکمه‌های این دین، مردم را به خاک و خون کشانیده‌اند.[۴]

ستمی که پیروان دین اسلام، به عنوان کامل ترین ادیان(به تعبیر مسلمانان) در حق زنان به انجام می رسانند، گویای نابرابری جنسیتی است که در قرآن،

[3]- اشاره‌ایست به توهم هاله‌ی نور محمود احمدی نژاد در هنگام سخنرانی در صحن سازمان ملل متحد.

[4]- در همین سال های اخیر صدام حسین با الهام از سوره‌ی انفال، 182 هزار از مردم کرد آن کشور را به گورهای دسته‌جمعی سپارد. هم چنین خمینی در طی فتوایی، عملا ریختن خون کردها را، مباح اعلام کرد. طالبان در افغانستان و پاکستان سال های طولانیست که مردم را به وحشیانه‌ترین شیوه‌ها سر بریده‌و یا قتل عام کرده‌اند. که همگی از قتل عام های قبایل بنی قریظه‌و بنی نضیر الهام گرفته‌اند که به دستور رهبر جامعه‌ی اسلامی، یعنی شخص پیامبر انجام گرفته‌است.

و در طی آیاتی مختلف، به آن اشاره شده است.[5] خلاصه این دین مالامال از باتلاق های متعفن و گندیده‌ایست که با شهوت و هوسرانی و عقده‌های جنسی، لبریز شده است و تمامی جنایات و تجاوزات به ساحت انسانیت را، با آیات قرآن و احادیث محمدی و تفاسیر گوناگون از آن ها، توجیه شرعی کرده‌اند. و قانون آن نیز نمی تواند ضامن امنیت زنان باشد! زیرا سرچشمه‌ی دین، از نصایح و تهدیدات و یا خطابه‌های ترحم آمیز، برای زنان نشأت گرفته است. اگر زنان از ستمی که با نام شرع و دین، بر آن ها روا می شود مطلع باشند؛ قطعا زنان اولین و سرسخت ترین گروه‌از دشمنان اسلام را، تشکیل می دادند. امیدوارم از راه این ترجمه توانسته باشم قدمی کوچک در راه روشنگری و روی آوردن به خردگرایی جامعه برداشته باشم و زنان را نسبت به ستمی که بر آن ها روا می شود بیشتر و بیشتر آگاه کرده باشم.

امیدوارم جامعه بتواند با گام هایی که اشخاصی هم چون علی دشتی، عبدالخالق معروف، عباس عبدالنور و مریوان حلبچه‌ای و...الخ در این راه برداشته‌اند، روندی رو به‌خرافات گریزی بپیماید. همان روندی که امروزه یکی از پدیده‌های تمامی جوامع می باشد و این پدیده در میان جامعه‌ی مسلمانان نیز، کاملا محرز است.

---

[5] – در همین کتاب به شیوه‌ای مفصل، نابرابری جنسیتی و گناهی به نام زن بودن، مورد بررسی قرار می گیرد.

در ترجمه این کتاب، که از روی چاپ هشتم و با کمک خود نویسنده انجام گرفته است؛ از فرهنگ لغت های "هه‌نبانه بورینه"[6] و "لغت نامه‌ی دهخدا"[7] و در بیشتر موارد برای ترجمه‌ی آیات، از ترجمه‌ی قرآن "فولادوند" بهره‌کافی برده‌ام. با زحمت و مرارت های بسیار، از ترجمه و تایپ آن گرفته تا رعایت امنیت وصف ناشدنی، دست به چنین کاری زده‌ام، تا جایی که مجبور شده‌ام با نامی مستعار آن را به چاپ برسانم. اما امروز که آن زحمت ها به بار نشسته است اگر به خاطر همین کتاب جانم را فدا کنم، اطمینان کامل دارم به اینکه با رقص و پایکوبی به پای چوبه‌ی دار می روم. امروز که این کتاب به دست شما رسیده است، به عنوان وظیفه‌ی خویش آن را در اختیار دیگران قرار دهید تا همه با هم به سوی جامعه‌ای خردگرا گام برداریم.

آرمان منوچهری

ژانویه

[6]- اثر استاد عبدالرحمن شرفکندی(هه‌ژار)

[7]- اثر علی اکبر دهخدا

خواننده‌ی گرامی!

لطفا قبل از خواندن این کتاب ترجمه‌ای از قرآن همراه با کتب حدیثی صحیح مسلم و صحیح بخاری، همراه با یکی از تفاسیر مورد اعتماد قرآن را، مطالعه‌فرمایید سپس در هر بابی از مطالب این کتاب اگر با روایت یا رویدادی برخورد کردید و احساس نمودید که چنین آیه‌ای وجود ندارد و یا آن روایت ساختگی است، با منابع ذکر شده‌برآورد کنید تا صحت و سقم آن برایتان محرز گردد. اگر احساس کردید که نوشته‌های این کتاب از واقعیت به دور است و با آن منابع هم خوانی ندارد، فوراً کتاب را پاره کنید و آن را بسوزانید این کار شما خیلی شایسته‌تر از آنی است که به عمامه‌به سرها و نمایندگان خداوندی پناه ببرید و از آن ها بخواهید برایتان مسائل را روشن سازند. دیگر وقت آن رسیده‌است که خود ما وارد متون اسلامی شویم و خود را از وعظ و خطابه‌ی دیگران به دور سازیم. خود ما آن ها را بفهمیم، به جای این که دست به دامن آن ها شویم. با خواست خودمان آن ها را بررسی کنیم و دست به قبول کردن یا رد کردن اصول آن بزنیم، نه با فشار شمشیر و ترسانیدن.

خواندن چنین کتابی کار آسانی است. کلمات آن کاملاً ساده‌و بی پیرایه‌هستند. عمداً بدین گونه نوشته‌شده‌است. تا هر کسی به اندازه‌ی وسع دیدگاه و میزان آگاهیش، آن را بفهمد. این رویه، اسلام گرایان را دچار

آشفتگی نمود و نمی دانستند که چگونه و با چه شیوه‌ای عیب و عار خود را پینه کنند. چاپ هشتم (آخرین چاپ در زبان اصلی کتاب) این کتاب را از سایر چاپ های دیگر متمایز ساخته‌است. تا حد ممکن ضعف های آن را، مورد بررسی قرار داده‌ام. از دوباره‌کاری خود را بر حذر داشته‌ام. جملاتی را که حاکی از رویه‌ای ناسیونالیستی بوده‌است، آن ها را تا حد ممکن اصلاح کرده‌ام. بارها منابع را بررسی کرده‌ام، غیر از مشخص کردن، بهترین و بررسی دقیق در آن ها، تا جایی که توانسته‌ام، اشتباهات آن را، اصلاح نموده‌ام. عمقی نگری به مطالب این کتاب، و صحبت از محتوا و آیات و احادیث محمد و هم چنین انتقاد و پیشنهادات شما عزیزان باعث ادامه‌و دلگرمی به این راه، خواهد شد. تا بتوانم در چاپ های آتی همواره‌از آن ها استفاده‌نمایم. چنین کتاب هایی را همواره‌می توان مطالب جدیدی به آن ها افزود و هم چنان چاپ های بعدی ادامه دارد. این راه فنا ناپذیر است و همیشه‌در حال پویایی است.

چند نکته‌در مورد چاپ هشتم این کتاب به زبان اصلی کتاب (کردی)

خواننده‌ی گرامی! اکنون که چاپ هشتم این کتاب در اختیار شما قرار گرفته‌است، غیر از تشهیر و تکفیر و تهمت زدن و تحقیر و افتراء، که بیشتر آن ها زاده‌ی همان ایدئولوژی دینیشان است؛ پاسخی علمی درباره‌ی محتوای این تحقیق ارائه‌نشده‌است. مدتی پیش مطلبی در روزنامه‌ی "هه‌وال" توجه‌ام را به خود جلب کرد،[8] نویسنده‌ی آن به مطالبی اشاره کرده‌بود که مناسب دیدم که جملاتی از آن را در اینجا نقل کنم:

زمانی که نویسنده‌ای انتقادی را ارائه‌می دهد یا این که جواب انتقادی را می دهد، اگر چه به شیوه‌ای سنگین مطلب را آماج انتقادات تند خود قرار دهد و حتی نویسنده‌را به نداشتن اطلاعات کافی در آن زمینه‌ی خاص متهم سازد، هم چنان انتقادش انتقادی سازنده‌است. اما زمانی که اهل قلم یا آنتی قلمی، نتواند به خوبی مطلب را مورد بررسی قرار دهد، در نتیجه‌به تشهیر و بدنام کردن نویسنده‌ی آن مطلب می پردازد، و عقده‌های درونی خویش را با مجموعه‌ای از حرف های رکیک به داخل روزنامه‌ها می کشاند، در این صورت چنین نوشته‌ای غیر از بی ادبی و رکیک گویی، هیچ گونه توصیف دیگری را نمی توان برای آن لایق دانست. لازم است که انسان قبل از اینکه

[8] – روزنامه‌ی هه‌واڵ شماره، ص5، سرور عبدالرحمن پنجوینی

دانشمند باشد، ابتدا باادب و نزاکت باشد. قبل از این که جویای علم باشد، باید جویای ادب باشد.

مشکلات در جوهر خود، از نبود شعور ادبی ناشی می شود، متأسفانه مسلمانان نه تنها در مقابل ایده‌های متفاوت، بلکه در مقابل اندیشمند و صاحب ایده‌ی متفاوت نیز، به بی ادبی و رکیک گویی پناه می آورند. معتقدند که اگر وی را تشهیر و رسوا سازند، شامل عملی صالح خواهند شد. چنین کاری را به عنوان جهاد و جنگ در راه خدا می دانند اگر نتوانستند چاقویی بر وی زنند؛ حرف هایی از چاقو بدتر، نثارش می کنند. اگر مسلمانی بدین گونه رفتار نکند، و گفتارش متین و مناسب باشد، معلوم است که فرهنگی دیگر غیر از فرهنگ اسلامی بر وی غالب شده‌است. متأسفانه (تشهیر و تکفیر) صنعتی است مختص به مسلمانان مخلص. مسلمان اگر از منابع اسلامی بهره‌گیرند به همان طریق می تواند جوابی برای اندیشه‌های متفاوت داشته‌باشد. گفتارهای (تشهیر و تکفیر) روحانیون، نمونه‌ای ناب از سلسله‌گفتارهای ادب اسلامیست. هم چنان که در قرآن نیز (تشهیر و تکفیر) آمده‌است: در سوره‌ی (المسد 1-5) با بدترین شیوه‌از "ابولهب" و همسرش سخن به میان آمده‌است. در سوره‌ی (القلم 10-16) از "ولید بن مغیره"سخن به میان می آید، ایشان که از زمره‌ی مردان نادر و عاقل مکه بوده‌است، اما با بدترین شیوه‌او را رسوا کرده‌اند. با القابی هم چون: محقر، طناز، فتنه‌گر، ناشایست، متجاوز، گنه‌کار، پوست کلفت، بی اصل و نسب و در ادامه می گوید، بینیش را خواهیم برید.

نویسنده‌در ادامه‌ی مطلب خود بیان می کند که؛ تنها به این خاطر که "ولید" نتوانسته‌است اسلام را بپذیرد و عقل وی تاب چنین دینی را نداشته‌و در نتیجه‌دنبالروی از عقل خود کرده‌است! اما در متن قرآنی به گونه‌ای بیان شده‌است که تنها جهت شخصیتی مغیره‌را مد نظر داشته‌است و به گونه‌ای تحقیر آمیز بیان کرده‌است که پدر وی نامعلوم است و در این اثنا مردی مکی او را به عنوان پسر خویش پذیرفته‌است.

این خود نمونه‌ای اصیل و ملموسیست که خود نمادی از گفتار و دیالوگ های اسلامیست. ملایان و روحانیون نیز، خود را وارث بر حق پیامبران می دانند! از این روست که آن ها نیز از این نوع گفتارهای تحقیر آمیز، رویگردان نیستند. اگر قرآن صفاتی هم چون پوست کلفتی و بی اصل و نسبی و تهدید به بینی بریدن ولید بن مغیره‌دارد؛ طبیعی است که آخوندهایی که از سرچشمه‌ی چنین مشربی نوشیده‌باشند، (منتقد) را به باد سخره‌نگیرند.

اولین چاپ این کتاب به اواخر سال های 2005 باز می گردد، اکنون در سال 2010 چاپ هشتم آن به بازار عرضه‌شده‌است، چنین تجدید چاپ های متوالی در کردستان، به ندرت اتفاق افتاده‌است. تیراژ هر تجدید چاپی نیز از هزار نسخه‌فراتر رفته‌است، تاجایی که تنها در چاپ های اول و دوم هزاران نفر آن را مطالعه کرده‌اند.

با وجود مدت زمانی بیش از چهار سال پس از انتشار اولین چاپ این کتاب، تا کنون به غیر از مجموعه‌ای از تشهیر و تکفیر و فتاوی و دشنام و رسوا کردن ها، هم چنین تجسس در میانه‌ی زندگی خصوصی و خانوادگی

و داستان بافی هایی بی اساس که ممکن است حتی برای خودشان نیز، نامفهوم باشد سپس جنگ رسانه‌ای و بزرگ نمایی مسائل در شبکه‌های تلویزیونی مختلف اسلامی، به غیر از اینها نه دیده‌و نه شنیده‌ام که توانسته‌باشند حتی یک پاراگراف علمی در مورد این تحقیقات من بنویسند.

غیر قابل انکار است که اسلام گرایان کردستان، اهمیتی وصف ناکردنی به آن (مثلاً) رساله‌ای داده‌اند که به شیوه‌ای دسته‌جمعی از طرف احزابی چون "حرکت اسلامی"، "جمعیت اسلامی"، "اتحاد اسلامی"، مفتیان و پروژه‌ی "تیشک" به طور شبیخون آسا در حملاتی رزم گونه و جهادگرانه، در برابر این کتاب عرض اندام نمودند. اگر چنین شبیخونی هماهنگ نمی بود، هرگز هیچ گونه پاسخی برایشان نمی نوشتم، و خود را به چنان مرتبه‌ای نزول نمی دادم که جوابیه‌ای برای تشهیر و دشنام باران های آن ها بنویسم.

به سبب این که در انتهای این کتاب، به عنوان دفاع از خود در برابر مسلمانان و هتک حرمتی که در حق من انجام داده‌اند، جوابیه‌ای مفصل برایشان نگاشته‌ام از اینرو در اینجا با این مختصر مقدمه؛این قسمت را به پایان می رسانم.

زن و شریعت یا شریعت و زن
دروازه‌ای رو به سکس و شرع و زن

بدون توجه به ابعاد و جایگاه زنان بسان انسانی که با مردان حق برابری دارد، نمی توان از آزادی های اولیه‌ی انسان ها سخن به میان آورد.

برای تجزیه و تحلیل آداب و ارزش ها و عقلیت کاملاً عشیره‌ای، و هم چنین آشنایی هر چه بیشتر با داستان های تراژیک و قوانین ارتجاعی که در تاریخ اسلام به واقعیت پیوسته‌اند، و برای ایجاد پیوندی میان آداب و رسوم اجتماعی امروزه با زندگی 1400 سال قبل؛ لازم است وقایع آن روزگاران را با عقلیت امروزی تطبیق دهیم. بلکه بتوانیم چشم اندازی گسترده فراروی این دین قرار دهیم.

دختر کردی به نام(س) در کردستان زیر سلطه‌ی عراق، با وجود این که از دین اسلام چیزی نمی فهمید، ولی مسلمانی کاملاً مقلد و اهل نماز و روزه و خداترسی کامل بود. او به علت فعالیت های یکی از برادرانش بر ضد رژیم بعثی، در سال 1986 دستگیر شد. در زمان دستگیری هنوز ازدواج نکرده بود. بعد از چند ماه به سربردن در زندان، اقوام و خویشانش توانستند در مرکز مخابرات (اطلاعات و امنیت)بغداد به مدت چند دقیقه او را ملاقات کنند. در آن اندک زمان ملاقات، دریافتند که دخترشان مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌و حامله است. بعد از محاکمه(س) را به 20 سال

زندان محکوم کردند و به زندان بزرگ ابوغریب فرستادند. پس از وضع حمل، نوزادش را در پارچه‌ای پیچاندند و برای اقوامش فرستادند. او بعد از تحمل آزار و شکنجه‌های زندان، در سال 1988 مشمول عفو عمومی قرار گرفت و بعد از دو سال کودکش را دید.

سال 1997به منظور تهیه‌گزارشی برای یکی از روزنامه‌ها، گفتگویی با وی انجام دادم. هرچند تمام مصاحبه با دوربین فیلمبرداری ضبط شد اما ایشان حاضر نشدند تحت هیچ شرایطی فیلم آن فاجعه‌ی تراژیک پخش شود. و بیوگرافیش در روزنامه‌ها چاپ شود. تنها به این دلیل که بعدها افراد جامعه‌به چشم حقارت به او نگاه می کنند. البته من هم تا حدودی با او موافق بودم، چون که با حربه ی شرف و ناموس آماج حمله‌ی توپ و تشر های مومنان اسلام قرار می گرفت.

خمیر مایه‌ی تقریر این کتاب از احساس تألمی که در گفتگوی یاد شده‌به من دست داد، نشأت گرفته است. جنایتی فجیع وآشکار، انسانی دستگیر می شود و به خاطر جنسیتش که زن است، توسط نیروهای امنیت رژیم بعث، داخل کابینی در مرکز فرماندهی امنیت شهر "سلیمانی " مورد تجاوز قرار می گیرد. با این وجود (س) راضی نمی شود که حقایق روشن شود. زیرا پرده‌برداری از این حقایق موجب رسوایی و منکوب شدن شخصیت اجتماعی وی می شود. (س) کاملاً واقف است به اینکه، جامعه‌ای که در آن زندگی می کند و فرهنگ غالب مردمش همان جامعه‌و فرهنگی است که در آن به زنان با چشم حقارت نگریسته‌می شود. ولی

نسبت به این موضوع ناآگاه بود که افراد همین جامعه متأثر از متون آیینی به نام اسلام، به او تجاوز کرده‌او را هتک کرده‌و کرامت انسانیش را خدشه‌دار کرده‌اند. این جامعه‌به سبب تأثیرپذیری ازاین متون دینی است که با چشم حقارت به او نگاه می کند. آری چنین بود که سرنوشت(س) انگیزه‌ی اصلی نوشتن این کتاب شد.

اگر چه در تاریخ سیاسی - اجتماعی ملل مختلف، (س) اولین زنی نیست که مورد تجاوز قرار گرفته و هتك حرمت می شود، ولی در جوامعی که زیر سیطره‌ی اسلام بوده است، فجایعی از این دست به شیوه‌ای گسترده ملموس است. ملت کرد هم مستثنی از این قاعده‌نیست و (س)های بیشماری در طول تاریخ هتك حرمت شده‌اند. اگر نگاهی گذرا به سلول های انفرادی زندان های سیاسی در کردستان و عراق داشته باشیم به تراژدی های زیادی برخورد می کنیم.

کسی که سفری کوتاه‌به عراق و یا افغانستان داشته باشد، برایش کاملاً روشن خواهد شد که پروسه‌ی هتك حرمت، مخصوصاً از جانب گروه‌های بنیادگرای اسلامی، خیلی سهل و آسان اجرا شده و هنوز هم پا بر جا مانده‌است. اخبار مشابه چنین تجاوزاتی در نقاط مختلف جهان، خوراك رسانه‌های خبری داشته باشد.

در اسلام، زنان مسؤول اصلی گناهان مردان هستند. مطابق آیات قرآن، مردان هدایت کننده و تنبیه‌کننده‌زنانند. زنانی که نماد ناموس و شهامت

مردان هستند. این تبعیض، پدیده‌ای طبیعی نیست و مخلوق خداوندست. با توجه به آیه‌سوره‌ی النساء:

"الرّجَالُ قَوّامُونَ عَلَى النّسَآءِ بِمَا فَضّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىَ بَعْضٍ وَبِمَآ أَنْفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ وَاللاّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنّ فَعِظُوهُنّ وَاهْجُرُوهُنّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنّ سَبِيلاً."

مردان سرپرست زنانند به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آن که از اموالشان خرج می‌کنند. پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در بستر از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را ترک کنید. پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آن ها هیچ راهی [برای سرزنش] مجویید که خدا والای بزرگ است.[9]

نمونه دیگری که در میان احادیث موثق به چشم می خورد:

"خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْمُصَلَّى فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْنَ وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ

[9]- (الشاة أصابها القوام والمعوج عدله و أزال- (القوام) قوام كل شيء عماده ونظامه وما يقيم الإنسان من القوت وقوام الأمر ما يقوم به وهو قوام أهل بيته يقيم شأنهم- (القوامة) القيام على الأمر أو المال أو ولاية الأمر- (القوام) الحسن القامة والحسن القيام بالأمور- (القويم) المعتدل والحسن القامة.) المعجم الوسيط: إبراهيم مصطفى ـ أحمد الزيات ـ حامد عبد القادر محمد النجار، تحقيق / مجمع اللغة العربية. مادة(قوم، قوام)

وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ قُلْنَ وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا.[10]

پیامبر خدا به قصد رفتن به مسجد [از خانه] خارج شد. از کنار جمعی از زنان گذر کرد و به آنها گفت: هان ای زنان صدقه‌دهید! چنان که مشاهده‌کرده‌ام[11]، قسمت اعظم اهل دوزخ را شما تشکیل می دهید. زنان گفتند: چرا ای پیامبر خدا؟ در جواب گفت: زیاد نفرین می کنید. از شوهر و اقوام و خویشان ناراضی و گله‌مند هستید. در میان آن ها یی که عقل و دینشان ناقص است مشاهده نکرده‌ام کسانی همچون شما را که عقل مرد عاقل را منحرف سازند. زنان گفتند: ای پیامبر خدا! ناقص العقل بودن ما، در چیست.؟ در جواب گفت: آیا دو زن در حکم یک شاهد مرد به حساب نمی آیند؟ گفتند:آری. گفت: این دلیلی بر ناقص العقل بودنتان.

10- جهت اطلاع به این منابع مشهور اسلامی مراجعه کنید: صحیح البخاری، کتاب الحیض، باب، ترک الحائض الصوم، حدیث298. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب، بيان نقصان الإيمان بنقص الطاعات وبيان إطلاق، حدیث79. الحاکم، المسترک علی الصحیحین، کتاب الفتن والملاحم، حدیث8783. سنن ابی داود، کتاب السنۀ، باب الدلیل علی زیادۀ الإیمان ونقصانه. حدیث4679. سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، باب فتنۀ النساء، حدیث4003. الآداب للبیهقی، باب التغلیظ فی اللعن، 334. سنن الترمذی، أبواب الإیمان، باب فی استکمال الایمان والزیادۀ والنقصان، حدیث2745

11- (یا مشاهده‌می کنم)

هم چنین آیا اگر به حیض ماهیانه افتادید از نماز و روزه‌منع نمی شوید.؟ زنان گفتند:آری. پس بگفت: این هم از نقصان دینتان.

در سیره‌های نبوی آمده است که محمد غیر از این که با هجده‌زن مقاربت جنسی داشته‌است، خواسته است که با بیست و هفت زن دیگر هم ازدواج کند. اگر مسلمانان از روحانیون و علمای اسلام بپرسند که دلیل این همه ازدواج و مقاربت محمد در چیست؟ در جواب می گویند:" اول این که قسمت اعظم زنانش بیوه بوده‌اند و کسی خواهان آن ها نبوده است. دوم؛ به علت عدم زیبایی کسی حاضر به مقاربت با آنان نمی شد. و سوم اینکه، فقیر بوده‌اند و هیچ کس حاضر نمی شد (حتی) کمکشان کند".

برای اثبات صحت و سقم این توجیهات، بهتر است خودمان سرگذشت و تاریخ آن ها را ورق بزنیم تا بیشتر حقایق برایمان محقق گردد. چنانکه در پایان این کتاب روشن خواهد شد بیشتر زنانش، کنیز یا هدیه‌ی پادشاهان یا جزء غنایم جنگی بوده‌اند. نود درصد زنانش شهره‌ی ثروتمندی و زیبایی بوده‌اند. برای نمونه، یکی از زنانش "ریحان" نام داشت، که مترجمان اسلامی ادعا دارند که او بیوه‌ای نگون بخت بوده، و پیامبر خدا دلش به حالش سوخته است. سپس شرفی بزرگ به وی عطا کرده‌و او را به همسری خود انتخاب نموده است. ولی در حقیقت "ریحان" بیوه نبوده است. بلکه شوهر و پدر و برادر و فرزند و تمام خویشانش را در قتل عام قبیله‌ی بنی قریظه، که به دستور محمد انجام گرفته‌بود، از دست داده‌بود. فقیر هم نبود، بلکه زنی از تبار ثروتمندترین

قبیله‌ی منطقه بوده است. بهره‌و غنایم این جنگ که نصیب محمد و مسلمانان داشته باشد غیر قابل تصور بوده است. از لحاظ ظرافت هم شهره‌ی زیبایی بوده است. ازدواج با او نیز از روی ترحم نبوده است، بلکه جزء بخشی از غنایم غزوه بوده‌که به چنگش افتاده است. بیوه‌گی و فقیری و ترحم کجا، بزرگی و ثروتمندی و ملکه‌ی زیبایی و به بردگی کشانیدن کجا؟!

این کتاب از واقعیت هایی پرده‌بر می دارد که دین اسلام این چنین مجاهدانش را بر حق و صاحب قدرت می داند. و چون خداوند قدرت و بهره به آنان عنایت می کند (بایستی) در وقت دعا و نیایش زارزار گریه‌کنند و برای رسیدن به آمال جنسی و ارضاء سکسی خود می توانند انسان ها را هم قربانی کنند.[12] با وجود به استضعاف کشانیدن زنان توسط این دین؛ اگر به فرض از زنان مسلمان سؤال شود که تا چه حدی با متون اسلامی آشنایی دارند و یا این که آیا خودشان متن و تاریخ دینشان را مطالعه‌کرده‌اند یا نه؟ بدون هیچ تردیدی بیشترشان از عدم آگاهی سخن می رانند..

اگر بخواهیم از این فرهنگ و آداب عشایری آن گامی فراتر بگذاریم و تحت تاثیر قوانین این دین قرار نگیریم، بایستی ابتدا با دیدی وسیع و عمیق تاریخ آن را بررسی کنیم و خود را از توجیهات و شایعه‌پراکنی عقیدتی و

[12]– د.علی وردی در کتابش با نام (وعاظ السلاطین) به تفصیل در این باره قلم فرسایی کرده است.

ایدئولوژیکی دور سازیم. با خود راستگو باشیم و بدون هیچ بیم و هراسی، واقعیات مسخ شده‌ی آن را آشکار سازیم. این هم کار سخت و شاقی نیست. زیرا وظیفه‌ی نویسندگان و محققان آشکار ساختن حقایق تاریخی است.

از گوشه و کنار تلاش هایی جدی و نویدبخش برای آشکار ساختن این حقایق به چشم می خورد. در این میان تلاش های نویسنده‌ی نامدار(عبدالخالق معروف) با نوشتن کتاب (آدمیزاد در جامعه‌ی کردی) در خور ستایش است. از آنجا که مجاهدان خدایی نتوانستند پیامش را تحمل کنند و جوابی برایش نداشتند در نتیجه به دام ترور گرفتارش کردند. با وجود دادن قربانیانی اینچنین، لازم است در مورد این تز بیشتر تحقیق کنیم. موانعی هم که باعث شده‌اند این انقلاب و دگرگونی به شیوه‌ای دشوار جلوه نماید، از طرفی به معدود بودن افراد آشنا به این مسائل، برمی گردد که تعدادشان از شمار انگشتان دست تجاوز نمی کند. از سوی دیگر وجود مطالب شنیداری و شایع و ترجمه‌هایست که از طرف علمای اسلامی به جامعه ارائه‌شده است.که بیشتر آن ها توأم با خرافات و از روی سلیقه‌ی فردی است. تا جایی که بخش عظیمی از ترجمه‌ها و تفاسیر را با توجه به خرافات و احادیث غیرمنطقی و بر اساس نظرات کوته‌بینانه، استوار ساخته‌اند. به غیر از همان معدود کسان، کسی جرأت تحقیق و تفحص در این باره را، نداشته‌است. در حالی که مبارزه با این تاریکی و جهالت، خارج از توانایی این عده‌ی معدود می باشد. ایجاد این دگرگونی وظیفه‌ی

انجمن ها و جمعیت هاست. اگر چه هر فرد توانایی روشن کردن شمعی را دراین تاریکی دارد، ولی در برابر ظلمت استوار بر شمشیر، آنطور که باید تاثیرگذار نخواهد بود. چنین تحولی، انقلابی مدنی نخواهد بود. بلکه تقابل میان واقع و افسانه، علم و خرافات، ظلمت و نور و آزادی و سرکوب است. و نیز استفاده از عقل و توانایی های انسان است در مقابله‌با ترس و بیم و هراس از مرگ. از اینرو فرد به تنهایی نمی تواند کاملاً موثر واقع شود. اگر به‌دور از تقلید و با پرهیز از هر گونه تعصب و تقدس مآبی، متون علماء و مترجمان اسلامی را از جامه‌ی تقدس در بیاوریم؛ می توانیم صریح و واضح تاریخ اسلام را ببینیم. تاریخی که تمامی قوانین و قواعد آن برای قبایل عشیره‌ای شبه جزیره‌ی عربستان مناسب بوده است و امروزه کاربردی ندارد.

به نظر اینجانب اگر دین اسلام (متون اسلامی)بدون هیچ حذف و اضافاتی به همان شیوه‌ی اصلی ترجمه گردد، تأثیر آن بسی شگرفتر از آنچه‌انتظار می رود، خواهد بود. بدین ترتیب آگاهی عمومی جامعه‌و بالأخص سطح آگاهی زنان گسترش می یابد. جوشش و استحکام قوانین دین اسلام به تأثیر فرهنگی آن در جامعه باز می گردد. ولی اکنون نمی توان آن را با صنعت و فنون مختلف حاصل از به کارگیری خرد انسان در قرون معاصر، مقایسه کرد.

اسلام، فلسفه‌و علم نیست تا بتوان با فلسفه و علم با آن روبرو شد. این دین مخصوص فرهنگ و آدابی ویژه و مختص به تاریخی محدود در

منطقه‌ای بیابانی بوده است. این فرهنگ، جز با سلاح علم و متدهای دمکراتیک و در جامعه‌ای مدنی، و از طریق افشاگری و تحقیق در مورد متون واقعی و تاریخ آغشته‌به تلخی و خونی که در آن غلیان دارد، با هیچ گفتار و هیچ شیوه‌ای به زباله‌دان تاریخ نمی پیوندد. لازم است چشم بصیرت خود را بر روی این دین بگشاییم. این دیدگاه من است و تلاشهایم در این کتاب و کتاب ها ی دیگرهم گویای این دیدگاه است.

اگر مذاهب اسلامی با اجبار و زور شمشیر، بیشتر از 1400 سال پیش این قوانین را بر جامعه تحمیل نمی کردند، با نام خدا دست به انفال غیرمسلمانان و قتل عام ملت ها و جوامع دیگر نمی زدند، تجاوز به زنان، برده‌داری و هتک حرمت و خشونت علیه زنان را روا نمی داشتند، اگر دین از دولت جدا می بود، و در آزادی های فردی انسان ها دخالت نمی کرد؛ قطعاً چنین تحقیقاتی هم جایگاهی پیدا نمی کرد. این نوشته تلاشی در جهت آگاه ساختن زنان به قوانین و احکام دین اسلام درباره‌ی حقوق اولیه‌ی آن هاست. پرده‌گشایی از شریعت هایی است که اساس و شالوده‌ی این دین بر آن استوار است. همان شریعت هایی که قبلاً به سبب سرکوب و عدم آزادی بیان جایگاه خود را نیافته‌اند. عالمان دینی در برابر آزادی های اولیه‌ی انسان در کل و آزادی های زنان به ویژه شانه خالی کرده‌اند. بنابراین تحقیقاتی اینچنین را وظیفه‌ی هر فردی می دانم. در این کتاب سعی شده است که با زبانی ساده و روان آیات و احادیث محمد با دیدگاهی عقلانی بررسی شود. و با زبانی ساده سؤالات و انتقادات خود را

پیش روی عالمان دینی قرار می دهیم. لازم به ذکر است که سؤالات و مستندات غیر قابل تغییر هستند. زیرا این مستندات آیات و یا احادیث محمد هستند و به قول خودشان از ازل آمده‌اند و تا ابد ادامه دارند.

فصل اول

باب اول

پیشگفتـــار

در حقیقت روشن نیست که از چه راهی و چگونه سکس، زن و دین را به هم مرتبط سازیم و با چه عقلیتی فرهنگ فرسوده‌ی منطقه‌ای محدود را با عقلیت امروز پیوند دهیم که قابل هضم باشد. چگونه و از چه دیدگاهی دین و زنان و سکس را در جوامع دینی بررسی کنیم؟! آیا این مقولات پدیده‌هایی طبیعی هستند یا ساخته‌ی‌تاریخ؟ لازمه‌ی زندگی هستند یا نفرین شده‌ی‌دین؟ نجس هستند یا مقدس؟ پایه‌های این پدیده بر چه اساسی و در چه مرحله‌ای از تفکر افراد جوامع دینی قرار دارند؟!

در سراسر دنیا ملت، قوم، یا جامعه‌ای دینی یافت نمی شود، که سکس و زن را به افسانه و فرهنگ خود ارتباط نداده باشد. ادیان خاورمیانه جدای از شیوه‌های نقل آن ها، مراحل آن را به افسانه‌ی درست شدن اولین آدمیزاد ارتباط داده‌اند. افسانه را هم به قسمت مهم تاریخ ادیان ارتباط داده‌اند. دین اسلام هم در این گیر و دار قسمت زیادی از این سناریو را به خود

اختصاص داده است. در جوامع اسلامی سکس و زن همانند دو قلوهای تشویق کننده‌ای هستندکه بر نحوه‌ی تفکر و رفتار انسان ها تأثیر مستقیم داشته‌اند. انجام سکس، یکی از حقوق اساسی و ابتدایی تمام انسان هاست. اما در جوامع دینی محدودیتی برای آن قائل شده‌اندکه سبب تمایز آنها از دیگر جوامع داشته باشد. انسان به سبب رفتار و عقل خود از دیگر موجودات متمایز داشته باشد و برخلاف سایر موجودات می تواند غرایز خود را کنترل نماید. در اینجا می توان نتیجه‌گرفت: انسان در روبرو شدن با پدیده‌ی سکس بهتر عمل نموده اما با جنس مونث خشن تر برخورد کرده است. همان تمکین هم که در سایر موجودات دیگر وجود دارد در نزد انسان ها کنترل شده است. چگونگی و میزان تفهیم از سکس با زنان در یک جامعه‌ی دینی به میزان مدنیت، فرهنگ، و ابعاد نظری و تاریخی آن جامعه‌بستگی دارد. با بررسی ابعاد مختلف آن می توان اخلاق و جایگاه جامعه‌و دینشان را برآورد نمود. درست همانند این تحقیقی که در مورد دین اسلام و مسلمانان از بعد سکسی انجام داده‌ایم.

سکس ارتباطی تنگاتنگ با محیط زندگی، تأثیرات فرهنگی، و مشخصه‌های بیولوژیکی دارد. از همان ابتدا به دلیل همان عقب ماندگی هایی که برای شرق و خاورمیانه به ارث مانده است؛ قدرت جسمی و ماهیچه‌ای و خشونت، که مختص به جنس مذکر بوده است، را ملاک قرار داده‌و مرد را جنس برتر نامیده‌اند و در مقابل ضعف جسمی و ظرافت ماهیچه‌های زن و ناتوانی جسمی ناشی از آن را ملاک ضعف دانسته‌و در

نتیجه‌زن را جنس دوم و ضعیفه قلمداد کرده‌اند. تا جایی که این ضعف ها در قوانین نیز جا خوش کرده‌اند. غافل از این که جنس مونث هم همانند جنس مذکر حاصل طبیعت است. ولی ارتباط میان زن و مرد با آن چیزی که مد نظر ماست؛ در این نوع جوامع تهدیدی جدیست بر علیه‌جنس مونث.

تفاوت زیست محیطی جنس مونث، همراه با فرهنگ اجتماعی، با کمک گرفتن از ماهیچه‌های پر غرور مرد، دست در دست همدیگر نهاده‌اند تا به شیوه‌ای ستمکارانه با زن رفتار شود. آداب و رسوم حاکم بر جامعه باعث شده است که مرد، زن را تمام و کمال مورد سرکوب قرار دهد. و غیر از همسر خودش، با زنانی دیگر نیز همبستر شده و به جای شرمندگی؛ با افتخار از چنین ارتباطاتی با دیگر زنان دم زند و به خود ببالد.

این تمایز تاریخی _ دینی موجب رفتار و آدابی داشته باشد که سروری مردان بر زنان را به واقعیتی اجتماعی تبدیل کرده است. به طوری که باعث داشته باشد که قدرت و عقلانیت را مختص به مردان بدانند تا برای ارضاء غرایز جنسی همواره مردان بالا دست زنان باشند. در عوض زنان حامل عقلیت مردسالاری باشند و همیشه‌زیر دست باقی بمانند. امیال غریزی در وجود انسان ها نهاده شده است. و این غرایز جنسی و سائقه‌های سکسی مرد را به طرف زن و زن را به طرف مرد می کشاند. و همانند دو موجود مکمل جنسی هم بوده‌اند. در غرایز جنسی و تمایل به طرف مقابل اشتراک داشته‌اند. و این بر می گردد به عهد انسان های اولیه‌و دوران کشاورزی.

مشخصه‌های طبیعی، همچون موهای اضافی مردان، بزرگ شدن سینه‌های زنان و آلات تناسلی، هیچ کدام مشخصه‌هایی نبوده‌اند که بتوانند سبب تمایز و معنی بخشیدن ادیان نسبت به این دو جنس شود. هر دینی مطابق نظر و بررسی های فرهنگی خویش، عمل سکس و چهره‌ی زن را به مجموعه‌ای اخلاقیات مربوط ساخته است. و زن و سکس را اساس ادامه‌ی حیات و حتی در بعضی ادیان، مقدس دانسته‌اند. برخی دیگر حق لذت جنسی را شایسته‌ی مرد دانسته و زن را به خاطر مسأله‌ی سکس مایه‌ی نکبت و سرافکندگی تمام زندگی دانسته‌اند. مانند دین اسلام که در این کتاب به تفصیل مورد بحث قرار می گیرد.

راجع به اطلاعات موجود در مورد چگونگی پیدایش اولیه‌ی اعمال سکس و زنانگی بحثی نداریم مخصوصاً برای ما کُردها. چرا که هیچ کدام از این اطلاعات و آگاهی ها دستاویزی برای سرکوب کُردها نبوده است. تنها چیزی که تداعی می شود این است که دوره‌ی پیدایش مالکیت، فرهنگ دینی و محدود شدن آزادی های فردی و اجتماعی مانعی بزرگ برای درک مفاهیمی چون سکس و زن ایجاد کرده‌اند. فیلیپ کامبی معتقد است:"در خاورمیانه و خاور دور انسان ها برای رسیدن به آگاهی کامل از دو راه وارد شده‌اند، دین و عشق جنسی. دین چراغ روح است. عشق هم قسمتی از مقدسات جسم است. تقدس روح، بدون چراغ جسم امکان ندارد. برای مثال قبل از میلاد مسیح، هندوان تابلوهای خود را با نقوش

دخترکان مزین می نمودند. بعد از میلاد مسیح، اسلام هم سخن از بهشت پر از حوری به میان آورد".[۱۳]

در فرهنگ هندوستان آن گونه که اکنون هم رایج است، ازدواج در سنین کودکی، مخصوصاً در میانه‌ی سال های هشت تا دوازده سالگی را امری مقدس دانسته‌اند. اولین جامعه‌ای که آلت تناسلی را مقدس قلمداد کرد، در هندوستان می زیسته‌اند. یکی از پدیده‌های جالب توجه‌در پرستش و تقدس، پدیده‌ی پرستش آلت تناسلی مرد بوده است. مرد را به سبب آلت تناسلیش محترم دانسته‌اند. در معابد "سیوا" در جنوب هندوستان معبدی مشهور وجود دارد با نام "گاجورا". در آن معبد تعداد 365 آلت مردانه در اندازه‌های مختلف وجود داشته‌است و به طور منظم در معبد تعبیه شده بودند. آن ها را با رایحه‌ی گلها معطر کرده بودند. بیضه ها را به شیوه‌ی دو پایه‌ی بزرگ استوار ساخته‌بودند که عبادت کنندگان در برابر آنها سجده‌کرده‌اند.[۱۴] به این امید که نیازهایشان برآورده شود. عبادت کنندگان در زمانی ویژه‌و مشخص یک شبانه‌روز در معبد می ماندند. در همان شب آلتی به نام "خدای سیوا" با زنانی که برای عبادت و برای منظوری خاص در عبادتگاه می ماندند، همبستر می شد و آن ها را مورد

[13]– فلیپ کامبی: العشق الجنسی و المقدس، ترجمه‌به عربی :عبدالهادی عباس، الطبعۀ الثانیه، دار الحصاد للنشر و التوزیع، دمشق، ص 11.

[14]– منبع قبلی. کتاب کامبی: العشق الجنسی و المقدس به شیوه‌ای ریزبینانه بسیاری مطالب دیگر را در خود گرفته است.

مرحمت خود قرار می داد! پیروان این دین سالی یکبـار مراسـم حـج را در معبد به جای آورده‌اند و خدای سیوا را به یـاد آورده‌انـد. در قالـب دسـته‌و گروه‌های مقدس، عریان و بدون هـیچ پوشـشی در خیابـان هـا و کوچـه‌هـا پرسه‌می زدند و به آلت مردانه‌ی خود افتخار می کردند. پیـروان ایـن دیـن تا به امروز ادامه‌دهنده‌ی این راه هستند.

لازم به توضیح است که طرز ساخت مساجد در اسـلام بـه همـان سـبک معابد قدیمی هندوستان بر می گردد. معابـدی کـه پرسـتشگاه آلـت مردانـه بوده‌اند. احتمالاً چگونگی قرار گرفتن آلت و حالت بیضه‌هـا در معابـد، در خاورمیانه مورد اقتباس قرار گرفته‌و بر چگـونگی نقـشه‌ی مـساجد اسـلامی تأثیر گذاشته‌است. برآورد می شود که در قسمت داخلی مساجد، تمایزاتی با پرستشگاه‌های مذکور در زمینه‌ی نقش و نگار داشته‌اند. ولـی در قـسمت خارجی همانند آلتی در حالت نعوظ، مناره‌ای را بلند کرده‌اند و دو بیضه‌ی قبه‌گونه در طرفین مناره ساخته‌اند. در دین هندو از زن و سـکس بـه عنـوان ابزار ادامه‌ی حیات سخن به میان آمده است. در این دین زن حـق زنـدگی دارد بدون داشتن هرگونه اختیاری. دختر تحت امر پـدر، زن زیـر سـلطه‌ی مرد، بیوه‌تحت لوای پسر هستند. و بایستی همیشه پدر، برادر، شـوهر، عمـو، دایی، پسر عمو، پسردایی، پدر شوهر از دستش راضی باشند. زن تـا بـه ابـد باید در خدمت شوهرش باشد. اگر بیوه شـد نبایـد در فکـر شـوهری دیگـر باشد؛ بلکه بایستی از تمام آن چیزهایی که قبل از شـوهر کـردنش دوسـت

داشته‌است، تنفر پیدا کند. دستیابی به کلید براهما(به‌دست آوردن حضور خدا)تنها با رضایت شوهر امکان می یابد.[۱۵]

“آمازونی” یعنی:” زن چابک سوار". کسان زیادی در این باب سخن به میان آورده‌اند و نزدیکترینشان به واقعیت این گونه است:” قومی به نام “سیسی” وجود داشته‌است. زنان این قوم سوارکاران ماهری بودند. شمشیرزن و پهلوان بودند. تا جایی که از روی اسبان می توانستند تیراندازی کنند. تا زمانی که دختر بودند همیشه‌در جنگ با دشمنانشان بودند. مادام که سه‌نفر را نکشته باشند سکس نمی کردند. و تنها برای زاد و ولد دست به عمل جنسی می زدند. پس از آن تنها در مواقع لزوم یا زمان احساس خطر به سوارکاری و جنگ می پرداختند. زنان این قوم سینه‌ی طرف راستشان در زمان طفولیت توسط مادرانشان با آهنی گداخته‌سوزانده‌می شد، و این تنها بدین خاطر بود که رشد و قدرت آن سینه‌به دست راستش برسد.[۱۶]

“امووال” زنی زیبا رخ بوده است و در طی هجومی مورد تجاوز قرار می گیرد. او این کار را اهانتی به خود دانسته و بسیار دلگیر می شود. برای انتقامجویی سپاهی از زنان تشکیل می دهد. و به جنگ آن مردان می رود!

[15] – برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب دروازه‌های دین در میانه‌ی زمین و آسمان، تألیف مریوان حلبچه‌ای، جلد اول، 2001، بخش اول ادیان هندوستان، صفحات 63، 64 رجوع شود.

[16] – فلیپ کامبی، ص 94

اگر چه این طرز تفکر از هیچ متون دینی نشأت نمی گرفت. ولـی رابطـه‌ی ایده‌ی انتقامجویی با این عقیـده‌کـه هـر تقدسـی خـشونت را در پـی دارد، شخصیت با ایمان دینی را برایمان تداعی می کند".

در معابد قدیمی آفریقا مکان هایی مخصوص برای سکس تعبیه شده بود. و تعداد اتاقک ها از هزار غرفه‌فراتر بود. و تنها مخـصوص زنـانی بـود کـه خود را وقف خدا کرده بودند. زنان جوانی که پایشان به معابد باز می شـد، تـا دوران کهولـت بیـرون نمـی آمدنـد. نـصف درآمـدی را کـه از راه خودفروشی های شرعی عایدشان می شد، بـرای معبـد یعنـی بـرای خـدا و نصف دیگرش را صرف مخارج زندگی روزمره‌ی خویش می کردند.[۱۷]

نزد اقوام بومی استرالیا زنان حق ندارند در زمان عادت ماهیانـه دسـت بـه چیزهایی بزنند که مختص مردان است یا از راهی گذر کنند که محل عبور مردان است. یکی از انتروپولوژیست ها واقعه‌ای را ثبت کرده اسـت. گویـا مردی، بعد از ایـن کـه فهمیـده‌بـود کـه زنـش در زمـان قاعـدگی بـر روی زیرانداز وی دراز کشیده است، می خواسته زنش را بکشد. هم چنین زنـان چه در زمان وضع حمـل و چـه در پایـان وضـع حمـل، فرمـانبردار و مطیـع تابویی مشابه خواهند شد. زنان تـا اتمـام دوره‌ی قاعـدگی کـاملاً منـزوی و دور می شوند. تا زمان بر طرف شدن تابو، اجازه ندارند به وسایلی که طـی آن مـدت مـورد اسـتفاده‌ی آن زن بـوده اسـت، دسـت بزننـد یـا از آن هـا استفاده‌ی مجدد شود. حتی ظروف غذاخوری خود زن.

[17] – اطلاعات تکمیلی در همان منبع قبلی، ص38

نزد بیشتر اقوام بومی امریکا، زمانی که دختری اولـین قاعـدگی را تجربـه می کند، در کلبه ای جداگانه نگهداری می شود و تا پس از اتمام قاعدگی دیدنش از طرف هر کدام از مـردان ممنـوع مـی باشـد. تـازه پـس از اتمـام عزلت و گوشه‌گیری از خلوتگه‌کلبه، تا مدتی معین بایستی رخسار خـود را نیز بپوشاند.[۱۸]

با مطالعه‌ی تاریخ در می یابیم بـابلی هـا داسـتانهایی رئالیـستی و حماسـی دربـاره‌ی چگـونگی سـاخت گیتـی و موجـودات و اسـاس پیـدایش اشـیاء نوشته‌اند.[۱۹] در آن داستان ها سکس و زن از مسایل ابتـدایی قلمـداد داشـته باشد تا جایی که همچون یـک مـسئله‌ی سـاده‌آن دوران بـه حـساب آمـده است.

در شمال آفریقا زنان مشکلی به نام حفظ بکارت نداشـتند. بلکـه مـشکل این بود که چگونه از باکره‌بودن رهایی یابند.[۲۰] پاره‌شدن پرده‌ی بکارت را دلیل بر توانایی سکسی و همسرداری و وضع حمل دانسته‌اند. مادران دنبـال کسانی می گشتند که پرده‌ی بکارت دخترانشان را پاره‌کنـد حتـی اگـر آن

---

[18]- بنیاد دینی، تألیف فراس السواح، ترجمه‌به عربی ابراهیم فتاح، بخش دوم: بنیادهای جزیی دین، (مترجم برای عادت طبیعی و حیض زنانه) کلمه(کنج) را به کار برده است. هم چنین این کتاب به سبب این که از شبکه‌ی اینترنت گرفته‌شده است، درج شماره‌ی صفحات آن ممکن نشد.

[19] – د. هلال عبالحسین السلامۀ:القدیم فی الحاضر، ص155

[20] – العقیلی، شیخ سیف الدین محی الدین العقیلی: الحجاب، ص 49

شخص ناشناس و غریبه باشد.[21] آشکارا عمل جنسی را انجام می دادند و تا شوهر نمی کردند شلوار و زیرپوش نمی پوشیدند.[22] البته‌در برخی جوامع دیگر با شیوه‌هایی مختلف منفذ آلت زنانگی دخترانشان را می دوختند مبادا که عمل جنسی انجام دهند. جوامع دیگری هم وجود داشته‌است که پوشیدن شلوار زیرین را نشانه‌ی آمادگی برای خود فروشی دانسته‌اند.[23] اکنون نیز در ولایات دور افتاده‌ی کشور چین، نمایان شدن جسم عریان یا نیمه‌عریان زنان را نماد سرافکندگی و عیب و عار می دانند. در بعضی از مناطق مختلف آمریکای جنوبی و آفریقای مرکزی نمایان شدن سینه‌ی زنان را عملی عادی می شمارند.

در داستان "ونوس" آمده است:" زمانی که "اُدنیس" می میرد؛ لازم است که هر زنی جسم خود را هدیه‌کند و اُجرت هدیه‌کردنش را به ونوس، خدای زیبایی تقدیم کند. آشوری ها هم معتقد بودند که زن بایستی، برای یك بار هم که شده، در معبد عشتار سکس داشته باشد. به همین منظور زنان به معبد می رفتند و با آرایش تمام در انتظار مردی می نشستند. زمانی که غریبه‌ای وارد می شد، یکی از زنان را مورد خطاب قرار می داد و می

[21] – د. عبالحمید السیسلی: سایکولوجیه‌الأخلاق، ص 236

[22] – منبع قبلی، ص 240

[23] – منبع قبلی، ص 270

گفت: "با نام خدا تو را انتخاب می کنم". زن هم بدون هیچ گونه بحثی دنبالش راه می افتاد تا کاری مقدس را به انجام برساند.[24]

مجموعه‌ای از این خرده فرهنگ های قدیمی به اضافه‌ی مجموعه‌هایی دیگر، در اسلام به قانون تبدیل شده‌اند. راه برای تجاوز به زنان و خود فروشی آن ها هموار شده است. و راه‌های شرعی این اعمال برای مسلمانان مشخص شده است. از دیدگاه اسلام زن شیطان است و برای فریب دادن مرد آفریده شده است. در زمان قاعدگی نجس است. عقل کامل ندارد. چند زن می توانند همسران یک مرد باشند. مایه‌ی حقارت مرد است. سرچشمه‌ی شر و مایه‌ی نکبت زندگی است. ناقص العقل است. چنین شیطانی که همتراز با اسب و گوسفند و سایر حیوانات به حساب می آید، ابزاری است صرفاً برای ارضاء غرایز مردان. از جلو، از عقب، از هر جایی که مرد آرزو کند. جسمشان حلال مرد است. مگر به نیت مردن و الّا حق خروج ندارند. باید همیشه برای خدمت رسانی به مردان آماده‌باشند. حجاب برای آن ها واجب شده است. هر زمان مرد اراده‌کند می تواند زنش را طلاق دهد. زندانی می شوند، تنبیه‌می شوند، کتک کاری می شوند، سنگسار می شوند، سرشان را می برند، مورد معامله‌واقع می شوند، به بردگی کشانیده‌می شوند، هتك حرمت می شوند، و تجاوز به آن ها حلال است.

[24] – فلیپ کامبی: العشق الجنسی و المقدس، ص 34

(در این دین) زنان همیشه‌مطیع و تحت امر مردانند. حقوقی که شامل مردان می شود، زنان را در بر نمی گیرد، پیامبر اسلام "محمد" به مثابه ی رهبر و پادشاهی دینی برای اجرای این احکام و قوانین، خود یکی از قهرمانان تاریخ است.[۲۵]

در قرآن آیه‌ای وجود دارد که زن را مساوی با حیوان به شمار آورده است.[۲۶] ممکن است این کم ارزش و رسوا گونه جلوه‌دادن ارج و مرتبه ی زنان در دین اسلام، از همان دیدگاه متافیزیکی نشأت گرفته باشد. چون که به طور طبیعی، حیوان چند ماهی و زنان به دلیل قاعدگی به طور ماهیانه، که آن هم پدیده‌ای طبیعی است، چند روزی از توانایی سکسی محروم می مانند و این نوع تشابهات با حیوانات ماده، نوعی یکسانی میان آن دو پدید آورده است. مشکلاتی این چنین باعث شده‌که جایگاه زنان در این دین مساوی با زندگی حیوانات به حساب آید. از یک سو به حیوان به مثابه ی موجودی که نادان و نفهم است؛ و به زن نیز به مثابه ی موجودی بیمار و نجس و به عنوان کسی که غذای دستش حرام است، می نگرند.

سکس یکی از نیازهای طبیعی انسان است. وسیله‌ایست برای تعادل ارتباطات درونی با اعمال بیرونی جسم. اخلاق سکسی هم محصولی تاریخی است. به غیر از تأثیرات طبیعی، مجموعه‌ای دیگر از پدیده‌ها در شکل گیری اخلاق سکسی موثر بوده‌اند. زن که خود محصول و پدیده‌ای

---

25 – در بخش های دیگر کتاب به وفور مستنداتی درباره‌ی این نکات بیان شده است.

26– رجوع شود به ال عمران 14

طبیعی است، نماد اولیه‌ی تداوم زندگیست. پیوند زن با سکس همانند سایر جانداران است و فرقی ندارد. ولی شرایط محیط، خرده افسانه‌ها، فرهنگ های اجتماعی، تفاوت زیست محیطی در انسان ها، پدید آورندگان دین را طوری بار آورده است که همیشه تفسیر و تحقیقات متفاوتی برای زن و سکس ارائه دهند و وظیفه‌ی هر کدام از اینها را نیز مشخص سازند. دین اسلام مطابق مستندات این کتاب، بارزترین دینی است که توجهی وافر به زن و عوامل موثر در سکس ارائه داده است. در چارچوب خود، قانونی برای انسان ها وضع کرده است که زن در آن نقش بسیار قهقرایی دارد. و معتقد است قسمت زیادی از این اعمال، بنیادی اخلاقی و تاریخی دارند نه اساسی طبیعی.

به همین سبب در اولین گام برای شرعیت بخشیدن به متون متافیزیکی خود، زن را به رتبه‌ی دوم و پایین تر از مرد تنزل داده و آن را حکمی الهی به حساب می آورد. واقعیتی را بیان نموده، گویا بهترین بخشش خدا نسبت به بندگانش همانا لذت بردن جنسی از زنان است. از اینرو در غزوات این دین، به وفور به بردگی کشانیدن زنان را شاهد هستیم. بهشت این دین مالامال از دخترکان است. به علاوه بدترین گناه آنست که انسان از روی خواست خود به این نعمت خداوندی تجاوز کند و دامن او را لکه دار کند. و راهنمایی های اسلامی در مورد جنس مونث را زیر پا بگذارد. در اسلام زن و مرد مابین دو سنگ آسیاب و در دو نقش متضاد به هم قرار گرفته‌اند. از طرفی طوری یاد گرفته‌اند که سکس از روی هوا و هوس را گناهی

بزرگ به حساب بیاورند؛ از طرف دیگر در درون خود طوری پرورش یافته‌اند که در پی ارضاء غرایز جنسی خود باشند. مطابق مستندات تاریخی، مسلمانان بیشتر از روی هوا و هوس در پی ارضاء غرایز جنسی خویش بوده‌اند نه از روی قواعد و احکام اسلامی. مردان دینی اعتقاد دارند که این کار دلیلی بر مخالفت با اسلام تلقی نمی شود؛ بلکه آنها از نیاز طبیعی و انسانی خود دنباله‌روی نموده‌اند.

دکتر "علی وردی" در قسمتی از کتابش به نام "وعاظ السلاطین" اشاره‌می کند:" "انسان ها ذاتاً سکس را دوست دارند. افراد جامعه اگر در هر موردی با یکدیگر هم رأی نباشند، بر سر مسأله‌ی سکس هم عقیده‌اند". حقیقتاً دکتر علی وردی توصیف خوبی ارائه کرده است. سوای این که برای تدوام نسل ها لازم است، در همان حال مشوقی خوب برای خالی کردن عقده‌های درونی انسان هاست. حتی افکار عمومی و انسانیت هم نمی توانند منکر آن شوند. دین اسلام، با قرآن و تمدن و تاریخ کهن خود، مطلبی قابل توجه در مورد سکس و زن بیان نکرده است. این در حالیست که صدها آیه‌در قرآن وجود دارند که پیرامون این مسائل دور می زنند. اگر بخواهیم کاملاً در متون اسلامی، در قرآن و سنت، غور کنیم، دریغ از یک آیه، حتی یک حدیث نبوی یا یک مطلب علمی درباره‌ی علوم جنسی و اساس بیولوژیکی زنان. ولی درست بر عکس، بنیاد قوانین خود را بر مجموعه‌ای از فرهنگ ها و افسانه‌ها و افکار شبه جزیره‌ی عربستان استوار ساخته است. اسلام در منطقه‌ای ظهور کرد که بیشتر ساکنانش از

اقوام عرب بیابان نشین بودند و طبیعتاً فرهنگ غالب بر تفکر آن ها، عشیره‌ای است. چنین فرهنگی بر اساس جنگ و تجاوز به دیگران استوار است. بدون شک قوانین این دین در نتیجه‌ی مشکلات اجتماعی و اقتصادی و ایدئولوژی این منطقه سر برآورده‌اند. حل این مشکلات هم به وسیله‌ی همان فرهنگ امکان پذیر است. فشار فرهنگی این دین برای ذلیل کردن و سرکوب زنان از فرهنگ آن منطقه نشأت می گیرد. انسان ها بدون تفکر و تأمل با پدیده‌های طبیعی برخورد نکرده‌اند بلکه، چون در برابر تأثیرات طبیعی توانایی محافظت از خود را داشته‌اند در نتیجه‌با تأثیرات درونی و بیرونی خود را وفق داده‌اند و سکس هم از این قاعده مستثنی نیست. در کنار نیازهای دیگری هم چون خوردن، آشامیدن، ارتباط با دیگران،.. نیازهای جنسی را به عنوان وسیله‌ای برای تداوم حیات پذیرفته‌اند. مرد و زن، هر دو برای برآوردن این نیاز شرکت دارند. راه و روش و اخلاق سکسی هم محصولی اجتماعی است. آمیختگی دو پدیده‌ی طبیعی با مسائل اجتماعی، همان اشتباه بزرگیست که تمام ادیان و مخصوصاً دین اسلام به آن دچار شده‌اند.

باب دوم

مردان خدایی
تصاویری از سکسبازیهای دینی[27]

یکی از اعمال غیر علمی که محمد برای پیاده‌کردن اسلام به آن دست زد؛ دست یازیدن به منابع و مأخذ تاریخی بود که با بازگویی موضوعات مختلف در قرآن، بدون ذکر منبع و مأخذی، خود را مالك آن ها قلمداد کرده است. برای مثال:"چگونگی آفرینش آسمان و زمین، چگونگی آفرینش آدم و حوا، ذکر اسامی جانداران، بهشت و دوزخ، احتلام و مستی، حرام و حلال کردن خوراک، ازدواج، داستان اصحاب کهف، و بسیاری از داستان های دیگر که قسمت عظیمی از قرآن را به خود اختصاص داده است. هم چنین از کتاب انجیل در موضوعات عیسی و مریم سوء استفاده‌هایی کلان نموده است.[28] از دیدگاه مسلمانان گویا کتاب تورات تحریف شده است. و نبایستی همانند منبعی علمی به حساب آید. این در حالیست که یکی از منابع مهم قرآن که از آن بهره‌ی کافی و

---

[27] – در این بخش، از کتاب آیین های توحیدی، شجاع الدین شفا، ترجمه به کردی: شازین هیرش، استفاده وافر برده‌ام. همچنین از مجله‌ی رفرم شماره، بهار 2005، صفحات 22-105

[28] – اطلاعات تکمیلی در کتاب قرائه نقدیه للاسلام، تالیف د.کامل نجار، ترجمه به کردی: مریوان حلبچه‌ای

وافی برده است، کتاب تورات (العهد القدیم/ عهد عتیق) است. که قسمت زیادی از داستان ها و قاعده‌و قانون ها را از آن اتخاذ نموده است. بدیهی است که میان پیدایش و تقریر سرگذشت های اولیه‌در قرآن، با تورات، بیش از هزار سال تفاوت تاریخی وجود دارد. گذشت تاریخی طولانی و هزار ساله، تغییرات عمده‌ای را در تمامی زمینه‌های زندگی موجب می شود. از اینرو نحوه‌ی تفکر، فرهنگ و آداب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، مدنی دوران پیدایش تورات با دوران محمد، متفاوت است. و حتی قسمتی از این دو دوران، متضاد همدیگرند. کاملاً بدیهی است که محمد، به شیوه‌ای علمی بر مسائل تاریخی اشراف نداشته‌است، از طرفی دیگر هیچ منبع مکتوب دیگر را هم در اختیار نداشته‌است، به همین سبب در موقع أخذ منابع، بسیاری از وقایع را باور نداشته‌است. با مقایسه‌ای جزیی روشن می شود که در انتقال وقایع صادق نبوده‌و مطابق آرزوی خود، تغییرات عمده‌ای در قانون و داستان ها ایجاد کرده‌و در قرآن منعکس نموده است. وقایعی که برایش غیر منطقی بوده‌اند، برخی را به حیطه‌ی فراموشی سپرده است و برخی را وارونه بازگو کرده است. تحریفی که مسلمانان برای تورات ذکر کرده‌اند در واقع از عقاید اسلامی نشأت می گیرد. با وجودی که ده‌ها مورد مستند وجود دارد و ثابت می کند که قرآن تحریف شده است. ولی برای اثبات اتهام تحریفی که به تورات زده‌اند، حتی یک سند واضح و قابل اعتماد وجود ندارد.

در بازگو کردن واقعیت های زندگی پیامبران بنی اسرائیل، عقل و رویه‌ی تحقیقات علمی حکم می کنند، که به منابع کهن مورد اعتماد تاریخی متوسل شویم. بالطبع تورات هم خود یکی از منابع کهن و مورد اعتماد است. از اینرو برای مستند کردن این بخش (پیامبران خدا، نمونه‌ای از سکسبازان دینی)تورات را اصیل تر و موثق تر می دانیم و از منبع ثانویه(قرآن) خود را دور نگه می داریم. قبل از ظهور محمد، هم چون پیامبری برای اسلام، چندین محمد در میان ادیان خاورمیانه بوده‌اند. به خاطر این که اساس فرهنگ و ذات اخلاق آن شخصیت ها برایمان روشن شود، که بعدها خمیر مایه‌ی دین محمد شد، سعی می کنیم نمونه‌هایی از اخلاق و سکسبازی های پیامبران دین یهود را تشریح کنیم. ابراهیم، لوت، یهود، حزقیال، داود، یوشع، سلیمان، که در اسلام به عنوان انسان های اسوه، خیرخواه و با اخلاق شناخته شده‌اند.[۲۹] ولی این اسوه‌ها تنها مشتی از خروار پیامبرانی هستند که غرایز جنسی آن ها را در فساد اخلاقی غرق کرده است.

وقایع مستند در این قسمت، با عقل و مدنیت امروزی سازگار نیست. ولی با آداب و مدنیت روزگار خویش عجین شده؛ به طوری که قسمتی از تفکر و اعتقادات و جزیی از فرهنگ دینی بوده‌است.

[29]- رجوع شود به سوره‌های مریم 41، الصافات 84، أنبیاء 71، یوسف 68، سبأ 10، أنبیاء79، نمل 15، الصافات 112، أنبیاء81، نمل 17، سبأ 12 .

الف) ابراهیم:

زمانی که ابراهیم در مهاجرت خود، به مصر می رسد، به زنش سارا می گوید:"

انی قد علمت انک امرأة حسنة المنظر فیکون اذا رآک المصریون انهم یقولون هذه امرأته. فیقتلوننی ویستبقونک. قولی انک اختی. لیکون لی خیر بسببک وتحیا نفسی من اجلک. فحدث لما دخل ابرام الی مصر ان المصریین رأوا المرأة آن ها حسنة جدا. رآها رؤساء فرعون ومدحوها لدی فرعون. فأخذت المرأة الی بیت فرعون. فصنع الی ابرام خیرا بسببه ا. وصار له غنم وبقر وحمیر وعبید واماء وأتن وجمال. فضرب الرب فرعون وبیته ضربات عظیمة بسبب سارای امرأة ابرام. فدعا فرعون ابرام وقال ما هذا الذی صنعت بی. لماذا لم تخبرنی آن ها امرأتک. لماذا قلت هی اختی حتی اخذتها لی لتکون زوجتی. و الآن هوذا امرأتک. خذها واذهب.

من بر این امر واقفم که تو زنی دلربا هستی. اگرمصریان تو را ببینند. می گویند این همسر اوست. مرا می کشند و تو را نیز با خود می برند. تو بگو من خواهر اویم. در این صورت ما را تکریم می کنند و در حق ما نیکی ادا می کنند. زمانی که به سرزمین مصر داخل شدند و مصریان چنین زن زیبایی را دیدند، پنداشتند که او خواهر ابراهیم است. او را نزد فرعون ستایش کردند. سارا به حرمسرای فرعون روانه شد و فرعون او را به نکاح خود در آورد. و ابراهیم را احترام کرده‌و در حق او نیکی کردند. ابراهیم صاحب گوسفند و گاو و شتر و الاغ و کنیز و برده‌و خدم و حشم شد.

بعدها خدا به واسطه‌ی سارا به فرعون و اموالش ضرر زیادی وارد کرد. فرعون فهیمد که سارا خواهر ابراهیم نیست بلکه همسر اوست. ابراهیم را فرا خواند و گفت:" چرا مرا بدین روز انداختی؟ این چه بدبختی بود که به من روی آورد؟ چرا نگفتی که سارا همسر توست؟ چرا گفتی که خواهرم است و من هم او را به همسری برگزیدم؟ این هم زنت، بگیر و برو."[۳۰]

به سفرشان ادامه‌می دهند تا به ولایت "جرار" می رسند. نزد حاکم آن منطقه‌به همان شیوه‌سارا را خواهر خود می خواند. سپس حاکم آن منطقه به نام ابی مالك او را به نکاح خود در می آورد. بعد از کشف دوباره‌ی این مسأله، تعدادی گوسفند و مقداری اموال و طلا به آن ها می دهد و آن ها را از شهر بیرون می کند.[۳۱]

ب) لوت

لوت برادرزاده‌ی ابراهیم و یکی دیگر از پیامبران یهود است. خود و خانواده‌اش در شهر "سدوم" زندگی می کردند. ساکنان شهر ذاتاً هم جنس باز بودند. به همین خاطر خدا با طرح نقشه‌ای، خواست که آن شهر را ویران کند. بدین منظور دو پیام رسان خود را نزد لوت فرستاد تا به آن ها اعلام کند، که شهر را تخلیه‌کنند. زمانی که مردم شهر از وجود مهمانان خبردار شدند. از لوت خواستند تا آن ها را از خانه بیرون کند تا ساعاتی را

[30]- تورات سفر تکوین، باب دوازدهم، بخش (11-19)

[31]- تورات سفر تکوین، باب بیستم، بخش (2-16)

با آن ها خوش باشند. لوت بدین کار راضی نشد.[۳۲] در عوض دو دختر خود را در معرض دید مردم گذاشت و به آن ها گفت:" دو دختر دارم که مرد ندیده‌اند. هر کاری را که خدا خوشش نمی آید با آن ها انجام دهید. ولی با مهمانانم کاری نداشته باشید". مردم راضی نشدند. مهمان ها به لوت اعلام کردند با خانواده‌و دامادها و تمام پیروانت از شهر بیرون روید چون که خداوند ما را فرستاده‌تا بقیه‌را هلاک سازیم. لوت اطاعت کرد ولی دامادهایش این مسأله‌را به باد شوخی و مزاح گرفتند و در شهر ماندند. موقع طلوع خورشید لوت با خانواده‌اش از "سدوم" رو به "سخر" نهادند.

در این موقع خداوند باران گوگرد و آتش را بر سر مردمان "سدوم و عامور" بارانید. زن لوت در این هنگام به شهر نگاه می کرد او نیز شامل این قهر و آتش شد. بعد از سوزاندن کامل منطقه، خداوند شهر را کاملاً تخریب کرد. لوت همراه‌دو دخترش راه افتادند تا به غاری رسیدند. لوت خوابش برد. دختر بزرگتر به خواهر کوچکش گفت:"پدر ما به سن کهولت رسیده‌و هیچ مردی هم در روی زمین نمانده است (تا شوهر کنیم) بیا به پدر مشروب بخورانیم و با او همبستر شویم، تا همانند یک آداب زمینی از پدرمان صاحب بچه‌و صاحب نسل شویم". به همین سبب به لوت مشروب خوراندند و دختر بزرگش با او همبستر شد. شب بعد دختر کوچکش با همان ترفند از پدرش حامله شد. دو بچه‌به دنیا آوردند به نام

[32] – در فصل های بعدی مطابق متون قرآن از این وقایع بحث خواهد شد.

های "موآب و ابن عمی". و با این همبستری لوت با دخترانش، نسل آدم از انقراض نجات یافت.

ج) یهودا

درباره یهودای پیامبر درتورات چنین آمده که یهودا سه پسرداشته است. زنی به نام "ثامار"را به عقد پسر بزرگش در می آورد، اما پسرش پس از مدتی می میرد و یهودا ناچار "ثامار" را برای پسر وسطی عقد می کند، اما او هم پس از مدتی می میرد، یهودا به "ثامار" می گوید: به خانه پدرت بازگرد و منتظر باش تا پسرکوچکم بزرگ شود تو را به عقد او درمی آورم. پس ازگذشت سال ها روزی "ثامار" صورت خود را می پوشاند و به یهودا نزدیک می شود و یهودا که او را زنی فاحشه‌می پندارد به او پیشنهاد عشقبازی می دهد. "ثامار"خود را معرفی نمی کند و می گوید: به من چه می دهی، او هم می گوید به تو بزی تقدیم می کنم. "ثامار"می گوید چیزی را به‌عنوان بیعانه به من بده تا بز را بفرستی. او هم مهر و زنار و عصای خود را به او می دهد و با او همبستر می شود. پس از باردار شدن "ثامار" ناچار خود را پنهان می کند، یهودا به دنبالش می گردد اما او را نمی یابد، پس از مدتی خبر می رسد که "ثامار" هرزگی کرده و حامله است. یهودا که فکر نمی کند انجام دهنده‌ی این هرزگی خود اوست دستور می دهد "ثامار" را بسوزانند. پس از این که "ثامار" را به پیشگاه می

آورند، "ثامار" توسط مهر و زنّار و عصا نجات می یابد و سپس دو قلویی میزاید.[۳۳] عیسی مسیح نیز از نسل یکی از همین دو قلوهاست.[۳۴]

د) حزقیال:

درمورد حزقیال [جریانی شبیه‌به] یک فیلم سکسی بازگو کرده‌اند. گویا خدا به پیامبرخود حزقیال می گوید: ای پسر آدم! آگاه باش که دو خواهر در مصر زنا کردند به طوری که سینه‌هایشان را فشرده‌اند و بکارتشان را پاره نموده‌اند. خواهر بزرگ "اَهول" وخواهر کوچک "اهولیه" نام داشت. اهولیه ازخواهر بزرگترش فاحشه‌تر بود. جوانان بابل روی یک تختخواب با او عشقبازی کرده‌اند و با چنین زنا کردن ها خود را نجس کرده است گوشت آن ها مثل گوشت الاغ و شهوتشان مثل شهوت اسب بود.[۳۵]

هـ) داوود

داوود پادشاهی کاملاً سکسباز بوده است. موقعی که روی پشت بام کاخ مشغول قدم زدن بوده است، زن یکی از مردان افسر وظیفه‌اش را می بیند. به خاطر زیبایش نمی تواند از او بگذرد. با ترفندی مکارانه با او همبستر شده و او را باردار می کند. برای اختفای این مسأله، نیرنگ بازی هایی بر

---

33 - تورات، سفر التکوین، باب سی و هشت، (6-28)

34 - انجیل متا، باب یک، (1-16)

35- تورات ((حزقیال) باب 23، 1-35)

ضد شوهر آن زن انجام می دهد، تا دست آخر او را به هلاکت می رساند. بعدها زن را پیش خود می برد و صاحب فرزندی از او می شود. [۳۶]

این رفتار داوود نبی بر پسرش نیز تأثیرگذاشته بود. چنان که به خواهر خود تعرض کرد. این پیامبر پسر و دختری به نام "أمنون" و"ثامار"دارد، "أمنون" از عشق "ثامار" مریض می شود و در فرصتی مناسب علیرغم عدم میل خواهرش، با او همخوابگی می کند. پس از ارضا شدن او را از خانه بیرون می کند. "ثامار" لباسهای الوان از تن می درد وخاك بر سر می ریزد و شیون و فغان سر می دهد اما برادر بزرگتر غائله را با ترفندهایی خاتمه می دهد.[۳۷]

و) یوشع

درجایی دیگر خدا به یکی دیگر از پیامبران عزیز و معتبر خود به نام یوشع امر می کند با زنی حرامزاده و هرزه همبستر شود. یوشع جُمَر دختر دَبلایح را می گیرد و از او صاحب پسری می شود (که بعدها به او پشت می کند) و خداوند به یوشع گفت:" برو با مادرت دشمنی وستیزه کن تا هرزگی از میان پستانهایش آشکار شود....و... و از این پس ترحمی در دل تو نسبت به پسرانت قرار نخواهیم داد، چون آن ها حرامزاده‌اند و مادرشان بیشرمانه هرزگی کرده و به دنبال عشق خود رفته است.[۳۸]

۳۶ –تورات: کتاب دوم ساموئل، باب یازده، (1-26)

۳۷–کتاب دوم ساموئل، باب سیزده، (1-12)

۳۸ – منبع قبلی کتاب یوشع 1-4

ز) سلیمان

سلیمان شاعر و عاشقی نامی بوده و شعرهایی چند برای معشوق خود سروده است. که یکی از آثارش را به عنوان نمونه می آوریم.

با دندان ها ی شیرین کشمش گونه‌ات مرا سیبی تازه کن
چون که زخم خورده و مجروح عشقم
دست چپ دلدارم را در دست دارم
و با دست راست مرا درآغوش گرفته
آن گاه با معشوقم یکی می شوم
آه عشق من، چشمانت از پشت حجاب
به سان چشمان کبوتری
و لبانت همچو رشته‌ای مروارید و دهانت چه زیباست.
تراوش عسل از سینه‌هایت و شیرعسل از زیر زبانت
دست عشقی
از در پیدا شد و درونم را برآشفت
برای گشودن در به رویش، برخاستم
اما عشق من برگشت و رفت
ای دختران اورشلیم
شما را سوگند می دهم، اگرعشق من آمد،
به او بگویید من مجروح عشقم..!
اگر می خواهید بدانید که معشوق من کیست؟
سرخ و سفید است او

چشمانش مثل کبوتران لب رودخانه است
لبهای او به سان گلهای سوسنند که از آن ها شیر پـاک مـی تراود
در دستهایش النگوهای طلایی زمردنشان هستند.
پاهایش مرمرینند
دهانش هم شیرین و هم زیباست
این بود معشوق من..... ای دختران اورشلیم.

این شعرطولانی است و در چندین مورد محرک سکسی هم دارد..

پاهایت درمیان کفش چه زیبایند
حلقه‌ی رانت مثل حلقه‌های نقره‌ای دست سازند.
و قدح شراب است ناف تو
و سینه‌هایت به مانند دو بچه آهو
و گردنت مثل برج عاج و
چشمهایت به مانند حوضهای لذت
و قدی نخل آسا و پستانهایی به مانند خوشه انگورآویزان.
عطرنفسهایت ازسیب و دهانت خوشترین شراب است
عشق من
ای کاش برادرم بودی و
همانند من پستان ها ی مادرم را می مکیدی
تا چنین رسوای عشق تو نشوم...

سلیمان به غیر از دختران فرعون، زنـان غریبـه را هـم بـسیار دوسـت مـی داشـت. هفتـصد زن عقـدی و سیـصد کنیـز داشـته اسـت.[۳۹] مـدام بـا زنـی فاحـشه‌بـه نـام "رحـاب" مـشغول خوشـگذرانی بـوده اسـت. حاصـل ایـن خوشگذرانی ها با وی فرزندی شـد بـه نـام" بـوغز". در واقـع ایـن پیـامبرِ- پادشاه ثروتمند با ثروتش، موقعیت انجـام چنـین کارهـایی بـرایش مـساعد بـوده و خـودش اقرار کـرده اسـت کـه مالـک 1400 کالـسکه و 40000 سورچی و 12000 چابک سوار بوده است. میزان متوسـط درآمـد سـالانه حاصل از طلای ناب که عاید وی می شد، نزدیک بـه بیـست و چهـار کیلو بوده است. به طوری که تمامی وسائل و ظروف منزلش از طلای ناب بـوده است.[۴۰]

پندهای شگفت آوری هم از وی نقـل شـده اسـت در میـان آن هـا ابعـاد سکسی و جنسی نیز برجسته است. برای نمونه این مثل بیان می شود:"چهـار وضعیت در جهان موجود است که سرنوشتشان بـرایم قابـل حـدس نیـست! اولی راه شاهین درآسمان، دوم راه مـار در سـوراخ هـای زیرزمینـی، سـوم کشتی دردریا، چهارم آلت مردانه (کـ) در فرج زنان(کـ).

"رَحبه عام" معاون سلیمان بود در روی زمـین. پـس ازمـرگ سـلیمان او پیامبر شد. در روزهای آغاز فرمانروایش نمایندگانی از طـرف مـردم بـرای عرض تبریک به پیشگاه او می روند و به او مـی گوینـد:"پـدرت آن چنـان

۳۹- التورات: الملوک الاول، باب یازده 3

۴۰- التورات: اخبار روزهای دوم، باب نهم. (13)

گاوآهنی سنگین برایمان بسته بود که تاب تحمـل را از دسـت داده بـودیم. اکنون شما بار ما را سبک گردانید تا بتوانیم هر چه بیشتر و بهتر در خـدمت باشیم. او هم گفت: سه روز دیگر برای گرفتن جوابتان مراجعه‌کنید. پس از اتمـام مـدت سـه روزه بـه آن هـا گفـت: پـدرم گـاوآهنی سـنگین برایتـان بسته‌بود، من سنگینتر خواهم کرد. پدرم با تازیانه شما را تنبیه می کرد، ولی من با عقرب. چون که انگشت کوچکم از پایین تنه‌ی پدرم ارزشـمند تـر و قوی تر است.[۴۱]

"رَحبه عام" راه و روش پدر را در پیش گرفـت، حتـی از نظـر جنسـی از همه بهتر بوده، چون این رسول خدا بر زمین در زندگی خود فقـط توانسـته هجده زن رسمی و شصت زن غیر رسمی (متعه) و سیصد کنیز داشته باشد. بعد از مرگ سلیمان که به آخرین پادشاه بزرگ بنی اسرائیل شـناخته شـده است تمامی پیامبرانی که جانشین او شده اند تقریباً همگی کشته شـده انـد. تاریخ بنی اسرائیل درآن سال ها تا سال 587 قبل از مـیلاد سلسـله اتفاقـات پی درپی هم چون توطئه‌ها، برادرکشی ها، کشتارکودکان، مکر و نیرنـگ، خیانت و جرم و جنایـت را بـه خـود دیـده اسـت. و در تمـامی ایـن وقـایع خداوند قهرمان اصلی ماجراست.

پاراگراف بسیار عجیبی درتورات درباره‌ی خشم خدا از دختران اورشلیم وجود دارد، که چگونه‌دختران با عشوه وکرشمه راه می رفتند و بـه زیبـایی خود غرّه شـده بودنـد. خداونـد آن هـا را تهدیـد مـی کنـد و مـی گویـد:"

۴۱ –الملوک الاول باب دوازده، (13-14)

دختران اورشلیم به زیبایی خود غرّه شده بودند. آن ها با گردن های افراشته وچشم و ابروی فتنه‌انگیزشان و ایجاد سر و صدا با خلخالهایشان راه می رفتند. من فرق سر آن ها را کچل می گردانم و فرمان می دهم از این پس بر عورتشان مویی نروید. و زیبایی خلخالها وزیورآلات وگوشواره و دستبند و النگو و دستمالهایشان را نیز، متعفن می گردانم و به جای کمربند، غُل و به‌جای سینه‌هایشان تسمه ببندند. این گونه به جای زیبایی، سوختگی و به جای زلف زیبا، سرکچل دادم.[۴۲]

طبق افسانه های دینی، صد و بیست و چهار هزار پیامبر در تاریخ بشریت وجود داشته‌اند، پنج ششمِ این پیامبران در یک منطقه کوچک جغرافیایی یعنی در منطقه‌ی خاورمیانه‌بوده اند و در واقع نمایندگی و جانشینی خدا را بر عهده داشته‌اند. و همگی آن ها گروهی جلاد و واعظ و فاعل جنسی بودند.

اولین پیامبر یعنی ابراهیم که شرح آن بیان شد؛ ایشان دو بار زن خود را در معرض معامله قرارداده و او وادار به خود فروشی کرده است. حالا اگر بار اول را به حساب رهایی از مرگ و به خاطر فقر بوده است که زن خود را به عنوان خواهرش معرفی کرده است، خوب توجیه برای بار دوم چیست؟ نه‌در تورات و نه در قرآن هیچ توجیهی منطقی برای این خودفروشی وجود ندارد. تنها می توان گفت که صرفاً به خاطر چندرغازی دست به چنین عملی زده است.!

---

۴۲ -کتاب اشعیای محمد باب3، 16-24

در مورد دومین پیامبر، همان طورکه بیان شد تمامی انسان ها ولد زنا و حرامزاده‌ی آدم و حوا هستند. به علت تخریب و ویران شدن شهر"سدوم" کسی در روی زمین باقی نمی ماند. ولی پیامبری در حالت مستی با دخترانش همبستر شده و حاصل این همخوابگی ها دو فرزند شد، که بعد از چنین ارتباطات دخترانه و پدرانه، بار دیگر نسل بشریت از انقراض نجات می یابد. با این حساب و طبق چنین افسانه‌هایی، بنیاد و ساختار بشریت برای بار دوم نیز بر اساس حرام و زنا بنیاد نهاده شده است.

سومین مورد از پیامبران زناکار پیامبریست که با عروس خویش دچار هرزگی می شود. بعد تصمیم به قتل او می گیرد. خودش زناکار و خود هم قاضی و دادپرور است.

در مورد چهارمین پیامبر، خدا با حالتی توأم با سکس و تحریک احساسات جنسی با فرستاده‌اش فلسفه‌بافی می کند. کلماتی هم چون بازی با سینه‌ها، پرده‌ی بکارت، عشق بازی، تعفن، تختخواب، پلید کردن، گوشت الاغ، شهوت اسب همان کلمات زرین این فلسفه‌بافی هاست که برایمان به یادگار مانده است.

پنجمین مورد مربوط به پیامبریست که سوای از پیامبری، پادشاهی مقتدر نیز هست. جنایت او، که روزی به پشت بام کاخش رفته‌و در آنجا هوس زن افسر وظیفه‌اش وسوسه‌اش می کند و با او عمل جنسی انجام می دهد و با ترفندی عالی شوهرش را هم به قتل می رساند؛ در تاریخ ثبت است. مرثیه‌ای برای نوجوانی زیبا سر می دهد. و میراث حیله‌گری های جنسی

اش راهم برای پسرش به ارث می گذارد، که با بهـره گیـری از آن میـراث، پسرش به خواهرش تجاوز می کند.

در مورد ششمین پیامبر، سخن از مادر زناکار و فاحشه‌ی پیامبری در میان است، که خدا نیز به او دستور انجام زنا را می دهد.

در آخرین و هفتمین مورد، پیامبر به شاعری عاشق تبـدیل مـی شـود. بـه غیر از دختران فرعون، با زنان غریبه هم معاشقه می کند. و در عین عاشـقی پادشاهی دختر باز بـوده اسـت. مالـك صـدها زن و کالـسکه و سـورچی و چابك سوار و خدم و حشم بوده است. سالانه کیلو کیلو طلا به پیشگاهش آورده‌اند. از شـاهکارهای مانـدگاری کـه برایمـان بـه ارث گذاشـته‌اسـت؛ پندیست که به صورت ضرب المثل مانده است. با وجود چنـین عقـده‌هـای جنسی و درون سرشار از عشق و سکسبازی، پسرش هم ادامـه‌دهنـده‌ی راه پدر می شود. به قول معروف: " گرگ زاده عاقبت گرگ شود، گر چـه بـا آدم بزرگ شود".

فصل دوم

باب اول

گفتارهای مربوط به سکس و زن در مکه

اسلام همانند هر دین و آیین دیگری به شیوه‌ای تقلیدگونه در میان شبه جزیره‌ی عربستان ظهور کرد. گفتارهای این دین، در بدو ظهور شیوه‌ای متافیزیکی داشت. گفتارهایی همچون مبارزه با بت ها، شناخت خدا، توصیه‌مردم به برادری، محبت، گفتگوی متقابل، عفت و پاکدامنی، یاری و همکاری، عدالت و ترحم، بهشت و دوزخ، سخن از افسانه‌ها، باور به خرافات، صحبت از پدیده‌های طبیعی، و موضوعات دیگر را شامل می شد. از اینرو ادیان دیگر در طول تاریخ چه با پذیرش از طرف عده‌ای و چه با مخالفت از سوی گروهی دیگر، به نتایج رفتاری یا مشکلاتی مواجه‌شده‌اند همچون تجارت و اقتصاد، خرده‌فرهنگ های اجتماعی، سیاست اجرای قدرت، آداب دینی، مفاسد و پدیده‌ی برده‌داری. از بارزترین پدیده‌ها که تأثیر مستقیمی بر زندگی اقتصادی-سیاسی- اجتماعی مردم نهاده است؛ مشکل قدرت کلاسیکی، نحوه‌ی بازرگانی و فرهنگ هایی در مورد ازدواج و سکس بوده است. اما این پدیده‌ها از نظر محمد مشکلی چنان که باید ملموس و قابل پی جویی نبود. زیرا که مردم در

ابتدای دعوتش به غیر از گفتار متافیزیک گونه‌ای محض؛ و غیر از پیروی کردن از رفتار اجتماعی ساده‌و آسان مورد پسند منطقه، انتظار دیگری از آن نداشتند. (محمد) همانند صوفیان سر بر گریبان خود فرو برده، ارتباط خود را با دنیای بیرون قطع کرده بود. تمامی سخنانش اشاره به آگاهی دادن و ترساندن ساکنان شبه جزیره‌ی عربستان در مورد دوزخ و بهشت و جهان آخرت بود. اندك اندك با زیرکی تمام و تا اندازه‌ای به علت اشراف بر فرهنگ و آداب و مدنیت جامعه‌ی خویش، نقاط ضعف جامعه راتشخیص داد. به دلیل آگاهی از زندگی ساکنان شبه جزیره‌ی عربستان همراه با عمری طولانی و پر از تجربه با آن ها؛ به این نتیجه‌رسید که حرکت زندگی ساکنان شبه جزیره‌برای حال و آینده‌بر روی چهار اصل اساسی استوار است:" کشاورزی و دامپروری، جنگ و قدرت، بازرگانی و سود حاصل از آن، سکس و غریزه‌ی جنسی.

کسی که در میان چنین جامعه‌ای زندگی کند، بالطبع این فرهنگ در جریان رشد و بالندگی او نیز تأثیر گذار است. از اینرو در بطن و درون دینش مشکلی با هیچ کدام از این پدیده‌ها ایجاد نکرد، که رنجش افکار عمومی جامعه را فراهم سازد. بزرگترین دغدغه‌ی ابتدا و انتهای زندگی محمد، انتشار و گسترش همان تز متافیزیکی بود که در سن 40 سالگی آن را شروع کرد. به همین خاطر در برنامه‌هایش که در مدت 13 سال در مکه مشغول به انتشار آن ها بود و به دوران مکی معروف است؛ موفقیتی آن چنانی به‌دست نیاورد. در مورد علت عدم موفقیت محمد در آن 13 سال

در مکه، شبهات و سؤالات زیادی ایجاد شده است. و انواع تفاسیر نیز برایش تراشیده‌اند.

مهمترین علل عدم موفقیت را در دو مورد می توان خلاصه کرد:" این دین نوپا برای چاره‌اندیشی مشکلات اقتصادی-سیاسی- اجتماعی جامعه‌و تشکیل دولت مقتدر، چیزی برای گفتن نداشت. اسلام سخن از مطالبی می کرد که قبلاً از طرف علمای یهودی و مسیحی و حنیفی و شاعران در اذهان مردم ماندگار شده بود. منطقه هم در سیستم سرمایه‌داری و ستمی همه‌گیر غرق شده بود. از طرفی دیگر قانونی برای مجریان دولت آن روزگار وجود نداشت. قبایل و طوایف شبه جزیره‌ی عربستان همیشه‌درگیر جنگ و انباشت سرمایه‌بودند. خیلی به زحمت توانسته‌بودند هیأت رئیسه‌ای تشکیل داده‌و تصمیمات نهایی منطقه‌را به دست این هیأت بسپارند. میان اعضای این هیأت رئیسه به خاطر حفظ منافع قبایل و طوایف مختلف، جدال و ستیزی همیشگی بر قرار بود و قانونی واحد نداشتند که بتواند ضمانت اجرایی داشته باشد. (با چنین اوضاعی) مردم منتظر فریادرسی بودند که بتواند آن ها را از این مشکلات خلاصی دهد. منتظر این نبودند که دینی بیاید با همان محتوای پیام ادیان دیگر منطقه. همان پیامی که مردم نسبت به آن ها غریبه نبودند. دلیل دوم مربوط به روان شناختی جامعه‌بود. محمد در تمام سخنان و پیامهایش، خواستار اخلاق خوب و قناعت پیشگی بود. که به هیچ وجه با اخلاق و عقلیت آن ها سازگار نبود. از آن ها می خواست؛ جنگ نکنند و با هم برادر باشند، ثروت را فراموش کنند و به غیر

از خدا برای کسی دیگر سر فرود نیاورند. زنا نکنند. دزدی و کلاهبـرداری نکنند. به ناموس و مال و ملك دیگران تجـاوز نکننـد. قتـل عـام نکننـد و... ولی آن ها تا خرخره غرق در جنگ و انباشتن غنایم و جمـع آوری ثـروت و بدست آوردن قدرت بودند. به خاك و خون کشاندن چنـد نفـر در روز، کار روزانه‌اشان شده بود. به خاطر این که زیر سلطه‌ی طایفه‌ای دیگر قـرار نگیرند همیشه آماده‌ی سر بریدن بودند. خرید و فـروش بردگـان و کنیـزان جزء معاملات هر روزشان شده بود. با سکس هـای دو طرفـه و از یـك تـا پنج حتی تا بیست زن و دهها کنیز ارضاء نمی شدند و همیشه در پی ارضاء حس زیاده‌خواهی خود بودند. بدیهی است که پیامی کـه از درون جامعـه‌و همگام با منافع آن ها نجوشیده باشد مورد پذیرش قرار نمی گیرد.

مجموع این عوامل باعث شد که محمد در طی 13 سال در مکه موفقیتی قابل توجه بدست نیاورد. بایستی می دانست کـه تعامـل وتـأثیر گـذاری بـر پدیده‌های طبیعی نوعی دخالـت کـردن در امیـال درونـی و ابتـدایی انـسان هاست و این سلب کردن و به بازیچه گرفتن روان، عواقب روحی و روانی را به دنبال دارد. غریزه‌ی جنسی اگر چه پدیـده‌ای طبیعـی اسـت، امـا جـزء لاینفك و مهم هر اجتماعی است. اگر به آشکار کـردن دعـوت محمـد در مکه نظری بیندازیم برای ما روشن خواهد شد آیاتی را کـه در ایـن مرحلـه نوشته‌است بـه نـدرت و تنهـا بـا شـیوه‌ای الگـو منـشانه، سـخن از سـکس و غریزه‌ی جنسی به میان آورده است. در قالب داستان و بـازگویی افسانه‌هـا خواستار منع زنا شده است. با آوردن آیاتی، ترس و بیم و عـذاب دوزخ را

در دل کسانی القاء کرده است که دنباله‌رو نصایحش نیستند. در عوض با آوردن آیاتی دیگر مژده‌ی بهشت نیکو را به کسانی می دهد که از او پیروی می کنند. از اینروست که زبان قرآن با ادبیاتی توأم با ادب و متانت بیان شده است تا بتواند تأثیر درونی بر مردم بگذارد. در این مورد چندین نمونه را ذکر می نماییم:"

باب دوم

افسانه‌ی آدم و حوا

در عقاید اسلامی حوا به عنوان یك زن و صرفاً موجودی است که برای پرکردن خلاء تنهایی و ارضای لذایذ آدم، خلق شده است. زمانی که خدا آدم را خلق کرد، قرار نبود که حوا هم خلق شود! بعدها که فهمید آدم در عالم تنهایی خود هراسان است و نمی داند که چگونه زندگی خود را سپری کند، ناگزیر به لیست لوح محفوظ مراجعه‌کرد و حوا نیز به لیست اضافه شد. در قرآن آمده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا[43]

اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد..

[43]- الأعراف 189، زمر 6

إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ[۴۴]

زن از دنده‌ی چپ مرد خلق شده است.

و این چنین بر طبق این عقاید اسلامی، اولین جنس مؤنث خلق شد. و جالب این که این جنس همانند جنس نر عاقل نیست. و جسمش نیز همانند او کامل نیست. این موجود ناقص زاده‌ی دنده‌ی تحتانی آدم است و در واقع مکمل آدم است. حوای ناقص الخلقه‌صرفاً برای پر کردن خلاء تنهایی و زدودن آزردگی خاطر و رساندن وی به آرامش و آسایش خلق شده است. (لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا)

از همه‌مهم تر تنها خدای مسلمانان حکمت این حوای ناقص الخلقه‌و زاده‌ی دنده‌ی تحتانی مرد را می داند و بس !! اگر حوا نیز همچون آدم به شکلی کامل خلق می شد؛ خود به خود بسیاری از مشکلات از جمله طبقه‌بندی جامعه‌و فرهنگ و اقتصاد که امروزه مسلمانان با آن دست به گریبانند به‌وجود نمی آمد.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ[۴۵]

---

[44]- صحیح البخاری. کتاب الانبیاء، باب قول الله تعالی: وإذ قال ربک للملائکة إنی جاعل فی الأرض خلیفة حدیث 3153

[45]- البقرة 35

و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

در این آیه‌خداوند بهشت را برای آن دو بر پا کرد به شرطی که از میوه‌ی درخت ممنوعه نخورند. به علت همین بازداری مشکل وسوسه‌ایجاد شد.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى[۴۶]

پس شیطان او را وسوسه کرد. گفت: ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود راه نمایم

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ....[۴۷]

پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آن چه در آن بودند ایشان را به درآورد..

به خاطر زیرکی و توانایی شیطان از طرفی و از طرف دیگر خوردن از درخت ممنوعه، حوا فریب خورد و در پی آن آدم نیز، فریب خورد. حوای فریب خورده‌در همان حال فریبکار نیز هست. شیطان او را فریب داد و او نیز آدم را فریب داد و مؤمنان اسلام را به سرنوشتی دچار ساخت که تا روز قیامت، غلطان در آن سرنوشت هستند.[۴۸]

[46]- طه 120

[47]- البقرة 36

[48]- هرم حرام شده‌تألیف ابو علی یاسین. مترجم: سیروان محمد. سال1998

داستان جدا از ساختگی و به‌دور از پختگی، کاملاً غیر منطقی و غیر عقلانی است. چه عقلیتی قبول می کند که خوردن از میوه‌ی درختی که هیج ضرری ندارد، مدرک جرمی شود برای اخراج دو نفر از بهشت. غیر منطقی تر این که تمامی زنان جهان به سبب اشتباه حوا شامل عذابی خداوندی شوند؛ عذابی به نام حیض زنانه! صدها آیه‌در قرآن وجود دارد که از ترحم بی حد و اندازه‌ی خدای اسلام سخن به میان آمده است. عجبا از چنین مهربانی و چنین عذاب هایی.

در عقاید اسلامی حوا مادر بزرگ و سرور تمام زنان جهان است. خدا برای تکمیل لذایذ آدم او را خلق کرد. و این تبدیل به قاعده‌ای همه‌گیر شد که تمامی زنان برای تکمیل لذایذ مردان خلق شده‌اند. قاعده‌ی همه‌گیر ناقص العقل بودن زنان نیز از همین جا نشأت می گیرد و این نقصان عقل حوا سبب شد که آدم زندگی توأم با کامجویی بهشت را رها کرده، سر از زندگی پر از مشکلات زمینی درآورد. نتیجه‌ی این ناقص العقل بودن به قاعده‌ای کلی تبدیل شد: "*تمامی زنان جهان ناقص العقلند*". و تمامی حواهای جهان شامل کینه و مورد غضب خداوندی یعنی همان حیض ماهانه قرار گرفتند. بر طبق افسانه‌ها، خوردن از آن میوه، همراه با احساس برهنگی بود و تنها توانستند با برگ درختان بهشتی خود را بپوشانند.

فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ[49]

---

[49]- الأعراف 22

پس چون آن دو از میوه آن درخت ممنوع چشیدند برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و با چسبانیدن برگ های درختان بهشت به اندام هایشان، خود را پوشاندند...

روشن نیست که خدای اسلام چرا آلات تناسلی مرد و زن را مایه‌ی عیب و عار (سَوْآتُهُمَا) و نشانه‌ی ننگ می داند! بهشت که سرآمد لذایذ و از هر نوع غم و غصه‌ای بری است، پس چرا انسان در آنجا احساس شرمگین عیب و عار به او دست دهد؟ جهانی که بری از هرنوع موجود دیگری است و غیر از آدم و حوا کسی دیگر سکنه‌ی آن نیست. پس چه لزومی دارد خود را از چشمان همدیگر مخفی نگه‌دارند؟ بدون این که هیچ گونه عمل جنسی روی داده باشد، یا سخنی از آن به میان آمده باشد چرا نگاه کردن به آلات تناسلی حرام شد؟ کاملاً روشن است که اسلام در پاسخ به این سؤالات عاجز مانده است. تنها چیزی که برای توجیه‌این مسائل به ذهنمان خطور می کند؛ این است که بگوییم: خداوند با آفرینش پایین تنه‌برای روان و تخیلات آدمیزاد مشکل ایجاد کرد. پس از آن مشکلات عمده‌یکی پس از دیگری خود نمایی کردند. حوا تبدیل به ابزاری برای لذت بخشیدن و آدم نیز همچون آلت لذت بردن، به تابلوهای سکسی مبدل شدند. هر دو به نماد خطا و گناه تبدیل شدند. یکی تبدیل به جانی و دیگری مجرم شد. مشکلات دیگر هم چون ترور و کشتن برای اولین بار در میان نسل آدم پدیدار شد و نسل آدم را به سرنوشت کشتن به خاطر

ارضاء غریزه‌ی جنسی گرفتار کرد. واقعه‌ی کشتن هابیل به دست قابیل به خاطر ارضاء نیاز جنسی.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ [۵۰]

پس نفس [اماره]اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد. پس وی را کشت...

زمانی که آدم و حوا در روی زمین زندگی می کردند، در جریان دو بار حاملگی و هربار زایش دو قلو، صاحب چهار فرزند و هر بار یک دختر و یک پسر می شوند. برای ازدیاد جمعیت خواهر و برادر اولی را به نکاح خواهر و برادر دومی در آوردند. با وجود این که همگی خواهر و برادر بودند، تبدیل به زن و شوهر برای هم شدند. کسی حکمت این کار خدای ادیان اولیه را نمی داند. مخصوصاً دین اسلام که در این باره‌بسیار پافشاری می کند. افسانه‌ها هم در این باره چیزی اضافه نکرده‌اند. قابیل به خاطر زیبایی خواهرش روا ندانسته است که خواهرش را به عقد هابیل در آورد. از طرفی دیگر مرد دیگری هم وجود نداشت تا خواهرش را به عقد او درآورد و نسل ها ازدیاد یابند. البته می توان ادعا کرد که قابیل جهت ارضاء میل زیاده‌خواهی و ارضاء خواسته‌های جنسی خود، با هر دو خواهرش سکس انجام داده است. در مورد یکی از خواهرانش واقعیت دارد و حتی افسانه‌های قرآن و تاریخ اسلام بر این امر صحه‌گذاشته‌اند. برای خواهر دومش جای شبهه است. همان گونه که ادعا می کنند که خدا

[50] – المائده

آدم و حـوا را از گـل خلـق کـرد، مـی شـد آدم و حـوای دیگـری را از تخته‌خلق کرد. تا این دو خانواده‌با هم وصلت انجام دهنـد. در آن صـورت نه خواهر و برادر به عقد همدیگر در می آمدند و نه کسی قربانی می شد. و نسل خداپرستان اسلامی حرامزاده نمی شدند.

می توان چنین نتیجه‌گرفت:" اولین مشکل در تاریخ ادیان داشـتن تـصور نادرست از پایین تنه بود و اولین گناهی که خدا در سرنوشت انسان ها ثبت کرد با عقد خواهر و برادر شروع شد. اولین خونریزی ها و برادرکشی ها بر سر غریزه‌ی جنسی روی داد. تمام این فرایند و تکامـل هـا زیـر نظـر آدم و حوا انجام می شد. خواهر و برادر با هم سکس داشته‌اند و سبب ازدیاد نـوه و نتیجه شده‌اند. با ایـن حـساب تمـامی انـسان هـای روی زمـین شـالوده‌ای آمیخته‌به زنا دارند.

جای بسی شگفتی است که سکس بـا محـارم و آمیـزش هـای خـواهر و برادر در شریعت های تورات و انجیل و قرآن حرام است و در مقابل چنین عملی بخششی وجود ندارد. ولی همان شریعت ها نسل اندر نـسل آن عمـل حرام را برایمان تداعی می کنند! چنـین مـسائلی از طـرف انـسان هـا مـورد انتقاد و جای بسی سؤال است ولی ادیان به طور عام و بـالأخص اسـلام، بـه هیچ وجه‌نتوانسته‌اند جوابی عاقلانه و یا مفری ماورایی برای آن بیابند. چنین افسانه‌هایی که مورد تأیید اسلام نیز هست، اهمیتی برای زن قائل نـشده‌انـد. حتی نتوانسته‌اند تـوجیهی بـرای نحـوه‌ی خلـق شـدن او و ایـن کـه چـرا از دنده‌ی تحتانی مرد خلق شده است، بتراشند. این زن نـاقص الخلقـه، حائـل

میـان تمـایلات دیوانـه‌وار شـیطان و امیـال جنـسی قابیـل و شـریعت هـای خداوندی، روزی ناقص العقل است، روزی فریبکار و همراه مجرم، روزی مجبور به پوشاندن پایین تنه و روز بعد برای شوهر کردن خود را آماده‌مـی کند. بر سر همین پوشاندن خود، انسان ها قربانی و خون به پا مـی شـود. بـه جای این که جسم سرشار از عاطفه و فوران از لذایذ جنسی را لمس کنـد، با شوهری خونالود و جسمی مرده روبرو می شود.

در قسمت پایانی این افسانه سرنوشت قابیل قاتل و زناکار و خواهر شوهر مرده‌اش ناپیداست. تنها فرضی که می توان در نظر داشت اینست که قابیـل این خواهر را هم به عقد خود درآورده است. این همان تاریخی اسـت کـه اسلام از آن داد سخن می راند و بنیاد و شالوده‌ی بشریت را بر اساس چنین افسانه‌هایی استوار ساخته است!

باب سوم
یوسف و سناریوی سکس

در قرآن مفصلاً افسانه‌هایی درباره‌ی پیامبری بیان شده اسـت. داسـتان هـا کاملاً رویه‌ای سکس آمیز دارنـد. قهرمـان ایـن سـناریو پیامبریـست بـه نـام یوسف که در پاکدامنی الگـوی کامـل انـسان هاسـت. بعـدها بـه واسـطه‌ی مشکلی، سر از کاخی در می آورد و برای مدت زیادی زیر سایه‌ی قـدرت صاحب خانه زندگی را سپری می کند. در فرصتی مناسب زن صاحب خانه

از او تقاضای سکس دارد. این فیلم کوتاه در آیات قرآن چنین بیان شده است:"

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَلَقَدْ هَمَّتْ به وَهَمَّ بـه ا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبه كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ [51]

و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت بیا که از آن تو هستم [یوسف] گفت پناه بر خدا! او آقای من است به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم. چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

بازگو کردن چنین فیلم کوتاه سکسی، برای ساکنان شبه جزیره‌ی عربستان که محیطی سرشار از اعمال سکسی گونه داشتند، جای تأمل و بررسی نداشت. اگر محمد خواسته باشد در این داستان پاکدامنی یوسف را به نمایش گذارد، از طرف مردم به شیوه‌های دیگری مورد نقد قرار گرفته است. از سویی دیگر در میان مردم شبه جزیره‌ی عربستان مشکلی به نام سکس وجود نداشته‌است. ساکنین آن که غیر از این که می توانستند ده‌ها زن و صدها کنیز داشته باشند؛ می توانستند از زنان بیشماری هم که مشغول

---

[51] - یوسف 23-24

خود فروشی و زناکاری بودند، لذت برده‌و در ارضاء نیازهای جنسی خـود هیچ مانع و محدودیتی نداشتند، چنین داستانی کاملاً برایشان ملموس بود تا افسانه‌های این چنینی بتواند مایه‌ی عبـرت و اندرزشـان شـود. از دگـر سـو، مضمون داستان روشن می سازد که یوسف آن پیامبر پاکدامنی نبوده اسـت که محمد از او داد سخن می راند؛ بلکه کاملاً مشهود است که یوسـف بـه این کار کاملاً راضی بوده است ولی خدا مانع این کار شده است. و مبرهن است که هر دو از روی خواست و میل درونی راضی بدین عمل شـده‌انـد. زن(هَمَّتْ به) به وی روی آورده، یـا آویـزان او شـده، یـا او را در آغـوش گرفته، یا او را بوسیده است، معلوم نیست که اتفاق نهایی چه چیـزی بـوده است. هم چنین یوسف نیز به همان طریق (وَ هَمَّ بها) کاملاً شـبیه عمـل زن، به وی روی آورده یا آویزان او شده یا او را در آغوش گرفته یا هـر عملـی دیگر از او سر زده است، این هم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. هر دو یـک عمل نسبت به هم انجام داده‌اند چیزی که مانع از این اتفاق شده است تأثیر خداوندی بوده است و او مانع سکس یوسف شده است. نه شـکیبایی خـود یوسـف. (كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ)(چنـین کـردیم تـا بـدی و زشتکاری را از او بازگردانیم) اگـر بـه چنـین اعتقـادی بـاور داشـته باشـیم، کسی که در زمان انجام عمل سویی خدا فریادرس او باشد، پس عمل سوء معنایی نخواهد داشت. خدا هم که در این راه یوسف را یاری کـرده اسـت به این دلیل که او شخصی معمولی نبود. او پیامبر بوده است! ولی تمام مردم که پیامبر نمی شوند. اگر خداوند مـی خواهـد کـسی مرتکـب عمـل سـوء

نشده‌یا زنایی از او سر نزند، بایستی همانند مورد یوسف، فریادرس همگـان نیز باشد. نتیجه معلوم است، اگر خدا در میان نبود یوسف با آن زن ساعاتی خوش را سپری می کرد. هم چنین محمد هم به مقصود خـود نمـی رسـید، جدای از دیدگاه‌های مطرح شده، این افسانه قبلاً در تورات نیـز بیـان شـده بود و برای مردم مکه، مطلبی بدیع و دور از ذهن نبود.

باب چهارم
هاجرخانم

در قصص ادیان، قربانی کردن پیـامبری از طـرف پـدر پیـامبرش، زبـانزد است. افسانه‌ها واقعه را این گونه بیان کرده‌اند. سـاره‌همـسر ابـراهیم پیـامبر بود. پس از سال های متمادی و طولانی که از ازدواجشان گذشته‌بـود، هـم چنان با مشکل اجاق کوری و نبود بچه‌دست به گریبـان بودنـد. کنیـزی در خانه‌ی آن ها بود به نام هاجر. ابراهیم در طی ارتبـاط جنـسی کـه بـا هـاجر داشت او را حامله‌کرد. ساره‌با آگاه شدن از این ماجرا و اعـلام نارضـایتی، سوگند یاد می کند که سه عضو بدن هاجر را خواهد برید. هـاجر از تـرس تهدیدات ساره، متواری شده و خود را پنهـان مـی سـازد. بعـدها ابـراهیم و هاجر مخفیانه همدیگر را می یابند. هاجر نوزادی را به دنیا می آورد کـه او را اسماعیل نام می نهد. و به خاطر این که ساره به ایـن مـاجرا پـی نبـرد، از ابراهیم می‌خواهـد کـه او و کـودکش را بـه جـای دوردسـتی ببـرد. امـا در

روایتی دیگر نقل شده است که ساره گویا به این مسأله‌پی برده است و شرطی این چنین پیش روی ابراهیم می گذارد که هر دوی آن ها (هاجر و اسماعیل) را به مکانی دور دست و بی آب و علف ببرد و خود بر گردد. تا بلکه از شدت گرسنگی و تشنگی هلاك شوند. ابراهیم هم امر ساره را اجابت کرده و آن ها را در بیابانی گرم و آفتابی و غیر مسکونی رها می کند. هر چه هاجر به ابراهیم التماس می کند که آن ها را در این مکان خشك و غیر مسکونی بدون هیچ آب و غذایی رها نکند؛ ابراهیم توجهی نمی کند.

"ابن عباس" به عنوان یک منبع موثق اسلامی داستان آمدن اسماعیل به شبه جزیره‌ی عربستان را خلاصه‌وار بدین گونه بیان می کند:" اولین کسی که به منطقه‌ی مکه پا گذاشت مادر اسماعیل بود تا بتواند خود را از چشمان ساره مخفی نگه‌دارد. در آن دوران کسی در مکه زندگی نمی کرد و به دلیل نبود آب، کاملاً خالی از سکنه بود. قبل از آنکه ابراهیم آن ها را تنها بگذارد مقداری خرما و مشکی آب نزد آن ها گذاشت. (بعد از رفتن ابراهیم) هاجر در پی او راه می افتد به او می گوید:" ای ابراهیم کجا می روی؟ چرا ما را در این دره خالی از سکنه و دور افتاده رها می کنی؟" چندین بار این سخن را تکرار می کند ولی ابراهیم بی توجه به راهش ادامه‌می دهد.

"ابن عباس" ادامه‌می دهد و می گوید:"هاجر از آن اندك خرما و آب بیشترین سود را می برد. خودش تناول می کرد و بعد از تبدیل شدن به

شیر، بچه را هم سیر می کرد. اما بعد از مدتی گرسنگی و تشنگی بر آن ها غالب آمد. هاجر از دور تپه‌های صفا و مروه را دید. بچه را رها کرده‌به بالای کوه‌صفا می رود بلکه کسی یا مکانی را بیابد که آن ها را از گرسنگی و تشنگی برهاند. اما کسی را نمی بیند. به دره‌باز می گردد. به بالای مروه می رود می ایستد و اطراف را نظاره می کند. کسی را نمی بیند. دوباره به دره باز می گردد. بدین گونه هفت بار مابین صفا و مروه رفت و آمد می کند بدون هیچ سودی. ناگهان فرشته‌ای از راه می رسد و آب زمزم را برایشان از زمین می جوشاند. هاجر خود را سیراب می کند و شیر در سینه‌هایش جاری می گردد و با آن شیر اسماعیل را هم سیر می کند. مدتی وضع بر همین منوال بود، تا که این مکان برای مردم هم کشف شد. ساکنان آنجا زیاد شدند و کم کم به شهری تبدیل شد که آن را مکه نامیدند. حضرت ابراهیم! هم زمانی به دیدار آن دو باز می گردد که هاجر از دنیا رفته، اسماعیل بزرگ شده و صاحب خانواده است. اولین اقدام ابراهیم وادار کردن اسماعیل به طلاق دادن زنش بود. دومین اقدام، ساخت خانه‌ی کعبه بود که اکنون قبله‌ی مسلمانان [52] نامگذاری شده است. قربانی کردن اسماعیل سومین امر مهم او بود.

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. فَلَمَّا أَسْلَمَا

[52]– صحیح البخاری، کتاب الأنبیاء، باب: (یزفون) النسلان فی المشی. حدیث3184

وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ.[۵۳]

و وقتی با او به جایگاه سعی رسید، گفت: ای پسرکم، من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم پس ببین چه به نظرت می‌آید. گفت: ای پدر من! آنچه را بدان ماموری، انجام بده. انشاءالله مرا از شکیبایان خواهی یافت. پس وقتی هر دو تن در دادند [و همدیگر را بدرود گفتند]، [پسر] را به پیشانی بر خاك افکند. او را ندا دادیم که ای ابراهیم. رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. راستی که این همان آزمایش آشکار بود. و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.

این خلاصه‌ای از افسانه‌هایی بود که در قرآن به صورتی فشرده آمده است. نتیجه‌ی بزرگی که مومنان از این افسانه می گیرند اینست که ابراهیم در آزمون الهی موفق بیرون آمده است. در خواب به او گفته‌بود که فرزندش اسماعیل را قربانی کند. او هم راضی بدین کار شد. از آن به بعد قربانی کردن حیوانات جای قربانی کردن انسان ها را گرفت.

از واقعیات مهمی که هم چون دیگر واقعیات برای آن ارزش و اهمیتی قائل نیستند، بحث معاشقه‌و سکسبازی های ابراهیم با هاجر است. همان طورکه مشاهده می کنیم، هاجر نمونه‌ای واقعی از زندگی زنان به حاشیه افتاده‌خداوندگارست. مادری ستمدیده‌و بیچاره، و فراموش شده‌ی مومنان

---

53 - الصافات 102-107

اسلامی است. هاجر به خاطر کنیز بودنش و این که ساره‌مالکش است؛ حقی در زندگی ندارد. پیامبری به او تجاوز کرده‌و بدون خواست خود هم حامله می گردد. بدون ارتکاب هیچ جرمی تهدید به مرگ می شود. متواری می شود و ناچار خود را مخفی می کند. اگرچه در برخی از قسمتهای تورات و قرآن [تمایزاتی باهم دارند] مشاهده می شود، اما هر دو منبع بر سر این مسأله اتفاق نظر دارند که اسماعیل از کنیزی به نام هاجر متولد شده است. یعنی از زن غیرعقدی ابراهیم. با زبانی ساده‌و شریعت گونه اسماعیل حرام زاده است. ابراهیم هم از جمله پیامبرانی است که کاملاً مورد اطمینان دین اسلام است. جد اعلای محمد است. از نظر ظاهری هیکل و صورتشان مشابه هم بوده است. یعنی همان محمد صبور و خویشتن دار در برابر غریزه‌ی جنسی، دوران خویش بوده است. همان پیامبری که مخفیانه و آشکارا با هاجر ارتباط جنسی داشت. از ترس تهدیدات همسرش ساره، هاجر و نوزادی تازه‌به دنیا آمده را از شمال شبه جزیره‌ی عربستان آواره‌ی مرکز این شبه جزیره می کند. گریه و التماس های هاجر، زاری و لابه های نوزادی تازه به دنیا آمده در دل و درون این ابر مرد خدایی تأثیری نکرد. و آن ها را در بیابانی خشك و بی آب و علف رها ساخت. بدین گونه سناریوی این تابلوی ننگین با بی وجدانی و تجاوزگری پیامبری شروع شد و با آواره‌کردن و از شهر بیرون کردن و در بیابان رهاکردن زن و بچه‌ای رنگین شد و این سناریو انتهایی ندارد. تنها اسماعیل این سناریوی تراژیك را کامل کرد. زیرا که بر طبق قوانین و

احکام اسلامی حرام زاده‌است که جای بسی انتقادهای کنونی را باز گذاشته‌است.

ابراهیم، تنها برای شهوترانی به هاجر تجاوز می کند. به خاطر همسرش ساره، هاجر و کودک تازه به دنیا آمده‌را ویلان بیابان های خالی از سکنه می کند. هاجر زن شرعی ابراهیم نیست؛ بلکه ساره‌همسر شرعی اوست. محمد به عنوان پیامبر اسلام چنین اعمالی را دوباره احیاء کرده است.

محمد در منزل همسرش حفصه، به کنیزی به نام "ماریه"تجاوز می کند. بعدها که حفصه، همسر شرعی محمد، به این کار پی می برد و اعتراض می کند، محمد از ترس این که حفصه برایش مشکلی ایجاد نکند به حفصه قول می دهد که دگرباره به ماریه، که همسر شرعی او نیست، نزدیک نشود و در عوض، حفصه‌راز این تجاوز و سکسبازی محمد و ماریه‌را آشکار نکند.[۵۴]

ابراهیم و محمد نمونه‌و اسوه‌ای صادق از مردان دینی در برابر زنان جامعه‌ی دینیشان هستند. با نمونه‌هایی هم چون هاجر و ماریه.! اگر بخواهیم منزلت زن و میزان افتخار مردان با ایمان به شهوترانی با زن و کنیزان را بدانیم؛ بهتر آنست که از ابراهیم متجاوز و هاجر مورد تجاوز واقع شده و اسماعیل زنازاده شروع کنیم.

[54]– در بخش سکس و محمد مفصلاً این واقعه‌را بیان کرده‌ایم.

باب پنجم
قوم لوت

در قرآن داستانی مشهور درباره‌ی قومی که هم جنس باز بوده‌اند؛ بیان شده است. مردانشان به سکس معقدی عادت کرده بودند. هر مهمان یا غریبه‌ای که گذرش به آن شهر می افتاد، آویزانش می شدند تا عمل سکس خود را با وی، به انجام برسانند. شخصی به نام لوت به عنوان پیامبر برای گسترش دین خود و به منظور زدودن پدیده‌ی هم جنس بازی، در میانشان ظهور کرد.

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ به مْ وَضَاقَ به مْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ). (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ). (وَجَاء أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ). (وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ. قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ. قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آَوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ). (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ. وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ. قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ). (رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ). (قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبه ا مَا أَصَابه مْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ). (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ). (فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ). (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآَخَرِينَ). (امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا

تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ).[۵۵]

زمانی که فرستاده‌هایمان به عنوان مهمان نزد لوت رسیدند، لوت ناراحت شد(چون که جوانانی تازه به سن رسیده بودند و با وجود قوم هم جنس بازش دچار مشکلاتی می شدند).گفت امروز همان روز سختی است که به آن دچار آمده‌ام. (لوت مهمان هایش را بجا نیاورد. به آن ها گفت) شماها بایستی غریبه باشید (به حوادث بدبین شد). مردم شهر جمع شدند و به خاطر آمدن چند جوان خوشکل به همدیگر مژده می‌دادند. سریع نزدشان رسیدند. بلکه بتوانند در همان خانه لوت با آن ها عمل جنسی را به انجام برسانند. لوت به آنها، که قبلاً نیز چنین عادتی داشتند، گفت: ای قوم من! دخترانم در اختیار شمایند. خیلی هم برایتان مناسب هستند ولی از خدا بترسید، مبادا نزد مهمانانم شرمسار گردم. مگر انسان با اخلاق در میانتان نیست تا مانع اعمال زشتتان باشد؟

در جواب گفتند: خود که کاملاً واقفی که ما کاری به کار دخترانت نداریم. خوب هم می‌دانی که هدف ما چه کسانی است!

لوت در جواب گفت: ای کاش صاحب چنان قدرتی بودم تا بتوانم مانع کردار زشتتان باشم. واقعاً که قومی خلافکار هستید. چرا شماها فقط به دنبال هم جنس بازی هستید؟

55- به این آیات نگاه کنید: الشعراء172-173، هود82، النمل57، هود81، الشعراء169و165-167، هود78-80، الحجر67و62 هود77، التحریم10

مردم گفتند: اگر سکوت اختیار نکنی، ناچار خواهی شد شهر را ترک کنی...

(لوت به درگاه خدا دعا می‌کند) پروردگارا از اعمال و رفتار این قوم خود و خانواده‌ام را مصون بدار. مهمانان نزد لوت آمدند و گفتند: ای لوت ما فرستاده‌های خدای شما هستیم دست مردم به سوی تو کوتاه است. همراه با خانواده‌ات شب هنگام دور شوید و به پشت سر نگاه نکنید. غیر از همسرت چون که عذاب شامل او خواهد شد. زمان نابودی آن ها سپیده دم است.آیا سپیده دمان نزدیک نیست؟!

(درنگ نکنید) و بدین گونه لوت و خانواده‌اش را نجات دادیم. بجز همسرش، که اراده کردیم جزء نابود شوندگان گردد. زمان نزول عذاب، تمامی شهر را ویران کردیم. یکباره و به‌وسیله‌ی توده‌های انباشته شده‌ای از گِل و آهک مذاب، بلا و مصیبت همچو بارانی شامل حالشان گردید. همسر لوت هم جزء نابود شدگان گردید، (زیرا همسر نوح و همسر لوت با وجود این که همسران بهترین پیامبران بودند.! اما به سبب خیانت به شوهرانشان؛ با بدکاران داخل آتش شدند تاجایی که حتی شوهرانشان نتوانستند فریادرسشان باشند و نزد خداوند شفیع آن ها شوند).

اگر در آیات دقیق شویم می بینیم که اگر چه لوت در ابلاغ و انتشار دعوت خویش موفقیتی بدست نیاورد، اما تسلیم واقعیت های قوم خویش نشد. نه تنها نتوانست دین خود را گسترش دهد و پدیده‌ی هم جنس بازی را ریشه‌کن نماید، بلکه در این راه همسرش را نیز به سبب این که به این

اخلاق عادت کرده بود، از دست داد.[۵۶] آیات فوق الذکر به تمام معنا نشانگر اینست که پدیده‌ی هم جنس بازی نزد محمد، عملی مذموم و حرام بوده است. دلیل صحت این ادعا اینست که در طول تاریخ اسلام، هیچ داستانی نقل نشده است که خلاف این ادعا را اثبات نماید. اگر چه محمد شخصی به تمام معنا شهوتران بوده است، اما به غیر از سکس از جلو، دنبال سکس معقدی[۵۷] نبوده است. اما با این وجود، مطلبی که جای بسی شگفتی است و در آیات قرآن نیز بدان اشاره شده است؛ سخن از هم جنس بازی در بهشت است. قرآن به کسانی که به خدای اسلام ایمان آورده‌اند و مطیع فرمان های او هستند، مژده‌ی بهشتی را داده است که جمعی نوجوان زیبارو و بی مو همیشه برایشان مهیاست و می توانند از آن ها کام بگیرند.

(يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ. بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ). (جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).[۵۸]

بر گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند با جام ها و آبریزها و پیاله [ها]یی از باده‌ی ناب روان، [که] نه از آن سردرد گیرند و نه بی‌خرد گردند. [اینها] پاداشی است برای آن چه می کردند.

[56]- در مورد همسر لوت در آیات دیگری به آن اشاره‌شده‌است. برای نمونه النمل 57، التحریم 10

[57]- البت ه‌با همسرش عایشه‌این کار را انجام داده است که در بخش محمد و سکس از آن بحث کرده‌ایم.

58- الواقعة17-19و 24

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ.[59]

و برای [خدمت] آنان پسرانی است که بر گردشان همی‌گردند انگاری آن ها مرواریدهایی هستند که [در صدف] نهفته‌اند.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا.[60]

و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند چون آن ها را ببینی گویی که مرواریدهایی پراکنده‌اند.

بی تردید پدیده‌ی هم جنس بازی نوعی از انواع اعمال جنسی است. در هر جامعه یا هر منطقه‌ای رهروانی داشته‌است و البته قوم محمد و مردم شبه جزیره‌ی عربستان نیز مستثنی از این قاعده نیستند، البته به میزانی اندک. هم چنان که وجود آیاتی از این دست‌در قرآن، ترسانیدن اعراب مسلمان آن روزگاران نسبت به چنین سکسی را نشان می دهد. از اینرو محمد متأثر از وجود چنین عاداتی شهوانی، از لذایذ هم جنس بازی و پسران نوجوان مرواریدگونه برای آن ها بحث می کند. و شهوت انگیزی و برخورداری از لذایذ جنسی از چنین نوجوانانی را به صحابه اش مژده‌می دهد. اعلام وجود نوجوانانی در بهشت با توصیفاتی همچون: (پسران ماندگار،، مخلد، خالد، جاودان و همیشه‌در حال زیبایی و بی مویی می مانند)، بیانگر عقده‌های درونی و عمیق هم جنس بازیست. همان طور که در آیه اشاره شده است، پسران جوان ماندگار نوکر و خدمتکار مردان بهشتی اند. ساقی مجالس

---

59 -الطور 24

60 - الانسان 19

شرابخواریشان هستند و همیشه در اطـراف و اکنافـشان آمـاده‌انـد. خـدمت کردن هم قواعـد خاصـی را مـی طلبـد. خـدمت همـان معنـای ظـاهری آن نیست. بلکه خدمت به جسم و جنس نیز گونه‌ای خدمت کردن است.

سخن از جوانان بهشتی و توصیف پسران نوجـوان، بـه غیـر از بـه جـوش آوردن نیروی شهوانی هم جنس بازان، هـدف دیگـری نمـی توانـد داشـته باشد. "بارها و بارها قابل استفاده بوده(مُخَلَّدُونَ)و هم چنان بکر می مانند." درست همانند کلامیست که درباره‌ی حوریان آورده است، که هر چند بار از آن ها استفاده کنی و آن ها را به زنانگی برسانی، دوباره‌به دختـر تبـدیل می شوند.

چنین دیدگاه هم جنس بازانه‌ای مورد تأیید "امام عقیلی" نیز هست. چنان که گفته‌است:" مؤمنان بهشتی توانایی ارضاء هزار نوجوان را دارند".[۶۱]

خدمات رسانی و نوکری و ارضاء مالکین از سوی نوجوانان زیباروی در این دنیا، و این قبیل خدمات رسانی و نوکری و ارضاء مـالکین، در بهـشت نیز به همان شیوه ادامـه دارد. بـه عبـارت دیگـر، همـان شـهوترانی و آداب سکسبازی برای مـردان بهـشتی هـم چنـان ادامـه‌دارد! و بـه عنـوان پاداشـی اخروی در ازای اعمال دنیوی آنان، نصیبشان مـی گـردد.(جَـزَاءَ بِمَـا كَـانُوا يَعْمَلُونَ).[۶۲]

[61]- العقیلی، 442

62- الواقعه24

(یحی بن اکثم) مردی بچه‌باز بوده است. و همیشه خدا را شکرگزاری می کرد و می گفت:" سپاس مخصوص خدایست که ما را نیز از یاد نبرده‌و در بهشت نوجوانان زیبا و بی مو را برایمان مهیا کرده است، و ارج و مقامی والاتر از کنیزان به آن ها داده است. ای کاش هم اکنون مرگم در می رسید و به بهشت برین شاد می شدم".[۶۳]

سؤالاتی که در نتیجه‌ی این آیات مطرح می شود عبارتند از این که :

1- اگر هم جنس بازی پدیده‌ای منفور است، پس چرا یکی از نعمات بهشتی محسوب می گردد؟ چرا هم جنس بازان را با نوجوانان بی مو و زیبارخ اغواء می کنند؟

2- بیشتر قوم لوت هم جنس باز نبودند. زیرا که قسمتی از جامعه را زنان و کودکان تشکیل می دادند. زمانی که خداوند سزادادن هم جنس بازان را اراده کرد، تمامی ساکنان شهر از مجرم و بی گناه شامل عذاب شدند. در حالی که کودکانشان نه تنها هم جنس باز نبودند، بلکه درباره شهوترانی هم چیزی نمی دانستند. آیا این گونه بلا نازل کردن و عذاب دادن عادلانه و عاقلانه است؟

3- تعداد هم جنس بازان در جهان امروز، احتمالاً نسبت به آن روزگاران کهن و آن منطقه‌ی کوچک، بیشتر باشد، که در شهرها و روستاها پراکنده‌اند. پس چرا خدا بلا و مصیبت را شامل حالشان نمی کند؟ این در حالیست که عده‌ای از قبل از ظهور اسلام تا کنون آشکارا دست به

[63]- العقیلی: 444

چنین عملی می زنند؟ نه تنها بچه‌بازی، بلکه مردان ابنه‌ای و حتی هم جنس بازی در میان زنان هم رو به ازدیاد است. در میان این گروهها مردان دینی و طلبه ها دیده شده‌اند که در مساجد در حین عمل بچه‌بازی دستگیر شده‌اند. پس چرا خداوند همانند قوم لوت بلایی برایشان نازل نمی کند؟ اگر خدا شکیبا و صبور است و اشتباهات و خطای انسان ها را عفو می کند، پس چرا این شکیبایی و عفو شامل قوم لوت نشد و تمامی زنان و بچه‌های بی گناه را به بلا دچار ساخت؟

4- مطابق مژده‌ای که خدای اسلام به مردان مسلمانان داده است، همه‌ی اهل بهشت در ناز و نعمت هستند، مطابق همان آیات گروهی نوکر و همیشه‌آماده‌ی سکس در بهشت پایدار و جاودان وجود دارند که هم چنان در بهشت برده‌و خادم می مانند و تا ابد در خدمت شهوت بازان مومن هستند. پس این گروه چه کسانی هستند که بری از نعمات بهشتی هستند؟ آیا این دلیل بر نوعی تضاد در آیات قرآن نیست؟

5- به عنوان آخرین سؤال: ذکر و بازگویی داستانی این گونه چه نفعی برای سایر مردم و مسلمانان دارد؟ در صورتی که همین داستان ها در منابع کهن تاریخی به وفور دیده می شود و برای مردم شبه جزیره‌ی عربستان چیزی ناآشنا نیست. حال با این وجود چرا در بازگو کردن آن، این همه زیاده‌روی شده و چرا فقط به یک سوره اکتفا نشده است. و بارها در سوره‌های متفاوتی این بازگویی صورت گرفته است. برای مثال در سوره‌های (الصافات، الاعراف، النمل، العنکبوت، الشعراء، التحریم، الحجر، الانبیاء، القمر، هود) بیان شده است. آیا چنین افراطی در بازگویی آن ها، از اعجاز قرآن نمی کاهد؟

ضمیمه‌ی فصل دوم
سکس در بهشت

اگر چه محمد پدید آورنده‌ی چیزی به نام بهشت نبوده است؛ و تمامی ادیان مدعی یگانه‌پرستی از آن به شیوه‌های گوناگون سخن رانده‌اند، ولی سخن از عمق جزئیات بهشت از طرف محمد نشان از درک بزرگ او بود که به شیوه‌ای ماورایی و روانکاوانه جامعه‌شبه جزیره‌ی عربستان را تحت تأثیر قرار داد. عدم وجود متدی فلسفي و علمی درباره‌ی ماوراءطبیعه‌در شبه جزیره‌ی عربستان دروازه و دیدگاهی بر روی محمد گشود تا بتواند مطابق میل خود از زندگی معنوی سخن به میان آورد.

در آیات و محافل مختلف تصویرهایی از بهشت و جهان آخرت را برای مردم تشریح کرده است. جویبارها، ساختار کوه‌ها، لذایذ بهشت، خادمانش، حوری ها، پسران زیبا و بی مو، میوه و خوراکی ها و نوشیدنی هایش، سکس و آداب شهوت رانی، و غیره.... یکی دیگر از تصویرهای بهشتی که به شیوه‌ای گسترده‌از آن سخن به میان آمده است؛ جایگاه و اهمیت و نوع رابطه‌های جنسی است. برای درک بیشتر از ساختار و تصویر های بهشت، ذکرافسانه‌های قرآنی لازم است. چند آیه‌ای را ذکر نماییم.

وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ. عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبهمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابها وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ

الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ. وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا. مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا. وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا. وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ. قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا. وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا. وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا. فِيهَا أنهارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أنهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أنهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أنهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ. خَالِدِينَ فِيهَا. لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ. وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ. كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ. لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ. كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ. وَحُورٌ عِينٌ. كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ. إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً. فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا. وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ. يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ. بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ. جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.[64]

هرکس از مردان و زنان، اعمال و رفتار شایسته‌ای داشت و به خدای اسلام ایمان داشت وارد بهشت می‌شود. بدون هیچ محدودیتی، کاملاً تأمین و در رفاه به‌سر می‌برند. وسعت بهشت به اندازه‌ی وسعت آسمان ها و زمین است. و دروازه‌های بهشتی به رویشان گشوده می‌شود. میزبانان بهشتی با

64- به خاطر منقطع نشدن معانی آیات، آنها را در کنار همدیگر آورده‌ایم.. هم چنین به این آیات مراجعه کنید: الغافر40، الحدید21، الزمر73، الزخرف71و73، الانسان12-19، محمد15، الاحقاف14، الصافات47-48-49، الرحمان56، 58، الواقعة23-23، 35-36، النبأ 33، الواقعة34، 17-19، 24.. و غیره

سلام و درود خوش آمدگویشان هستند و در بهشت ابدی و جاودانه هستند. سینی و فنجانهای طلایی حاوی هرآنچه‌خواهش های نفسانی را برآورده و دیدگان را نوازش می‌دهند. (بهشتیان) در آنجا جاودانه‌اند با [برخورداری از] میوه‌های فراوان. خدا در پاداش شکیبایشان فرش حریر را به آنها عنایت کرده است. بر سر منزلی آرام می‌گیرند که نه گرما و نه سرما موجب رنجش خاطرشان نخواهد بود. سایه درختان بهشتی برسرشان گسترده و میوه‌هایشان در دسترس است. در ظروف سیمین شرابشان می‌دهند و در جام‌های کریستال می‌نوشند. تمامی اسباب و ظروف، هنری و دلربا ساخته شده‌اند. باده‌ای ناب از زنجبیل(سلسبیل)برگرفته از چشمه‌ای به‌نام سلسبیل و نوجوانانی خوشکل و بی‌مو و همیشه جاودان، که با دیدنشان احساس می‌کنی مرغابی‌هایی هستند که در آب شناورند، در خدمتگذاری حاضرند. چندین رودخانه در آن جاری هستند با آبی مطبوع و دلپذیر. چندین رودخانه پر از شیر که مزه آن تغییر نمی‌کند و چندین رودخانه از شراب گوارا مخصوص شراب‌خوران. هم چنین چندین رودخانه‌ی عسل مصفا همراه با انواع میوه‌های مختلف در آن وجود دارد. و تا ابد در آن جاودانند. (شرابه ا) هیچ نوع بدمستی، استفراغ، و ناراحتی را به دنبال ندارند. در کنار اینها حوریانی برای مردان بهشتی که چشم نظر به کسی دیگر ندارند؛ مهیا است. همان حوریانی که همانند پوسته‌ی نازک درون تخم مرغ آب‌پز، دست نخورده، بی‌مو و انعطاف‌پذیر، آماده‌اند. همچو یاقوت و مرجانند، پریان سفید با چشمانی خُمار، انگار مرواریدی در

صدف هستند. حوریان را با ساختار دخترانه خلق کرده‌ایم که همیشه دختر باقی بمانند. با سینه‌هایی برآمده نشسته‌بر سریرهایی بلند و راحت. هم چنین پسران نوجوانی که همواره در [کمال] زیبایی و کامبخشی ماندگار خواهند بود، گِرد مردان بهشتی می‌گردند با خُم و پارچ و جام‌هایشان، در پیاله‌های مخصوص باده‌گساری می‌کنند. همان باده‌ای که به دور از سردرد و رنجش خاطر می باشند. (این عنایت و نعمت) پاداش اعمال صالح مردانیست که در زندگی دنیویشان انجام داده‌اند!.

اینها نمونه‌هایی از مناظر تخیلی بهشت مسلمانان است. بسیاری از این آیات در مکه نوشته‌شده‌اند. محمد می خواست از راه این آیات نظر جامعه را به سوی نعمات و خوشی های بهشتی جلب نماید و آن ها را از فساد اخلاقی مصون بدارد. ولی موفقیتی بدست نیاورد. چون که ذات و درون و فرهنگ اجتماعی غالب در منطقه، مخالف خواسته‌های محمد بودند. آن ها خود با زیباترین زیبارویان و در اعماق جویبارهای شراب شنا می کردند. کسانی که خواهان چنین خواسته‌های خیالی بهشت و ارضاء عقده‌های درونیشان بودند، تعداد محدودی از فقیران و مستمندان جامعه بودند. همان کسانی که از خوشی ها و لذایذ جنسی در زندگی اجتماعی و اقتصادی خویش محروم بودند. همان طورکه تاریخ نیز بر این ادعا صحه‌گذاشته که پیروان این دین کسانی غیر از این گروه‌ها نبودند.

بعد از مهاجرت به مدینه، ادراکات بهشتی و بحث از سکس با اندک تغییراتی روبرو شد. آیات دیگری که بتوانند معنی و منظور آیات مکی را

توجیه‌یا تفهیم کنند؛ نوشته‌نشد. تازه در مقابل این آیات، گفته‌های هر از گاهی محمد بود که سعی در توجیه‌آن ها می کرد:

قَالَ لَهُ أَنَطَأُ فِي الْجَنَّة؟ قَالَ " نَعَمْ:" وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ دَحْمًا دَحْمًا فَإِذَا قَامَ عَنْهَا رَجَعَتْ مُطَهَّرَة بِكْرًا.[65]

یکی از صحابه از محمد سؤالی پرسیده است:" آیا در بهشت عمل جنسی داریم؟ (به عبارت دیگر آیا با زنان چنان آمیزشی داریم که به ارگاسم برسیم) در جواب گفت:" بله، سوگند به کسی که جانم در دست اوست(خدا) هر لحظه‌سکس آماده است. زمان پایان یافتن هر عمل جنسی، زن به مرحله‌دخترانگیش باز می گردد.

قَالَ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " إِنَّ أَهْل الْجَنَّة إِذَا جَامَعُوا نِسَاءَهُمْ عُدْنَ أَبْكَارًا.[66]

پیامبر گفت:" زمانی که مردان بهشتی با زنانشان همبستر شدند و کارشان به اتمام رسید، زنان خود به خود به حالت دخترانگی بر می گردند.

قِيلَ يَا رَسُول اللَّه هَلْ نَصِل إِلَى نِسَائِنَا فِي الْجَنَّة؟ قَالَ " إِنَّ الرَّجُل لَيَصِل فِي الْيَوْم إِلَى مِائَة عَذْرَاء.[67]

65 - تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر سورة الواقعة34-37

66 - نفس المصدر الواقعة34-37

67- نفس المصدر سورة الواقعة34-37

باز از پیامبر پرسیده‌اند:" ای پیـامبر خـدا، آیـا در بهـشت بـه اوج ارضـای سکس می رسیم؟ در جواب گفت:" مردان بهـشتی روزانـه بـا 100 دختـر دست نخورده‌سکس می کنند.

چیزی که جای اندیشیدن و بسی شگفتی دارد این اسـت، در تمـام متـون اصیل این دین، در بهشت حقوقی محدود یا نصفه‌نیمه یا خود یـک چهـارم حقوقی که مختص مردان است، برای زنان قائل نشده‌انـد. اسـلام سـوای از این که در زندگی دنیوی اندک حقوقی برای این نیمه‌ی جامعه روا ندیـده است، تازه در همان زندگی ماورایی و متافیزیکی هم قائل به اندک حقوقی هم چون آزادی و مطابق آرزوی خود زیستن را برای این طیف قائل نـشده است. آیه یا حدیث روشنی وجود ندارد که در آن امید به زندگی تـوأم بـا لذایذ و خواسته‌های زنان در بهشت، ترسیم شده باشد. جـدای از ایـن همـه مصائب دنیوی که نصیب زنان کـرده‌انـد؛ در بهـشت هـم سرنوشـتی بجـزء خدمت به مردان و اسیر شدن در دام آن ها ندارند.

نقل است که روزی پیامبر درباره‌ی نعمات بهشتی وعظ کـرده اسـت کـه گویا هر مرد بهشتی با 72 حوری می تواند همبستر شـود. همـان حوریـانی که خداوند به شیوه‌ای خاص، برای این کار خلق کرده است. با هر حـوری که همبستر شود، بعد از مراجعت مجدد به او، طوری احساس می کنـد کـه هنوز باکره و دست نخورده است.... [۶۸] زنی از پیامبر پرسید، پـس مـا چـی؟

68 -(قال رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِى بَعَثَنِى بِالْحَقِّ مَا أَنْتُمْ فِى الدُّنْيَا بِأَعْرَف بِأَزْوَاجِكُمْ وَمَسَاكِنكُمْ مِنْ أَهْل الْجَنَّة بِأَزْوَاجِهِمْ وَمَسَاكِنهم فَيَدْخُل الرَّجُل مِنْهُمْ عَلَى ثِنْتَيْنِ

پیامبر در جواب گفت: "شما نیز نزد شوهرانتان باز می گردید! در تفسیر ابن کثیر بدین گونه منقول است:"

يَا رَسُول اللَّه الْمَرْأَة مِنَّا تَتَزَوَّج زَوْجَيْنِ وَالثَّلَاثَة وَالْأَرْبَعَة ثُمَّ تَمُوت تَدْخُل الْجَنَّة وَيَدْخُلُونَ مَعَهَا مَنْ يَكُون زَوْجهَا؟ قَالَ " يَا أُمّ سَلَمَة آن ها تُخَيَّر فَتَخْتَار أَحْسَنهمْ خُلُقًا.[۶۹]

ام سلمه از همسرش محمد پرسید:" ای پیامبر خدا! زنانی هستند که گرفتار چند شوهری هستند. زنانی وجود دارند که دو یا سه‌یا چهار شوهر اختیار کرده‌اند، و پس از مرگ هم وارد بهشت می شوند. هم چنین شوهران این زنان نیز داخل بهشت می شوند. با این حال در بهشت کدام یک از این شوهران نصیب هر یک از آن زنان خواهد شد؟ در جواب

وَسَبْعِينَ زَوْجَة مِمَّا يُنْشِئ اللَّه وَثِنْتَيْنِ مِنْ وَلَد آدَم لَهُمَا فَضْل عَلَى مَنْ أَنْشَأَ اللَّه بِعِبَادَتِهِمَا اللَّه فِي الدُّنْيَا يَدْخُل عَلَى الْأُولَى مِنْهُمَا فِي غُرْفَة مِنْ يَاقُوتَة عَلَى سَرِير مِنْ ذَهَب مُكَلَّل بِاللُّؤْلُؤِ عَلَيْهِ سَبْعُونَ زَوْجًا مِنْ سُنْدُس وَإِسْتَبْرَق وَإِنَّهُ لَيَضَع يَده بَيْن كَتِفَيْهَا ثُمَّ يَنْظُر إِلَى يَده مِنْ صَدْرهَا مِنْ وَرَاء ثِيَابهَا وَجِلْدهَا وَلَحْمهَا وَإِنَّهُ لَيَنْظُر إِلَى مُخّ سَاقهَا كَمَا يَنْظُر أَحَدكُمْ إِلَى السِّلْك فِي قَصَبَة الْيَاقُوت كَبِده لَهَا مِرْآة يَعْنِي وَكَبِدهَا لَهُ مِرْآة فَبَيْنَمَا هُوَ عِنْدهَا لَا يَمَلّهَا وَلَا تَمَلّهُ وَلَا يَأْتِيهَا مِنْ مَرَّة إِلَّا وَجَدَهَا عَذْرَاء مَا يَفْتُر ذَكَره وَلَا يَشْتَكِي قُبُلهَا إِلَّا أَنَّهُ لَا مَنِيّ وَلَا مَنِيَّة فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ نُودِيَ إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا أَنَّك لَا تَمَلّ وَلَا تُمَلّ إِلَّا أَنَّ لَك أَزْوَاجًا غَيْرهَا فَيَخْرُج فَيَأْتِيهِنَّ وَاحِدَة وَاحِدَة كُلَّمَا جَاءَ وَاحِدَة قَالَتْ وَاَللَّه مَا فِي الْجَنَّة شَيْء أَحْسَن مِنْك وَمَا فِي الْجَنَّة شَيْء أَحَبّ إِلَيَّ مِنْك.) تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر سورة الواقعة.36

۶۹ – نفس المصدر سورة الواقعة34-37

گفت:" ای ام سلمه آن زن خود مختار است یکی از بهترین آن ها را انتخاب کند.

این آزادی که زنان در انتخاب یکی از شوهران خویش دارند، یک دهم آن حقوق و آزادی و لذایذ اخروی نیست که در بهشت نصیب مردان می شود. متأسفانه در آن هنگام زن دیگری حضور نداشت که از محمد بپرسد؛ اگر زن بهشتی هیچ یک از شوهرانش را دوست نداشت و خواستار آن ها نبود، تکلیف وی چیست؟ یا چرا زنان هم مثل مردان نمی توانند از 72 مرد خوش تیپ و جوان کام گیرند؟! چرا حتی در زندگی بهشتی همانند زندگی دنیویشان از مرد کمتر باشند و چیزی که لایق و شایسته‌ی مرد است برای زن هم لایق ندانسته‌اند؟

زمانی که در مکه بود تصویر کردن مناظر بهشتی را با خیالپردازی چاشنی می داد. اما در مدینه نحوه‌ی به تصویر کشیدن ها به تصاویری تمام سکسی تغییر یافت. در بهشت های مکی: زنان همیشه‌دخترانی هستند همانند پوسته‌ی نازک درون تخم مرغ آب پز شده، دست نخورده‌و بکر و بی مو حتی نرم و خوش دست. ولی مناظر بهشت های مدنی: مردان مسلمانان بدون هیچ ترحمی می توانند به جان این حوریان بیفتند و اعمال جنسی را یکی پس از دیگری به انجام برسانند. روزانه می توانند با صد دخترک دست نخورده‌و بکر همبستر شوند. افکار و تخیلات محمد چیزی از فیلم های سکسی سال های اخیر کم ندارد. اگر مقایسه‌ای سریع و آنی در مورد میزان موفقیت گسترش دین محمدی در مکه و مدینه انجام دهیم؛ روشن

خواهد شد که درست بر عکس انتظاری که از تبلیغات خود برای بهشت های مکی انجام می داد؛ موفقیتی بدست نیاورد. مطابق نظرات گوناگون، این دلیل عدم موفقیت در دو اصل اساسی نهفته‌است:

اول: این که؛ پافشاری تقلید گونه‌ی وی مطلب خاص و جدیدی برای اعراب به همراه نداشت. که نتیجه‌ی آن عقب نشینی از پیامبری برای شهر مکه و به پادشاهی رسیدن و امیری سلسله جنگ هایی در شهر مدینه بود.

دوم: همان طورکه اشاره شد، در مرحله‌ای که در مکه بود با استفاده از شیوه‌های تخیلی از سکس و لذایذ بهشتی سخن به میان می آورد. ولی در مرحله‌ی مدینه‌با استفاده از متدهای گوناگون راه‌های تازه‌ای بر روی مردان مسلمان گشود تا بتوانند خودشان را با انواع تفریحات و لذایذ جنسی ارضاء نمایند.[70] بدین گونه مسلمانان صاحب بهشتی پر از سکس و مال و منال شدند. و بهشت واقعی جای خود را به افسانه‌ها داد. این چنین دلایلی باعث شد که محمد در طول سیزده سال در مکه با وجود پایداری و خستگی ناپذیری نتوانست در انتشار و گسترش دینش موفقیتی حاصل کند. اما در مدت کمتری، یعنی در مدت ده سال در مدینه‌صاحب موفقیت های چشمگیری شد.

توصیفات سکسی محمد در مکه توأم با تخیلات، ولی در مدینه‌جنبه‌ای واقعی به خود گرفت که خود بیانگر همان مطلبیست که (مسعود محمد) در کتابش با نام (المجتمع البشری لماذا یشبه مستشفی المجانین) اشاره‌کرده

[70]– در بخش های بعدی مستندات بهتری را ارائه خواهیم نمود.

است و می گوید:" در همایشی، مردی از زیان های هم جنس بازی از نقطه‌نظرهای علمی و جسمی و اجتماعی بحث می کرد. در این وقت رئیس یکی از باندهای هم جنس باز به جای درخواست روشن کردن مطلب، شیشکی منحصر به فردی را تقدیم همایش کرده است".

در مجموع چیزی که کاملاً بدیهی است این است که، کسی به خاطر لذایذ و نعمات بهشتی مسلمان نشده است. از میان مکیان کسانی که مسلمان می شدند به خاطر فرار از مشکلات اجتماعی و مسائل بغرنج اقتصادی بود، که جزیی از زندگیشان شده بود. از میان مدنیان کسانی که مسلمان می شدند به خاطر ترس های درونی که از دوزخ و جبروت و درندگان داشتند و مسلمانان در مقابل مخالفانشان به عنوان یک سیاست، نهادینه کرده بودند. البته عوامل زیادی در این میان دخیل بودند که پرداختن به آن ها، ما را از موضوع اصلی کتاب دور می سازد.

فصل ســه

حجاب در میانه‌ی اخلاق و عقاید اسلامی

تمامی علم و دانش بشری در فرهنگ و اندیشه‌ی مردان عقیم خواهند ماند، تا زمانی که زنان به طور شایسته‌در آن مشارکت نورزند.

در تاریخ و گذشته‌ی ادیان ریشه‌ای از خشونت همیشگی در برابر زن خود نمایی می کند. زنان همواره قسمت اعظم انسان های مستضعف را در میان تمامی طبقات اجتماعی ادیان و گفتمان های متافیزیکی به خود اختصاص داده‌اند. از دیدگاه ما، تا حکمرانی دین و مذهب برقرار باشد، زن هم در میان این استضعاف دست و پا می زند. نباید فراموش کرد که ساختار زندگی زنان نشانگر پیشرفت اجتماعی و مدنی و فرهنگی هر جامعه‌ای است. به تعبیر دیگر پیشرفت در تمامی زمینه‌های سیاسی، مدنی، علمی، آزادی و رفاه‌عمومی افراد جامعه‌در گرو آزادی زنان است. به‌همین دلیل است که‌دین برای حفظ پایگاه خود و نیز تحمیل گفتمان متافیزیکی خویش بر کل ساختار زندگی در جامعه‌ی بشری، نیمی از جامعه‌یعنی زنان را وادار به‌اطاعت، خموشی و اسارت در برابر مردان می کند، در نتیجه تبدیل به‌مانعی اساسی در مقابل هرگونه جنبش انسانی و مترقی می شود.

چنین به نظر می رسد که‌علم به این حقیقت در نزد ادیان و مذاهب امری بدیهی و آشکار است. از این رو ادیان، مخصوصاً دین اسلام، آشکار شدن

رخسار زن را بـه عنـوان یکـی از ترسـناک تـرین پدیـده‌هـا و خطرنـاکترین جلوه‌ها قلمداد کرده‌اند! اسلام با چنـان تـرس نهادینـه‌ای روبـرو اسـت کـه، اساس انسانیت (زنان) را در استضعافی ماندگار جاودانه‌کرده است و اختفـاء و پوشیدگی رخسار زنان را مقدمه‌ای برای سرور و سالار باقی ماندن مـردان و به عنوان بهترین راهکار ممکن، ارائه‌می دهد. و از روز ازل اجازه‌نمی دهد (زن) از آزادی های اولیه‌ی خود برخوردار باشد.

مسئله‌ی واجب بودن حجاب اگرچه در ابتدای امر به تعبیـر امـروزی نبـود. ولی بعدها، بالأخص در این سال های اخیر ابعـاد کنـونی را بـه خـود گرفتـه است. و تغییراتی اساسی در نحوه‌ی پوشـش، صـورت گرفتـه، تغییراتـی کـه توانست سرنوشت زنان را به جایگاهی برسـاند کـه موجـب مجادلـه‌در میـان اندیشمندان اسلامی و غیر اسلامی شود.

امـروزه‌در جهـان، حجـاب و ریـش و محاسـن مـردان بـه عنـوان یکـی از شاخص های شناخته‌شده، و یکی از آداب مهم اسلامی قلمداد مـی شـود. از دیدگاه‌اسلام، حجاب معیاری برای تفکیک زنان مؤمن از زنان غیر مـسلمان قلمداد می شود. بهادادن این دین به‌مسئله‌ی حجـاب، اهمیـت بزرگـی را در دنیای معاصر ایجاد نموده‌است. از طرفـی امیدوارنـد بتواننـد آن را بـا دانـش دنیای مدرن سازگار سازند. با این تفکر کـه پوشـش و حجـاب تکیـه‌گـاهی برای مصون ماندن و ملکه‌آسا ماندن باشـد. از سـویی دیگـر فکـر مـی کننـد باعث می شود مردان از اغفال شدن و فریب خوردن توسط زنان مسلمان در

امان بمانند. در عوض عدم رعایت حجاب، برای زنان غیر مسلمان هرزگی و روسپیگری و فساد را در پی دارد.

در اوائل ظهور اسلام، چندین مسئله ی فرعی - جانبی‌داشته‌اند. یکی از آن ها نحوه‌ی پوشش اندام زنان بوده است. محمد در ابتدای دعوت دینی خود مثل همه‌ی مسائل شرعی دیگر، چندان اهمیتی به این مسأله‌نداده و علاوه‌بر آن، قسمت عظیمی از مسائل اجتماعی، اقتصادی، تاریخی و مدنی را به حیطه‌ی فراموشی سپرده بود. و تنها به شیوه‌ای کلاسیك مابانه در فکر تبلیغ دینش بود. بعد از این که به مدینه‌مهاجرت کرد و با بنیان نهادن اولین حکومت اسلامی قدرت را بدست گرفت، اعمال فشار و شکنجه‌شروع شد و با استفاده‌از اهرم فشار مردم را وادار به‌پذیرش کورکورانه این دین نمودند.[۷۱] برای تمامی مسائل، از مسائل اقتصادی گرفته‌تا مسائل فرهنگی و استقرار حاکمیت، ضوابطی را در نظر گرفتند. برای مسائل اخلاقی، نحوه‌ی تفکر، ازدواج، چگونگی شوهر دادن دختران کم سن و سال، مسائل خادمان و کنیزکان، چند همسری [برای مردان] و روابط جنسی اهمیت خاصی قائل شدند. هم چنین برای پوشاندن قسمت هایی از اندام و چهره‌ی زنان نیز تدابیری اندیشیده‌شد.

[71]- اگر تاریخ اسلام را مطالعه کنیم ، مخصوصاً جنگ های اسلام علیه قبایل مختلف شهر مدینه که بیشتر آن ها قتل عام شدند (برای مثال قتل و عام های قبیله‌ی بنی قریظه)، گواه حقیقی بودن این مدعا را در می یابیم .. در قسمت سکس و محمد چند نمونه‌ای را ذکر کرده‌ایم .

بر روی پدیده‌ها و آداب و رسوم های گوناگون تحقیقات گسترده‌ای انجام دادند. مسأله‌پوشش، مسأله‌ی حجاب بود. همان طورکه در پایان این نوشته‌روشن خواهد شد، مسأله‌ی حجاب یکی از مسائل مهم اسلام بوده‌و علمای دینی توانستند (باترفندهایی)حجاب را به صورت وظیفه‌ای واضح و خطیر بر دوش زنان مسلمان وا گذارند. ولی با شیوه‌ی عقل مدارانه نه دین و نه علمای دینی نتوانستند توجیهی منطقی برای سؤالات دنیای مدرنیته‌بیابند.

مسلمانان معنی کلمه‌ی (حجاب) را با معنای کلمه‌ی (جلباب) اشتباه گرفته‌اند. در هیچ قاموس و منبعی کلمه‌ی حجاب به معنای پوشاندن موها یا پوشاندن سر نیامده‌است. بلکه‌به معنی مانع یا حائلی است که میان دو نفر یا دو شیء به وجود بیاید. یا فاصله‌ای که میان دو نفر (متکلم و مخاطب، بازیگر و بیننده) ایجاد شود.

(جلباب) هم که در قرآن به آن اشاره‌شده‌به معنی پیراهن یا لباس گشاد است.[۷۲] ولی محققان غیر واقع بینانه معنی پیراهن یا لباس گشاد را برای

---

[72]- لغت (جلباب) لغتی عربی است و به خاطر این که مستقیما از فرهنگ عربی اتخاذ شده در زبان های دیگر به سختی می توان معادل هایی برای آن پیدا کرد. در اینکه جلباب چه نوع لباسی را می‌گویند ، نظر مفسرین و لغویین مختلف است و به دست آوردن معنای صحیح کلمه دشوار می‌باشد

المنجد می‌نویسد

"الجلباب : القمیص او الثوب الواسع " (یعنی جلباب پیراهن یا لباسی گشاد است).

در مفردات راغب که کتاب دقیق و معتبری است و مخصوص شرح لغت های قرآن نگاشته شده است، آمده‌است: الجلابیب : القمص و الخمر " (یعنی پیراهن و روسری)".

(حجاب) به کار برده‌اند. بهترین سند برای اثبات این مدعا، خـود قـرآن مـی تواند باشد که هفت بار کلمه‌ی (حجاب) را بکار بـرده اسـت. ولـی در هـیچ کدام از آیات به آن معنی مصطلح امروزی نیامده است که امروزه تعبیرهای نادرست از آن کرده‌اند. در اساس هم به منظور پوشیدن پوششی مخـصوص برای پوشاندن سر و زلف نبوده است.

اولین آیه:

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا[۷۳]

به‌وقت خواندن قرآن (حِجَابًا hijab مانع و حایلی)میان تـو و کـسانی کـه به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم.

دومین آیه:

فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا[۷۴]

قاموس می گوید:

"و الجلباب کسرداب و سنمار : القمیص و ثوب واسع للمرأه دون الملحفـة او مـا تغطـی به ثیابها من فوق کالملحفة ، او هو الخمار . یعنی جلباب عبارت اسـت از پیـراهن و یـک جامه گشاد و بزرگ کوچکتر از ملحفه . و یا خود ملحفه (چادر مانند) که زن به وسیله آن تمام جامه‌های خویش را می‌پوشد ، یا چارقد"

در لسان العرب آمده‌است:

"الجلباب ثوب اوسع من الخمار دون الرداء تغطـی بـه المـرأه رأسـها و صـدرها . یعنـی جلباب جامه‌ای است از چارقد بزرگ تر و از عبا کوچک تـر . زن بـه وسـیله آن سـر و سینه خود را می‌پوشاند ". "مترجم"

[73] – الاسراء 45

در برابر آنان پرده‌ای (حِجَابًا hijab)قرار داد سپس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به صورت انسانی خوش‌اندام بر او نمایان شد.

آیه‌ی سوم:

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ[۷۵]

سپس گفت: عشق به گله‌ام را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا خورشید در افق در پس حجاب ظلمت شد (بِالْحِجَابِ hijab مخفی، قسمت پنهانی)

آیه‌ی چهارم:

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ [۷۶]

و میان آن دو [بهشتیان و جهنمیان] حایلی است (حِجَابٌ hijab) و بر اعراف مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند..و.و.

پنجمین آیه:

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ[77]

[74] – مریم 17

[75] – ص 32

[76] – الاعراف 46

[77] – فصلت 5

و گفتند دل های ما از آن چه ما را به سوی آن می‌خوانی سخت محجوب و مهجور است و در گوش های ما سنگینی و میان ما و تو پـرده‌ای (حِجَابٌ hijab) است پس تو کار خود را بکن ما [هم] کار خود را می کنیم.

ششمین آیه:

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيم[78]

و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی پرده‌ای (حِجَابٍ hijab) یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید..

هفتمین آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا [79]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاقهای پیامبر مشوید. مگر آن که برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود [آن هم] بی‌آن که در انتظار پخته‌شدن آن باشید. ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید و وقتی

---

[78]- شوری 51

[79]- احزاب 53

غذا خوردید پراکنده شوید و مشغول حرافی و سخن گفتن نشوید. این [رفتار] شما پیامبر را می‌رنجاند و[لی] از شما شرم می‌دارد و حال آن که خدا از حق[گویی] شرم نمی‌کند و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده (حِجَاب hijab)از آنان بخواهید این برای پاکی وتصفیه ی دل های شما و دلهای آنان می باشد و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است.

با توجه به آیات ذکر شده‌لفظ (حجاب)[80] مانع یا پرده‌یا حدی است که انفصال بین دو چیز را شامل شود. بدین منوال؛ منظور از حجاب آن چیزی نیست که بانوان به عنوان پوشش مرسوم امروزی بر سر می گذارند. حتی معنای مشابهی را نمی توان از آن استخراج کرد. با وجود چنین واقعیتی، مفسران نقطه مقابل آن را تفسیر کرده‌اند، به طوری که تنها یک معنای سطحی و مصطلح تقلیدمآبانه و عامه پسندانه از آن استنباط شود. آن هم عبارت است از پوشانیدن سر و زلف زنان. این در حالیست که در هیچ کدام از آیات فوق الذکر اشاره‌ای به حجاب کلاسیک و سنتی یا فلسفه‌ی حجاب به بیان نیامده است. به خاطر همین اشتباهات است که حجاب به عامل مهمی برای ایجاد مناقشات میان شیوه‌های گوناگون اجرای احکام اسلامی از یک

[80]– الحجاب :السِّتْر .حجب الشی ء یحجبه حجبًا وحجابًا و حجبه :سَتره. وقد احتَجب وَتحجب إِذا اکْتن من وراء حجاب. (لسان العرب، و کذلک المعجم الوسیط : مادهٔ حجب)

طرف، و از طرف دیگر تقابل با مواد و تبصره‌های کنوانسیون حقـوق بـشر و جامعه‌ی مدنی، تبدیل شده است.

این انتقادات سبب شده است، که عالمان اسلامی، هـزاران کتـاب در ایـن باب بنویسند، در مساجد میلیون ها خطبه‌در مـورد آن بخواننـد و بـا حربـه‌ی آیات و تلاش های فراوان سعی دارند اهـداف شـوم خـود را لعـابی مـذهبی دهند. در حالی که (آن حجابی که در قرآن بیان شده) با آن حجابی که زنان می پوشند تفاوت های زیادی دارد.

برای بیشتر واضح شدن مسأله بهتر است حقایقی را بیان کنیم: ملّـت هـایی که مستقیماً از طبیعت تاثیر پـذیر بـوده‌انـد پدیـده‌هـایی هـم چـون سـردی و گرمی، جدای از تأثیر بر رفتار و بافت خانه‌سازی، در نحوه‌ی پوشاندن (سر) بر آن ها اثر گذار بوده است. به‌طوری که تمایزی محسوس میـان فرهنـگ و رفتار ملّت ها و نژادها را بـه وجـود آورده اسـت، ایـن پدیـده‌هـا درنحـوه‌ی پوشش لباس زنان و مردان نیز خالی از تأثیر نبوده است. همان طورکه منـابع تاریخی مورد اعتماد اذعان می دارند و اکنون هـم کـاملاً محـسوس اسـت، قبل از دعوت اسلام در میان شبه‌جزیره‌ی عربـستان، مـردان (عمامـه) و زنـان (خمر، خمار، چفته) بر سر می بسته‌اند.[۸۱]

(چفته) حجاب نیست.. بلکه نوعی از انواع دستار است. و یک نوع پوشش معمولی است درست ماننـد پوشـش مـردان. قبـل از اسـلام، زنـان بـه خـاطر محافظـت از گرمـا و بعـضی مـوارد دیگـر، بـه سرهایـشان چفتـه‌مـی بـستند.

[81]- العقیلی : ص 492

چفته‌به‌شیوه‌ای مدور فقط دور سر بسته می شد. و آویزه‌های دوگانه‌اش بر روی شانه‌هایشان آویزان می شد. این آویزه‌ها گاهی اوقات بر شانه‌و دوش آن ها آویزان می شده است.

در آن دوران سینه، چهره، گردن و بخش هایی از پشت و کمر قابل رؤیت بود. به همین سبب با انواع زیورآلات از قبیل طلا، نقره، مروارید و بعضی اشیای دیگر که اعراب داشتند، خود را مزین می کردند. سندی محکم در دست نداریم تا روشن کند لباس کوتاه پوشیده‌باشند به نحوی که بالای پاهایشان یا بالای آرنج هایشان نمایان بوده باشد. گمان این می رود به خاطر اشعه‌ی خورشید، قسمت های نمایان بدن را پوشانیده‌باشند. می توان ادعا کرد با (جلباب) یا همان پیراهن گشاد، خود را پوشانیده باشند. و به غیر از اندام های عریان مانند سینه و پا و مچ، که در عرف و عادتشان رایج بود، دیگر اندامی عریان نداشته‌اند. لباس متحدالشکل (الزی المشترك) در میان زنان قدیمی خاورمیانه معمول بوده است. جوامع ابتدایی، لباس گشاد (جلباب) را همچو آدابی، چنانکه مرسوم بود، می پوشیدند. البته‌این لباس ها خوش دوخت و هماهنگ با فرم طبیعی و برجستگیهای اندام نبودند بلکه، کاملاً گشاد و بزرگ بودند. ولی همان طورکه‌اسناد مشخص کرده‌اند مچ پا و بخشی از ساعد دست، با زیورآلات و یا بدون زیورآلات نمایان بوده‌اند.[82]

[82] – السیسلی ، ص . 108

با ظهور اسلام و اقدام برای انتشار آن از طرف محمد و اصحابش، زنان بـه این شیوه پوشش باز هم ادامه دادند. اسلام و پیامبرش، حداقل تا سیزده سـال در مکه، در مورد این پدیده، جزیی ترین مطلبی در قرآن ثبت نکرده‌اند. در این مدت حتی یک آیه هم در قرآن درباره‌ی حجاب مکتوب نـشده اسـت. احتمال قریب به یقین حتی بعد از چند سالی که از هجرت محمـد بـه مدینـه گذشته‌بود؛ زنان به این طرز پوشش ادامـه داده‌انـد. بعـدها در دو آیـه، یکـی آیه‌ی 31 سوره‌ی نور و دیگری آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب فرمان حجاب را بر مسلمانان تحمیل کردند.

آیه‌ی اول:

﴿قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاء وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[83]

و به زنان با ایمـان بگـو دیـدگان خـود را [از هـر نـامحرمی] فـرو بندنـد و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آن چه که طبعا از آن پیداسـت و بایـد روسـری خـود را بـر سـینه خـویش [فـرو] اندازنـد و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یـا پـدران شوهرانـشان یـا

[83] -النـور 31

پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که [از زن] بی‌نیازند یا کودکانی که بر عورت های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند آشکار نکنند و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آن چه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد ای مؤمنان همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید امید که رستگار شوید.

تاریخ پیدایش این آیه به چند سالی بعد از هجرت به مدینه یعنی حداقل به بیش از پانزده‌سال پس از دعوت اسلام بر می گردد.[84] که در آن نسبت به پوشاندن سینه‌ها دستور داده‌شده است. همان طورکه بیان شده:

(وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ)

باید روسری خود را بر سینه خویش [فرو] اندازند.

(خُمُرِ) که در آیه‌به آن اشاره‌شده است. جمع است و مفرد آن (خمار) است. یعنی دستار عرب ها. (جُيُوبِ) جمع است و مفرد آن (جیب) است. و به معنی سینه‌است. درست همان جایی که شکاف بین سینه ها را شامل می شود. منظور از آیه این است: با همان دستاری که سرشان را با آن می بستند و آن دو آویزه‌ای که همانند زلف از آن آویزان شده است، شکاف بین سینه‌هایشان را هم بپوشانند.

قبل از آن که مطلب را به شیوه‌ای عمیق تر بررسی کنیم. لازم به توضیح است که، مفهوم اصلی آیه در رابطه با نحوه‌ی آراستن است درباره‌ی

[84] – الزنجانی تاریخ القرآن ، فی تاریخ الایۀ ، چاپ اول 1984

حجاب.. چون که دستار عربی به عنوان یک پوشش از قبل مستعمل بوده ولی پنهان کردن سینه‌ها به آن اضافه‌شده است. و بحث از هیچ نوع پوشش دیگری در میان نبوده است. صحبت از آن دستاری است که قبلاً از آن استفاده‌می کردند و حالا آویزه‌هایش برای پوشانیدن سینه‌ها استفاده‌ای دیگری هم پیدا کرده است. آن هم به طرز استفاده و فرهنگی برمی گردد که قبلاً در میان آن ملّت رایج بوده است. به‌این دلیل می توان گفت؛ این نوع پوشش گویای چگونگی آراستگی ظاهری است و به حیطه‌ی پیرایش و زیور آلات بر می گردد. زینت آلاتی که در آن دوران ها مد بوده، شامل النگو، گردنبند، انگشتر و مچ بند بوده است. سرخاب و سفیداب هم برای صورت بکار می رفته است. پوشش هم شامل پوشاندن آرایش و زیورآلات نبوده، بلکه برای پوشاندن اندام های لخت و عریان بوده است. گردنبند را هم می توان روی آن لباس هایی پوشید که گردن را پوشانده است. ولی النگو، انگشتر و پابند را برای اندام های لخت به‌کار می بردند. با این حال پوشاندن، شامل زیور آلات و چهره نمی شود.[۸۵] در آیه‌ی بالا می توان این

[85] – اعراب سخن غیرمنطقی و پوسیده‌ای درباره‌ی زینت و آرایش و هم چنین نمایان بودن اندام زنان و مردان دارند و آن این که : (بهترین عطر برای مردان عطریست که‌بو دارد ولی رنگ ندارد. بهترین عطر برای زنان آنست که‌رنگ دارد ولی بو ندارد). بخشی از این جمله‌بی اساس استو آن این که القا کند که زنان بدبو هستند . عجیب تر این که محمد این را گفته‌است. {سنن ابو داود ، کتاب النکاح ، باب مایکره‌من ذکر الرجال مایکون من اخابته أهله. حدیث 2174 }

گونه استنتاج کرد که، دستور حجاب جدای از آن معنا و مفهومیست که امروزه کاربرد دارد.

آیه‌ی دوم:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا[86]

ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مؤمن بگو با جلباب هایشان خود را بپوشانند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است و خدا آمرزنده مهربان است.

تاریخ پیدایش این آیه هم چند سالی بعد از هجرت به مدینه است.[87] یعنی دست کم به بیش از پانزده‌سال پس از دعوت اسلام، بر می گردد.

اگر نظری به تفسیرهای مفسرین بیفکنیم. برایمان روشن خواهد شد که مفسران در تفسیر آیه‌ی (31) نور بحث از آشکار نمودن صورت می نمایند، در صورتی که آیه، اشاره‌به پوشاندن سینه‌ها دارد. و زمانی که آیه (59)احزاب را تفسیر می کنند، از پوشاندن صورت سخن به میان می آورند. چون که می پندارند پوشاندن بدن یعنی پوشاندن صورت!! بدون آنکه فکر کنند تناقضاتی فاحش در تفسیرهایشان دیده‌می شود. به گونه‌ای که تفسیرهایشان هیچ گونه شباهتی با اصل آیه‌ها ندارند.

---

86 - آیه (59)احزاب

87 -الزنجانی تاریخ القرآن ، فی تاریخ الایۀ

این مشکل هم علاجش بسیار مشکل است و مسبب آن هم آن کلام در پرده‌ای است که بیان شده‌یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ (با جلباب هایشان خود را بپوشانند)ولی اشاره‌ای نکرده‌که چه‌چیز خود را بپوشانند. بعضی از مفسرین اشاره کرده‌اند که زنان مدینه‌بعد از نزول آیه‌ی (59) احزاب صورت هایشان را پوشاندند. و گروه های افراطی هم تفسیر این آیه را استنادی برای نقاب انداختن صورت کردند. ولی منابع جامعه‌شناسی می گویند، زنان در صدر اسلام و تا زمان امویان و حتی در اطراف کعبه، صورتشان پوشیده نبوده است.. آیه‌ی (59) احزاب در پرده‌ای از ابهام دستور پوششی به‌زنان داده است، که کاملاً روشن نیست.

به خاطر این که آیه‌ی (59) احزاب را بهتر درک کنیم [چون که بحث اصلی ما همین آیه خواهد بود] لازم است شیوه‌ی زندگی و طرز معماری خانه‌ها در آن روزگاران مخصوصاً در شهر مدینه را بررسی کنیم. سبک معماری خانه‌ها به گونه‌ای بوده است که، دستشویی و توالت های منازل در بیرون خانه و در فاصله‌ای نسبتا دور تعبیه‌شده بود. مردم برای رفع حاجت به آن مکان ها می رفتند که با منازل فاصله‌ی زیادی داشت. این قضیه‌همگانی بود و شامل زنان هم می شد. این مسأله‌باعث شده بود که جوانان مدینه‌برای تفریح و شادی و دختر بازی، سر راه دختران و زنان بایستند و متلک پرانی کنند. در چنین شرایطی دور از انتظار نیست که زنان و دختران گاهی اوقات از این کار دلگیر شده و طبعاً مسائل بغرنج اجتماعی را به همراه داشته‌است. محمد هم برای رفع این مشکل این آیه‌را آورد. ولی اشتباه بزرگی در

اجرای حکم این آیه‌خود به خود پیدا شد. و البته‌تا کنون هنوز هم اسلام بر سر این اشتباه بزرگ ماندگار است، و برای توجیه‌کردن آن دست و پا می زند. اشتباهی که تنها زنان قربانیان آن بوده‌اند. مفسرین بر سر این آیه اجماع نظر دارند که این آیه بعد از آن واقعه نازل شده که، جوانان خواسته‌اند کنیزکان را دستاویز تفریح قرار دهند. ولی به خاطر نبودن تفاوتی در نحوه‌ی پوشش، با وجود آن فاصله‌ی طبقاتی که میان زنان آزاد و کنیزان (کنیزک، مستخدم، برده) در اسلام وجود دارد؛ زنان آزاد هم به همان شیوه‌آماج آزار و اذیت و متلك قرار می گرفتند.[88] جوانان برای ارضای آرزوهای غریزی و عاطفی خودشان به کنیزان پناه می بردند و بر سر راه گیرشان می آوردند. با وجود فاصله‌ی طبقاتی، زنان آزاد خود را طبقه‌ی بالاتر جامعه قلمداد می کردند. هرچند تفاوتی مابین لباس و نحوه‌ی پوشش این دو طبقه وجود نداشت. در این گیرودار بالطبع زنان آزاد هم مورد حمله‌ی متلك و تشر و تحقیر قرار می گرفتند و رنجیده‌خاطر می شدند. این زنان برای مصون ماندن از این بحران به خانواده‌و اقوامشان شکوه‌برده‌اند. آن ها هم به محمد پناه برده‌اند. تا چاره‌ای برایشان بیابد. بعد از این واقعه‌بود که این آیه‌نازل شد تا زنان آزاد از کنیزان جدا شوند. همان طورهم که در آیه‌به این جدایی اشاره‌شده است. (ذَلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ) این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند. در اینجا راه‌چاره‌ی قرآن برای زنان آزاد این است که خودشان را با جلباب یا همان لباس گشاد عربی بپوشانند. با این

---

[88] – از این به بعد مستندات بهتری را ارائه‌می دهیم .

حساب وجه تمایز زنان آزاد از کنیزان محدود به پوشیدن این نوع لباس شد. نحوه‌ی پوشش زنان و مردان آن دوران همین لباس امروزی بوده است. البته با تفاوت هایی که در مدل دوخت و دوز به‌وجود آمده است. جلباب آن دوران ها هم درست مانند جلباب های مصریان امروزی بوده است. گشاد با آستینی بزرگ..

در میان مفسرین و زبان شناسان بر سر معنی جلباب اختلاف نظر هست. غیر از این معنی (لباس گشاد)،تعابیر دیگری از آن برداشت کرده‌اند. تا جایی که تعبیر به پنهان کردن صورت و رخسار زنان هم نموده‌اند. در بعضی مواقع هم سخن از پوشاندن یک چشم به میان آورده‌اند.[۸۹] یا تعبیر به پوشش و لباسی کرده‌اند که از فرق سر تا نوک پا را بگیرد. درست مثل همان لباسی که امروزه‌در افغانستان رایج است. یا پوششی که از یک روسری بزرگ، بزرگتر باشد. آن روسری بزرگ قبلاً در ایران نیز معمول بوده‌و اکنون روسری زنان مصر است. ولی متاسفانه در کمال ناباوری، در پی درک نکردن مفهوم این مسأله‌از طرف مفسران و مقلدان، آیه‌را طوری تفسیر و تعبیر کرده‌اند، که گویا بحث از پوشاندن صورت و رخسار در میان است، تا با این تبعیض زنان آزاد را از کنیزان جدا کنند! ولی آیه‌خیلی واضح و به صراحت سخن از جلباب و لباس گشاد عربی به میان آورده است. پس چگونه می توان با این لباس صورت را پوشاند که مفسران پا را این گونه از

[89] – تفسیر القرطبی، ابن کثیر تفسیر آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

گلیم خود دراز کرده‌اند و سخن از پوشش و نقاب صورت را پیش کشیده‌اند.

با این حساب آیه‌ی 59 احزاب ناسخ آیه‌ی 31 سوره‌ی نور می باشد. یعنی مفسران با اشتباه فاحش خود به جای این که به آیه‌ی 31 سوره‌ی نور عمل کنند، آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب را ملاك عمل قرارداده‌اند. یکی دیگر از واقعیت هایی که در نظر ما اهمیت فوق العاده‌ای دارد ولی عالمان دینی بی توجه از کنار آن گذشته‌اند و آن را بی اهمیت جلوه‌داده‌اند. چند کلمه‌ایست که درآیه‌مکتوب است: " ذَلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ تا این که زنان آزاد شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند".

موضوعی مهم:

به خاطر این که بتوانیم بهتر احکام هر آیه‌ای را درك کنیم، لازم است علت پیدایش یا شأن نزول آیه را بدانیم. که این خود مسأله‌ای در خور توجه است. تنها اتفاقات یا داستان های قرآنی و یا آن متونی که در مکه‌نوشته‌شده‌باشند، مربوط به احکام خاصی نمی باشند. ولی قسمت عظیمی از آیاتی که در مدینه مکتوب شده‌اند، هر کدام مربوط به احکام خاصی هستند.

این احکام در نتیجه‌ی اتفاقی خاص یا سؤالی به وجود آمده است. برای مثال شأن نزول این آیه را بررسی می کنیم تا با دیدی نو، دیدگان خود را بصیرت بخشیم.

در آیه‌ی اول سوره‌ی انفال چنین آمده"یسألونك عن الأنفال قل الأنفال لله والرسول (ای محمد) درباره‌غنایم جنگی می پرسند (در جوابشان) بگو، غنایم مربوط به خدا و پیامبرش است".

مورخ مشهور اسلام، (واحدی) شأن نزول این آیه‌را در کتابش (أسباب النزول)این گونه بیان کرده است:"بعد از پیروزی در جنگ بدر، غنایم زیادی دست مسلمانان افتاد. عده‌ای خود را لایق سهم بیشتری از دیگران می دانستند، که خدا این آیه‌را به محمد نازل کرده‌تا به مسلمانان اعلام کند که این غنایم مال خدا و محمد است و فقط آن ها می توانند درباره‌ی آن تصمیم بگیرند. سپس محمد به طور مساوی غنایم را میان مسلمانان تقسیم کرد".

پس غنایم جنگ بدر باعث پیدا شدن این آیه شد. حکمی که در این آیه جلب نظرمی کند اینست که تمامی غنایم جنگی که به‌دست مسلمانان می افتد، ملك خدا و محمد است، وتنها آن ها تصمیم گیرنده‌ی تقسیم کردنش هستند، و این حکم تا ابد برقرار است.[۹۰]

دلیل نزول آیات، از نظر عالمان دینی از طرف خدا به پیامبرش محمد، یکی از راه های مهم و مورد توجهی است که مسلمانان تماماً به آن تکیه‌داده‌اند، تا از این راه بتوانند تفسیر و تفهیم برای متون آسمانی بیابند و با این احکام و قوانین به منتهای مقصود خویش برسند. واحدی یکی از

[90] - پیداست که آیات دیگری هم در این باره وجود دارد. چیزی که مورد نظر ماست فقط این آیه‌است نه قسمت های دیگر آن.

نویسندگان شهیر اسلام در این باره‌می گوید:" غیر ممکن است کاملاً تفسیر آیات را درک کنی مگر این که بر محتوی داستان و شأن نزول آن ها واقف باشی.[۹۱] و اضافه‌می کند که؛ پرده‌برداری و ادراک شأن نزول آیه، راهی است مطمئن و محکم برای تفهیم و درک معانی قرآن".

در جایی دیگر اظهار می دارد که: حلال نیست صحبت از دلایل نزول آیات به میان آوری بدون این که داستان و سخن کسانی که شاهد مثال نزول آن بوده‌اند را گوش نکرده‌باشی. همان گواهانی که به دنبال شأن نزول و آگاه شدن از شیوه‌ی نزول آن، به جاهای زیادی سفر کرده‌اند.[92]

با این حساب علم به پیدایی آیات، اهمیت ویژه‌ای در تفاسیر آیات دارد. در اینجا لازم است دلیل پیدایش آیه ی59 سوره‌ی احزاب را بررسی کنیم. این که چرا در این آیه زنان را خطاب قرار داده‌که خود را بپوشانند تا شناخته‌نشوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند؟! اگر با دقت، در دلیل پیدایش و معنی کامل آیه دقیق شویم و آن را به خوبی درک کنیم، به آسانی ذهنیت و شناختی بهتر درمورد حجاب اسلامی پیدا خواهیم کرد. بجاست که بپرسیم معنا و مفهوم این آیه در چه مرحله‌ای بوده است؟ فلسفه و حکمت پوشیدن حجاب چیست؟ آیا حجابی که امروزه عادت شده،حکمتش همان بوده‌که مد نظر مسلمان بوده است؟ آیا حجاب شریعتی الهی دارد یا نه؟

[91] - الواحدی مقدمه‌ی اسباب النزول ص2

[92] - الواحدی مقدمه‌ی اسباب النزول ص2

برای جواب به این سؤالات و سؤالاتی دیگر ناچاراً بایستی پناه بـه عالمـان دینی و اندیشمندان فقـهو مفـسران ببـریم تـا کـه جـواب هایمـان از دیـدگاه عالمان دینی، اثبات شود زیرا که جریان های فکری اسلام این دلایل را از ما می خواهند.

1: ابن کثیر در تفسیرش آورده که:

كَانَ نَاس مِنْ فُسَّاق أَهْل الْمَدِينَة يَخْرُجُونَ بِاللَّيْلِ حِين يَخْتَلِط الظَّلَام إِلَى طُـرُق الْمَدِينَة فَيَعْرِضُونَ لِلنِّسَاءِ وَكَانَتْ مَسَاكِن أَهْل الْمَدِينَة ضَيِّقَة فَإِذَا كَانَ اللَّيْل خَرَجَ النِّسَاء إِلَى الطُّرُق يَقْضِينَ حَاجَتهنَّ فَكَانَ أُولَئِكَ الْفُسَّاق يَبْتَغُونَ ذَلِكَ مِـنْهُنَّ فَـإِذَا رَأَوْا الْمَرْأَة عَلَيْهَا جِلْبَاب قَالُوا هَذِهِ حُرَّة فَكَفُّوا عَنْهَا فَإِذَا رَأَوْا الْمَرْأَة لَيْسَ عَلَيْهَـا جِلْبَاب قَالُوا هَذِهِ أَمَة فَوَثَبُوا عَلَيْهَا.[93]

شب هنگام زمانی که تاریکی همه جا را می گرفـت، منافقـان شـهر مدینـه سر راه زنان سبز می شدند و متلك پرانی می کردند، در آن زمان خانـه‌هـای مردم مدینه کوچك بوده(جایی برای رفع حاجت نداشتند) به همین خاطر بـه ناچار شبانگاهان به مکان هایی برای رفع حاجت مـی رفتنـد. اگـر زنـی را بـا لباس گشاد عربی می دیدند می گفتند این آزاد زن است و کاری به کـارش نداشتند ولی اگر زنی را می دیدند که ملبس به‌همان لباس نبـود، مـی گفتنـد این کنیزك است و سدّ راهش می شدند.

ابن کثیر در همان منبع افزوده‌است که:"یقول تعالی آمـرا رسـوله صـلی الله علیه‌و سلم تسلیما أن یامر النساء المؤمنات المسلمات – خاصة أزواجه و بناته

---

93 تفسیر ابن کثیر: 59 الاحزاب

لشرفهن – بأن یدنین علیهن من جلابیهن لیتمزن عن سمات نساء الجاهلیهٔ و سمات الاماء.[۹۴] خداوند بزرگ به پیامبرش دستور داده‌که او هم امر کند به زنان مسلمان و با ایمان، بالأخص زنان خود و دخترانش که مایه‌ی شرف و بزرگی برایشان است؛ که با جامه‌ی عربی خودشان را پوشیده‌نگه‌دارند تا از زنان جاهلی و کنیزان مشخص شوند.

در اینجا خیلی آشکارا اذعان شده، که حجاب وسیله‌ای برای تشخیص و جدایی زنان آزاد از کنیزان است.

2: طبری بدین گونه تفسیرش می نماید:"قدم النبی صلی الله علیه‌و سلم المدینهٔ علی غیر منزل، فکان نساء النبی صلی الله علیه‌و سلم وغیرهن اذا کان اللیل خرجن یقضین حوائجهن، و کان رجال یجلسون علی الطریق للغزل، فأنزل الله:" {یا ایها النبی قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیهن} یقنعن بالجلباب حتی تعرف الأمهٔ من الحرهٔ.[۹۵] هنگامی که پیامبر به مدینه‌هجرت کرد همان زمانی که هنوز خانه‌ای نداشت، در آن روزگار زنان پیامبر و دیگر زنان شبانه برای رفع حاجت بیرون می رفتند، مردان هم در سر راهشان قرار می گرفتند تا با آن زنان لحظاتی خوش باشند. این بود که خداوند این آیه‌را نازل کرد:که ای محمد به دخترانت و به زنانت هم چنین به زنان مؤمنه بگو که خودشان را با جامه‌ای بلند بپوشانند تا زن کنیز از زن آزاد مشخص باشد.

---

[94] – تفسیر ابن کثیر:آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

[95] – تفسیر طبری : آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب .

در همان منبع و همان صفحه، طبری از قول "ابن عباس" بیـان کـرده اسـت که:

كَانَتْ الْحُرَّة تَلْبَس لِبَاس الْأَمَة , فَأَمَرَ اللَّه نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبهنَّ.[96]

در آن دوران ها زنان آزاد به مثابه‌ی کنیزکان لباس می پوشیدند، این بـود که خدا به زنان مؤمنهٔ امر کرد که با جامه‌ای گشاد و بلند خود را بپوشانند".

هم چنین اضافه‌می کند:"

يَا أَيّهَا النَّبِيّ قُلْ لِأَزْوَاجِك وَبَنَاتك وَنِـسَاء الْمُـؤْمِنِينَ , لَـا يَتَـشَبَّهْنَ بِالْإِمَـاءِ فِـي لِبَاسهنَّ إِذَا هُنَّ خَرَجْنَ مِنْ بُيُوتهنَّ لِحَـاجَتِهِنَّ , فَكَـشَفْنَ شُـعُورَهُنَّ وَوُجُـوهَهُنَّ , وَلَكِنْ لِيُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبهنَّ , لِئَلَّا يَعْرِض لَهُنَّ فَاسِق..[۹۷]

خدای بزرگ با این آیه‌به پیامبرش امر می کند:"ای پیامبر بـه زنانـت و بـه دخترانت و به زنان مسلمان بگو زمانی که از خانه‌هایشان برای رفـع حاجـت بیرون می روند زلف و رخسارشان را بپوشانند تا در پوشش فرقی بـا کنیـزان داشته باشند، (لازم است) جامه‌ای بلند و گشاد بـه تـن کننـد تـا فاسـقان سـد راهشان نشوند..و.. و..

3 : در تفسیر "جلالین" همان تحلیل به چشم می خورد:

ذَلِكَ أَدْنَى" أَقْرَب إلَى "أَنْ يُعْرَفْنَ" بِـأَنَّهُنَّ حَرَائِـر "فَلَـا يُـؤْذَيْنَ" بِـالتَّعَرُّضِ لَهُـنَّ بِخِلَافِ الْإِمَاء فَلَا يُغَطِّينَ وُجُوههنَّ فَكَانَ الْمُنَافِقُونَ يَتَعَرَّضُونَ لَهُنَّ.[۹۸]

96 تفسير الطبري: 59 الاحزاب.

97 – تفسیر طبری : آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب .

پوشیدن جامه‌ای چادر مانند کمترین یا بهترین وسیله‌ای است که با آن می توان زنان را از هم تشخیص داد که کنیز نیستند تا مورد آزار قرار نگیرند درست برعکس کنیزان که رخسارشان را نمی پوشانند و منافقان سد راهشان می شدند.

4: "القرطبی" نیز همان هدف را تبیین می کند و می گوید:[99] این آیه صرفاً برای جدا کردن زنان آزاد و کنیزکان از همدیگر بوده است. تا زنان آزاد به جای کنیزان آزار نبیند و مورد رنجش واقع نشوند.[100]

5: "ابن سعد" در کتاب "الطبقات" در این باره‌چنین تقریر کرده است:" زنان پیامبر شبانه برای رفع حاجت بیرون می رفتند و چند نفر منافق هم سر راهشان را می گرفتند و با دست مالیدن به بدنشان و متلک پرانی اسباب رنجش آن ها را فراهم کرده بودند. همین مسأله‌باعث شد شکایت و

---

98 – تفسیر جلالین در تفسیر آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

99 – َلماَ كاَنتْ عادۀ الْعربيات التَّبذُّل، و ُكن يكْشفْن وجوههن َكما يفْعل الْإماء، و َكان ذلِك داعيۀ إَلى نظرالرجال إَليهن، وَتشعب الْفكْرۀ فيهن، أمر اللَّه رسوله صلَّى اللَّه عَليه وسلَّم أن يأمرهن بِإرخا ء الجَلاِبيب عَليهن اذا أردن الخروج الى حوائجهن ، و كن يَتبرزن فى الصحراء َقبل أن تتَّخذ الْكُنف -َفيَقع الفرق بينهن وبين الْإماء، َفُتعرف الْحرائر بِسْترهن، َفيكفّ عن معارضتهن من كان عزبا أو شابا. و َ كاَنتْ الْمرأۀ من نساء الْمؤْمنين َقبل ُنزول هذه الْآيۀ َتتبرز لِلْحاجۀ َفيَتعرض َلها بعض الْفجار يظن أَنَّها أمۀ، َفَتصيح بِه َفيذْهب، َفشكواَ ذلك إَلى النَّبِى ' صلَّى اللَّه عَليه وسلَّم و َنزَلتْ الْآيۀ بسبب َ ذلِك .َقالَ معَناه الْحسن و َ غيره . تفسير القرطبى :فى تفسير الآيۀ 59 الاحزاب

100 – منابع گذشته و صفحات قبلیشان .

اعتراض خود را به پیامبر اعلام کنند. ایشان هم (به منافقان) گفت:"چرا زنان مؤمن را آزار می دهید؟؟ آنها به پیامبر گفتند ما هرگز با زنان آزاد این کار را نکرده ایم و ما آن کار را با کنیزان انجام می دهیم. بعد از مدتی این آیه‌به عنوان چاره نازل شد تا منافقان زنان آزاد را تشخیص دهند و اذیتشان نکنند.

6 : "الواحدی" در مورد شأن نزول این آیه‌برهمان مستندات صحه‌می گذارد:

كانت نساء المؤمنين يخرجن بالليل إلى حاجاتهن وكان المنافقون يتعرضون لهن ويؤذونهن فنزلت هذه الآية.[١٠١]

زنان مؤمنه برای رفع حاجتشان بیرون می رفتند و منافقان سر راهشان سبز می شدند و اسباب دردسرشان بودند به همین سبب این آیه نازل شد".

با توجه به این مستنداتی که معتبرترین عالمان اسلام ارائه‌داده‌اند هدف این آیه جدا سازی و داشتن نشانه‌ای برای تمایز زنان آزاد، در مواقع رفع حاجتشان از کنیزان (الماء، الجاریه) است تا مورد آزار واقع نشوند. به تعبیری دیگر، همان طور که در آیه‌به وضوح بیان شده، هیچ گونه محدودیتی برای جوانان و مردانی که اسباب مزاحمت و زدن حرف های رکیك و زننده و تجاوزگری را فراهم می کردند، نبوده و حتی جریمه‌ای برایشان وضع نکرده‌اند. این عدم محدودیت تنها ناشی از مرد بودنشان بوده است. با این ترفند زنان آزاد که غالباً از طبقه‌ی مرفه و اعیان و حاکمان و

[101] – الواحدی : اسباب النزول آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

آریستوکرات ها بودند، در مواقع رفع حاجت خودشان را پوشیده‌اند و از اذیت و آزار مصون مانده‌اند.

همان جنس مذکری که در اسلام حاکمیت مطلق را بر زنان دارند. عیاشی و خوشگذرانی هایشان سلب نشده و زنان فقیر و کنیز و خدمتکاران زیبارو(هم چون کالایی) نباید خودشان را می پوشاندند!! (تا اسباب این عیاشی ها باشند).

پس حجاب درمعنای واقعیش به این معنا نبوده که زن مؤمن الگوی عفت باشد. همان حجابی که در مقابل هرزگی و فساد کاربرد داشت. بلکه شریعتی الهی است که بیانگر فاصله‌و تبعیض طبقاتی است، که اسلام در قرآن بیان نموده است. این آیه‌بیانگر آن است که در اسلام جدای از تبعیض جنسی زنان و مردان، تبعیض طبقاتی هم در میان زنان وجود داردآن هم تنها به دلیل حکمرانی و بالادست بودن مردانشان است. بدین طریق روشن می شود که توجیه‌کردن حجاب در این آیه، به‌این دلیل نیست که‌زن مؤمن آن را همچون نمادی برای پاکدامنی علیه تن فروشی و بی ایمانی به‌کار گیرد، بلکه، شرعیت بخشیدن به‌آن فاصله‌ی طبقاتی است که‌اسلام در قرآن ذکر کرده است و مرز میان دو دسته‌آزاد و برده را نشان دهد.

اگر تفسیری درست از این آیه‌به مسلمانان عرضه شود، بی شک آن ها را با هاله‌ای از ابهام و تردید مواجه می سازد و سؤالی سر برمی آورد که خداوند چگونه این فاصله‌و تبعیض طبقاتی را از ازل تا به ابد به عنوان یک قانون برای آن ها وضع کرده است. از این هم شک برانگیزتر اینکه، این

فاصله و تبعیض به خاطر عقیده و ایمان نیست و صرفاً به خاطر یک مسأله‌ی اقتصادی است. اگر زن آزاد را با کنیزکی بسنجیم، احتمال دارد کنیز از نقطه نظر صفاتی همچو زیبایی و توانایی (فکری، جسمی) بهتر و تواناتر باشد. ولی متأسفانه به دلیل سیستم اقتصادی حاکم بر اسلام زن آزاد دارای احترام و شأنی بالاتر در جامعه‌است، که مایه‌ی مباهاتش است. ولی کنیزك تحقیر می شود. بی ناموس است و آزار می بیند و شایستگی پوشیدن لباس یك زن آزاد را ندارد. چیزی که جای بسی تأمل و مایه‌ی شگفتی است، این که (قرآن) بدون آنکه هیچ اشاره‌ای به پوشیدن صورت کرده‌شده‌باشد، علمای اسلام در تفسیر این آیه‌سخن از پوشاندن صورت می کنند. حتی اشاره کرده‌اند که زنان باید یک چشمشان دیده شود. همان طور که در تفسیر ابن کثیر آمده:

أَمَرَ اللَّه نِسَاء الْمُومِنِينَ إِذَا خَرَجْنَ مِنْ بُيُوتهنَّ فِي حَاجَة أَنْ يُغَطِّينَ وُجُوههنَّ مِنْ فَوْق رُءُوسهنَّ بِالْجَلَابِيبِ وَيُبْدِينَ عَيْنًا وَاحِدَة[١٠٢]

خدا به زنان مؤمن فرمان داده‌زمانی که برای رفع حاجت از خانه‌هایشان خارج می شوند با جامه‌ای گشاد که از فرق سر تا نوك انگشتانشان را بپوشانند به طوری که یك چشمشان نمایان باشد.

هم چنین در تفسیر القرطبی هم آمده است که:

لَا يَظْهَر مِنْهَا إِلَّا عَيْن وَاحِدَة تُبْصِر بِهَا[١٠٣]

[102] – تفسیر ابن کثیر 59 الاحزاب

[103] – تفسیر القرطبی آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

هیچ جایی از صورت هویدا نباشد مگر یک چشم برای دیدن.

هم چنین در تفسیر الطبری هم آمده است که:

أَنْ يُغَطِّينَ وُجُوهَهُنَّ وَرُءُوسَهُنَّ, فَلَا يُبْدِينَ مِنْهُنَّ إِلَّا عَيْنًا وَاحِدَةً.[۱۰۴]

سر و صورت خود را بپوشانند به غیراز یک چشم. در حقیقت معلوم نیست که این تحلیل و تفسیرها را از کجا درآورده‌اند، در صورتی که در هیچ جای آیه‌اشاره‌ای به چشم نشده، ولی گفته‌اند(امر الله:" خدا فرمان داده) هم چنین مگر ممکن است که با همان جامه‌ی عربی (جدای از بدن) سر و صورت را هم پوشاند! نه تنها در این آیه‌بلکه‌در تمامی سوره‌ها معانی این چنینی مشاهده‌نمی گردد، از این هم تأسف بارتر این که، با وجود این اشتباهات فاحش و ملموس، مسلمانان به این سخنان ساختگی می گویند "تفاسیر علماء".

به هر حال چیزی که این به اصطلاح عالمان دین روی آن اتفاق نظر دارند، اینست که کنیزان و بردگان شامل قانون حجاب نمی شوند. در اینجا لازم به توضیح است که این نوع حجاب در مدت زمامداری محمد و دوران طلایی خلفاء تا عصر عباسیان شامل زنان آزاد شده و رعایت آن از طرف کنیزان ممنوع بوده است. خلیفه‌ی دوم (عمر بن خطاب) در مقابل کنیزان ملبّس به این نوع پوشش به تندی و با خشونت برخورد می کرد. و این نوع پوشش را شایسته کنیزان و بردگان ندانسته‌است. با توجه به مستندات تاریخی تنبیه‌بدنی را در این موارد برای کنیزان اِعمال کرده است.

[104] – تفسیر طبری آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

وكان عمر بن خطاب رضي الله عنه إذا رأى أمة قد تقنعت ضربها بالدرة، محافظة على زي الحرائر.[105]

عمر بن خطاب در زمان خلافت خود برای حفظ این شیوه‌ی پوشش زنان آزاد، در هر جایی کنیزی را که این نوع حجاب را پوشیده بود مشاهده‌می کرد، با چماقش تنبیه می کرد. این تنبیه‌دلیلی بر اینست که نبایستی کنیزکان خود را به شکل و شمایل زنان آزاد در آورند.

به دگر تعبیر به غیر از مفسران، از دیدگاه این خلیفه‌هم، کنیزک در مقام و شأن زن آزاد نیست. که این هم با آن به اصطلاح دادگری و عدالت ایشان که مورخان اسلامی از آن سخن رانده اند، مغایرت دارد. هم چنین بنا به سرگذشتی دیگر خلیفه‌ی اموی (عمر بن عبدالعزیز) گویا ایشان هم دستور داده‌اند :کنیزان نباید حجاب بپوشند و از زنان آزاد تقلید کنند.[106] یعنی بایستی پوشش کنیزان و زنان آزاد متفاوت از هم باشد. کاملاً آشکار است دو خلیفه‌ی تاریخ اسلام که در نزد مسلمانان به دادگری و مشهورند، چه تبعیضاتی میان زنان آزاد و کنیزان روا داشته‌اند. اگر کنیزان خواسته باشند براساس یکی از ابتدایی ترین حقوق هر انسانی (آزادی در لباس) مانند زنان آزاد لباس بپوشند، اگر چه به نام حجاب یا به خاطر چشم و هم چشمی هم باشد، خلفا و مجاهدان در راه خدا مانع از این کار شده‌اند.

---

105 – ابن تیمیۀ ، حجاب المرأۀ و لباسها فی الصلاۀ ، تحقیق محمد ناصر الدین الألبانی ، المکتب الاسلامی ، ص37

106 – العقیلی ، الحجاب ص 253

افراط و خشونت هر دو خلیفه(عمر بن خطاب) و(عمر بـن عبـدالعزیز) در ایـن مـورد، کنتـرل رفتـار زنـان آزاد و محافظـت از آنـان در مقابـل تجـاوز متجاوزین را می رساند. ولی کنیزان کـه بـا توجـه بـه موقعیتـشان در سیـستم اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه، در زمان خلافت آن هـا، همیـشه‌مـورد تحقیر و متلك و بازیچه بوده‌اند، مشمول محافظت مزبـور نـشده‌انـد. هنگـام فروششان، خریداران با بدن های عریان و لخت نگاهشان می کردند و کاملاً تمامی بدنشان را از سینه و کشاله‌ی ران و کمر گرفته، تا لثه و دندان هایـشان را مورد وارسی قرار می دادندو سپس با توجه بـه رخـسار و سـن و سالـشان، قیمتی برایشان تعیین می کردند.[۱۰۷]

این سیستم (بازارکنیزان) باعث شده بود کنیزان اجباراً عریان باشند و چون که زنان آزاد شامل معامله‌ی خرید و فروش نمی شدند، بـالطبع مـستثنی مـی شدند. البته ناگفته نماند که این جدا سازی و تبعـیض در حجـاب، پیـشینه‌ای در تمدن های سامی هم داشته‌است. و زاده‌ی اسلام نیست. ولی چیزی که از اسلام انتظار می رفت این بود که حدأقل با تعیین مقرراتی این فرهنـگ بجـا مانده را ملغی سازد. نه اینکه خود هم ادامه دهنده همان راه باشد!! هم چنـین در میان آشوریان روسری را به‌عنوان حجاب بر سر زنانی مـی گذاشـتند کـه قصد بیـرون رفـتن از خانـه را داشـتند. و اجـازه نمـی دادنـد کـه کنیـزان آن حجاب را بر سر نهند.[۱۰۸]

[107] - منبع قبلی ص 254

[108] - منبع قبلی ص 255

در هر دو دوره‌ی آشوری و اسلامی جلوگیری کردن از پوشاندن کنیزان مربوط به خرید و فروش و بازار معامله‌است که باعث شده کنیزان عریان باشند. چراکه معاملاتی آن چنانی، لخت بودن را می طلبد!! برعکس کنیزان، ذهنیتی در مورد زنان آزاد مرسوم بود که اگر اندام هایشان دیده‌می شد، آن را مایه‌ی خفت و خواری می دانستند. القرطبی در تفسیر آیه‌ی 53 سوره‌ی احزاب اشاره‌می کند که زن عورت است (فرج یا منفذ دارد). این عورت شامل بدن و حتی صدا هم می شود.[۱۰۹]

دلیل اصلی اینکه زنان را به دو دسته‌ی کنیز و آزاد تقسیم کرده‌اند و درباره‌اش آیه‌ها نوشته‌اند، ناشی از اعتقاد کامل اسلام به سیستم برده‌داری است. سند این مدعا این است که در تمامی متون مقدس چه قرآن یا احادیث مورد اعتماد دیگر، در هیچ یک از آن ها برده و سیستم برده‌داری حرام نشده است. حتی برای تجارت برده و سیستم برده‌داری هم راه بازکرده‌اند. امروزه اگر این نوع معامله‌و تجارت ها کمرنگ شده، ناشی از تغییر و تحولات جهانی و تلاش های آزادیخواهانه‌ی انسان هاست و حاصل این تلاش ها لغو برده‌داریست. دین اسلام هم از دور، دستی بر آتش گرفته‌است.

در اسلام آیه‌یا حدیثی یافت نمی شود که به شیوه‌ای آشکار برده‌داری را حرام کرده باشد، مگر اینکه به آیات دیگری پیوند داده باشند.

---

[109] – و بما تضمنته‌اصول الشریعة من أن المرأة کلها عورة ، بدنها و صوتها ، تفسیر القرطبی 53الاحزاب

معلوم است که خلفای مذکور به خوبی حق مطلب را کاملاً ادا کرده‌اند و دیگر جای سرزنشی برای خلیفه‌ی دوم باقی نمی ماند که در راه‌خشنودی خدای اسلام، کنیزان را این چنین تنبیه‌کرده‌و از تقلید کردنشان از زنان آزاد جلوگیری به عمل آورده است.

در کتاب الطبقات تألیف ابن سعد آمده که:

عمر بن الخطاب أمير المؤمنين كان يطوف في المدينة فإذا رأى أمة محجبة ضربها بدرته الشهيرة حتى يسقط الحجاب عن رأسها ويقول: فيما الإماء يتشبهن بالحرائر [110]

عمر بن خطاب، امیر المؤمنین در شهر مدینه‌گشت می زد، اگر کنیزی را با حجاب می دید با عصای مشهورش آنقدر او را می زد تا حجاب از سرش بیفتد و (بعد) می گفت:"چرا کنیزان از زنان آزاد تقلید می کنند؟؟!!"

در همان منبع در جایی دیگر آورده‌که:

وقال أنس مرت بعمر بن الخطاب جارية متقنعة فعلاها بالدرة وقال يا لكاع أتتشبهين بالحرائر ألقي القناع.

از انس نقل است که؛ کنیز محجبه‌ای از کنار عمر بن خطاب گذر کرد او هم عصایش را بالا آورد و گفت: ای ناپاک حالا دیگر خودت را به شمایل زنان آزاد در می آوری؟ حجابت را پرت کن..! ابن سعد در جایی دیگر از کتابش آورده‌که:

وروى أبو حفص أن عمر كان لا يدع أمة تقنع في خلافته".

---

[110] – الطبقات الکبری : ج 6 ص 127

از ابوحفص منقول است که عمر در زمان خلافتش مانع از حجاب و پوشش کنیزان شده است.

هم چنین در این باره در همان کتاب آمده که:

إن عمر رضي الله عنه ضرب أمة لآل أنس رآها متقنعة وقال اكشفي رأسك ولا تتشبهي بالحرائر.[111]

عمر بن خطاب کنیزی از خانواده‌ی أنس را تنبیه کرد و به او گفت: چهره‌ات را عریان کن و خودت را همانند زنان آزاد قلمداد نکن.

تمامی این نقل قول ها حاکی از نوعی اطمینان است که، خلیفه‌عمر به خوبی آیه‌را فهمیده باشد، که همانا دسته‌بندی زنان به دو گروه بردگان‌و آزادگان است.

می توان نتیجه‌گرفت؛ چیزی که در آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب برجسته‌است، اینست که حجاب به‌این منظور اجباری نشد که مردان را درمقابل اغوای زنان محافظت کند، بلکه‌صرفاً برای ایجاد تبعیضی بود میان کنیزان و زنان آزاد. نه چیزی دیگر.

با این حساب منشاء فریب دادن و تحریک مردان به‌پیروی کردن از نفس اماره‌و شهوترانی کنیزان بوده‌اند نه زنان آزاد. کنیزان خود صاحب تجربه‌ای در این کار بودند و بیشتر اوقات نسبت به زنان آزاد در دسترس تر بودند و می توانستند به راحتی نظر مردان را جلب کنند. چراکه عریان تر و شهوانی تر بودند. آیه‌هم خود دلیل متقنی است بر این که فریب دادن از طرف

[111] – ابن قدامۀ ، الجزء الأول ص 351

کنیزان بوده است. قانون کنترل هوی و هوس ساکنان شبه‌جزیره‌عربستان با خانه‌نشین کردن زنان امکان پذیر نبود. ولی با جدا کردن و دو دسته‌کردنشان به مقصود نهایی خود رسیدند. هم چنین در اجرای آن منافات و تناقضی پیدا شد که آیه حدأقل پانزده سال بعد از ظهور اسلام پیدا شده است. به دگر معنا دلیل پیدایی این آیه‌برای جلوگیری از فساد نبوده است. چون که اگر هدف جلوگیری از فساد باشد، دستور بایستی همه‌گیر و شامل هر دو گروه می شد. یا این که دین اسلام می بایست با کنیزان رفتاری افراطی تر می کرد. و پوشش حجاب اجباری برای کنیزان را إعمال می کرد و زنان آزاد را به حال خودشان وامی گذاشت و (مستبدانه)حجاب و اجبار را عملی نمی کرد. در صورتی که، درست عکس این موضوع است. اهمیت این آیه در آن است که آیه‌ای اساسی برای حجاب محسوب می گردد. و در آن به زمان و مکان و شرایط اشاره‌ای نشده است. بسی جای شگفتی است که آیه به غیر از اشاره به پوشاندن شکاف سینه‌ها، چیز دیگری به لباس های عهد جاهلیت اضافه نکرده است، که خود مطلب قابل توجهی است. از سوی دیگر طیف عظیمی از زنان را هم شامل نمی شود. زنان آزاد ملزم به پوشیدن هستند و کنیزان ملزم به نپوشیدن.

آیه‌ی دیگری، به غیر از کنیزان طیف دیگری را از این نوع حجاب مستثنی می سازد.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاء اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [112]

و بر زنان از کار افتاده‌ای که [دیگر] امید زناشویی ندارنـد، گنـاهی نیـست که پوشش خود را کنار نهند. [به شرطی که] برای جلوه‌نمایی نباشد و عفـت ورزیدن برای آن ها بهتر است و خدا شنوای داناست.

(الْقَوَاعِدُ) اشاره‌به زنانی دارد که سـن زناشـویی خـود را تمـام کـرده‌انـد و احتیاج به رابطه‌ی زناشویی ندارند و به اصطلاح در دوران یائسگی هـستند و جلوه‌ای به صورت خود نمی دهند که جایی برای هوسـرانی باشـد. تعبیـر از آیه‌چنین است که این زنان هم از زنجیر دست و پا گیر حجاب رها شده‌انـد و بنا به سخنان علمای اسلام و مفسران، شامل قـانون حجـاب نمـی شـوند.[۱۱۳] اصل آیه‌مربوط به زنانی است که در سن کهولت و پیـری هـستند و توانـایی ارتباط زناشویی را از دست داده‌اند. تا جایی که حتی در این سن و سال مـی توانند بدون حجاب و روسری بیرون روند و گناهی هم شامل حالـشان نمـی گردد. (فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ) [به شرطی که] با هدف جلوه‌نمایی نباشد.

هم چنین دختـران خُردسـالی کـه ادراکـی از شـهوت و زینـت و آرایـش ندارند، می توانند حجاب نپوشند. زیرا دخترکان کم سن و سال را به مثابه‌ی

[112] - النور آیه‌ی 60

[113] – هن اللواتی انقطع عنهن الحیض و یئسن من الولد اللاتی لایرجون نکاحا أی لم یبق لهن تشوف الی التزوج.. تفسیر ابن کثیر 60 النور. تفسیر الطبـری الایـة 60النـور .تفـسیر القرطبی الایة 60 النور

زنان سالخورده می دانند که عادت ماهیانه ندارند. در نتیجه لذت سکسی را هم درك نمی کند!! لازم به توضیح است که مطلبی مهم و از هر نظر قابل تأمل معنی و تفسیر آیه وجود دارد که‌تا کنون هیچ کدام از عالمان دینی به آن پی نبرده‌اند، یا این که پی برده‌و خود را به نادانی زده‌اند. چون که حکم آیه منوط به سیستم برده‌داری و وابسته به کنیزان است. مفسران در مقابل آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب در این باب کم آورده‌اند و از کنار آن گذشته‌اند..!! از طرفی دیگر حکم آیه‌ی 60 نور نیز اجرا نشده است. به دگر معنا حجاب فقط برای در امان ماندن زنان آزاد بوده که همانند کنیزان مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. با این حساب با از میان رفتن سیستم برده‌داری و بازار کنیزان، خود به خود حکم آیه‌متوقف می شود و یوغ حجاب از میان برداشته‌می شود. زیرا که همان جوان متجاوز و مزاحم بر سر راه‌ها، به آسانی زن آزاد را از کنیز تشخیص می دهد و دیگر (در این دوران) کنیزی نمانده‌و همه‌ی زنان به نوعی آزاد هستند. ولی قانون حجاب هم چنان به حال خود باقی مانده است. از سویی دگر زنان سالمند هم ملزم به پوشیدن حجاب شده‌اند. قباحت به جایی رسیده که مؤمنان اسلام قانون همه گیر حجاب را هم شامل دخترکان کرده‌اند، که هنوز بویی از قاعدگی و سکس و شهوت انگیزی و فریب دادن نبرده‌اند. و تا روزی که جان در بدن داشته باشند باید در زیر زنجیر و یوغ حجاب زندگی کنند. هم چنین سؤالی که جای بحث دارد اینست که مفسران زنان آزاد را در مقابل کلمه‌ی (الحره) تعبیر کرده‌اند. ولی آیا در اسلام چه زنان سرمایه‌دار و چه کنیزان، آزاد و یا آزاده

هستند؟ این تحقیق هم به همین خاطر است. که آن هم خود به تشریعی جهان شمول بر می گردد که سرچشمه‌ی آن حدیثی است با این مضمون که حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام. ولی به روشی دیگر هم می توان حکم آیه‌را زیر سؤال برد. همان طور که ذکر شد، دلیل و شأن نزول آیه‌به اذیت و آزار جوانان مزاحم برمی گردد که سر راه زنان سبز می شدند و با سخنان رکیك و زننده باعث رنجش خاطر آن ها را فراهم می کردند. ولی اگر جوانان در زیر سایه‌ی سیستم مدنی و مدرن و به دور از دین و مذهب پرورش یابند و راه بر زنان نگیرند و متلك پرانی نکنند، آیا دیگر احتیاج به پوششی به نام حجاب هست؟ در چنین حالتی این آیه خود به خود اهمیت خود را از دست می دهد و حکم آن هم باطل است. ولی اگر بر فرض مثال محتوی آیه‌متلك و سخنان رکیك نباشد، و منظور تجاوز جنسی باشد، در این صورت تعبیر از آیه‌به گونه‌ای دگر خواهد بود و حجاب شامل پوشاندن سر و صورت نمی شود. بلکه شامل پایین تنه می شود و پوشش پایین تنه با شلواری امکان پذیر است چیزی که در آن دوران مرسوم نبوده و لباس زیر پوشیدن یا شلوار دور از عادت اعراب بادیه‌نشین بوده‌است. این مسأله خود به خود مسائلی همچون حامله‌شدن و بچه‌دار شدن را به دنبال دارد که قرآن از این مسائل اسمی به میان نیاورده است. این هم خود از مسائل بحث برانگیز است و ما را از اصل موضوع دور می سازد.

جای بسی شگفتی است که در قرآن چنـدین آیـه دربـاره‌ی وجـود ابـدی برده‌و کنیز و جوانان بداخلاق می خوانیم، ولی بعـدها ایـن جوانـان بـه اسـم اصحاب پیامبر شهره‌ی خاص و عام می شوند. و در تاریخ به همین نام از آن ها یاد می شود. اما هیچگاه آیه‌یا حدیثی نمی یابی، که خرید و فـروش و بـه مالکیت در آوردن برده‌و کنیز را ممنوع و حرام کرده‌باشد! یا آیـه‌ای کـه از آزادی تمامی زنان چه آزاد و چه‌کنیزان سخن به میان آورده‌باشد.

محدود کردن زنان یکی از ترفندهای ایدئولوژیک است در قالب دین. در تاریخ تمامی ادیان ضوابط گوناگونی‌مثل حجاب در حق زنان برنامه‌ریزی و اجرا شده است. مانند خانه‌نشین کردن زنان. درهـر صـورت ایـن ترفنـدهای دینی سؤالات مختلفی را در ذهـن انـسان مـدرن ایجـاد مـی کنـد و از درون باورهای آن ایدئولوژی تقاضای جوابی قانع کننده را هـم دارد. مـی بایـست اسـلام هماننـد یـك دیـن و یـك ایـدئولوژی، تفـاوتی چـشمگیر بـا ادیـان گذشته‌داشته باشد. یا حدأقل احکامش برای همیشه با عقل انسان و پیـشرفت هماهنگ می شد. زیرا که همان طور که اسلام خود اشـاره دارد، کـه از ازل بوده و تا ابد غیر قابل تغییر است، دست کم تبصره‌ای برای تغییرات باقی می گذاشت که اگر این تغییرات از حدود احکام بیرون رفت، حرام نشود. برای مثال: در دیدگاه اسلام مـسأله‌ی تعـدد زوجـات از بـی نهایـت بـه چهـار زن محدود شد. و اکنون این مسأله فقط در اسلام مقبول است و منافاتی کامل با تمامی قوانین بین المللی دارد. لازم است که اسلام نیـز خـود را بـا قـوانین و افکار معاصر و بندهای حقوق بشر هماهنگ سازد. لازم است تعدد زوجـات

را حرام اعلام کند و حکم آیه‌را به زباله‌دان تاریخ بسپارد. هم چنین پدیده‌ی حجاب را متحول سازد و پوشش قبل از اسلام را که مختص نواحی مختلف آن روزگاران بوده است کنار بگذارد و خود را با آزادی های انسانی همگام سازد. و در فکر احیای آداب و رسوم دوران های کهن تاریخی نباشد. تغییرات و پیشرفت های علمی، امروزه خیلی سریع در حال دگرگون شدن هستند و مسلمانان چه بخواهند چه نخواهند، باید قبول کنند که حکم بعضی از آیات در طول دوران باطل می شود. مثلا آیه‌ای در قرآن وجود دارد که مسأله‌ی قاعدگی(حیض) را بیان می کند و می گوید:

"وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ وَلاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ[114]

و زنان طلاق داده شده باید سه مرحله‌ی قاعدگی را پشت سر بگذارد .(سپس می توانند شوهر اختیار کنند). برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده، پوشیده دارند.."

یعنی زنی که طلاق داده شده است باید سه‌بار عادت ماهیانه‌اش را کامل کند تا معلوم شود حامله است یا نه. بعد از این سه‌بار می تواند شوهر اختیار کند. ابتدا و انتهای حکم این آیه تنها به این خاطر است که معلوم شود آن زن حامله است یا نه. برای اطلاع هم بایستی چند ماهی انتظار بکشد. چنین حکمی برای زمان های قدیم و هزاران سال قبل حکم خوبی بوده است. ولی امروزه با پیشرفت دانش بشری دیگر لازم نیست زنان این مدت را هم

[114] – البقرة 228

انتظار بکشند. بلکه‌با مراجعه به‌آزمایشگاه های علمی در مدتی اندک، صحت و سقم حامله بودن روشن می شود. لازم است که عالمان دینی خود را با علم روز وفق دهند. که اگر غفلت ورزند تنها آثاری جزیی و اندک از اسلام بر جایی می ماند.[115]

می توان حجاب را این گونه تغییر داد. به جای پوشانیدن زلف و شکاف سینه‌ها، پرده و حایل افکار کلاسیک و سنتی از رده خارج و نظرات توأم با خرافات را برداریم و افسانه‌ها را به باد فراموشی بسپاریم. و این هم محقق نخواهد شد مگر با نابودی اسلام. و نباید کسانی هم چون عمر بن خطاب را مورد سرزنش قرار داد که چرا با عصایش کنیزان محجبه را تنبیه‌کرده است؟ در صورتی که صرفاً درپی اجرای تمام و کمال احکام دین بوده است .

سندی دیگر که در تاریخ اسلام خیلی بدیهی و نمایان است، بحث حجاب بعد از گذشت هجده‌سال بر اسلام است. یعنی در دوران محمد و حتی پس از گذشت شش سال از مهاجرت به مدینه یعنی در دورانی که اسلام وارد هجده‌سالگی می شد حکمی به نام حجاب در زمان اوج قدرت قلمروی اسلامی به‌آن شیوه‌ای که امروزه‌معمول است، دیده‌نمی شود. و صورت و بعضی از اندام های زن به حالت نیمه‌عریان و عریان بوده‌اند. "مسلم" و مورخان و مفسران قرآن بحث از واقعه‌ای می کنند که در آن محمد، زن زیبا و بلند قدی را در بازار می بیند. فوراً شهوانی شده و هوسش فوران می

[115] – بسیاری از نویسندگان عرب در این باره‌قلم فرسایی کرده‌اند. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب (فصول عن المرأة ، قسم الحجاب) تألیف هادی علوی مراجعه‌کنید .

کند. سریعاً خودش را به یکی از زوجه‌هایش می رساند تا هوسش را فرو نشاند.[۱۱۶] در آیه‌ی 38 سوره‌ی انعام آمده که:"و ما من دابۀ فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه‌الا أمم أمثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون. هیچ جنبده‌ای در زمین وجود ندارد و حتی هیچ پرنده‌ای که با بالهایش پرواز کند، و امت و اجتماعی نباشند مثل شماها. و هیچ چیزی را از قلم نیانداخته‌ایم و فراموش نکرده‌ایم در کتاب (لوح محفوظ) و همگی نزد پروردگارشان محشور می گردند".[۱۱۷]

در این آیه برایمان مبرهن می گردد که قرآن تمامی چیزها را از کوچک ترین تا بزرگترین از قلم نیانداخته و ارزیابی آیات از طرف عالمان دینی انجام می شود. و عوام الناس برای فهمیدن قرآن به این عالمان پناه می برند. ولی بایستی قرآن و اسلام و مسلمانان با علم و اندیشه در تفهیم آن بکوشند نه اینکه‌برای توجیه‌کردن واقعیات به خرافات پناه ببرند. و سؤالات و انتقادات وارده‌ای که بر معنا و تفسیر آن در این باره مطرح می شود، جوابی قانع کننده دهند. از طرفی دیگر قرآن در بکار بردن کلمات و اصطلاحات رکیک، هیچ گونه سانسور و شرمی روا نداشته‌است و هر چه‌که خواسته باشد، بدون حیا و هیچ ابایی بیان کرده است. مثلاً کلمه‌ی فرج(فورج forj) به معنی آلت تناسلی زنان و مردان ذکر شده است که در معنی بازاریش

116 – صحیح مسلم : باب ندب من رأی امرأۀ فوقعت فی نفسه‌الی أن یأتی امرأته أو جاریته فیواقعها . حدیث 1403

117 – تفسیر آسان

همان کیر و کس است. به همین خاطر آوردن آیاتی از این دسته(وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ)[118] چیزی معمولی است. اگر قرآن می خواست معنی حجاب را به این شیوه‌ی رایج امروزی بیان کند، بدون هیچ شرم و ابایی بیان می کرد و می گفت:" تمامی زنان چه کنیز و چه آزاد، بدون هیچ تفاوتی سر و زلف و صورت هایشان را بپوشانند.." قرآن در بحث کردن و آوردن نام اندام های ویژه‌ای از بدن انسان ها، از ادای هیچ کلمه‌ی ننگینی فرو گذار نکرده است.

برای مثال:

"يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ[119]

ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورتهای شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است [ولی] بهترین جامه [لباس] تقوا است. این از نشانه‌های [قدرت] خداست باشد که آگاه‌شوید".

همان طور که مشاهده‌می گردد، در این آیه از بکار بردن کلمات شرمگین ابایی نداشته‌است. که خود دلیلی است بر این که در تمامی قرآن یا احادیث صحیح هیچ اشاره‌ای به اجباری بودن حجاب نیست. خواه برای زنان آزاد یا برای کنیزان. یا این که تاریخ مصرف این حکم پایان یافته است یا این که در عصر حاضر مسلمانان تمامی زنان غیرمسلمان را کنیز قلمداد کنند. شاید

118 – المومنون 5

119 – الأعراف 26

این نظر به واقعیت نزدیک تر باشد. چون که گروه‌های افراطی در سال های اخیر در هر جایی زن غیر مسلمانی را گروگان گرفته‌باشند بعد از تجاوز، در مقابل پولی معاوضه‌کرده‌اند. یا به سرنوشت سر بریدن و درد قطعه‌قطعه شدن وی را مبتلا ساخته‌اند.[۱۲۰] هیچ شکی در دلیل نزول این آیه باقی نمی ماند جزء این که زنان آزاد را از زنان کنیزک جدا کنند و در واقع با این کار یک نوع فاصله‌و تبعیض طبقاتی ایجاد نمایند. و تمامی مفسران و فقیهان روی آن هم نظرند. هم چنانکه به‌گونه‌ای مستند از آن سخن به میان آمد، دیگر دلیلی باقی نمی ماند که اندیشمندان و علمای اسلامی پاکی و ایمانداری را در رعایت حجاب بدانند. اگر حجاب نشانه‌ای از پاکی و ایمان است، چرا در این میان کنیزان از این موهبت الهی محروم باشند؟ آیا در اسلام چه کنیز و چه آزاد انسان نیستند؟ آیا هر دو بنده‌ی خدا نیستند؟ چرا فقط زنان آزاد نباید مورد اذیت و آزار قرار گیرند.آیا کنیزکان رنجیده‌خاطر نمی شوند؟ چرا در مفهوم ناسخ و منسوخ آیات، این آیه‌هم نسخ نشده است؟ آیا کنیزک همانند هر انسانی صاحب کرامت نیست که در شرع اسلام به مؤمنان اجازه داده‌شده متلک بارشان کنند و آن ها را مورد آزار و اذیت قرار دهند؟ یکی از ابتدایی ترین و اولین حربه‌ی گروه های اسلامی که توانسته‌اند در مسائل سیاسی از آن بهره‌بردای نمایند، حجاب است. در

[120]– سال 2005 شبکه‌های تلویزیونی عراق درباره‌ی چندین تندروی اسلامی برنامه‌ای مستند را پخش کردند که اعتراف به اعمال سربریدن کردند و چگونگی سربریدن را هم ضبط کرده‌اند .

سال های گذشته‌که گروه های اسلامی قدرتی بی حد و حصر پیدا نکرده بودند، جوامع اسلامی لباسی ساده به تن داشتند. با دیدن عکس های قدیمی مربوط به جوامع اسلامی تا حدودی واضح تر این حقایق آشکار می شوند. چه‌روزگاران قدیم و چه امروزه از حجاب به عنوان نمادی سیاسی قلمداد شده است، نه به عنوان وظیفه‌ای دینی. لباسهایی که افراطیون اسلامی الجزایر، پاکستان، و افغانستان بر تن می کنند، گویای تلاشی است برای بازگشت به‌نحوه‌ی بکارگیری‌پوشش در دوران محمد. رخسار و بدن و صدا و زلف زنان را دریچه‌ای برای ایجاد محیطی سکسی و شهوت انگیز می دانند. ازاینرو بایستی مخفی نگه‌داشته‌شوند. این دیدگاه‌ها در جهان پر از دگرگونی و مدنیت خواهی به معنی محاصره‌کردن و توهین و تحقیر و زندانی کردن زنان است. حجاب مرسوم امروزی تنها به خاطر منافع سیاسی دولت های اسلامی است. که‌به‌این وسیله زنان را در مرداب عقب ماندگی نگه می دارند. تا به اهداف شوم خود، که همانا پایبند نگهداشتن آنان به دین اسلام و درنتیجه‌ترور کردن جسم و روح و نابودی قسمت اعظم زندگیشان است، برسند. از طرفی دیگر همواره علمای اسلامی با مشکل دختران نونهال مواجه بوده‌اند. اینکه اگر این نونهالان را به زور مجبور به رعایت حجاب نکنند و به آن عادت ندهند، در موقع بلوغ کار از کار می گذرد و دیگر ملزم کردنشان به حجاب امری دشوار خواهد بود. دخترکان شامل قانون حجاب نمی شوند چه آزاد باشند یا که کنیزک. ولی بدون هیچ دلیل و مدرکی حجاب را برایشان اجباری کرده‌اند. اگر مقصود اسلام این باشد که

از راه این حجاب می توان شرف و ناموس زنان را محافظت کرد، اخلاق اجتماع را سامان بخشید، فساد را از میان برد، شهوترانی را به حداقل رسانید و دروازه‌های فساد اخلاقی را کنترل کرد، آیا بهتر نبود که حجاب را شامل کنیزان نیز می کردند؟ آیا اسلام دفاع از حقوق کنیزان و احترام به کرامت و شأن انسانیشان را وظیفه‌ی خود نمی داند؟ چرا در شرع اسلام اذیت و آزار زنان آزاد حرام است ولی نسبت به اذیت و آزار کنیزان بی تفاوت مانده است؟ واقعاً که جای تأمل و تعجب است که حجاب به معنی فاصله‌ی طبقاتی زنان آزاد و زنان کنیز باشد. و قرآن هم آشکارا و بدون هیچ پرده‌ای به حقانیت این تبعیض اعتراف کرده‌است. ولی اسلام گرایان افراطی به عنوان دستاویزی آن را به قانونی ازلی و ابدی تبدیل کرده‌اند! از این هم عجیب تر اینکه اسلام در این فکر است که بیشتر ساکنان زمین، اعم از متمدن، پیشرفته،آگاه، آزادی خواه و دانش پژوه‌بایستی دنباله‌روی فرهنگی منحط باشند که سراپا بیابانی و بی ارزش و مربوط به هزار و چهار صد سال قبل بوده است. با تراشیدن چنین قوانینی از بطن آیات دراسلام، نه تنها غرائز جنسی کنترل نمی شود بلکه بیشتر و بیشتر رواج می یابد. آنهم به خاطر محدودیت های جنسی زن است. علم روانشناسی اثبات کرده است: هرگاه چیزهایی که انسان خواهان و آرزومند آن است، ممنوع یا در خفا نگه‌داشته شوند، انسان برای دستیابی به‌آنها حریص تر می شود.[۱۲۱] سؤالی که اینجا مطرح است و باید از اسلام پرسید این که:چرا مجازاتی مشخص برای

[121] - "نگرانی و بعد جنسی " چاپ بیروت لبنان 1996 ص 541

جوانان متلك باز و متجاوز در نظر گرفته نشده است تا زنانی که برای رفع حاجت ازخانه دور می شوند، چه کنیز و چه آزاد از آزار و اذیت مصون بمانند؟ هم چنین چرا قانون حجاب شامل مردان هم نمی شود؟ چرا بایستی زنان تاوان اشتباهات مردان را بپردازند؟ اکنون که دستشویی و توالت ها در داخل خانه‌ها تعبیه می شود، و زنان ناچار نیستند برای رفع حاجت از خانه‌هایشان دور شوند، آیا حکم این آیه هم چنان می تواند پا برجا بماند؟ آیا قوانین قرآنی مربوط به زمان ها و مکان های مشخص نیست؟ یا اینکه از لحاظ سایکولوژی هیچ احترام و کرامتی برای جنس زن قائل نشده‌اند و احساسات و غرایز درونیش را بی اهمیت جلوه داده‌اند. و گرنه، بایستی حجاب برای مردان هم اجباری می شد. غافل از این که چند نقطه‌از بدن مرد، برای زنان محرك جنسی محسوب می شود. اسلام در این اندیشه‌بوده که بدن زنان پر از گناه و عصیان است و برای تحریك جنسی، محرکی لطیف را، دارا هستند. به همین خاطر است که باید پوشیده‌باشند و بدن آن ها دیده نشود. تا مردان از ارتکاب گناه و جرم و فساد جنسی مصون باشند. ولی همین دین به این مسأله فکر نکرده است که زنان مسؤول گناه و جرایم مردان نیستند! هم چنین مسؤول حل مسائل بغرنج جنسی مردان ،که حاصل تحریك شدن غرایز جنسی آنهاست، نمی باشند. از این نظر به احتمال قریب به یقین قانون حجاب یکی از بزرگترین اشتباهات اسلام بوده است. بهتر این بود که‌پیدایش حجاب را برای دوران عشیره‌ای باقی می گذاشتند و دوران معاصر را با آن آلوده‌نمی کردند. مسئله‌ی کنترل مردان

مؤمن با پوشانیدن زنان بر طرف نمی شود. و بهتر این بود زنان مسلمان را وسیله‌ای برای خدمت و ارضاء غریزه‌ی جنسی قلمداد نمی کردند. سرشت انسان به‌گونه‌ایست که‌به‌طور طبیعی و ذاتی، زن به طرف مرد و مرد به طرف زن کشش درونی دارند. اگر از این پدیده‌ی طبیعی جلوگیری شودکه راه طبیعی خود را بپیماید، لاجرم از بیراهه‌به مقصد می رسد. شواهد حاکی از آن است که‌در جوامعی که حجاب اجباری و به‌شیوه‌ای افراطی اعمال می شود، به همان نسبت درصد انحرافات جنسی هم رو به بالاست.

فصل چهارم

باب اول

ازدواج و تعدد زوجات در تجربیات اسلامی

از دیدگاه‌مفسران قرآن، اسلام پدیده‌ای تاریخی نیست. بلکه آیینی آسمانی است و پیامبر آن صاحب معجزه و قرآن هم شریعتی متافیزیکی است. از ازل وجود داشته و تا ابد قانونگذار است. طبق تبلیغاتی که این دین برای خودش انجام می دهد؛ برای انسان ها نجات، آزادی و برابری را به ارمغان آورده است. زیرا انقلابی بر ضد جهالت بوده است. با این حساب زنان هم مثل مردان، در جریان آن جایگاه غیرانسانی که قبل از اسلام بر دوششان سنگینی می کرد بایستی با آمدن اسلام ارزش و اعتباری هم طراز با

مردان به آن ها داده می شد و برای تمامی زمان ها و مکان ها با مردان یکسان می شدند. اسلام تا به ابد می توانست جوابگوی آن سؤالات و انتقاداتی باشد، که‌با آنها مواجه می شد. و می توانست تکیه‌گاهی محکم برای ابتدایی ترین حقوق زنان باشد.

کسی که بدون تعصب، برنامه‌های تاریخی اسلام را مطالعه‌کرده‌باشد، در خواهد یافت که زنان (در این دین) در همان جایگاه‌پر ازاستضعاف دینی باقی مانده‌اند. و حقوقشان تماماً پایمال شده است و از کوچکترین حقوق انسانی برخوردار نشده‌اند. زنان در پایین ترین رده‌های حقوقی هستند که اسلام برایش تبلیغ می کند.

قرآن با زبانی ایهام آمیز و در آن بیابان های لم یزرع و در میان جامعه‌ی شبه جزیره عربستان در 1400 سال پیش پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. تمامی قوانین اسلام بر یک موضوع تاکید *می کنند*، این که زن همانند مرد، انسان کاملی نیست.

این دیدگاه غالب بر قرآن که برای تمامی انسان ها وضع شده است دقیقا ناشی از فرهنگ کلاسیکی قرون قبل از اسلام است که با این آیین مخلوط شده است. با این توصیف قرآن هیچ گاه در مقام حمله‌به جهالت ادیان قبل از خودش نبوده است! بلکه بازگشتی بود برای قانونمند کردن آداب و رسوم منطقه‌و در ضمن اشاعه‌ی تحمیلی آن در همه‌ی جهان.

تمدن های کهنی که در اطراف شبه جزیره عربستان بودند مثل تمدن های هند، یمن، شام از لحاظ فرهنگی از این شبه جزیره‌خیلی پیشرفته‌تر بودند.

تازه‌هیچ کدام از آنها به اندازه‌ی تمدن فرهنگی اسلام زنان را بـه استـضعاف نکشیده‌اند. محمد چه همانند یک انسان، و چه به مثابه‌ی پیامبر اسـلام، سـند راستین قهرمانی این واقعیت (استضعاف) است.

درباره‌ی سخنان پیامبر اسلام آیه‌ای در قرآن وجود دارد که می گوید:

" إِنْ هُوَ إِلا وَحْيٌ يُوحَى"[122]

آن چه که (محمد) می گوید، وحی از جانب خداست.

مسلمانان با توجه‌به ایـن آیـه، بـه سـخنان و رفتـار محمـد اهمیـت ویـژه‌ای داده‌اند. با نام "سنت نبوی" خیلی دقیق سعی در تقلید تمام و کمال از رفتار و گفتار او دارند. تا جایی که نقـص هـای قـرآن را بـا احادیـث ایـشان جبـران کرده‌اند. این پناه بردن به گفته‌های وی برای رفع نواقص، بدان جا رسیده که حتی در آنها، دست به اغراق نیـز زده‌انـد. ایـن واقعیـت، یعنـی نـاقص بـودن قرآن، ناقض این تبلیغات است که مـی گویـد: "خـدا در قـرآن از همـه‌چیـز بحث کرده است".[123]

[122] - النجم 4

[123] - {وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ} (59) سورة **الأنعام**. و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است .

به همین خاطر مسلمانان بعضی از مضامین و معانی قرآن را به باد فراموشی سپرده‌اند و تکیه بر احادیث کرده‌اند. جالب اینکه، هیچ توجیه منطقی برای این جایگزینی و پینه بستن ها ندارند.

بسیار اتفاق افتاده که هرگاه، انتقادی بر اسلام وارد شود، منتقد هم برای اثبات سخنش به آیه‌ای از قرآن متوسل می شود و اسلام گرایان برای جواب دادن به انتقاد وارد شده، به حدیثی پناه می برند. احادیث زیادی برای اثبات سخنانشان ذکر می کنند. یا اگر انتقادی از یکی از احادیث محمد گرفته شود. عکس این عمل را انجام می دهند یعنی به آیات قرآن متوسل می شوند. خلاصه این که دین اسلام در هر مرحله ای که به بن بست رسیده باشد؛ از هر دو حربه برای حفظ منافعش، استفاده کرده است.

برای اثبات حقایق ذکر شده‌در این قسمت، که به بحث در مورد تعدد زوجات می پردازد، سعی بر آن شده است که آیه یا حدیث را با داستانی مستند تشریح کنیم. اشاره به مستنداتی خواهد شد که از نظر مسلمانان قابل اعتمادترین اسناد می باشند. مانند قرآن. در این بخش با عقلیت قبل از هزار و چهارصد ساله کاری نداریم که هیچ تفاوتی مابین جریان های خرافی و دانش امروزی دنیا قائل نیستند. همان طور که مسلمانان اذعان می دارند که اسلام تنها راه چاره‌ی زندگانی بشریت است. از ازل بوده‌و تا به ابد ادامه دارد. در این قسمت چندین انتقاد منطقی و قانونی عصر حاضر را پیش پای اسلام می گذاریم.

باب دوم

سکس و ازدواج قبل از اسلام

شبه جزیره‌ی عربستان به خاطر موقعیت جغرافیایی خود، قرن ها قبل از ظهور اسلام هم، یکی از مناطق سکس بازی بوده است. شبه جزیره‌ی عربستان به خاطر نزدیکی به خط استوا و هم چنین تاثیر مستقیم آداب و رسوم عشایری و قدرت مردسالارانه، تاریخی قابل ملاحظه‌را به خود اختصاص داده است. شرایط آب و هوایی گرم و استوایی، غریزه‌ی جنسی را به شیوه‌ای قابل توجه افزایش داده است تا جایی که این غریزه، زنان و مردان را به هم نزدیک کرده‌و همیشه‌نوعی اشتیاق به سکس بازی داشته‌اند.

زنان صاحب قدرت نبوده‌اند و همیشه زیر سایه‌ی ثروت مردان بوده‌اند. حتی نتوانسته‌اند سخنی از حقوق اساسی خود در رابطه با سکس و عشق بازی به میان آورند.

در مقابل، مردان با داشتن قدرت و سرمایه، همیشه توانسته‌اند نیازهای غریزی خود را ارضاء کنند. جدای از کنیزان که می توانستند با آن ها همبستر شوند، چندین زن را هم می توانستند مالك شوند.

اگر مقایسه‌ای میان شبه جزیره عربستان با دیگر مناطقی هم چون مصر انجام دهیم؛ مشاهده‌می کنیم مصریان به سبب میراث عظیم و دیرینه‌ی تمدن فراعنه، به انواع کارهایی هم چون پزشکی، ورزش، اعمال فراروانشناسی،

فعالیت های مذهبی، هنرهایی هم چون مجسمه سازی، معماری، کنده کاری، نقاشی و خوشنویسی مشغول بوده‌اند. جدای از این ها به کارهای روزمره‌ای هم چون کشاورزی، تجارت و صنعت اشتغال داشته‌اند. در میان آثار به‌جای مانده از تمدن مصر، راجع به‌مسائل جنسی و ازدواج به‌عنوان پدیـده‌ای قابـل توجه؛ که بتوان از آن سخنی به میان آورد، مورد قابل ملاحظه‌ای یافت نمی شود.[۱۲۴]

یا اگـر شـبه جزیـره عربـستان را بـا جامعـه‌ی یونـان باسـتان مقایـسه کنـیم؛ مـشاهده‌خـواهیم کـرد کـه یونانیـان جـدای از کارهـای روزمـره‌شـان؛ تـأتر سیار(خیابانی)، فستیوال موسیقی، المپیک ورزشی، فلسفه و ریاضیات نزد آن ها جایگاه ویژه‌ای داشته است. آثار باستانی بجا مانـده، بیـانگر ایـن حقیقـت است؛ که همانند تمدن مصریان، زنـان را تنهـا آلتـی بـرای ارضـاء جنـسی و خوشگذرانی قلمداد نکرده‌اند. هم چنین پدیده‌ای بـه نـام تعـدد زوجـات در میان آن ها مشاهده‌نمی شود.

اما ساکنان شبه جزیره عربستان بالأخص ساکنان شهرهای مکه و مدینه کـه جولانگاه اسلام و مرکزی برای گـسترش اسـلام بـوده‌انـد، جامعـه‌ای کـاملاً بسته داشته‌اند. بیشتر هنرشان در شعر و مجسمه‌سازی[۱۲۵] به شـیوه‌ای ابتـدایی

124- اطلاعات تکمیلی را در این کتاب بیابید"**الاهرام، قديما و حاضرا، د. عبدالصمد الخرسي، مصر العربية**".

۱۲۵ - از شاعران نامدار می توان به (امیه) اشاره‌کرد در مجسمه‌سازی هم می توان به ساخت بت های این منطقه‌اشاره‌کرد.

خلاصه‌می شود. در لا به لای تاریخ در این منطقه مشاهده‌نشده است که‌ریاضیات، علم و دانش یا صنعت جایگاهی داشته باشند. صدها سال است زندگی عشیره‌ای خود را حفظ کرده‌اند. می توان ادعا کرد جامعه‌ی شبه جزیره عربستان قبل از اسلام، تنها به چهار فعالیت مشغول بوده‌اند.

1- بازرگانی و تجارت: این منطقه به واسطه‌ی موقعیت سوق الجیشی که دارد برای صادرات، مبادله و فروش کالاهایی که در میان یمن و شام رد و بدل می شدند از موقعیت خوبی بر خوردار بوده است.

2- دامپروری و به مقدار اندکی کشاورزی: شبه جزیره‌ی عربستان در منطقه‌ای بیابانی و گرم و خشک و کم آب واقع شده است. پرورش دام و کشاورزی تقریباً جزء کارهای سخت است.

3- جنگ: تاریخ این منطقه سرشار از داستان ها و افسانه های جنگی و کشتارهای خونین قبیله‌ایست.[۱۲۶]

4- سکس و ارضای غرایز

البته مراسم هایی هم چون مراسم حج و زیارت حجرالاسود در داخل کعبه و در شهر مکه به صورت رسوم کهن مذهبی، رایج بوده است. (ولی) این مراسمات نتوانسته‌اند چندان جایگاهی را به خود اختصاص دهند که از آن سخنی به میان آوریم. این کار صرفاً تنها وسیله ای برای کسب منافع اقتصادی طبقه‌ی سرمایه دار و آریستوکرات های این شهر بوده است.

126 - هر کتاب تاریخی می تواند سند این ادعا باشد.

اگر در زبان غنی عربی و تأثیر عوامل خارجی و شیوه‌های ارتباط جنسی و رابطه میان زن و مرد دقیق شویم؛ روشن خواهد شد که چه کلمات عدیده‌ای در لهجه‌ها و فرهنگشان خودنمایی می کند و در هنگام صحبت کردن های روزانه، به‌اسلوب های همبستری و ارضاء جنسی پی می بریم. کلماتی هم چون:

" المباضعة، الملامسة، المضاجعة، المقارفة، المفاخذة، المباطنة، المعافسة، المجامعة، المراودة، المباشرة، المخادنة، المناكحة، المواقعة، الرفث، الاتيان، الاعتلاء، الامتطاء، الركوب"[127]

شیوه‌ی پرسیدن سن و سال بدین گونه نیست که بپرسند چند سال سن داری؟ بلکه گفته‌اند در آن دوران مثل چه کسی بوده‌ای؟ او هم از راه پایین تنه و این که آیا توانایی جنسی داشته است یا نه، سن خود را معلوم کرده است. برای مثال از ابن عباس این سؤال را پرسیده‌اند او هم در جواب گفته‌است:

"مثل من أنت حين قبض النبی صلی الله عليه وسلم؟ قال: أنا يومئذ مختون"[128]

روزی که محمد در گذشت تو مثل چه کسی بودی؟ در جواب گفت: " آن زمان، من ختنه شده بودم".

[127] - خلیل عبداالکریم: مجتمع یثرب، ص 16

[128] - صحیح البخاری، کتاب الاستئذان. باب: الختان بعد الكبر ونتف الإبط. حدیث 5941

هم چنین شخصی به نام (ابـی جحیفـه) کـه در مجلـسی در مـورد رخـسار محمد بحث می کرد؛ از او پرسیدند: "در آن دم تو مثل چه کسی بودی؟" او هم در جواب گفت:

" أبری النبل وأریشها".[129]

موی زهارم را می تراشیدم و در پر فرو می کردم.

منظورش این بود که موهای زهارم را می تراشیدم و بـا فـرج زنـان قـاطی می شدم. به عبارتی دیگر اعمال جنسی را می توانستم انجام دهم. (در دوران جوانی بودم).

بکار بـردن کلمـات و جمـلات رکیـک در گفـت و گوهـای روزمـره، از طرفی نشان از عـادی بـودن امـور جنـسی و ارضـاء غرایـز دارد کـه قـسمت عظیمـی از زندگیشان را بـه خـود اختـصاص داده اسـت. و از طرفـی دیگـر خصلت و شهامت و اوج مردانگی یک مرد عرب را به نمایش مـی گـذارد. این نوع صحبت کردن ها عدم رعایت ادب و نزاکـت و عفـت کـلام را در لهجه‌های مختلف عربی می رساند.

در تاریخ شبه جزیره‌ی عربستان قبل از ظهور اسلام ده روش برای ارضای نیاز جنسی و ازدواج وجود داشته‌است کـه خلاصـه‌وار بـه آن هـا اشـاره‌مـی شود:

129 -صحیح مسلم، کتاب الرؤیا، باب شیبه صلی الله علیه وسلم، حدیث(2342)

1- تعدد زوجات

پدیده‌ی تعدد زوجات در شبه جزیره عربستان رفتاری عادی بوده است و هر کس بسته به میزان آرزو و توانایی مالی خود هر تعداد زنی را که می خواست اختیار می کرد. تعداد زنان تنها بستگی به میزان ثروت مردان داشت. مردان ثروتمند، زنان بیشتر و بیشتر، و مردان فقیرتر زنان کمتر و حتی تک همسری.[۱۳۰]

2- زنا

زنان زناکاری بودند که بر سر در منازلشان پارچه‌ای سبز رنگ آویزان کرده بودند، تا شناخته شوند. در کتاب (أخبار مکۀ فی قدیم الدهر وحدیثه) 9 زن زناکار شهر مکه را ذکر کرده است که یکی از آن ها (أم مهزول) نام داشت که سرآمد زیبایی بوده است.[۱۳۱] هم چنین مرد دلالی به نام (ابن زهیر

[130] – با این مقدمه‌ی اندک این قسمت را به پایان می رسانیم، چونکه بحث اصلی در این بخش همین مسأله‌است.

۱۳۱- الفاکهی، محمد بن إسحاق بن العباس الفاکهی أبو عبد الله: مکۀ فی قدیم الدهر وحدیثه. ولادۀ المؤلف217 وفاۀ المؤلف275، الطبعۀ الثانیۀ عدد الأجزاء6 المحقق د. عبد الملک عبد الله دهیش، دار خضر بیروت1414. ذکر أنحاء نکاح الجاهلیۀ وتفسیرها وذکر البغایا. این زن (أم مهزول) بعد از ظهور اسلام مسلمان شد ولی طبق حکم قرآن از میان کسانی که قبلاً با او زنا کرده‌بودند بایستی شوهری را انتخاب می نمود .. برای کسب اطلاعات دقیق تر به تفاسیر ابن کثیر- قرطبی - طبری در تفسیر آیه‌ی 3 سوره‌ی

المداینی) در مکه مشغول دلالی زنان بوده است و او هم پارچه‌ای سبز رنگ بر سَر دَر منزلش آویزان کرده بود تا شناخته‌شود.[۱۳۲]

3- ازدواج های سنتی

ازدواج های سنتی تا حالا هـم در جوامع سـنتی پیـروی مـی شـود. بـدین صورت شکل می گیرد که اگر مردی خواست ازدواج کنـد، بایـستی پـیش پدر دختر یا بزرگ یا سرپرست دختر برود و خواست خـود را علنـی سـازد. سرپرست او هم در مقابل مقداری مهریه، رضایت خود را اعلام مـی کنـد و دختر را به نکاح مرد در می آورد. ناگفته نمانـد قبـل از اسـلام در بعـضی از خانواده‌ها زنان این توانایی را داشتند که بـدون رضـایتمندی اقـوام یـا ولـی، شوهر کنند.

4- همبستری برای به دنیا آوردن نجیب زاده‌ای :

اگر مردی می خواست بچه‌ای از تبار أشراف زادگان منطقه‌را داشته باشـد و خودش او را پرورده کند، تا بعداً مایه‌ی مباهـاتش گـردد و در مجـالس بـه خود ببالد، که من اولادی از نژاد فلان نجیب زاده را دارم.[۱۳۳] بعد ازتوافق بـا

نور مراجعه‌کنید. همچنین می توانید به للبیهقی، السنن الصغری. کتاب النکاح، باب قول الله عَزَّ وجلَّ:(الزانی لاَ ینکح إِلاَّ زانیهٔ أو مشرکهٔ) رجوع نمایید.

۱۳۲ - ابن قیم الجوزیهٔ: اخبار النساء.، ص 241

133 - این کار ارتباط مستقیمی با اقتصاد و قبیله‌گرایی داشت. که در آن دوران شدیداً مورد توجه بوده است.

أشراف زاده‌ای، زنش زمانی که حیض را تمام کرده‌باشد، همبستر آن مرد می شد تا حامله گردد. با این کار معلوم می شد که قبلاً با شوهرش همخوابی نداشته است. (و در واقع شب زفافی بود که به‌دست مردش آماده‌می شد) به این کار می گفتند (الاستبضاع)[134]

5- زنای دسته‌جمعی برای ازدیاد جمعیت :

جمعی از مردان که تعدادشان از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد، با هم توافق می کردند که با یک زن سکس دسته‌جمعی داشته باشند. تا زن حامله شود. زن بعد از وضع حمل، پیکی دنبال آن مردان سهیم در این کار دسته‌جمعی می فرستاد. زن به یکی از آن ها می گفت این بچه مال توست. او هم بدون هیچ انکاری قبول می کرد، اسمی برای بچه انتخاب می کرد و حق الزحمه‌ای هم به زن پرداخت می نمود.

6- زنا از نوع تعویض یا مبادله‌ی زنان :

فرهنگ حاکم در منطقه به شیوه‌ای بود، که اگر ظرافت زنی توجه‌مردی را به خود جلب می کرد و غریزه‌ی جنسی او را تحریک می نمود و دوست داشت ساعاتی را با او خوش بگذراند؛ با شوهر آن زن توافق می کرد که به مدت یک شب یا برای مدتی محدود زنانشان را با هم معاوضه‌کنند و هر

134 - صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: من قال لا نکاح الا بولی. حدیث4834

یک با همسر دیگری، همبستر شود. به این نوع ازدواج (نکاح البدل) می گفتند.[۱۳۵]

7- زنا از نوع تعویض یا مبادله‌ی دختر یا خواهر :

در این نوع ازدواج، دو مرد میان خودشان توافق می کردند، دختران یا خواهرانشان را با همدیگر معاوضه کنند. بدون پرداخت هیچ نوع اجاره‌بها (مهریه). این نوع ازدواج به (نکاح الشغار) مشهور بود.[۱۳۶]

8- زنا با دختر و خواهر :

این نوع زنا، نوعی دیگر از همخوابگی و معاشقه است(در اسلام به نام زنا با محارم معروف است)که نوعی از انواع نادر در منطقه بوده است. البته در آن دوران شخصی به نام (حاجب بن زراوه) با دختر خود ازدواج نموده و صاحب بچه‌هم شده است.[۱۳۷]

9- ازدواج های موروثی :

---

[135] - المنجد، دکتر صلاح الدین المنجد: الجنس عند العرب بغداد. طبعۀ الرابعۀ 2002 ص10

[136] - صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب الشغار. حدیث4822

[137] - دکتر صلاح الدین المنجد، ص10

زن هم چون یکی از میراث های مرد به حساب می آمد. در صورت از دنیا رفتن مردی، تمامی مایملک به اضافه زنانش در میان اقوام و خویشانش تقسیم می شده است. در این تقسیم کردن ها، پسران، زن بابایشان را به عنوان ارث به نکاح خود در می آوردند. این کار یکی از رسوم شایسته‌آن دوران بوده است؛ تا پسران به عنوان حافظ ارث پدری نگذارند زن بابا (ارثیه‌شان) از دستشان برود.[۱۳۸] این نوع ازدواج تا چهارده سال بعد از ظهور اسلام نیز، هم چنان رایج بوده است.[۱۳۹]

10- اجاره‌ی کنیزان به عنوان یک کار تجاری :

بعضی از صاحبان کنیزان با رضایت (کنیزان) یا با اعمال زور و فشار، کنیزان را برای انجام اعمال جنسی اجاره می دادند. و هیچ محدودیتی برایشان نبوده است.[۱۴۰]

لازم به توضیح است که غیر از موارد ذکر شده، برخی از رفتارهای ساکنان مکه و اطرافش زبانزد خاص و عام است. مخصوصاً رفتار قبیله‌ی قریش. قریش قبیله‌ای بزرگ و مشهور در تاریخ اسلام است. عادت ناپسندی که داشتند این بود که از طریق معقد با زنانشان سکس می کردند.

[138] - سوره‌ی النساء 22

[139] - بعد از هجرت پیامبر به مدینه این نوع ازدواج نیز حرام شد. در بخش های دیگر مطالب بیشتری ارائه‌می گردد.

[140] - دکتر صلاح الدین المنجد، ص 11

در این باره تفسیر مشهور (القرطبی) در تفسیر آیه‌ای اشاره به این واقعیت نموده است.[۱۴۱] هم چنین در کتاب ها سخن ازهم جنس گرایی شخصی شخیص به نام ابوسفیان پدر معاویه، اولین خلیفه‌ی دولت اموی، به میان آمده است. ایشان چه در کودکی و چه در بزرگسالی همواره به این کار مشغول بوده‌اند. ولی بعدها از این کار دست کشیده و هرگاه معقدش خارش پیدا می کرد آن را با سنگ، درخت یا دیواری می خاراند. بعدها به خدا سوگند یاد کرده است که دیگر نخواهد گذاشت کسی دستش به آن برسد. این عمل او باعث شده بود که در جنگ بدر یکی از اصحاب پیامبر او را صدا زد: "معقدت می خارد.."[۱۴۲]

تنها مطلب باقی مانده و در عین حال قابل توجه این است که، هیچ وقت سن و سال مانعی برای شوهر دادن زنان نبوده است حتی بعضی از زنان به خاطر داشتن ثروت، خودشان شوهرانشان را انتخاب می کردند و اجباری در شوهر دادنشان نبوده است.[۱۴۳]

141 - وَكَانَ هَذَا الْحَيّ مِنْ قُرَيْش يَشْرَحُونَ النِّسَاء شَرْحًا مُنْكَرًا، وَيَتَلَذَّذُونَ مِنْهُنَّ مُقْبِلَات وَمُدْبِرَات وَمُسْتَلْقِيَات، فَلَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَة تَزَوَّجَ رَجُل مِنْهُمْ اِمْرَأَة مِنْ الْأَنْصَار، فَذَهَبَ يَصْنَع بِهَا ذَلِكَ فَأَنْكَرَتْهُ عَلَيْهِ. تفسیر القرطبی. البقره223. در بخش های دیگر در این مورد بیشتر مطالب ارائه‌می گردد.

142 - الدکتور صلاح الدین المنجد، ص12

143 - کتاب دکتر کامل النجار، القرائة النقدیة للاسلام. در این کتاب چند مثالی به عنوان نمونه بیان شده‌است.

باب سوم

ازدواج در اسلام

محمد بعد از هجرت از مکه به مدینه و گشودن جای پایی در میان طوایف نو مسلمان، قبل از هر اقدامی شروع به حل مشکلات اجتماعی – اقتصادی مهاجران کرد.

نمی توان منکر این واقعیت شد که یکی از مراحل بسیار مهم تاریخ اسلام، زندگانی خود محمد به عنوان یک پیامبر و سکنی گزیدن وی در شهر مدینه بوده است. این مهاجرت با فقر و نداری و آشفتگی و بحران اجتماعی همراه بود و مسلمانان با مشکلاتی هم چون نبود خانه و سرپناه دست به گریبان بودند.

سکس و ارضای غریزه‌ی جنسی نومسلمانان، یکی دیگر از مشکلاتی بود که بر دوش محمد سنگینی می کرد. ولی محمد با اشاعه‌ی پیام های سنتی در شهر مکه، توانسته‌بود در شهر مدینه باوری راسخ در میان مسلمانان مدینه ایجاد کند، از این رو برای اندک زمانی توانست بر مشکلات فایق آید.

هم چنین محمد با زیرکی هر چه تمامتر، برادری را در میان مهاجران و انصار ایجاد کند و با این ترفند قسمت عظیمی از گرفتاری های سکسی- اجتماعی- اقتصادی را حل نمود. با این برادری قسمتی از ثروت و دارایی انصار را به مهاجران بخشید. انصار هم از این فکر به خوبی استقبال کردند. و

مهاجران را در خانه و کاشانه‌ی خود، در خوراک و پوشاک و شتر و حتی زنانشان سهیم ساختند. با این روش وضع اقتصادی مؤمنان فقیر مدینه، با وضع اقتصادی مهاجران مکه یکسان شد.

در این گیرودار زن که یک ملک به حساب می آمد، خود به خود به جرگه‌ی مشکلات پیوست.[۱۴۴] یعنی تقدیم یک زن از طرف مردش به یک مرد مهاجر مشکلی آن چنانی ایجاد نمی کرد. همان طور که اشاره‌شد در آن دوران، هر مردی صاحب چندین زن بوده است.

مکه‌و مدینه‌از لحاظ فرهنگی و جنگ های قبیله‌ای، اگر چه هدف واحد یا شیوه‌ی واحدی نداشتند ولی به دلیل نزدیکی جغرافیایی، همسان و مشابه بودند. از این رو انصار به نام ایمان و برای رضایت خدا و پیامبرش زنی از زنان خود را به مثابه‌ی شتری از شتران خود، به مهاجران مکه‌تقدیم کردند. این امر نه‌تنها دشوار نبود بلکه کاری بس آسان بود البته بدون این که هیچ گونه نظر خواهی از خود زن انجام بگیرد.

در حقیقت جای بسی سؤال است که این مسائل در تاریخ اسلام خودنمایی می کند ولی خیلی به ندرت از سوی محققان و منتقدان از آن سخنی به میان آمده است. سوای از آن محمد با این کار ناانسانیش، کرامت زنان را خدشه‌دار کرده است. و از سوی مؤرخان و مفسران دینی پذیرشی تمام و کمال داشته است. مهاجران در ابتدای امر با این ایده پرورش یافته

[144] – صحیح البخاری، کتاب النكاح باب قول الرجل لأخیه انظر أی زوجتی شئت حتی أنزل لك. حدیث 4785

بودند که مادیات دنیوی هیچ ارزشی ندارد و انسان بایستی با پشت پا زدن به این دنیا در فکر جهان آخرت باشد. و این چنین راضی شدند به یک زن، به یک شتر، به یک اتاق. با این قناعت توانستند مصیبت های آن روزگاران را پشت سر بگذارند. سرمایه‌داران مشکلی نداشتند. ولی کنترل غریزه‌ی جنسی نیاز به مشوق های درونی داشت نه به دارایی و ثروت. از طرفی دیگر مستمندان هم خواهان تعدد زوجات بودند. چون پرورده‌ی آن آداب و فرهنگ بودند. ولی این کار با تبلیغات های اولیه‌ی اسلام سازگار نبود. به همین خاطر برای ارضای خواست های درونیشان، با وجود مشکلات اقتصادی اقداماتی انجام دادند. یکی از راه های کنترل غریزه‌ی جنسی، پناه آوردن به آیات قرآن بود. در اینجا سؤالی مطرح خواهد شد، چرا محمد در ابتدا، سخن از برادری در ارضای غریزه‌جنسی به میان آورد ولی بعداً برنامه به دشمنی با فساد تغییر نام پیدا کرد؟؟!!

و این چنین محمد توانست قدرت اسلام را تثبیت و گسترش دهد. برای تمامی جنبه‌های جامعه‌ی شبه جزیره عربستان از جمله قدرت سیاسی، اقتصادی و سکس قانون وضع کرد. و به‌تمامی قوانین با توسل به آیات، لعابی شرعی و الهی بخشید.

اگر گشتی در میان قرآن بزنیم. در می یابیم که‌آن دسته از مشکلات رفع شد و به قانون بدل گشت که جزء رسومات مردم بودند. مثل مشکل قدرت یا انباشته‌کردن سرمایه. در زمینه‌ی ازدواج هم نتوانست ذره‌ای از فرهنگ مردم عدول کند که مردم سالیان دراز به آن عادت کرده بودند. چند

همسری بخش مهمی از زندگی مردان بوده است. از این رو چندین قانون در این رابطه‌وضع کرد. این قوانین به غیر از رسوم قدیمی قبل از ظهور اسلام چیز تازه‌ای در بر نداشتند که زنان را از استضعاف نجات دهد و ارزشی آن چنانی پیدا کنند که حدأقل مثل یک انسان به آن ها نگریسته شود.[۱۴۵]

[145] – همان طور که اشاره شد جامعه‌ی شبه جزیره‌ی عربستان زندگیشان را وقف چهار کار کرده بودند. جنگ، بازرگانی و تجارت، کشاورزی و دامداری، ازدواج و سکس. پیامبر درباره‌ی کشاورزی و دامپروری چندان اطلاعاتی نداشته است. مردم منطقه به خاطر گرمی بیابان ها و کمبود آب اهمیت چندانی به این مسأله نداده‌اند به همین خاطر در قرآن و احادیث کمترین سخنی از کشاورزی و دامداری به میان نیامده‌است. اما در دیگر بخش ها آگاه به آن مسائل بوده‌و قسمت اعظم آیات قرآن را به آن اختصاص داده است. پیشه‌ی اکثر مردم تجارت بوده است. پیامبر نیز قبل از آن که مشغول تبلیغ دین اسلام شود در بازرگانی خبره‌بوده است. از این رو صدها آیه‌را برای مشکلات اقتصادی اختصاص داده‌است و در آن ها خرید و فروش بردگان که یکی از کارهای مهم بازرگانان بوده است را به صورت حلال هم چنان ماندگار مانده‌است. خرید و فروش بردگان یکی از کارهای مهم و سودآور برای بازرگانان بوده‌و اسلام در هیچ یک از مراحل نتوانسته‌آن را حرام اعلام کند. بردگان در مقابل سرمایه‌داران موجودی ناقص معرفی شدند و سیستم برده‌داری همانند فرهنگی در خور ستایش در اسلام ماندگار شد. از این رو نه در قرآن و نه در احادیث نبوی متن مورد اعتمادی را نمی توان یافت که با روشنی و صراحت، در آن بردگی و نظام برده‌داری را حرام کرده باشد. سوای از این سیستم، جنگ و شمشیر زنی و سربریدن و تجاوز و غارت میراث هایی بودند که برای اسلام ماندگار شد. کسی یا طایفه‌یا قبیله‌ای در آن منطقه نمی توان یافت که دستش به خون دیگران آلوده‌نشده‌باشد. این اعمال در اسلام تحریم نشد. بلکه پیامبر هم ادامه

محمد در ابتدا سعی می کرد از راه بازگویی خاطرات و داستان های سکسی غریزه‌ی جنسی مسلمین را کنترل و آرام کند. ولی به دلایلی موفق به این کار نشده است. از مهم ترین این دلایل به ذکر دو دلیل بسنده می کنیم:

اول: مردان شبه جزیره عربستان برایشان سخت بود با یک زن مدارا کنند. زیرا قبلاً در میان چندین زن و کنیزک زندگی می کرده‌اند و راضی نمی شدند دور از این فرهنگ به زندگی ادامه‌دهند.

دوم: این مرحله‌به شرایط زندگانی محمد در مکه باز می گردد که صحبت از کنترل و آرام کردن غریزه‌ی جنسی می کرد. در این مرحله محمد یک زن داشته و آن هم خدیجه‌بوده است. این زن یکی از سرمایه‌داران بزرگ

دهنده همان راه بود. تا جایی که صدها آیه را به آن اختصاص داده‌است. برای استناد به این واقعیات ذکر چند آیه‌کافی است، که در آن ها مسلمانان را تشویق به ادامه‌ی همین راه کرده‌اند. که خود نشانی از خشونت اسلام در قبال این پدیده‌های غیر انسانیست. غیر از توجه به اقتصاد، لازم بود داستان، آیات و احادیث زیادی در مورد نحوه‌ی سکس و ارضای جنسی (به عنوان یک نیاز انسانی) در قرآن وجود می داشت؛ نه این که خود هم پیوندی باشد میان آداب و رسوم کهن که قبل از اسلام در جامعه‌اعمال می شده‌است. این نوشته‌هم آشکار نمودن این حقایق است با توجه به این آیات : (البقره 191) (البقره 193) (البقره216) (البقره 217) (البقره244) (النساء 74) (النساء 76) (النساء 84) (النساء 89) (المائدۀ 33) (الأنفال 12) (الأنفال 17) (الأنفال 39) (الأنفال 60) (الأنفال65) (التوبۀ 5) (التوبۀ 12) (التوبۀ 13). (التوبۀ 14) (التوبۀ 29) (التوبۀ 36) (التوبۀ 73) (الأحزاب 26 و 27) (محمد 4) (محمد 35) (الحشر 2-4) و غیره و ذلک .....

شهر مکه‌بوده است و با خواست خود با محمد ازدواج کرده است. در آن زمان محمد در اوج جوانی و در عین حال در اوج فقر و فلاکت بوده است و این ثروت و سامان خدیجه‌باعث شد که محمد نتواند همسر دیگری را اختیار کند و به عبارت دیگر در انزوا باقی بماند.

این انزوا تأثیر زیادی بر روان و درون او گذاشت و به ناچار شروع به آرام کردن و کنترل غریزه‌ی جنسی نمود.[۱۴۶] هم چنین به مسلمانان اکیداً توصیه‌می کرد که آرزوها و امیال غریزی خود را برای آن هفتاد و دو فرشته‌ای نگاه دارند که در بهشت به آنها بخشیده می شود.[۱۴۷]

بعدها که خدیجه مرد، محمد به عنوان تنها ورثه، بر ثروتش تکیه‌داد. و خودش را از آن انزوای سکسی آزاد کرد و پشت سر هم تعداد زیادی زن اختیار کرد. غیر از زنانش با کنیزانش نیز همبستر می شد.[۱۴۸] و خواه ناخواه این رفتار به درون مریدانش رسوخ می کرد و از پیشوایشان تقلید می کردند. در اینجا خود به خود کنترل غرایز عملاً در اسلام عقیم ماند. و در این عقیم ماندن خود محمد به عنوان قهرمان میدان نقش آفرینی کرد.

در اینجا دو اسلوب روشن و بزرگ به عنوان مشکل سکس و ازدواج در قرآن و احادیث نبوی برای اصحاب پیامبر پدیدار شد:

---

[146] – برای نمونه سوره‌ی یوسف را نگاه کنید.

[147] – تفسیر ابن کثیر، الواقعهٔ 35

[148] – در قسمت های دیگر کتاب، مفصلاً از نحوه‌ی ازدواج و تعداد زنان پیامبر بحث خواهد شد.

روش اول: چندین آیه و حدیث وجود دارند که در مکه و اوائل زندگی محمد در مدینه پیدا شده‌اند که در آنها عمیقاً بحث از فروخوردن غریزه‌ی جنسی نموده است. از کوچک ترین عِقاب که همانا تهدیدی برای روز قیامت است تا بزرگ ترین سزا را شامل می شود که آن هم عبارت از سنگسار است البته نه در قیامت بلکه در همین زندگی دنیوی.

روش دوم : در روش دوم درست بر عکس روش اول با در نظر گرفتن محدودیت هایی دروازه‌های دین را به روی سکس و همبستری باز کرد. به‌خصوص در سکس هایی از نوع خود فروشی و تجاوز جنسی (اغتصاب).[۱۴۹]

مثلاً محمد خیلی ناشیانه بعضی از پدیده‌های سکسی دوران قبل از اسلام را حرام کرد. با یک حدیث پدیده‌ی مبادله‌ی خواهر یا مبادله‌ی دختر در مقابل دختر را بدون دریافت وجه‌یا نگرفتن اسیری از میان برداشت. بدین معنی که نبایستی آن دو مرد معامله گر، بدون دریافت مهریه‌توافق کنند و زنی را از طرفین بگیرند.[۱۵۰] با حدیثی دیگر همبستری با نجیب زادگان، برای ازدیاد نسل نجباء (نکاح البدل) را حرام اعلام کرد.[۱۵۱]

با آوردن آیه‌ای سکس موروثی را حرام کرد: "

---

149 – از این به بعد مستندات بیشتر ی را ارائه‌می کنیم.

150 – صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب الشغار. حدیث4822

151 – هدم نکاح الجاهلیۀ کله إلا نکاح الناس الیوم. صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب: لا نکاح الا بولی. حدیث4834

وَلاتَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاوكُم مِّنَ النِّسَاء إِلا مَا قدْ سَلَفَ [۱۵۲]

آن زنانی را نکاح نکنید که پدرتان نکاح کرده‌اند، مگر آن هایی که طلاق داده‌شده‌اند".

هر کسی می توانست زن بابایش را به عنوان یک میراث به نکاح خودش درآورد، تا آن وقت می توانست ولی این آیه‌راه را سد کرد و این پدیده‌حرام گردید. در اینجا معلوم می شود در دوران خود محمد بعد از گذشت پانزده سال از ظهور اسلام، مسلمانانی بوده‌اند که زن بابایشان را به نکاح خود درآورده‌اند. این مسأله را خود آیه‌روشن می سازد که‌می گوید: "(آن هایی که قبلاً این کار را انجام داده‌اند مشکلی نیست برایشان)".

جای تأمل است که، آیه‌اشاره‌می کند (مَا نَكَحَ آبَاوكُم، زنانی که پدرتان نکاح کرده‌اند) در اینجا مادر را هم شامل می شود زیرا که مادر هم به مثابه‌ی دیگر زنانی است که پدر نکاح کرده است.

هم چنین در آیه‌ای دیگر تعدد زوجات را از بی نهایت به چهار زن محدود کرده است:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا[۱۵۳]

اگر ترس از این داشتید که نسبت به‌دختران بی سرپرست عادل نخواهید بود، در این صورت زن اختیار کنید دو تا دو تا، سه‌تا سه تا، چهار تا چهار

[152] - النساء 22

[153] - النساء 3

تا، اگر ترس این رفت که نمی توانید در میانشان عدالت اجرا کنید، در این صورت تک همسری راه چاره‌است، یا آن کنیزانی که در جنگ ها نصیبتان شده‌اند، برایتان کافی است که ستمکار نباشید.

هم چنین ازدواج با محارم مانند مادر، خواهر، دختر، برادرزاده، خواهرزاده، عمه، خاله، دایه، خواهر رضاعی، دختر همسر(ازمردی دیگر)، عروس، دو خواهر در یک آن را حرام کرد.. این هم آیه‌ی این تحریم: "

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاَتُكُمْ وَبَنَاتُ الأَخِ وَبَنَاتُ الأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ وَأَن تَجْمَعُواْ بَيْنَ الأُخْتَيْنِ إَلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا"[154]

پدیده‌ی فساد با کنیزان، که در نکته‌ی شماره ده به آن اشاره شد در اسلام حرام نشده است.

{وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاء إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ"[155]

اگر کنیزانتان خواستند عفیف و پاکدامن بمانند، شما نیز برای اینکه زندگی دنیا را بجویید به زنا وادارشان نکنید. کسی که مجبور به این کارشان

[154] - النساء 23

[155] - النور 33

نماید، در حقیقت خدا پس از مجبور نمودن ایشان [نسبت به آن ها] آمرزنده مهربان است.

همان طورکه می بینیم زنا با کنیزان حرام نشده است. چون که در آیه به صراحت آمده است که بعضی از کنیزان تمایل به زنا ندارند. به همین خاطر به صاحبان کنیزان می گوید (کنیزانی که نمی خواهند زنا و فساد انجام دهند با زور مجبورشان نکنید). البته این قانون شامل همه‌کنیزان نمی شود. می بایست قرآن، همانند یک قانون الهی که از ازل تا به ابد ادعای وجود دارد، این چنین پدیده‌ی ناانسانی را بدون در نظر گرفتن هیچ پیش شرطی محکوم و حرام اعلام می کرد.

بعد از مشاهده‌ی انواع ازدوج که در آن ها اسلام سخن از حرام کردن، خود فروشی، فراوان همسری و چند نوع دیگر را به میان آورده است، کاملاً روشن است که خود فروشی چه برای زنان آزاد و چه برای کنیزان حرام نشده است زیرا آیاتی در قرآن وجود دارند که نشان می دهد نه تنها مانعی ایجاد نکرده بلکه اشاعه‌دهنده و مروج این کار هستند.[۱۵۶] هم چنین مسأله‌ی تعدد زوجات در گستره‌ی جهان اسلام نیز حرام نشده است. مسأله‌ی تعدد زوجات در نوشتار و انتقادات منتقدین اهمیتی فوق العاده دارد. به همین سبب ما هم این آیه‌ی مهم را ذکر می کنیم و در ضمن توضیحاتی هم در مورد حکم آن را ارائه‌می دهیم. با خود آیه اثبات می

[156] – حقیقت این واقعیت در قسمت های بعدی ارائه‌می شود.

کنیم که تعدد زوجات در اسلام هم چنان ماندگار است و هر مسلمانی می تواند ده‌ها زن را در اختیار داشته باشد.

باب چهارم

تعدد زوجــات در فرهنگ اسلامی

علمای تاریخ اسلام می گویند: مردان قبل از ظهور اسلام به طرزی نامحدود در زن گرفتن آزاد بوده‌اند. و با اراده‌ی خودشان می توانستند مالك چندین زن شوند. بعد از ظهور اسلام به واسطه‌ی آیه‌ی 3 سوره‌ی زنان (النساء)، فراوان همسری تقلیل یافت به چهار زن، و زنان صاحب احترام و کرامت شدند.

آیا واقعاً حقیقت دارد؟ آیا قرآن واقعاً احترامی برای زنان قایل شده است و فراوان همسری را به چهار زن تقلیل داده است؟ آیا توجیهات اسلام برای تعدد زوجات حقیقتی منطبق با علم و منطق است؟

حقیقتی انکار ناپذیر است که قبل از ظهور اسلام تعدد زوجات همانند فرهنگی همه‌گیر در بیشتر جوامع شبه جزیره‌ی عربستان رایج بوده است. فرهنگ آن منطقه در آن دوران ها، فرهنگی کاملاً مرد سالار بوده است. مردان توانسته‌اند مطابق میل خود چندین زن را مالك باشند و هیچ مانعی برایشان نبوده است. از طرفی دیگر زن در رفع این معضلات نقشی نداشته

است. شواهد حاکی از آن است که قبل از ظهور اسلام چند همسری یکی از نشانه‌های ارج و بزرگی و شهامت و غیرت مردان به حساب آمده است. پس از گذشت بیش از پانزده سال از ظهور اسلام، محمد به فکر مشکل تعدد زوجات افتاد و در قرآن آیه‌ای را به آن اختصاص داد. محمد می خواست با این آیه فراوان همسری را حرام کند. یعنی مسلمانان همانند قبل از اسلام نتوانند ده‌ها زن داشته باشند، بلکه‌خود را به چهار زن محدود کنند.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا.[۱۵۷]

و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو، سه سه، چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آن چه [از کنیزان] مالک شده‌اید [اکتفا کنید] این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید.

ابتدا با نظری به تفسیر این آیه، نظر مفسران نامدار اسلامی را در این مورد جویا می شویم:

ابن کثیر در تفسیر مشهور خود، این چنین آورده است:

مَثْنَى وَثُلَاث وَرُبَاع "أَيْ اِنْكِحُوا مَنْ شِئْتُمْ مِنْ النِّسَاء سِوَاهُنَّ إِنْ شَاءَ أَحَدكُمْ ثِنْتَيْنِ وَإِنْ شَاءَ ثَلَاثًا وَإِنْ شَاءَ أَرْبَعًا.[۱۵۸]

۱۵۷ – النساء 3

158– تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه.

مطابق میل خودتان دو یا سه‌یا چهار زن را نکاح کنید. اگر کسی خواست دو زن را نکاح کند، یا اگر خواست می تواند سه زن، یا اگر بیشتر خواست، می تواند چهار زن را نکاح کند.

هم چنین ابن کثیر اضافه می کند: "

فَلَوْ كَانَ يَجُوز الْجَمْع بَيْن أَكْثَر مِنْ أَرْبَع لَذَكَرَهُ. قَالَ الشَّافِعِيّ وَقَدْ دَلَّتْ سُنَّة رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَآله وَسَلَّمَ الْمُبَيِّنَة عَنْ اللَّه أَنَّهُ لَا يَجُوز لِأَحَدٍ غَيْر رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَجْمَع بَيْن أَكْثَر مِنْ أَرْبَع نِسْوَة.[159]

اگر بیشتر از چهار زن روا بود، خدا آن را بیان می کرد. شافعی (عالم و مجتهد و شخصیت مورد اعتماد تاریخی در نظر اهل سنت) می گوید: سنت پیامبر سند است، غیر از خود پیامبر نباید کسی دیگر بیشتر از چهار زن همزمان داشته باشد".

امام قرطبی در تفسیر این آیه‌چنین بیان کرده است: "

إِنَّ الْآيَة نَاسِخَةٌ لِمَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّة وَفِي أَوَّل الْإِسْلَام " مِنْ أَنَّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مِنْ الْحَرَائِر مَا شَاءَ، فَقَصَرَتْهُنَّ الْآيَة عَلَى أَرْبَع.[160]

این آیه‌مانع کسانی شد که در دوران جاهلیت و قبل از ظهور اسلام مطابق میل خود زنان آزاد را نکاح کرده‌اند (یعنی قبل از اسلام هر حکمی درباره‌ی تعدد زوجات بود با این آیه حرام شد) چون که خدا خودش به چهار زن آن را تقلیل داده است".

159 - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه.

160 - تفسیر القرطبی فی تفسیر الآیه.

در تفسیر امام (الجلالین) هم آمده است: "
اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثًا وَأَرْبَعًا وَلَا تَزِيدُوا عَلَى ذَلِكَ "فَإِنْ خِفْتُمْ" أَنْ لَا "تَعْدِلُوا" فِيهِنَّ بِالنَّفَقَةِ وَالْقَسْم "فَوَاحِدَة" انْكِحُوهَا "أَوْ" اقْتَصِرُوا عَلَى "مَا مَلَكَتْ أَيْمَانكُمْ" مِنْ الْإِمَاء إذْ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ الْحُقُوق مَا لِلزَّوْجَاتِ "ذَلِكَ" أَيْ نِكَاح الْأَرْبَع فَقَطْ أَوْ الْوَاحِدَة أَوْ التَّسَرِّي "أَدْنَى" أَقْرَب إلَى "أَلَّا تَعُولُوا" تَجُورُوا.[161]

دو یا سه یا چهار و نباید از این تعداد تجاوز کند. ولی اگر ترس از نفقه و سهم میراث داشتید، در این صورت یک زن را نکاح کنید. یا این که به کنیزانتان قناعت کنید. زیرا حقوقی که شامل زنان آزاد می شود، شامل کنیزان نمی شود. در هر صورت (انتخاب کنید) چهار زن یا یک زن یا کنیزان؛ این کمترین راهی است که به ستم آلوده نشوید".

در تفسیر امام طبری چنین بیان شده است: "
إنَّ الْآيَة نَاسِخَةٌ لِمَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّة وَفِي أَوَّل الْإِسْلَام " مِنْ أَنَّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مِنْ الْحَرَائِر مَا شَاءَ، فَقَصَرَتْهُنَّ الْآيَة عَلَى أَرْبَع.[162]

این آیه‌مانع کسانی شد که در دوران جاهلیت و قبل از ظهور اسلام مطابق میل خود زنان آزاد را نکاح کرده‌اند و مردان می توانستند مطابق میل خود با زنان آزاد ازدواج کنند، با این آیه به چهار زن تقلیل یافته‌است".

طبری هم چنین اضافه‌می کند: "
وَأَمَّا اِخْتِلَاف عُلَمَاء الْمُسْلِمِينَ فِي الَّذِي يَتَزَوَّجُ خَامِسَةً وَعِنْده أَرْبَع وَهِيَ: "

161 - تفسیر الجلالین فی تفسیر الآیه.

162- تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

فَقَالَ مَالِك وَالشَّافِعِيّ: " عَلَيْهِ الْحَدّ إِنْ كَانَ عَالِمًا. وَبِهِ قَالَ أَبُو ثَوْر. وَقَالَ الزُّهْرِيّ: " يُرْجَم إِذَا كَانَ عَالِمًا، وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا أَدْنَى الْحَدَّيْنِ الَّذِي هُوَ الْجَلْد.[۱۶۳]

ولی در مورد جرم کسی که چهار زن دارد و می خواهد پنجمی را هم بگیرد، میان علمای اسلامی اختلاف نظر هست، مالك و شافعی می گویند اگر با علم به این که پنجمی حرام است و اقدام به این کار نمود بایستی چوب حد را بزنید. ابوثور و الزهری معتقدند که: اگر با علم به این که پنجمی حرام است و اقدام به این کار نمود، بایستی سنگسار شود، در صورت عدم آگاهی به حرام بودن با کمترین سزا روبرو می شود و آن هم زدن تازیانه است".

هم چنین طبری در مورد (تَعْدِلُوا) یا دادپروری که در آیه بیان شده است، می گوید: " دادپروری در ازدواج شامل ارکان زیر است:

فِي الْمَيْل وَالْمَحَبَّة وَالْجِمَاع وَالْعِشْرَة وَالْقَسْم بَيْنَ الزَّوْجَات الْأَرْبَع وَالثَّلَاث وَالِاثْنَتَيْنِ.[۱۶۴]

دادپروری در میان زنان اگر چهار یا سه یا دو زن باشند همان رغبت و محبت و همبستری و همزیستی و سهیم شدن در ارث است".

تمامی مفسران و عالمان دین اسلام در مورد این آیه‌به اشکال گوناگون تفسیر نوشته‌اند، ولی نمونه‌های مذکور از میان قابل اعتمادترین مفسران

163 – تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

164 – تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

انتخاب شده است. و این منابع اکتفا مـی کنـد چـون کـه از زمـره‌ی مطمـئن ترین مفسران هستند.

خلاصه معنی و توضیح آیه مفصلاً این چنین خواهد شد:

قبل از اسلام فراوان همسری برای مردان آزاد بوده است و هر کس مطابق میل و رغبت خویش با تعداد نامحدودی زن می توانست ازدواج کند، از این پس حرام گردید. ولی اگر بیم داشتید که با دختران یتیم دادپـرور نخواهیـد بود از میان زنان آزاد از یک زن تا چهار زن آزاد را می توانید نکـاح کنیـد. (نکاح) یک زن یا دو زن یا سـه زن یـا چهـار زن بـه خواسـت شـما بـر مـی گردد. اگر چندین زن آزاد داشتید، قادر و مختار هستید. ولی نباید از چهـار زن آزاد تجاوز کند. به شرطی که عدالت در همبستری و همزیستی و سـهیم شدن در ارث را در میان این زنان آزاد رعایت کنیـد. ولـی اگـر نتوانـستید و ترس این را داشتید که، نمی توانید در میان ایـن زنـان آزاد دادپـرور باشـید، یک زن را نکاح کنید. یا اکتفا کنید به همان کنیزانی که در جنگ هـا اسـیر کرده‌اید. ستم روا ندارید و با آن ها مهربان باشید.

پس از این که معانی و توضیحات این آیه (النـساء 3) فهمیـدیم، نکـاتی را خلاصه‌وار ارائه‌می دهیم:

نکته‌ی اول:

ابتدای آیه‌آمده است:

(وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقسِطُوا فِي الْيَتَامَى)

بدین معنا آمده است کـه (اگـر تـرس آن را داشـتید کـه بـا دختـران یتـیم عدالت را رعایت نمی کنید).

در واقع کجای این آیه‌به تعدد زوجات مربوط مـی شـود. هـر نـوع آیـه‌را تفسیر کنیم تغییری در حکم آیه اضافه نمی شود. روشن نیـست کـه چـرا در ابتدای آیه، جمله‌ای بدین گونه آمده است. غیر از تفاسیر مشهور در زندگی نامه‌ی بخاری تفسیر این چند کلمه‌آمده است و جالب این که به هیچ عنـوان ربطی به تعدد زوجات ندارد.[۱۶۵]

---

[165] – عُرْوَةُ أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى) قَالَتْ يَا ابْنَ أُخْتِي هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا فَيَرْغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا وَيُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِصَ صَدَاقَهَا فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب الاکفاء فی المال وتزویج المقل المثریهٔ. حدیث4804 در حقیقت این اولین باری نیست که مطالبی از این گونه‌در قرآن مشاهده می شود بلکه نمونه‌های دیگری از این نوع نیز در دست داریم. برای مثال در آیه‌ای از سوره‌ی بقره‌دو مسأله‌ی کاملاً از هم جدا را با هم قاطی کرده، و در کنار هم آورده‌اند یهودیان مدینه از پیامبر سؤال کردند چرا ماه کمانی شکل می شود؟ در بعضی اوقات گوشه‌ای از آن نمایان می شود و در بعضی اوقات نصفه‌یا به صورت ماه کامل ظهور می کند ..؟ برخی از مسلمانان نیز می پرسند چرا حرکت ماه با حرکت خورشید متفاوت است ..؟ (تفسیر القرطبی، تفسیر آیه 189 البقره) پیامبر نیز بدین گونه جواب می دهد:
(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُواْ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (البقره 189) درباره‌ی ظهور هلال ماه از تو می‌پرسند بگو آنها [شاخص] گاه شماری برای مردم و [موسم] حج‌اند و نیک(شایسته) نیست که از پشت‌خانه‌ها درآیید بلکه نیک (شایسته)

آن است که تقوا پیشه کنید و به خانه‌ها از در [ورودی] آنها وارد شوید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید.

معلوم نیست بخش اول این آیه‌چه ربطی به بخش دوم آیه‌دارد ؟؟ مردم از پیامبر سؤال کرده‌اند بلکه برایشان روشن سازد که هلال ماه چگونه کمانی می شود. آن ها از قبل می دانستند و قبلا از ماه برای گاه‌شماری سود برده‌اند. آن ها می خواستند (مثلا) پیامبر برایشان توضیح دهد که ماه چگونه کمان مانند می شود یا بزرگ و کوچک می گردد. یا چرا در حرکت وضعی با خورشید متفاوت است. ولی قرآن و پیامبر نه تنها به سؤالات پاسخ نمی دهند بلکه صحبت از چگونگی دخول به منازل را به میان می آورند .؟! هم چنین در آیه‌ای دیگر از قرآن سخن از جمعی انسان های نابهنجار به میان می آید که خدا از آن ها ناراضی است و تهدیدشان می کند که وارد بهشت نمی شوند. خدا با حالتی پرسش گونه می پرسد: آیا آن دسته از انسان ها می خواهند و انتظار دارند داخل بهشت شوند؟ بعدا خدا در ادامه‌جوابی شگفتی ساز به خود می دهد :

{أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ، كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ}. (المعارج 38-39) (آیا آن افراد انتظار دارند داخل بهشت شوند ؟؟ نخیر .. ما آن ها را از چیزی خلق کرده‌ایم که خود نیز می دانند آن چیست.)

جواب سؤالی این چنینی که آن افراد نباید در انتظار آن باشند که وارد بهشت شوند زیرا از چیزی خلق شده‌اند که می دانند آن چیست. به راستی هیچ منطقی نمی تواند این سؤال و جواب را به هم ارتباط دهد که خلق کردن انسان چه ربطی به داخل بهشت نشدن آن افراد دارد ..!! از دیدگاه اسلام بدیهی است که انسان از نطفه‌یا از خاک یا از آب خلق شده باشد چیزی که در آیه ممکن است مد نظر باشد این است که بگوید انسان از نطفه‌ی مرد در حالت ارگاسم خلق می شود. آیا انسانی که از نطفه خلق می شود نبایستی در انتظار بهشت باشد .؟؟ منطق حکم می کند و کاوش گرانه می پرسد: چرا این انسان خلق شده از نطفه نباید امید رفتن به بهشت را داشته باشد. !! چه ارتباطی میان این دو وجود

نکته‌ی دوم:

آیات و تفاسیر اذعان می دارند، اگر مردی قبل از ظهور اسلام صاحب چندین زن و کنیزک بوده‌باشد (در برخی موارد به بیست زن و صدها کنیز بالغ می شده است) بعد از پیدایش این آیه، این پدیده‌حرام شد و از بی نهایت به چهار زن تقلیل یافت. البته بدون کم کردن کنیزان. حالا اگر به فرض محال، کنیزک را هم به حساب نیاوریم و همان چهار زن آزاد را به حساب آوریم. این هم خود دلیلی بر اثبات فوران میل جنسی و منتهی درجه‌ی سکس و فساد آن دوران است. از طرفی دیگر دلیلی بر صدق این مدعا است که اسلام هیچ گاه به طورجدی برای کاهش فساد کاری انجام نداده است. همان فسادی که مرد با تک همسری ارضاء نشود و همیشه‌چشم طمع به زنان دیگر داشته باشد.

اسلام ادعا دارد که قوانین قرآن برای هر زمان و مکانی جاری و روا است. با این ادعا اسلام بایستی با مطالعه‌ای همه جانبه و موشکافانه در مورد جوامع بیرون از شبه جزیره‌عربستان، و با در نظر گرفتن منافع عمومی قانون جدید و متمدنانه‌ای برای همه‌ی مردم جهان وضع می کرد نه این که با وضع قانونی

دارد !؟ می توان گفت این آیات هیچ ارتباطی به هم ندارند و آیاتی اضافی هستند. با این مثال ها معلوم می شود که زیاده‌روی در افزودن آیات به قرآن اولین باری نیست که در قرآن آمده است و ابتدای آیه‌ی 3 النساء هیچ ارتباطی با تعدد زوجات ندارد. بایستی قرآن این زیاده‌روی و افراط در آیات را اعمال نمی کرد. یا خود را همانند معجزه‌ای معرفی نمی کرد. از این رو از طرف خودمان ابتدای آیه‌را نادیده گرفته‌و به باد فراموشی می سپاریم.

ثابت و لایتغیر و برخاسته از اعماق آداب و رسوم منطقه‌ای کوچک، هم چون شبه جزیره عربستان و با قدمت هزار و چهارصد ساله، که حاصل 23 سال محصور ماندن در یک منطقه‌ای خاص باشد. و در نهایت به فکر صدور و گسترش این آداب و فرهنگ عشیره‌ای به سراسر جهان نیز باشند.

نکته‌ی سوم:

بر طبق احکام این آیه،کسانی که بیشتر از چهار زن دارند، زنان مازاد بر چهار زن را بیوه‌می کردند. و هر مسلمانی که بیشتر از چهار زن داشت بایستی مازاد آن را طلاق می داد. با این حکم جمع زیادی از زنان بدون داشتن هیچ گونه اختلافی بیوه شدند. از طرفی دیگر، باعث سرگردانی مردان نیز شد. چونکه در آن آشفتگی خانوادگی نمی توانستند تصمیم بگیرند، کدام زن را نگه‌دارند و کدام را طلاق دهند. آشفتگی خاطری که به مردان و زنان روی آورده بود، ناشی از حکم این آیه‌بود. آن ها را به این فکر وا داشت که بالاخره‌چاره‌ی کار چیست؟ زنان اختیار و انتخاب رفتن یا ماندن را نداشتند. بایستی قرآن راهنمای مردان می شد تا بعد از طلاق دادن زنان، حقوق انسانی آن ها رعایت شود. یا این که حق یا حقوقی برای بیوه زنان از روی وجدان و انسانیت و معنویت مشخص می شد و به اصحاب این اجازه‌را نمی داد که ابتدایی ترین حقوق زنان را به بازیچه‌بگیرند. یا حدأقل قانون، برای ماسبق نبود و آن هایی که بیش از چهار زن داشتند آن ها را مورد عفو قرار می داد و این قانون برای مابعد وضع می شد. یا این که در (انتخاب) ماندن یا جدایی بهتر بود این حق به زنان واگذار می شد. قبلاً

مشکلی به همان شیوه در میان جامعه‌ی شبه جزیره عربستان بود و قرآن نیز راه‌چاره‌ای برایش مشخص کرد. همان طور که در ابتدای مبحث نمونه‌هایی ذکر شد. زمانی که پدر خانواده‌ای فوت می شد، زنان همانند ارثیه‌ای برای فرزندان باقی می ماندند و آن زنان را به نکاح خود در می آوردند. بعد از تحریم این کار توسط قرآن، کسانی که قبلاً مبادرت به چنین اعمالی کرده بودند بخشوده شدند. با این شرط نبایستی از این به بعد کسی دیگر هم چنین اعمالی از وی سر بزند، چون که حرام است. در آیه‌ی 22 النساء آمده است: "

{وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ}

و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده‌اند نکاح نکنید مگر آن چه که پیشتر رخ داده است.. "

در اینجا می بینیم که قرآن آن کسانی را که همسرِ پدر یا پدر بزرگشان را به نکاح خود در آورده‌اند مورد عفو قرار می دهد (إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است) و حکم آیه شامل آیندگان می شود. می بایست در مقابل تعدد زوجات همان واکنش را ابراز می کرد (إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است) ولی از این کار سَر باز زده است و باز مثل همیشه، زنان دست به گریبان رحم و شفقت مردان شده‌اند. آن ها هم از روی میل جنسی و اشتیاق درونی به هر کدام، دسته‌ای را انتخاب نموده و گروهی دیگر را طلاق داده‌اند. این در حالی است که حکم تعدد زوجات از حکم نکاح زن بابا از لحاظ نوعی متفاوت تر است. حکم زن

بابا شامل یک زن می شد ولی حکم تعدد زوجات عده‌ی کثیری از زنـان را شامل می شود. تناقضات عجیبی در این دو آیه‌خودنمایی می کند.

روشن است که عده‌ی کثیـری از مـردان بـیش از چهـار زن داشـته‌انـد. از طرفی دیگر زنان همان قربانیانی بودنـد کـه بـدون کوچـک تـرین اشـتباه یـا لغزشی کوچک وبدون هیچ اختیاری علی رغم میل خـود بـه جـدایی، بیـوه شدند. این هم خود با عدالت اسلامی که از آن داد سخن می راننـد منافـات دارد. آیه‌در مقابل بیوه شدن زنان هیچ احترام و حقوقی برایـشان قائـل نـشده است.

(قیس بن حارث) اظهار مـی دارد: " زمـانی کـه مـسلمان شـدم هـشت زن داشتم، پیامبر مرا امر کرد که از میان آن ها، چهار زن را نگه‌دارم".[۱۶۶]

ابن کثیر در تفسیرش این چنین آورده است:

از ابن عمر نقل شده است که (غیلان بن سلمه) قبل از مسلمان شدن ده زن داشته است. زمانی که همراه با زنانش مسلمان شد، پیامبر او را فرمان داد کـه تنها چهار زن را نگه‌دارد.[۱۶۷]

---

[166] – ابن القدامة، المغنی: م7 ص 604

[167] – عَنْ اِبْن عُمَر أَنَّ غَيْلَان بْن سَلَمَة كَانَ عِنْده عَشْر نِسْوَة فَأَسْلَمَ وَأَسْلَمْنَ مَعَهُ فَأَمَرَهُ النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَخْتَار مِنْهُنَّ أَرْبَعًا) تفسير ابن كثير فی تفسیر الآیه النساء 3. و رجوع به: سنن الترمذی، النكاح عن رسول الله، باب ماجاء فی الرجل یسلم وعنده عشر النسوة.

هم چنین (عروه بن مسعود الثقفی) دوازده‌زن داشته است و هشت زن را طلاق داده است.[۱۶۸]

"عُمَيْرَة الْأَسَدِيّ قَالَ أَسْلَمْت وَعِنْدِي ثَمَان نِسْوَة فَذَكَرْت لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ " اِخْتَرْ مِنْهُنَّ أَرْبَعًا.[۱۶۹]

عمیره الأسدی اظهار می دارد زمانی که مسلمان شدم صاحب هشت زن بودم، این مسأله را با پیامبر در میان گذاشتم او هم گفت: تنها چهار زن را نگه‌دار".

هم چنین (عبدالرحمن بن عوف)، که یکی از ده نفر نوید داده شده به بهشت (العشرةالمبشرة) است، قبل از مسلمان شدن بیست زن داشته است. بعد از مسلمان شدن، شانزده‌زن را طلاق داده است.[۱۷۰]

پیداست که اصحاب مذکور(غیلان) و (عروة) و (عُمَيْرَة) و (عبدالرحمن بن عوف) و (قیس)چهار زن باب طبع خودشان را انتخاب کرده‌اند. حالا یا شاید از قبیله‌ای مشهور یا سرمایه‌دار بوده‌اند، که در این صورت برای بهره‌برداری منافع شخصی خود آن ها را انتخاب کرده‌اند. ولی بقیه‌به سبب فقر یا عدم ظرافت طلاق داده‌شده‌اند بدون این که حقوق طلاق برایشان معین کرده باشند. حالا به فرض محال هم اگر اندک حقوقی برایشان قائل

[168] – ابن اثیر: کتاب النساء ص 131

169 –تفسیر ابن کثیرالنساء 3

170 –عاطف سلام: فقیهات، ص 129

شده‌باشند، ولی درون مایه‌های اسلامی بـرای زنـان، بـری از حـدأقل حقـوق ممکن است.

محمد راه چاره‌ای برای زنان طلاق داده‌شده پیشنهاد نکرده است. مشخص نکردن حقوق و عدم توجه‌به جنبه‌های شخصیتی و انسانی برای زنان بیـوه‌در قرآن و احادیث یکی دیگر از نشانه‌های ضعف اسلام است.

نکته‌ی چهارم:

تنها شرط برای مردان مؤمن که چهار زن آزاد را حلال خود کنند، رعایت عدالت است میان زنان. همان طورکه در آیه بیان شده است:

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.[۱۷۱]

پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آن چه [از کنیزان] مالك شده‌اید [اکتفا کنید]

در حقیقت حکم دادپروری و عدالت، حکمـی معنـوی اسـت و انـسان بـه واسطه‌ی امیال درونیش، نه تنها با دیگران بلکه میان امیال درونی خویش هم نمی تواند دادپرور باشد. محیط سراپا سکسی آن منطقه، غالب تـر و مـوثرتر از آن بود که انسان بتواند در آن شرایط خود را کنترل نماید. سـوای از ایـن ها در تمامی منابع اسلامی مرزی مشخص برای دادپروری معین نشده اسـت. بلکه اندیشمندان اسلامی هر کدام از دیـدگاه‌و منظـر نظـر خـود تفـسیری از عدالت را ارائه‌داده‌اند. و به تعریف واحدی نرسیده‌اند. (به جرأت مـی تـوان گفت) هیچ کس در دنیا نتوانسته‌و نخواهد توانـست در ایـن مـورد دادپـرور

۱۷۱ –النساء 3

باشد. این حقیقت از دید محمد هم مخفی نمانده‌و با آوردن آیه‌ای به آن اشاره‌نموده است.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ.[172]

و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید..

نکته‌ی پنجم:

یکی از نکات مهمی که تاکنون کسی در مورد آن سخنی به میان نیاورده است. همان پیش شرطی است که قرآن برای تعدد زوجات بیان کرده است و این شروط، شامل زنان آزاد و آزاده است و به هیچ عنوان سخن یا حتی اشاره‌ای به دادپروری در میان کنیزان به میان نیاورده است. مردان را پندی نداده است که با کنیزان نیز عادل باشند. متأسفانه ذهنیت دینداران طوری بار آمده است که هر وقت سخن از برده و کنیزک به میان آید این گونه توجیه می کنند که برده‌و کنیزک روزگارانی وجود داشته‌اند و اکنون دیگر اثری از این سیستم برده‌داری باقی نمانده است. گویا خودشان این واقعیت را درک کرده‌اند که قرآن از روز ازل نبوده‌و تا ابد هم دوام ندارد. این خود واقعیتی انکار ناپذیر است که اسلام در یک محدوده‌ی زمانی حقوق کنیزان را پایمال کرده است. ولی آنان خود را به نا آگاهی یا به ساده‌لوحی می زنند چون که خرید و فروش برده‌چه در قرآن و چه در سنت، حرام نشده است. محمد، خلفاء، اصحاب و مسلمانان هر کدام مالک برده‌و کنیز بوده‌اند و

172 –النساء 129

حتی با آن ها هم خرید و فروش انجام داده‌اند. بدون نکاح همبسترشان شده‌اند. این تحریم نکردن هم تا کنون و تا ابد حکم لایتغیر خودش را در قرآن حفظ کرده‌و تا ابد لکه‌ی ننگینی خواهد بود بر پیکر دین اسلام.

نکته‌ی ششم:

مشخص نکردن تعداد کنیزان حاکی از آن است، که کنیز انسان کامل نیست. همان طور که آیه صراحتاً اذعان داشته است. چهار زن و در صورت عدم دادپروری، یک زن، یا همان تعداد کنیزان کافی است. در تفسیر موثق ابن کثیر و دیگر تفاسیر بیان شده است: " خدا تعدد زوجات را تقلیل داده است به چهار زن آزاد به اضافه‌ی تعداد نامحدودی کنیزک. و اضافه کرده است که، تعداد کنیزان بستگی به خواست مسلمانان دارد".[۱۷۳]

امام قرطبی: " أَحَلَّ اللّٰه تَعَالَى السَّرَارِيّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِأُمَّتِهِ مُطْلَقًا.

خدای بزرگ کنیز و زنان اسیر شده‌را برای پیامبر و امتش بدون هیچ محدودیتی حلال کرده است".

در تمام قرآن تعداد کنیز مشخص نشده است و مرد با اقتدار کامل می تواند مطابق میل خود، تعداد نامحدودی کنیز داشته باشد. باید اعتراف کرد که در آیات متعددی سخن از آزادی های اولیه برای بردگان به میان آمده است. ولی این آزادی همان آزادی نیست که بردگان را از لحاظ اجتماعی همسان با مالکان قرار دهد. برای مثال در قرآن بیان شده است که: "

---

[173] – رجوع کنید به تفاسیر ابن کثیر، الجلالین، القرطبی، الطبری، در تفسیر آیه. النساء 3

{وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُّ رَقَبَةٍ، أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ}.[۱۷۴]

و تو چه دانی که آن گردنه‌ی [سخت] چیست، بنده‌ای را آزادکردن، یا در روز گرسنگی، طعام‌دادن".

در آیه‌صراحتاً بیان شده است که آزاد کردن برده‌یا بخشش خوراك. کلمه‌ی (أو) که‌به معنی (یا، یاکه) هر دو تاوان و هر دو آیه‌را با همدیگر موقوف المعانی ساخته‌است. این بدان معنا نیست که خرید و فروش برده حرام است. اگر کلمه‌ی (یا) در آیه نبود، مسلمانان می توانستند سخنی قابل توجیه‌برای انتقادات ما بیابند. جای شگفتی است که مفسران در جای جای تفاسیرشان وجود داشتن برده‌در اسلام را تایید می کنند و بیان می کنند که‌کلمه‌ی (رقبۀ) منظور اسرای جنگی است نه برده!

{لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُواْ أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ}.[۱۷۵]

خدا شما را برای سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولی برای سوگندهایی که [از روی اراده] یاد می کنید [و می‌شکنید] شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای. و کسی که

174 –البلد 12و13و14

175 –سورۀ المائدۀ 89

[هیچ یک از این ها را] انجام ندهد،[باید] سه روز روزه بگیرد. این است کفاره سوگندهای شما. وقتی که سوگند خوردید و سوگندهای خود را پاس دارید این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند باشد که سپاسگزاری کنید.

این آیه‌هم اشاره‌ای به حرام کردن برده‌داری نیست بلکه به عنوان وسیله‌ی کفاره‌ی سوگند است.

آیه‌ای دیگر حقیقت این واقعیت را بهتر نمایان می سازد:

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللّهِ وَكَانَ اللّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا}.[۱۷۶]

این آیه بیان می دارد که هر کس از روی عمد کسی را کشت باید جدای از پرداخت دیه، بنده‌ای را هم آزاد کند.

{وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ}.[۱۷۷]

این آیه‌هم بیان می کند که هر کس به زن خود گفت تو جای مادرم هستی، بایستی بنده‌ای را آزاد کند.

176 – سورة النساء 92

177 – سورة المجادلة 3

روشن است که این آیه‌هم تحریم برده‌داری نیست. در تمـامی آیـاتی کـه مربوط به برده باشـد، سـخن از آزادی یـک بـرده در میـان اسـت نـه تمـامی بردگان. آن هم برای پس دادن تاوان اشتباهی. خلاصه این که یـك آیـه یـا حتی حدیثی وجود ندارد، که بدون هیچ ابهام و یا گذاشتن هیچ پیش شرطی چه در قرآن و چه در احادیث اعم از احادیث صحیح و ضعیف، که مستقیماً برده‌و برده‌داری را حرام کرده‌باشد. مفسران هـم ایـن دیـدگاه را تاییـد مـی کنند و اظهار می دارند اگر مردی آزاد چهار زن داشته باشد در این صورت بردگان بایستی دو زن داشته باشند. امـام اعظـم قرطبـی مفـسر مـورد اعتمـاد جهان اسلام، در این باره می نویسد: "

أَنَّ الْعَبْد لَا يَتَزَوَّج إِلَّا اِثْنَتَيْنِ"و.و قَالَ الشَّافِعِيّ وَأَبُو حَنِيفَة وَأَصْحَابهمَا وَالثَّوْرِيّ وَاللَّيْث بْن سَعْد: لَا يَتَـزَوَّج الْعَبْـد أَكْثَـر مِـنْ اِثْنَتَـيْنِ "و.و وَرُوِيَ عَـنْ عُمَـر بْـن الْخَطَّاب وَعَلِيّ بْن أَبِي طَالِب وَعَبْد الرَّحْمَن بْن عَوْف فِي الْعَبْد لَا يَنْكِح أَكْثَرَ مِنْ اِثْنَتَيْنِ " وَلَا أَعْلَم لَهُمْ مُخَالِفًا مِنْ الصَّحَابَة.[۱۷۸]

برده نباید بیش از دو زن داشته باشد. شافعی و ابوحنیفه‌و پیروانش و ثوری و لیث بن سعد می گویند: برده نباید بیش از دو زن داشـته باشـد. هـم چنـین کسانی دیگر هم چون عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و عبدالرحمن بن عوف اظهار کرده‌اند که برده نباید بیش از دو زن داشته باشد".

کسی هم از میان صحابه وجود ندارد که مخالفتی کرده‌باشـد. ایـن اظهـار نظر قرطبی حقیقت غیر قابل انکـاری را در مـورد اسـلام روشـن مـی سـازد.

178 - تفسیر القرطبی فی تفسیر الآیه.

بزرگ امام اسلام 'طبری' نیز همین دیدگاه را دارد.[۱۷۹] به عبارت دیگر هر دو بزرگ مفسر جهان اسلام، نسبت به وجود برده‌و سیستم برده‌داری اعتراف می کنند و این که حقوقشان نصف حقوق انسان های عادی است. می توانیم انتقادی شدید از اسلام بگیریم که این دین واقعیت های دوران گذشته را پیش پایمان می گذارد و برای امروز کاربردی ندارند. به خاطر این که غیر از حفظ منافع طبقه‌ای خاص و بالا دست و مختص به مردان شبه جزیره عربستان و پایبندی به آن فرهنگ ارتجاعی است که جوامع آن روز به آن عادت کرده بودند. کوچکترین نکته‌ای برای خوشبختی و نیک روزی و آزادی انسان ها، حتی برای آن روزگار هم به ارمغان نیاورده است و هدف این دین، برابری انسان ها نبوده است. از همه مهم تر، نمی تواند برای هر دوره‌و برای هر مکانی اثر گذار باشد.

نکته‌ی هفتم:

اسلام بدون آنکه حکمت چند همسری را به شیوه‌های توأم با واقعیت و آغشته به عصاره‌ی حقیقت و مدنیت را برایمان روشن سازد، تنها به این جمله بسنده می کند که: تعداد چهار زن و تعداد نامحدودی کنیز برای یک مرد حلال و مشروع است. با آوردن این جمله اندیشمندان اسلامی در خیال خود توانسته‌اند توجیهی شرعی و دینی برای این عمل غیر انسانی بیابند و در خیال خود توانسته‌اند جدای از توجیه، آن را هم تفهیم سازند.

179 - تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

در اینجا لازم است که‌با اشاره‌به‌چنین آیه‌ای، که سخن از تعدد زوجات به میان می آورد، از قرآن و محمد گرفته تا اندیشمندان اسلامی را در گیر بحثی منطقی نموده‌و توجیهاتی را که برای این آیه دارند و نیز سؤالاتی که هنوز اسلام قادر به جواب دادن بدان ها نیست، را بیان نماییم.

اسلام در پنج مورد تعدد زوجات را لازم می داند:

یک: اگر زنی حامله نشود به خاطر این که آن خانواده بدون اولاد نمانند و شیرازه‌ی خانواده از هم نپاشد، مرد می تواند زن دومی را اختیار کند.

دو: در صورتی که زن دچار مرضی لاعلاج یا مرضی طولانی مدت گردد، برای جلوگیری از بی بند و باری مرد، و نداشتن نظر حرام به دیگر زنان، مرد می تواند زن دیگری را اختیار کند.

سه: زمانی که زن در عادت ماهیانه است و مرد نباید با او همبستری کند لذا برای این که مرد آلوده‌به زنا نشود، بهتر است زن دیگری داشته باشد.

چهار: برخی از مردان از قدرت جنسی بالایی برخوردارند و یک زن به تنهایی نمی تواند غریزه‌ی جنسی آنان را ارضاء نماید و برای آلوده‌نشدن به زنا، بهتر است زن دیگری را اختیار کنند.

پنج: اگر در جامعه‌ای تعداد زنان از تعداد مردان بیشتر شد، برای این که زنان بدون شوهر نمانند، مردان می توانند زنان دیگری را اختیار نماید.

چه قرآن و چه احادیث پیامبراسلام، برای رفع این مشکلات تعدد زوجات و داشتن تعداد نامحدودی از کنیزان را، برای مصون ماندن مرد مسلمان از

آلوده‌شدن به بی بند و باری را تنها راه‌چاره‌ی همیشگی برای هر دورانی دانسته‌اند.

عکس این پدیده یعنی چهار شوهر برای یک زن، در اسلام به کلی باطل و مردود است. و توجیه این تحریم این است که اگر زن صاحب فرزندی شد معلوم نمی شود در میان آن چهار مرد، پدر واقعی بچه کیست؟!

اسلام در خیال خود با این پنج مورد مذکور، که هیچ کدام از آن ها در قرآن نیامده‌و همگی حاصل و زاده‌ی اندیشه‌ی علمای اسلامی است (توانسته‌است تعدد زوجات را توجیه کند).

ما هم به شیوه‌ای علمی، جواب این ادعاهای بی اساس را آورده‌ایم:

یک: اگر زنی حامله نشود به خاطر این که آن خانواده‌بدون اولاد نماند، مرد می تواند زن دومی را اختیار نماید. ولی قرآن و محمد و اندیشمندان اسلامی اشاره نکرده‌اند اگر به فرض دلیل بچه‌دار نشدن خود مرد باشد، تکلیف زن در این میان چیست؟ تحقیقات نشان داده است که در خیلی از موارد دلیل بچه‌دار نشدن مربوط به بیماری مردان است. زن حق دارد که بچه داشته باشد. ولی آیا این حق را دارد که شوهر دیگری داشته باشد تا بچه‌دار شود؟ اسلام با این معضل چگونه برخورد کرده است؟ تنها راه‌چاره‌ی اسلام برای حل این مشکل این است که زن می تواند تقاضای طلاق کند.

دو: در صورتی که زن دچار مرضی لاعلاج یا مرضی طولانی مدت گردد، مرد می تواند زوجه‌ای دیگر انتخاب نماید. ولی قرآن و محمد و

علمای اسلامی اشاره‌نکرده‌اند اگر مرد دچار مرضی لاعلاج یا طولانی مدت گردد، آیا به همان طریق زن حق دارد شوهر دیگری را اختیار کند؟ راه‌چاره‌ی اسلام در این باره چیست؟ دوباره‌تنها راه چاره‌ی اسلام برای رفع این مشکل، تقاضای طلاق از طرف زن می باشد.

سه: برخی از مردان به خاطر داشتن قدرت جنسی استثنایی، برای آلوده‌نشدن به زنا، اجازه دارند زن دیگری را اختیار کند. ولی قرآن و محمد و علمای اسلامی اشاره‌نکرده‌اند اگر زن قدرت جنسی زیادی داشت و با یک مرد ارضاء نشد، یا این که شوهرش نتوانست ارضایش کند راه چاره‌چیست؟ آیا به زن اجازه‌داده‌می شود با شخص دیگری ارتباط جنسی داشته باشد؟ باز هم تنها راه چاره‌ی اسلام، در این مورد هم، برای زن، گرفتن طلاق است.

چهار: زمانی که زن در عادت ماهیانه است تا اتمام وعده، ممکن است مرد نتواند خود را کنترل کند و دچار زنا گردد. به همین خاطر اجازه دارد زنان دیگری داشته باشد. ولی قرآن و محمد و اندیشمندان اسلامی اشاره‌نکرده‌اند اگر مرد به مسافرتی چند روزه‌برود و زن هم هم چون مردش نتوانست خود را کنترل نماید، آیا زن اجازه‌دارد با شخص دیگری ارتباط جنسی داشته باشد؟؟ راه‌چاره‌ی اسلام برای این مورد چیست؟ این بار هم اسلام یک راه پیشنهادی برای زن دارد و آن این است که زن می تواند تقاضای طلاق کند.

پنج: اگر در جامعه‌ای جمعیت زنان بیشتر از جمعیت مردان شد، برای این که زنان بدون شوهر نمانند، مردان می توانند زنان دیگری را اختیار نماید.

ولی قرآن و محمد و علمای اسلامی اشاره‌نکـرده‌انـد کـه اگـر در جامعـه‌ای جمعیت مردان بیشتر از جمعیت زنان شد، غیر از چند شـوهری، راه چـاره‌ی اسلام برای رفع این مشکل چه می تواند باشد؟ در اسلام مثل دیگر سؤالات، جوابی برای این سؤال نیست. غیر از این که اگر زنـان بـه ایـن وضـع راضـی نبودند و مردانشان زنان دیگـری اختیـار کردنـد، او هـم مـی توانـد تقاضـای طلاق کند. در هیچ مرحله‌ای حقی به زنان داده نشده که به شـیوه‌ای از تعـدد زوجات برای مردان، جلوگیری به عمل آورد.

در حقیقت اسلام تعـدادی توجیهـات غیرمنطقـی و غیرعلمـی بـرای تعـدد زوجات دارد. تنها راه‌چاره‌ای که بـرای اسـلام مانـده اسـت ایـن اسـت کـه: صراحتاً به این واقعیت غیر قابل انکار اعتراف نماید که زنان با مردان در هیچ یک از زمینه‌هـای اجتمـاعی- اقتـصادی- علمـی-تـاریخی، یکـسان و برابـر نیستند. و خود را از هر نوع انتقادی آزاد سـازد. در اسـلام چهـار مـرد بـرای یک زن حرام است. البته کاری شایسته و منطقی است. ولی توجیهات اسـلام برای حرام کردنش که اگر زن از یکی از این چهار مرد حامله شد پدر بچـه تشخیص داده نمی شود؛ توجیهی ضعیف و غیر منطقی اسـت. زیـرا امـروزه با مراجعه‌به یک آزمایشگاه علمی در انـدک زمـان ممکـن، مـی تـوان پـدر بچه‌را تشخیص داد.[۱۸۰]

[180] - نطفه‌هایی که مرد در هنگام مقاربت داخل رحم زن می گذارد میلیون ها اسپرم را شامل می شود. اگر اسپرم های چندین مرد را در استکانی مخلوط کنند و داخل رحم زنی تزریق نمایند. بعد از حاملگی یکی ازسلول های بچه‌را در آزمایشگاهی علمی مورد

اگر در توجیهات ارائه شده‌دقیق شویم، می بینیم که واقعاً مایه‌ی شگفتی است که قرآن و محمد و اندیشمندان اسلامی حتی قادر به ارائه‌ی یک توجیه‌علمی و منطقی نیستند. تعدد زوجات را تنها در رابطه‌ای جنسی و آن هم بستگی به امیال غریزی مرد می دانند. در این توجیهات که به قانون تبدیل شده است، ابتدایی ترین حقوق زنان در نظر گرفته‌نشده است و کاملاً حقوق آن ها پایمال شده است. تجربه ثابت کرده است که تعدد زوجات پدیده‌ی‌اجتماعی - ارتجاعی و مضمحلی است. خیلی به ندرت اتفاق می افتد که شخصی بتواند در میان دو زن دادپروری و عدالت را رعایت کند. قوانین قرآن بایستی جنبه‌ای همه‌گیر می داشت نه فقط برای عده‌ی قلیلی.

نکته‌ی هشتم :

بر طبق مواد و تبصره‌های کنوانسیون حقوق بشر، برده‌داری کاملاً نفی شده است. از طرف دولت های متمدن و پیشرفته چنین خرید و فروش هایی ممنوع اعلام شده است و جزای قانونی برایش تعیین کرده‌اند. با این مقدمه‌روشن می شود که برده هم مانند دیگر انسان ها، انسان آزادی است که سزاوار یکسانی و برابری است. با این حساب مسلمانان نباید ادعا کنند که زنان برده با زنان آزاد یکسان و برابر هستند. با این آیه‌معلوم می شود که تعدد زوجات حرام نشده است. زیرا آیه اشاره‌دارد به تعداد زنان آزاد (چهار زن) ولی تعداد کنیزان نامعلوم است. مسلمانان می توانند تعداد زیادی کنیز

آزمایش قرار دهند، با این روش پدر او تشخیص داده می شود زیرا که رحم زن برای حامله شدن از میان میلیون ها، اسپرم تنها اسپرم یک مرد را جذب می کند.

داشته باشند. اگر اسلام ادعای یکسانی دارد بایستی تعداد کنیزان را هم مانند تعداد زنان آزاد معلوم می کرد. مفسران بهتر است ادعای کذب خود را پس بگیرند.

نکته‌ی نهـم :

در این آیه محدودیتی ایجاد نشده است. اگر مردی زوجه‌هایش از تعـداد چهار زن تجاوز کرد، دیگر نبایستی زن دیگری را اختیـار کنـد بلکـه‌آیـه بـا گشاده‌دستی هر چه تمام تر، اعلام می کند که مـی تـوان آن زنـان را طـلاق داد و زنـان دیگـری را اختیـار کـرد. طـلاق در اسـلام آن چنـان توانـایی و سالاری به مرد بخشیده است که مطابق میـل خـود مـی توانـد طـلاق دهـد و نکاح کند. تا جایی که مردی می تواند در طول زندگی خود صاحب ده‌ها و بلکه‌صدها زن شود. طلاق دادن زنان مازاد بر چهار زن، برای اجـرای حکـم آیه قانونی شده اسـت و مـسلمانان بـا ایـن حیلـه‌ی شـرعی مـی تواننـد زنـان دیگری را هم اختیار کنند.

حسن بن امام علی زمانی که برادرش حسین، درگیر جنگ با دولت یزید، غرق در خون شده بود، دسته‌دسته زن ها را نکاح می کرد و طـلاق مـی داد. منابع ثابت کرده‌اند که‌وی در طـول زنـدگی خـویش نـود زن اختیـار کـرده است.[۱۸۱] عبدالرحمن بن عوف قبل از مسلمان شدن بیـست زن داشـته اسـت. بعداً که ایمـان آورد و مـسلمان شـد شـانزده زن از زنـانش را طـلاق داد. در مقابل حکم آیه‌گردن کج بوده‌و این باعث شده‌که یکی یکـی و دوتـا دوتـا

[181] – السیوطی: تأریخ الخلفاء. ص 191

زنان را طلاق دهد و زن دیگری را اختیار کند. مورخان نوشته‌اند در مدت هفت سال، سی و شش زن اختیار کرده است. این زنان غیر از آن کنیزانی بوده که با ذهنیت حلالیت برای همبستری، خرید و فروش می کرده است.[۱۸۲]

اشخاص مذکور نمونه‌ای کوچک بودند که به عنوان مثال ذکر شد. اولی نوه‌ی دختری محمد بوده و دومی جزء ده‌نفر مژده‌داده‌شده به بهشت (العشرۀ المبشرۀ) بوده است. که نمونه های واقعی، برای اثبات این واقعیت تلخ هستند.[۱۸۳]

این ده‌نفر مژده داده‌شده به بهشت (**العشرة المبشرة**) از اصحاب طراز اول اسلام هستند که از طرف محمد نوید بهشت به آن ها بخشیده شده است؛ که بدون هیچ سؤال و جوابی از اعمال و زندگی دنیویشان، بدون هیچ بازپرسی به بهشت بروند. این افراد نزد مسلمانان نا آشنا نیستند. هر کدام از آن ها داستان هایشان زبانزد خاص و عام است. برای استناد و این که دید خواننده‌در مورد این سناریوی تراژدیک روشن شود، اسامی زنان این شخصیت های شخیص را به عنوان سند می آوریم. عشره مبشره چهار نفرشان خلیفه‌ی مسلمین بودند که بعد از فوت محمد، پشت سر هم قدرت را در دست گرفته‌اند.

در حقیقت به عنوان نمونه‌های واقعی از مجریان قوانین اسلامی هستند:

الف_ ابو بکر الصدیق

[182] – د. عاطف سلام: ص 129

[183] – در بخش طلاق و پدیده‌ی ننگین محلل بیشتر در این باره آگاه خواهید شد.

ابو بکر صدیق چهار زن داشته است:

(1)–(قتيلة).. ازطائفه‌ى (عامر بن لؤى).

(2)–(ام رمان بنت الحارث) مادر عايشة

(3)–(اسماء بنت عميس الخثعمية)

(4)–(حبيبة بنت خارجة بن زيد)[۱۸۴]

ب – عمر بن خطاب نُه زن داشته است :

(1)– (زينب بنت مظعون).

(2)– ام كلثوم بنت علي بن ابي طالب

(3)–جميلة بنت عاصم

(4)–مليكة بنت جرول الخزاعية

(5)–لهية

(6)–عاتكة بنت زيد

(7)–ام ولد

(8)–فكيهة (ام زينب)

(9)–ام حكيم بنت الحارث بن هشام[185]

ج – عثمان بن عفان نُه زن داشته است:

(از این میان دو نفرشان دختران پیامبر بوده‌اند)

(1)–ام كلثوم بنت محمد (دختر محمد)

(2)–رقيه بنت محمد (دختر محمد)

۱۸۴ – خليل عبداالكريم، الصحابة والصحابة، السفر الثانى، ص 359

۱۸۵ – نفس المصدر ص 359-360

(3)–فاختة بنت غزوان

(4)–بنت جندب بن الازد

5– فاطمه بنت الولید

(6)–ام البنین بنت عینیة بن حصن

(7)–رملة بنت شیبة

(8)–نائلة بنت الغرافصة

(9)–ام ولد.[۱۸۶]

د – علی بن ابی طالب نُه زن داشته است:

(1)–فاطمة بنت محمد (دختر محمد)

(2)–خولة بنت ایاس

(3)–لیلی بنت معوذ

(4)–ام البنین بنت حزام

(5)–ام ولد

(6)–اسماء بنت عمیس

(7)–ام حبیب الصهباء

(8)–بنت ابی العاص

(9)–ام سعد بنت عروة[187]

غیر از چهار خلیفه، لیست زیر هم بقیه‌ی نوید داده‌شدگان به بهشت هستند:

---

۱۸۶ – نفس المصدر ص 360

۱۸۷ – نفس المصدر ص 361

هـ - طلحة بن عبیدالله نُه زن داشته است:

(1)–حمنة بنت جحش

(2)–سعدى بنت عوف

(3)–ام ابان بنت عتبة بن ربيعة

(4)–خولة بنت القعقاع

(5)–ام كلثوم بنت ابى بكر

(6)–الفرعة التغلبية

(7)–ام الحارث بنت قسامة

(8)–ام الصعبة

(9)–مريم[188]

و - الزبير بن العوام شش زن داشته است:

(1)–اسماء بنت ابى بكر

(2)–ام خالد بنت خالد بن سعيد

(3)–الربان بنت انيف

(4)–زينب بنت مرثد

(5)–ام كلثوم بنت عقبة

(6)– الجلال بنت قيس[189]

ز - عبدالرحمن بن عوف سی و شش زن داشته است ولی تعداد بیست زن او شناخته‌شده‌اند:

---

۱۸۸ - نفس المصدر ص 362

۱۸۹ - نفس المصدر ص 363

(1)–ام کلثوم بنت عتبة بن ربيعة

(2)–تماضر بنت الاضبح

(3)–ام كلثوم بنت عقبة بن ابي معيط

(4)–ام ابراهيم

(5)–سهلة بنت عاصم

(6)–بحرية بنت هانيء

(7)–سهلة بنت سهيل

(8)– ام حكيم بنت قارظ

(9)– بنت ابى الخشخاش

(10)– اسماء بنت سلامة

(11)– ام حريث بنت سبـي

(12)– ام مجد بنت يزيد

(13)– عراك بنت كسرى

(14)– ام عروة

(15)– ام يحى

(16)– ام بلال

(17)– بنت شيبة بن ربيعة

(18)– ام حميد

(19)– زينب بنت الصباح

(20)– بادنة بنت غيلان[190]

۱۹۰ –نفس المصدر ص 363-364

ح – سعد بن مالك یازده‌زن داشته است :

1- ابنة شهاب

2- بنت قيس بن معدى

3- ام عامر بنت عمر

4- زيَدَ بنت الحارث

5- خولة بنت عمرو

6- أم هلال بنت ربيع

7- ام حكيم بنت قارظ

8- سلمى بنت حفص

9- ظبية بنت عامر

10- ام حجير

11- ام ولد.[۱۹۱]

در مجموع هشت نفرشان، نزدیک به 77 زن گرفته‌اند. مهم ترین دلیل این زن گرفتن ها به قدرت و فوران قوه‌ی جنسیشان بر می گردد. بدیهی است که این تعداد شامل کنیزان و آن زنانی که به شیوه‌ی متعه(نکاح موقت) نکاح شده‌اند؛ نمی شود. در نحوه‌ی ازدواج هم داستان ها دارند. برای مثال (ام ابان بنت عتبه) همراه شوهرش در شام بوده است. زنی کاملا زیبا رخ و خوشکل بوده است. با کشته شدن شوهرش، چونکه زن دایی معاویه بوده‌به مدینه بازگشته است. به خاطر زیبایش عمر بن خطاب و علی ابن ابوطالب و

۱۹۱- نفس المصدر ص 364-365

هم چنین دو مژده داده‌شده‌دیگر یعنی طلحه و زبیر، در یک آن، هر چهار نفر به خواستگاریش می روند ولی او همسر طلحه‌می شود.[۱۹۲]

(عاتکه بنت زید) دختر عم عمر بن خطاب بوده است او نیز زنی خوشکل و قشنگ بوده است. بار اول با خاطر خواهی همسر(عبدالله بن ابی بکر) پسر ابوبکر صدیق می شود. بعداً مجبور به طلاق دادنش کرده‌اند. قوه‌ی جنسی "عمر بن خطاب" از یک طرف و زیبایی "عاتکه" از طرف دیگر، عمر بن خطاب را سوق داده است که بالاجبار او را به همسری خود انتخاب نماید.[۱۹۳] بار سوم همسر زبیر بن عوام می شود. علی بن ابی طالب خوستگاریش می کند ولی بعداً پشیمان می شود.[۱۹۴] بعدها همسر حسن بن علی ابن ابی طالب می شود. پس از مسموم شدن حسن به‌وسیله‌ی زهر، سرانجام عاتکه پس از چهار شوهر بی شوهر می ماند.

مورخ نامداراسلام (ابن قیم) این رسومات کهن و پوسیده‌ی مومنان اسلام را به خوبی ترسیم می کند و می گوید:

أربعٌ لا يشبعن من أربع: عينٌ من نظر، وأذنٌ من خبر، وأرضٌ من مطر، وأنذى من ذكر.[۱۹۵]

[192] – ابن اثیر: اسد الغابة فی معرفة الصحابة، الكُنى من النساء الصحابيات، حرف الهمزة، أم أبان بِنْت عُتْبَة.

[193] – الطبقات الكبرى لابن سعد، الجزء السادس،ص195

[194] – ابن اثیر: كتاب النساء، حرف(ع) عاتِكَة بِنْت زيد.

۱۹۵ –ابن قيم الجوزية، أخبار النساء ص198

چهار چیز سیری ناپذیر هستند: چشم از دیدن، گوش از شنیدن، زمین از باران، زن از مرد.

نکته‌ی دهم :

در حقیقت هر دو آیه‌ی (النساء 3 – النساء 129) اضافی هستند و می بایست به جای هر دو آیه، یک آیه نوشته‌می شد. آیه‌ی اولی اشاره‌دارد اگر عادل باشید می توانید چهار زن را اختیار کنید. و آیه‌ی دوم سخن از عدم عدالت و اینکه هرگز نمی توانید عادل باشید. (خود حکایت از نوعی پارادوکس(ناسازه) دارد).

اگر قابلیت دادپروری نداریم، چه لازم بود دو آیه‌را به آن اختصاص دهند به طوری که به صورت رکنی از ارکان زندگی مسلمانان درآید.؟! بر طبق اعجازی که از قرآن انتظار می رود بایستی هر دو آیه به این شکل می بودند(تک همسری اختیار کنید چونکه با دادپروری و عدالت شما سازگار است). در آن حالت به علت عدم رعایت عدالت، یک همسر (نه یک زن) را اختیار می کردیم. این افراط و زیاده‌روی در آیات خود به خود از اعجاز قرآن می کاهد.

نکته‌ی یازدهم :

همان طور که این آیه، دادپروری را پیش شرط تعدد زوجات قرار داده است، اگر مردی نتوانست عادل باشد دیگر نباید چهار یا سه‌یا حتی دو زن

داشته باشد. ولی می تواند یک زن و چندین کنیز داشته باشد. مرد هر چند غیر عادل باشد حق دارد زن را تحت تاثیر رفتار و کردار نادرست و غیر عادلانه‌ی خود قرار دهد. ولی به هیچ وجه صحبت از حقوق کنیزان نمی شود. این طیف هم تحت لوای تصمیم گیری های ناعادلانه‌ی مردان دست و پا می زنند. همان طور که تجربه ثابت کرده است مردان سکس باز اسلام، کرامت زنان را نادیده گرفته‌اند و شریعت و احکامی برایش تراشیده‌اند که به غیر از کنیزان که با آن ها سکس دارند، می توانند دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا و چهارتا چهارتا زن بگیرند و طلاق دهند. و باز از نو دو و سه و چهار زن دیگر را اختیار کنند. و در کل همه نوع حقوق زنان پایمال شده است.

در پایان می توان نکات زیر را خلاصه‌وار به صورت نتیجه‌گیری از بحث بیان کرد:

1. کلماتی در آیه‌وجود دارد که ربطی به حکم آیه ندارد.
2. این آیه‌فساد کاری های مرد مسلمان را کاهش نداده و هرگز نمی تواند مانعی برای کاهش فساد باشد.
3. در این آیه برای کسانی که از چهار زن بیشتر بگیرند و در واقع اختتامی برای پروسه‌ی زن گرفتن هایشان باشد، حکمی صادر نشده است.
4. زنانی که بر طبق این آیه‌شامل طلاق شده‌اند، حقی برایشان تعیین نشده است.

5. پیش شرط تعدد زوجات عدالت است و عدالت نیز محال است که اجرا شود.

6. طبق آیه‌ی 129 همان سوره، بایستی آیه‌ی 3 النساء منسوخ می شد، ولی به خاطر وفور غریزه‌ی جنسی مردان مسلمان، از این کار سر باز زده‌اند.

7. عدالت پیش شرط برای تعدد زوجات آن هم برای زنان آزاد است. لیکن به این دلیل که، کنیزان را اصلاً انسان به حساب نمی آورند، این پیش شرط شامل کنیزان نشده است.

8. اگر مرد عادل هم نباشد می تواند (حدأقل) یک زن داشته باشد.

9. به سبب این که کنیزان همانند زنان آزاد انسان کاملی محسوب نمی شوند. از این رو تعداد برایشان معین نکرده‌اند.

10.بدون هیچ توجیهی مانع بردگان شده‌اند که نباید دو زن بیشتر داشته باشند.

11. توجیهات اسلام برای تعدد زوجات منطقی نیست و تنها برای دورانی است که جوامع با رفتار و رسومات عشیره‌ای زندگی کرده است.

12. توجیهات اسلام در مورد چند شوهری برای یک زن علمی نیستند.

13. آیه‌تاکیدی دوباره دارد نسبت به باور داشتن اسلام به نظام برده‌داری.

14. آیه‌برای اینکه مسلمانانی بیشتر از چهار زن نکاح نکنند مانع یا محدودیتی ایجاد نکرده است. بلکه‌با قرار دادن لفظ طلاق! هر مرد مسلمان می تواند مجموعه‌ای زن را به نکاح خود درآورد.

15. وجود این دو آیه و اجرا نکردن مضمون هایشان به شیوه‌ای انسان مدار، از اعجاز قرآن کاسته‌است.

16. اسلام دین مردان جنگاور و سرمایه‌دار و سکس باز است! در هر جایی عکس این واقعیت آمده باشد، (آن احکام) به حیطه‌ی فراموشی سپرده‌شده است.

تعدد زوجات از رسومات پوسیده‌ی اجتماعی است. پایمال کردن حقی که محمد نسبت به امر ازدواج برای دیگر زنان قائل شده است، در حالی که شایسته ندیده‌این تجربه بر سر دختر خویش آزمایش شود. زمانی که دامادش علی ابن ابی طالب با وجود داشتن فاطمه‌می خواسته زن دیگری اختیار کند، محمد نسبت به این اقدام نارضایتی خود را از منبر مسجد این گونه اعلام کرده است: "

بنی هاشم رخصت خواسته‌اند که دخترشان را به عقد علی ابن ابی طالب درآورند. من اجازه‌ی چنین کاری را نمی دهم، اجازه‌نمی دهم، تاکید می کنم که اجازه نمی دهم. اگر علی می خواهد زن دیگری بگیرد. اول دختر من را طلاق دهد. بعداً دختر آن ها را عقد نماید. چون که فاطمه‌پاره‌ی تن

من است. هر کس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است و هر کسی او را بیازارد مرا آزرده است". [196]

زنان در احساس و محرک احساسات با مردان مشترک هستند. همان آزار و نارضایتی که مرد برایش ایجاد می شود زمانی که همسرش را با مردی دیگر در تختخوابش در حال معاشقه ببیند. درست همانند آزار و نارضایتی است که زنان در همان حال زنی را با شوهرشان در تختخوابشان در حال معاشقه‌ببیند. و (این احساس انزجار) شامل هر زنی می شود، چه روشنفکر چه عامی. بهترین و عالی ترین نوع ازدواج تک همسری است همگام و با مد نظر قراردان کنوانسیون حقوق بشر و احترام به قوانین بین الملل.

196 - إِنَّ بَنِي هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ اسْتَأْذَنُوا فِي أَنْ يُنْكِحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَلَا آذَنُ ثُمَّ لَا آذَنُ ثُمَّ لَا آذَنُ إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيبُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِينِي مَا آذَاهَا. صحیح البخاری. کتاب النکاح. باب: ذب الرجل عن ابنته فی الغیرة والإنصاف. حدیث4932

باب پنجم

ضمیمه‌ی فصل چهارم

نسخ شدن و ماندگاری حکم عدالت و تعدد زوجات

بر طبق قاعده‌ی ناسخ و منسوخ در قرآن، تعدد زوجات بایستی منسوخ می شد. اگر تعدد زوجات بیانگر دادپروری و عدالت اسلامی است، پس تعدد زوجات بر طبق آیه‌ی 129 همان سوره منسوخ است. اگر سیری در آیات قرآن انجام دهیم، آیاتی وجود دارند که حکمشان به سبب آیات دیگر باطل شده است. صدها آیه وجود دارد که احکام دیگری جایگزین آنان شده‌اند. در اینجا برای ادراک بهتر و ادای حق مطلب، باطل شدن حکم چند آیه‌را به عنوان مثال ذکر می کنیم:

نوشیدن مشروب در ابتدای ظهور اسلام حلال بوده است. این ماده‌ی مست کننده‌بدون هیچ ابایی، به عنوان یکی از نعمات الهی توصیف شده است: "

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَرِزْقاً حَسَناً.[۱۹۷]

و از میوه درختان خرما و انگور باده‌ی مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید.."

طبق این آیه، افشره‌ی خرما که همان عرق است و افشره‌ی انگور یا همان

---

۱۹۷ – النحل 67

شراب، جزء مسکرات هستند که خوردنشان هم حلال است. کلمه‌ی مست کننده(سَکراً) در آیه کاملا مشهود است. این محصولات مست کننده‌چون نعمتی گرانبها توصیف شده‌اند. (وَرِزْقاً حَسَناً) هستند نه نعمتی به درد نخور.

تحریم مشروبات در چندین مرحله انجام گرفت. اولین قدم از سوره‌ی گاو (بقره) شروع شد: "

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قلْ فِيهِمَا إِثمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا.[198]

درباره شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو در آن دوگناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است [ولی] گناهشان از سودشان بزرگتر است".

طبق این آیه افشره‌ی انگور و خرما و... هم می تواند سودمند و هم می تواند زیانبار باشند. ولی زیانشان بیشتر است. احکام این آیه، عده‌ای را تشویق کرد که از نوشیدن مشروبات دست بردارند. با حکم این آیه، حکم آیه‌ی قبلی که سخن از منافع مسکرات می کرد، تا حدودی نسخ شد. افراط در شرب مشروبات از طرف مسلمانان، بدان جا رسید که عده‌ای در حال مستی ادای نماز می کردند.(هبه الله سلامه) در کتابش به نام ناسخ و منسوخ چند نفر از اصحاب را به عنوان نمونه ذکر کرده است که در حال مستی نمازشان را ادا کرده‌اند و سوره‌ی کافرون را به اشتباه خوانده‌اند. در آیه‌ی دوم به جای کلمه‌ی (لا اعبُدُ) می گفتند (اعبُدُ) یا در آیه‌ی پنجم به جای (اعبُدُ) می گفتند (لا اعبُدُ) تا جایی که در معنی کلمات هم مشکل ایجاد می

---

۱۹۸ – البقره 219

شد.

این واقعه باعث شد برای جلوگیری از اشتباهات آتی، احکـام دیگـری بـه قرآن افزوده شود : "

الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقولُونَ.[۱۹۹]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مـستی بـه نمـاز نزدیـک نـشوید تـا زمانی که بدانید چه می‌گویید".

حکم این آیه بیانگر آنست کـه نوشـیدن مـسکرات تـا آن دم حـلال بـوده است. مگر زمانی که نماز می گزارند بایستی در این هنگام هوشیار باشند. از طرفی دیگر اگر مسلمانی مشروب بنوشد ولـی بـه حـال مـستی و زوال عقـل نرسد و بتواند نمازش را کاملاً ادا نماید، حکم ایـن آیـه‌شـامل حـالش نمـی شود. با این آیه، عده‌ای از افـراد از شـرب مـشروبات دسـت کـشیدند. ولـی عده‌ای دیگر هم چنان مشروب می نوشیدند. تا این که آیه‌ای دیگر به قرآن افزوده‌شد: "

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.[۲۰۰]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعـه پلیدنـد [و] از عمل شیطانند پس از آن ها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید".

در اینجا نوشیدن شراب به عملی شیطانی توصیف شـده اسـت و مـسلمانان

۱۹۹ -النساء 43

200 -المائدة 90

بایستی از آن خود را دور نگه‌دارند. با ایـن تاکیـد تحـریم[۲۰۱] بـرای اطمینـان کامل با آیه‌ای دیگر، طرح تحریم تمام و کمال تصویب شد.

إِنَّمَا يُرِيدُ الـشَّيْطَانُ أَن يُوقِـعَ بَيْـنَكُمُ الْعَـدَاوَةَ وَالْبَغْـضَاء فِـي الْخَمْـرِ وَالْمَيْـسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللّهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ.[۲۰۲]

همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست برنمی‌دارید.

اگر اندک دقتی در آیات مراحل تحریم مشروبات انجام دهیم، با اطمینـان کامل می توان گفت که آیـه‌ی 43 سـوره‌ی النـساء (ای کـسانی کـه ایمـان آورده‌اید در حال مستی بـه نمـاز نزدیـک نـشوید تـا زمـانی کـه بدانیـد چـه می گویید) منسوخ شده است. یعنی حکم آن توقیف شده و کاربردی نـدارد به جای آن حکم آیه‌ی 90 سوره‌ی مائده‌جایگزین آن شده است. از این رو آیه‌ی 43 سـوره‌ی النـساء جـز بـرای قرائـت و روشـن سـاختن مرحلـه‌ای از مراحل تاریخ کاربرد دیگری ندارد.

اکنون فهمیدیم که آیاتی در قرآن وجود دارند که تنها کاربردشان قرائت است و بس. و هیچ حکمی هم ندارند. در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه چرا حکم آیه‌ی تعدد زوجات در آیه‌ی 3 سوره‌ی النساء همانند حلال شدن مسکرات پایان نیافت و حکم تـک همـسری در آیـه‌ی 129 سـوره‌ی

۲۰۱ -البغدادی.. الناسخ والمنسوخ.. هبۀ الله بن سلامۀ البغدادی.. دراسۀ وتحقیق: د.موس نای علوان. دار العربیۀ للموسوعات- بیروت-1989

۲۰۲ - المائدۀ 91

النساء ضمیمه‌ی آن نگشته‌است. بایستی همانند تمام آن آیاتی که نسخ شده‌اند، آیه‌ی تعدد زوجات هم منسوخ می شد و می بایستی عدالت و دادپروری را به شیوه‌ای درست تبیین می کردند. واقعاً جای بسی شگفتی است که قرآن در آیه‌ای عدالت را پیش شرط تعدد زوجات قرار می دهد؛ در آیه‌ای دیگر هم اظهار می دارد که هیچ کسی نمی تواند عادل باشد. با وجود این تناقضات آشکار، تعدد زوجات هم منسوخ نشده است. عقل و منطق حکم می کند که تعدد زوجات حرام است. تمام معیارهای دینی هم تعدد زوجات را منسوخ می دانند و ناسخ آن را عدم دادپروری از طرف مرد می دانند. می توان نتیجه‌گرفت که تک همسری و مسأله‌ی دادپروری با غرایز سکسی مؤمنان اسلامی هماهنگ نیست و منسوخ نکردن این پدیده‌به غرایز جنسی مردان مسلمان بر می گردد. و هیچ قانونی هم وجود ندارد که آن ها را ارضای جنسی نماید. منسوخ نشدن حکم تعدد زوجات از طرف علمای اسلامی و اجرا کردن این حکم از طرف مؤمنان و اصحاب به استثمار زندگی اجتماعی زنان به عنوان یک طیف اجتماعی باز می گردد. هر جا سخن از منافع مرد باشد آیات قرآن هم در آنجا حاکم است. در احکام اسلامی صدها آیه برای حفظ منافع مرد وجود دارد. ولی برای منافع زنان تنها یک آیه هم وجود ندارد که صراحتاً حقوق زنان را در برابر مردان روشن سازد!!

اسلام در هر زمان و مکانی حافظ فرهنگ مردسالاری بوده است. در تمامی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، حکومتی، همواره مرد سرور و سردار

بوده است. فرهنگ سرشار از جنگ و کشتار، که ناشی از آداب پوسیده‌ی شبه جزیره عربستان در آن روزگاران بوده است، در تمامی آیات قرآن به شیوه‌ای ملموس خود نمایی می کند. و قرآن کوچکترین منافع مرد را فراموش نکرده است. آیات دیگری در قرآن وجود دارند که از برادری، مهربانی، مدارا، دیالوگ های زیبا، داستان های تخیّلی درباره‌ی بهشت و زندگی پر از آرامش سخن می راند.

برای مثال :

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.[۲۰۳]

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ.[۲۰۴]

و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند.

ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.[۲۰۵]

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای..

غیر از آیات مذکور ترجمه‌ی چند آیه‌دیگر را ذکر می کنیم:

---

203 -الانبیاء:107

204 -سورة الكهف 29

205 -سورة النحل 125

بگـو ای کـافران آنچـه مـی‌پرسـتید نمـی‌پرسـتم و آنچـه مـی‌پرسـتم شـما نمی‌پرستید و نه آنچه پرستیدید مـن مـی‌پرسـتم و نـه آنچـه مـی‌پرسـتم شـما می‌پرستید، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم[۲۰۶]

ایـن آیـات بـرای قرائـت عـالی هـستند، در حقیقـت مـی تـوان در چنـد پاراگراف این چنینی ظاهری از دین اسلام را ارائه داد. ولی چون که اخلاق و رفتار و اندیشه‌ی مردم شبه جزیره عربستان کاملا عـشیره‌ای بـود، معـانی و مضامین این آیات موافق طبعشان واقع نشد و با غیـرت و مـنش مردانگـی و اخلاق شهامت و جنگ و دعوا و ویرانی و غارت و خـونریزی عجـین نـشد. در نتیجه‌آن کلمات و دیالوگ های زیبا نزدشـان بـی معنـی جلـوه کـرد. بـه همین خاطر بیشتر این آیات حکمشان در قرآن توقیف شده است و به جـای آن مجموعه‌ای از آیات مربوط به جنگ و دعوا جـایگزین آن شـده‌انـد کـه دقیقا موافق روحیه‌ی جنگاوری آن ها بوده است. این هم نمونه‌هـای از ایـن نوع آیات:

"پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هـر کجـا یافتیـد بکـشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین گاهی بـه کمـین آنان بنشینید پس اگـر توبـه کردنـد و نمـاز برپـا داشـتند و زکـات دادنـد راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است"[۲۰۷]

۲۰۶ -الکافرون

۲۰۷ -التوبة 5

"با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید تا با [کمال] خواری با دست خود جزیه دهند."[۲۰۸]

"به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس شما نیز گردنهایشان را بزنید".[۲۰۹]

"هر گاه [در میدان نبرد] به کافران برخورد کردید که [به سوی شما] روی می‌آورند به آنان پشت مکنید و به آن ها حمله‌ور شوید".[۲۱۰]

"بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید"[۲۱۱]

"[تا] مؤمنان را برای جنگیدن در مواضع خود جای دهی"[۲۱۲]

"ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند. و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند".[۲۱۳]

---

۲۰۸ -التوبۀ 29

۲۰۹ -الانفال 12

۲۱۰ -الانفال 15

۲۱۱ -البقره 216

۲۱۲ -آل عمران 121

۲۱۳ -الانفال/ 65

و هر چه در توان داریـد از نیـرو و اسـبهای آمـاده بـسیج کنیـد تـا بـا ایـن [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگـری را جـز ایـشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد بترسانید"[۲۱۴]

هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی نگیرد"[۲۱۵]

"به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید من با شما هستم".[۲۱۶]

"قطعا خدا سخت کیفر است".[۲۱۷]

"بـا آنـان بجنگیـد تـا فتنـه‌ای بـر جـای نمانـد و دیـن یکـسره از آن خـدا گردد".[۲۱۸]

این آیات که آیات دیگری را منسوخ ساخته‌است بـه فرمـان خـود پیـامبر بـوده اسـت نـه حاصـل اندیـشه‌ی عالمـان و مفـسران. در قـرآن صـراحتاً اشاره‌شده که (ما خود، احکام آیات را تغییر می دهـیم و احکـام دیگـری را جایگزین می نماییم): "

{مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَلَىَ كُـلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} .[۲۱۹]

---

۲۱۴ -الانفال/60

215 -الانفال/67

216 -الانفال/12

۲۱۷ -الانفال/13

۲۱۸ -الانفال/39

219 -البقره 106

هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست“.

روشن است که آیات قتل و خونریزی در اسلام دارای اهمیت بیشتری است، نسبت به آیات برادری و همزیستی مسالمت آمیز. چونکه آیاتی که اکنون از آن ها سخن به میان آمد، آیات برتر شمرده‌می شوند. سوالاتی از پیامبر اسلام پرسیده‌می شد که چگونه ممکن است در قرآن چنین چیزی صادق باشد؟ از طرفی می گویی (مردم آزادند در ایمان آوردن به اسلام.. هر کسی در انتخاب دینش مختار است)ولی از طرفی دگر می گویی (کسی که به اسلام ایمان نداشته باشد هر جا او را یافتیم او را بکشید)!؟ با این حساب تو کاذبی بیش نیستی..

او هم با آیه‌ای جواب می دهد: ”

{وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُواْ إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ}.[220]

و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم و خدا به آنچه به تدریج نازل می کند داناتر است می‌گویند جز این نیست که تو دروغ بافی [نه] بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند“.

محمد با آوردن این آیه‌ی پر از ابهام (مثلا) جواب می دهد. در عین اینکه نتوانسته‌جوابی روشن و دلیلی منطقی ارائه‌دهد، می بینیم که محمد را به دروغ گویی متهم می کنند.

220 –سورة النحل 101

ولی حقیقت این است که حکم این آیه به آیه‌ای دیگر تغییر یافته‌است. قرآن هم به این تغییرات اعتراف کرده است. به تعبیری دگر اسلام نمی خواهد آزادی در انتخاب دین داشته باشی، بلکه بالاجبار بایستی دین اسلام را انتخاب کنی. یا تسلیم محض یا کشتن.

آیات جنگ خیز خیلی سریع در درون جامعه‌ی عشایری ریشه‌دوانید، زیرا که ترساندن و چپاول و غنیمت و توهین و اهانت و انفال و غارت با زندگی و سرشت اصحاب مسلمان منطقه، از همان اوان کودکی عجین شده بود. آیاتی را که موافق با اخلاق و ذاتشان بود وظیفه‌ای واجب و مقدس می دانستند و آن آیات یا احکام را که با فرهنگ و اخلاقشان منافات داشت به دست فراموشی می سپردند.

مسأله‌ی تعدد زوجات و تک همسری از همین دیدگاه نشأت گرفته‌است. اخلاقشان هماهنگ با داشتن جمعی از زنان و کنیزان بوده است نه موافق داشتن یک زن. به همین خاطر آیه‌ای که از تک همسری بحث می کرد به دست فراموشی سپردند و به جای آن حکم آیه‌ای را اجرا کردند که سخن از تعدد زوجات می نمود.

پس از گذشت صدها سال از تاریخ اسلام، هنوز فتواهای گوناگون کشتن یا سبک های بریدن سر را شاهد هستیم. تا جایی که یکی از علمای اسلامی فتوا داده است که بریدن سر آسان ترین و آرام ترین نوع کشتن است.[۲۲۱]

221 –هادی علوی: تأریخ التعذیب فی الاسلام. مستندی با موضوع شکنجه‌و قتل و عام های تاریخ اسلام .

ولی اندیشمندی پیدا نشده است که حکم تعدد زوجات را متوقف سازد و به جای آن حکم تک همسری را جایگزین آن نماید. مسلمانان بر این باور هستند که بدون ارضای غرایز جنسی مردان، دین اسلام استحکام نمی یابد و گسترش آن نیز به همین امر وابسته‌است.

فصل پنجم

سکس و محمد

انفصال زنان از علوم و دانش روز، طرد کردن و حاشیه‌نشین کردن آن ها از فعالیت های اجتماعی، سلب حق انتخاب، گوشه‌نشین کردن آن ها در کنج خانه، باعث محکم تر شدن اساس ادیان خواهد شد. از طرف دیگر جامعه را در رسیدن به دمکراسی و مدنیت و شناخت های معرفتی، دچار چالش خواهد کرد.

باب اول

محمد در میانه‌ی پیامبری و انسانیت

در بخش‌های حجاب و تعدد زوجات برایمان روشن شد که از دیدگاه اسلام اندام زن پر از گناه و جرم و جنایت است و برای تحریک غریزه جنسی مردان حساس‌ترین وسیله است. چنین دیدگاهی قوانینی را وضع کرد تا مردان مسلمان زنانشان را لای پوشاک های تودرتو بپیچند که‌سبب اغواء مردان نگردند. هم چنین باعث شد تعدادی از زنان را به ملک یک مرد

دربیاورند بلکه غرایز سرکش او(مرد) را فرونشانند. و از این طریق آنها را از گناه و جنایت و انحراف جنسی باز دارند. اما آیا محمد به‌راستی چنین نیتی داشت؟

انتظار می‌رفت اخلاق پسندیده و رفتار نیکو و پیامبر منشانه و دوری از هر گونه شهوترانی (بویژه‌برای کسی که خود را پیامبر می‌نامد)، مجموعه‌ای از منش های رفتاری محمد باشند. و نمونه‌ی انسان کاملی می بود نه اینکه خود قهرمان وسرچشمه ی اعمال ناپسند باشد. قوانین اسلامی که‌خود محمد بنیانگذار آن هاست، نمادی از تأثیر فرهنگ آن دوران و نحوه تفکر و دیدگاه وی را، خصوصاً در رابطه با زن و سکس، برایمان نمایان می سازد. اگر چه زنان مسؤول اعمال بزهکاری و مسؤول مشکلات رفتاری مردان در رابطه با نیازهای جنسی خود، نیستند. ولی به خاطر عقده‌های درونی خود محمد، جدای از عوامل اجتماعی آن روزگاران، راه حل مشکلِ عدم کنترل‌مردان مسلمان را، در حجاب زنان و هم چنین در تعدد زوجات می دیدند. که در این موارد خود وی بهترین نمونه است.[۲۲۲]

[222]– محمد اندامی متوسط به بالا داشت، سری بزرگ و ریشی پرپشت و پهن، گیسوانی مجعد و بلند داشته است. گردنی سفید داشت از زیر گردن تا نافش مودار بوده است ولی کتف و زیر بغل هایش بی مو بوده است. دستانی فراخ و پاهایی گشاده‌داشته است. بین کتف هایش عریض و موقع راه‌رفتن قدم های سنگینی برداشته‌است. در موقع نگاه کردن به عقب، به خاطر سنگینی سر و گردنش، با تمام بدن روی برگردانیده است. تأریخ الطبری، ذکر صفة النبی 221/2

در بیشتر منابع موثق تاریخ اسلام، از جمله‌صحیحین بخاری و مسلم، مستقیماً به‌چنین رویدادی اشاره کرده‌اند که پیامبر در سن پنجاه و یک سالگی از عایشه دختر ابوبکر صدیق، که‌آن هنگام شش ساله‌بوده، خواستگاری کرده است و سه‌سال بعد با هم ازدواج کرده‌اند.[۲۲۳] این دو منبع از موثق‌ترین منابع تاریخی و نویسندگان آن ها جزء عالمان دنیای اسلام هستند.[۲۲۴]

223 - صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب، من بنی بأمرأة وهی بنت تسع سنین. حدیث 4863. صحیح المسلم: کتاب النکاح، باب تزویج الأب البکر الصغیرة. حدیث 1422

224 - نقل است در زمان نامزدی با عایشه معاشقه زیادی کرده‌اند. ولی دخول کامل نداشته‌اند. بلکه پیامبر آلت خود را در میان کشاله‌ی ران عایشه مالیده است. یعنی فقط ران‌های وی را لمس کرده‌است. به همین خاطر سؤال را از هیأت تحقیقاتی _علمی پرسیده‌اند که آیا پیامبر چنین عملی را انجام داده است. این هیأت با صدور فتوایی، جوابی بدین‌گونه ارائه‌داده‌اند که در زیر متن عربی و ترجمه‌اش می‌آید:

فتوی مفاخذة الصغار.. فتوی رقم 31409.. تاریخ 7\5\1421هـ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام علی من لا نبی بعده.. وبعد: فقد اطلعت اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء علی ما ورد الی سماحة المفتی العام من المستفتی ابو عبدالله محمد الشمری والمحال الی اللجنة من الامانة العامة لهیئة کبار العلماء برقم 1809 وتاریخ 3\5\1421هـ وقد سأل المستفتی سؤالا هذا نصه: انتشرت فی الاونة الاخیرة، وبشکل کبیر وخاصة فی الاعراس عادة مفاخذة الاولاد الصغار، ماحکم ذلک مع العلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان قد فاخذ سیدتنا عائشة رضی الله عنها..؟؟ وبعد دراسة اللجنة للاستفتاء اجابت بمایلی: لیس من هدی المسلمین علی مر القرون ان یلجأن الی استعمال

هذه الوسائل الغیر شرعیة والتی وفدت الی بلادنا من الافلام الخلاعیة التی یرسلها الکفار واعداء الاسلام، اما من جهة مفاخذة رسول الله صلی الله علیه وسلم لخطیبته عائشة فقد کانت فی سن السادسة من عمرها ولا یستطیع ان یجامعها لصغر سنها لذلک کان صلی الله علیه وسلم یضع اربه بین فخذیها ویدلکه دلکا خفیفا، کما ان رسول الله یملک اربه علی عکس المؤمنین. بناء علی ذلک فلا یجوز التعامل بالمفاخذة لا فی الاعراس ولا فی المنازل ولا فی المدارس،لخطرها الفاحش ولعن الله الکفار،الذین اتوا بهذه العادات الی بلادنا. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء. عضو:بکر بن عبد الله ابو زید. عضو:صالح بن فوزان الفوزان. الرئیس عبد العزیز بن عبد الله بن محمد آل الشیخ.

فتوای مالش وساییدن برکودکان....شماره فتوا 31409.......تاریخ 1421/5/7هـ .ق

حمد وستایش مخصوص خداست. وصلوات بر پیامبری که خاتم پیامبران است.......هیأت تحقیقاتی- علمی با صدور فتوایی از طرف مفتی اعظم ابوعبداله محمد الشمری که پس از گسیل داشتن هیأتی ازطرف امور عامه و طی نامه‌ی شماره1089درتاریخ1421/5/3هـ.ق‌تقدیم ایشان شده بود، جواب این هیأت به این نامه بدین گونه است: در این اواخر به طرزی همه گیر آدابی به عنوان سائیدن و مالیدن در زمان نامزدی با کودکان، مرسوم شده است. حکم چنین عملی چیست؟ برای اطلاع بیشتر لازم است که به‌عرض برسانیم که پیامبر(ص) عمل سائیدن و مالیدن را با عایشه (رض) انجام داده است. بعد از مطالعات زیاد هیأت به این نتیجه رسیده است که این عمل پیامبر راهکاری برای مسلمانان نیست که بعد از سال های متمادی چنین عمل قبیحی را تکرار نمایند، که همه آنها در نتیجه فیلم‌ها و عکس‌های سکسی که از مغرب زمین به بلاد اسلامی رسیده‌اند و ترفندیست از طرف کافران و دشمنان اسلام برای بد نام کردن اسلام. اگر پیامبر خدا با نامزدش عایشه عمل مالیدن و سائیدن را انجام داده است. به این خاطر بوده است که عایشه در سن شش سالگی بوده است و به خاطر کودکیش پیامبر نتوانسته عمل دخول کامل را انجام دهد. به همین خاطر پیامبر آلت خود را مابین کشاله

این چنین مسائلی از دید آگاهان پنهان نمانده است، از این رو سؤالات و انتقاداتی تند علیه اسلام مطرح کرده‌اند که باعث به چالش کشیدن تاریخ این دین شده است. عالمان دینی هم تاکنون نتوانسته‌اند پاسخی منطقی یا

های ران وی قرار می داد وخیلی به آرامی عمل نوازش و مالش راانجام می داد. جدای از این ها پیامبر خود دارای آلتی منحصر به فرد بوده است. اما این رسم را نباید به صورت یک سنت حسنه بجا آورد. چه در موقع عقد و نامزدی چه درمنزل و چه درمدارس. چونکه سرچشمه هر نوع هرزگی و فساد است. وخداوند هم آن کافرانی راکه این رسم را به ممالك اسلامی آورده‌اند؛ نفرین کرده است.(هیأت تحقیقاتی علمی و فتوایی عبد العزیز بن عبد الله بن محمد أل الشیخ..مدیر هیات رئیسه. بکر بن عبد الله ابو زید.. عضو هیأت. صالح بن فوزان الفوزان.. عضو هیأت). این اطلاعات را از شبکه اینترنت اقتباس کرده‌ام.

به وسیله‌ی نامه‌ای کوشیدم که هیأت مزبور به طور رسمی این فتوا را تأیید کنند. ولی متأسفانه جوابی به دستم نرسید. حتی آن را تکذیب هم نکردند ولی چیزی که در این فتوا به دست فراموشی سپرده‌اند و هیات به آن اشاره مستقیم داشته است، این است که چنین رسومی حاصل فیلم‌های سکسی کافران نیست که به سرزمین‌های اسلامی روانه کرده‌اند، بلکه سنتی است که از خود پیامبر به یادگار مانده است!!

نبایستی چنین نفرینی را نثار کافران می کردند. چون که اولین کسی که این نفرین شامل حالش می شود، خود پیامبر است. روشن است که حاصل ندانم کاری هایش بوده است. تأثیرات چنین اعمال پیامبر، حتی امام خمینی را نیز به صدور فتوایی مشابه تشویق کرده‌است. تا جایی که پا را از گلیم خود بیش از اندازه دراز کرده و به خود اجازه داده و گفته‌است لمس کردن و بوسه‌های عاشقانه و در آغوش فشردن و سرانجام ساییدن و مالش مباح است. حتی اگر کودک، شیر خواره باشد ...!! تحریر الوسیلهٔ للإمام لروح الله الموسوی الخمینی.. کتاب النکاح.

توجیهی برای این کار بیابند. پیداست که ازدواج پیامبری پنجاه و چهار ساله، با دختری نُه ساله که هنوز ارگانیسم خود را نمی شناسد، ما را وادار می کند که مطالعه‌ای دقیق از زندگی سکسی این پیامبر داشته باشیم. آیاتی چند در قرآن و تعدادی احادیث نبوی زندگی توأم با سکس محمد، به شیوه‌ای شگفت آور، ما را به زندگی وی کنجکاو کرده است. ایشان چندین تجاوز سکسی و ده‌ها مورد تعدد زوجات را انجام داده است. با مطالعه‌ی بیشتر، روشن خواهد شد که راه و روش محمد، همانند هر فرد دیگری، تأثیرپذیر از جامعه‌ی خود وی بوده است و قادر نبوده که خود را از تأثیر و شرایط جامعه‌ای که در آن زندگی کرده است، آزاد سازد.

از اینرو در محتوای پیام هایش، نتوانسته است قدم هایی مثبت برای جلوگیری از فساد جنسی، که در منطقه شایع بوده است، بردارد. برعکس خود او به عنوان یکی از قهرمانان مشهور اسلام که اشاعه دهنده‌ی فساد در جامعه‌بوده،برای بشریت شناخته‌شده‌است.

مطابق مستنداتی که در این قسمت بیان می شود، احکامی که این دین برای محمد شایسته دیده است، در حق هیچ کدام از خلفا و صحابه و هیچ انسان مسلمان و غیر مسلمانی روا نداشته است.

محمد تا زمانی که به پیامبری برگزیده نشده بود و قدرت و اقتدار پیدا نکرده بود، همانند سایر مردم، گفتار، رفتار، افکار و طرز زندگی و اعمال و کردارش درخور بحث و تحقیق نبوده است. غیر از خرافات و داستان هایی توهمی، مطلبی قابل توجه در زندگیش دیده نمی‌شود. ولی مقایسه دو

مرحله‌از زندگی وی، یعنی زمان ظهور و تبلیغ پیامش در مکه و زندگی شاهانه‌ای که در مدینه داشته است، کار به سزایست.

آیاتی که در مکه و بعدها در مدینه پدیدار شده‌اند، به دو گونه بر پیام و پیروانش تأثیری مستقیم داشته‌اند. می توان گفت در مکه همانند هر پیامبر دیگر تاریخ، صرفاً پیامبری سنتی بوده است و همانند کسانی که قبل از وی تبلیغات و ادعای پیامبری داشتند، ابداع تازه‌ای نداشته است که در خور بررسی باشد..ولی در مدینه کاملاً اوضاع متفاوت و بر وفق مرادش بوده است. پانزده سال پس از ظهور اسلام، با بدست آوردن سرمایه‌ای کلان برای خود و نیز به‌علت بالا رفتن سطح اقتصادی و تجدید حیات اجتماعی مسلمانان، کم کم حکومتی سیاسی شکل گرفت و پادشاهی ظهور کرد به نام محمد.

تبلیغات وی درمکه جنبه‌ی ماورایی وآسمانی به خود گرفته بود. اما در مدینه همچو سپه‌سالاری قدرتمند آرزوهای آسمانیش را در زمین اجراء می‌کرد. این مرحله برایش بسی آسان تر بود. چون که خود را در میانه‌ی لذایذ دنیوی می‌دید. ازطرف دیگر موافق شرایط و فرهنگ غالب منطقه گام برمی‌داشت و توانست قوانینی را وضع کند که در جهت منافع مردم نبود. بلکه صرفاً درخدمت خواسته‌های خویش و اطرافیانش بود.

محیط، فرهنگ، اقتصاد، رسوم اجتماعی و سرانجام فرهنگی به نام فرهنگ اسلامی، شخصیت محمد را از پیامبری و هدایت، به فرماندهی

قدرتمند تبدیل کرد و عملاً بر اریکه‌ی پادشاهی تکیه زد.[۲۲۵] و بدیهی است که‌چنین سلطانی مالك تعداد زیادی کنیز و برده‌و خدمتکار می شود. و مورخین اسم دسته‌ای از آنها را ثبت کرده‌اند.

در مکه و قبل از ازدواج با خدیجه، تنگدست و فقیر بوده است. بعدها خدمتکارانی برایش پیدا می‌شوند که هر کدام کار مخصوصی را عهده دار می شوند. مثلاً أَنَسُ بْن مَالِكٍ سرپرستی و اداره‌ی توالت و مکان رفع حاجت محمد را به عهده داشت. **عَبْدُاللّهِ بْنُ مَسْعُودٍ** مسؤول کفش ها و مسواك ایشان بوده است. **عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ الْجُهَنِيّ**، مسؤول استر و بارکش ها و سورچی ها بوده است. أَسْلَعُ بْنُ شَرِيكٍ سرپرست شتران و محموله‌هایشان بوده است. (**أَبُوذَرّ الْغِفَارِيّ**) و (**أَيْمَنُ بْنُ عُبَيْدٍ**) و **مادرش** (**أُمّ أَيْمَنَ**) مسؤول کارهای روزانه‌و مایحتاج منزل بوده‌اند.[۲۲۶] شاعرانی هم چون: (**كَعْبُ بْنُ**

225 –برای مثال از میان مردان :: أَبُو رَافِعٍ، أَسْلَمُ، ثَوْبَانُ، أَبُو كَبْشَةَ سُلَيْمٌ، شُقْرَانُ، رَبَاحٌ نُوبِيّ، يَسَارٌ نُوبِيّ، مِدْعَمٌ، كِرْكِرَةُ نُوبِيّ، مِدْعَمٌ، أَنْجَشَةُ الْحَادِى، سَفِينَةُ بْنُ فَرّوخَ، أَبَا مِشْرَحٍ، زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ بْنِ شَرَاحِيلَ، أَفْلَحُ، عُبَيْدٌ، كَيْسَانُ، ذَكْوَانُ، مِهْرَانُ، مَرْوَانُ، حُنَيْنٌ، سندر، فَضَالَةُ يَمَانِيّ، مأبور خَصِيّ، وَاقِدٌ، أَبُو وَاقِدٍ، قسام، أَبُو عسيب، أَبُو مُوَيْهِبَةَ. از میان زنان : (سَلْمَى) أُمّ رَافِعٍ، مَيْمُونَةُ بِنْتُ سَعْدٍ، خضرة، رَضْوَى، رَزِينَةُ، أُمّ ضُمَيْرَةَ، مَيْمُونَةُ بِنْتُ أَبِى عسيب، وَمَارِيَةُ، رَيْحَانَةُ.، برای اطلاعات تکمیلی مراجعه‌کنید به: السيرة النبوية، زاد المعاد فى هدى خير العباد للإمام العلامة شيخ الإسلام محمد بن أبى بكر الزرعى ابن قيم الجوزية، الجزء الأول. فصل فى مواليه صلى الله عليه وسلم. هم چنين فصل فى سراريه صلى الله عليه وسلم.

226 –صفحات دیگر منبع قبلی

مَالِكٍ، عَبْدُاللّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، حَسّانُ بْنُ ثَابِتٍ) همیشه در اطراف و اکنافش حاضر بودند.[۲۲۷]

مؤذن هایی مخصوص نیز در مساجد اذان می گفته‌اند:(بِلَالُ بْنُ رَبَاحٍ، َعَمْرُو بْنُ أُمّ مَكْتُومٍ الْقُرَشِيّ، بِقُبَاءٍ سَعْدُ الْقَرَظِ، أَبُو مَحْذُورَةَ).[۲۲۸]

برخی دیگر از اصحاب که به دستور محمد بیشتر از دیگران، مسؤول سر بریدن و قربانی کردن مردم بوده‌اند و نامشان در تاریخ ماندگار شده است عبارتند از:

عَلِيّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، الزّبَيْرُ بْنُ الْعَوّامِ، الْمِقْدَادُ بْنُ عَمْرٍو، مُحَمّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَاصِمُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ أَبِي الْأَقْلَحِ، الضّحّاكُ بْنُ سُفْيَانَ الْكِلَابِيّ، قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الْأَنْصَارِيّ، الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ.)[۲۲۹]

چند نفر هم در حجره‌هایش مسؤول نوشتن گفته‌هایش بودند. مانند عَبْدُاللّهِ، أَنَس، حسان، ابن عباس و خلفای راشدین، به اضافه‌ی لیست زیر که هر کدام به نوعی مطلبی نوشته‌اند:

227 -كَانَ مِنْ شُعَرَائِهِ الّذِينَ يَذُبّونَ عَنْ الْإِسْلَامِ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ وَعَبْدُ اللّهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَ حَسّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَكَانَ أَشَدّهُمْ عَلَى الْكُفّارِ حَسّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَكَعْبُ بْنُ مَالِكٍ يُعَيّرُهُمْ بِالْكُفْرِ وَالشّرْكِ وَكَانَ خَطِيبُهُ ثَابِتَ بْنَ قَيْسِ بْنِ شَمّاسٍ. السيرة النبوية، زاد المعاد فی هدی خير العباد، ج 1 فَصْلٌ فِي شُعَرَائِهِ وَخُطَبَائِهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ.

228- منبع قبلی ج 1 فَصْلٌ فِي مُؤَذّنِيهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ

229 -منبع قبلی فصل فيمن كان يضرب الأعناق بين يديه

الزّبَيْر، عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ، عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ، أُبَيّ بْنُ كَعْبٍ، عَبْدُ اللّهِ بْنُ الْأَرْقَمِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمّاسٍ، حَنْظَلَةُ بْنُ الرّبِيعِ الْأُسَيْدِيّ، الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، عَبْدُ اللّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ).[۲۳۰]

بدین ترتیب پیامبرِ پادشاه این چنین صاحب خدمتکاران وکنیزان و بردگانی شد، که درتاریخ ثبت شده است.

هرچند محمد نزد مسلمانان دارای ارج و مقامی عالیست. ولی آیا شایسته است انسانی آسمانی با دیدگاه‌هایی ماورایی تبدیل شود به آدمیزادی حریص در زمینه‌سکس و به جرگه‌ی شهوترانان و خواهندگان امیال غریزی بپیوندد. امیال و آرزوهای غریزی حق طبیعی هر موجودیست و پدیده‌ای طبیعی برای بقای هر موجود زنده‌ایست. انسان ها هم نمی توانند به دور از این نیازهای جنسی باشند. این امیال تأثیر مستقیمی بر نحوه‌ی تفکر و ابداع و نوآوری دارد و برای بقای نسل ها و دوری از انقراض کاملاً لازم است. زمانی که امیال جنسی انسان ها سرکوب شوند، به همان میزان قسمت زیادی از تفکر و نوآوری، در همان مراحل اولیه سرکوب و نابود می‌شوند. همان طور که می دانیم سرکوب امیال شامل حال محمد نگردیده است. چون که او حامل پیامی بود که‌او را به سوی جنگ و پادشاهی سوق می داد، نه اینکه خود را محصور به زندگی دینی و تهذیب نفس و تبلیغات مذهبی نماید.

ما نباید شگفت زده شویم که محمد آرزوی سکس و امیال جنسی داشته است. او هم مثل تمامی انسان ها، انسانی بوده که خوشگذرانی و برآورده

230 –منبع قبلی، فَصْلٌ فِي كُتّابِهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ

کردن نیازهای جنسی برایش اهمیت داشته است. از طرف دیگر مانند سایر مردم، پرورش یافته‌و متأثر از جامعه‌ای بوده است که درآن زیسته است. دختران خوشکل و زیبا را دوست داشته و با دوشیزگان کم سن و سال عشق و حال کرده و با آن ها همبستر شده است.

مسائلی که این نوشتار به‌آن می پردازد، درست عکس آن چیزهایست که از طرف مسلمانان تقریر شده است. مسلمانان در نوشته‌هایشان شخصیت محمد را صرفاً فرستاده‌خدا برای پیام رسانی و تبلیغ دین‌آسمانیش قلمداد می‌کنند. ولی باید پذیرفت محمد کسی بوده است که کاملاً غرق در هوسرانی و آرزوهای نفسانی خویش بوده است. برای اثبات این مدعا می‌توان ده‌ها آیه‌ی قرآنی را ذکر کرد که شخصیت و رفتار جنسی او را بیشتر نمایانگر خواهدکرد و این بخش را به اثبات این ادعا اختصاص داده‌ایم و هر سندی در دست باشد به رشته‌ی تحریر می‌آوریم.

آیه‌ای درقرآن دال بر زندگی سرشار از هوسرانی محمد را ذکرمی‌کنیم: (آیه‌ی 52 و 51 احزاب)

{يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا، تُرْجِي مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ

أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا}.[231]

ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم. و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند. و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد، می تواند او را به زنی گیرد. [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید[232] و خدا همواره آمرزنده مهربان است. نوبت هر کدام از آن زن ها را که می‌خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی این نزدیک تر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی‌شان به آن چه به آنان داده‌ای خشنود گردند و آن چه در دل های شماست خدا می‌داند و خدا همواره دانای بردبار است.

این آیه، بهانه‌ی خوبی است که پیامبر دست به تعدد زوجات بزنند. مطابق روایتی که از حاکم النیشاپوری نقل شده است، محمد با هجده زن ازدواج

231 -الاحزاب 50و51

232 -منظور آیه‌ی تعدد زوجات است النساء 3

کرده است.[۲۳۳] این تعداد به غیر از آن تعداد کنیزان و آن عده از زنانی است که عقد کرده ولی منجر به ازدواج نشده است. که خود نشانگر قدرت جنسی بالای او می باشد. علمای اسلامی اذعان کرده‌اند که تنها در یک شب با نُه زن از زنانش همبستر شده است.[۲۳۴] سوای از زنانی که داشته است، زنان دیگری هم بوده‌اند که خود را پیشکش وی کرده‌اند. این سنت خوداهدایی چنان همه‌گیر شده بود که برخی از آن زنان در انظار عمومی و در مساجد و تکایا و با حضور مهمانان اعلام می‌کردند: آماده‌ام خود را به شما هدیه کنم.[۲۳۵] او هم تعدادی را قبول‌کرده است. و به دلایلی خاص عده‌ای را نپذیرفته است.

یکی از شگفت انگیزترین اعمال محمد این بود که با زنانی که در قاعدگی ماهیانه بودند عمل سکس را انجام داده است. ولی سکس‌کامل انجام نمی داد. بلکه به زن امر می‌کرد که پارچه یا دستمالی روی اندام

233 -الحاکم: المستدرک علی الصحیحین. تسمیة أزواج رسول الله، حدیث 6713

234 -أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَهُ تِسْعُ نِسْوَةٍ. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب کثرة النساء. حدیث 4781

235 -أَنَّ اللَّاتِي وَهَبْنَ أَنْفُسهنَّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِير. تفسیر ابن کثیر الآیه 50 الاحزاب.

جنسی خود بیاندازد و بعداً عمل جنسی را انجام می‌داد. درصحیح‌بخاری بی هیچ پرده ای در این باب سخن به میان آمده است.[۲۳۶]

ظرافت ظاهری زنان یکی از مؤثرترین عواملی بوده که احساسات و غریزه جنسی محمد را به جوش آورده است. روایت شده است، زمانی که مسلمانان از جنگی خونین بر می گردند، زن جوانی که جزء غنایم جنگی بوده است نصیب یکی از مجاهدان اسلام می شود. این زن زیبارو آن چنان در روان محمد تأثیر گذاشته است، که برای همبسترشدن با او، حاضر به معاوضه با یکی دیگر از زنانش شده است.[۲۳۷] چرا که‌در فرهنگ اسلامی، زن همانند دیگر غنایم جنگی جزیی از اموال محسوب می‌شود از طرف دیگر، با مرد در یک مرتبه انسانی نیستند.

محمد در میادین نبرد همانند فرمانده‌ای نظامی و در پایان جنگ‌ها تعدادی از زنان زیبا را به چنگ می آورد و آن ها را برای خود حلال می کرد. این زنان به غیر از ثروتمندی، در زیبایی نیز زبانزد بوده‌اند. برخی مواقع که از جنگ برگشته‌اند، قبل از ورود خود و سپاهیانش به شهر مدینه، مراسمی سه روزه برای آن زن به غنیمت گرفته شده، بر پا کرده است.[۲۳۸]

236- برای مثال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُبَاشِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِ أَمَرَهَا فَاتَّزَرَتْ وَهِيَ حَائِضٌ. صحیح البخاری، کتاب الحیض، باب مباشرة الحائض. حدیث297

۲۳۷ – صحیح مسلم: کتاب النکاح، باب، فضیلة إعتاق أمة ثم یتزوجها. حدیث 4781

238 – صحیح البخاری: کتاب النکاح. باب، اتخاذ السراری ومن أعتق جاریته ثم تزوجها. حدیث4797

بی‌توجه به‌آن همه‌کشتار و قتل عام‌های خونین و غارت و چپاول که حاصل آن جنگ‌ها بود، هم چون داماد از حجله‌ی زفاف زنی سرگردان سر درآورده است. مطابق شریعت اسلام در هر رویداد و در هر جنگی اگر زنی اسیر می شد، برای محمد و دیگر مسلمانان حلال بوده است.[۲۳۹] این قانون اسلامی با آیه‌ای مشروعیت یافته‌است. هم چنان که "ابن کثیر" در تفسیرخود بیان‌کرده است: "خداوند پیامبر عالی مقامش را با حلال کردن غنایم برای او، ارجمند ساخته است". هم چنین می تواند بیشتر از چهار زن را به نکاح خود درآورد. ولی این قانون اخیر تنها مختص پیامبر بوده است و برای تمامی انسان ها حرام است. هر زنی هم که خود را پیشکش پیامبر نماید، بدون خواندن صیغه عقد برای وی حلال است فقط کافیست که زن بگوید: "خودم را به تو اهداء می کنم". هم چنین صیغه عقد بدون حضور سرپرست وی برای شخص پیامبرحلال است. اگر پیامبر بخواهد زنی را به عقد خود درآورد، لازم به رضایت بزرگتر یا سرپرست وی نیست. چه آن ها راضی باشند چه نباشند، این عمل برای پیامبر حلال است ولی برای سایر مسلمانان حرام است و....[۲۴۰] در قسمت آخر تفسیر این آیه، ابن کثیر مطلب شگفت آوری را بدین گونه بیان کرده است: "

239 – در همین بخش نمونه‌هایی بیشتر ذکر می نماییم .

240 –وَأَكْرَمَهُ اللَّه بِتَحْلِيلِ الْغَنَائِم..و..و الزِّيَادَة عَلَى أَرْبَع نِسْوَة..و..و النِّكَاح بِلَفْظِ الْهِبَة..و..والنِّكَاح بِغَيْرِ وَلِيّ..و.و النِّكَاح بِغَيْرِ صَدَاق.و.و. نِكَاحه فِي حَالَة الْإِحْرَام.و.و سُقُوط الْقَسْم بَيْن الْأَزْوَاج عَنْهُ.و.و إِذَا وَقَعَ بَصَره عَلَى اِمْرَأَة وَجَبَ عَلَى زَوْجهَا طَلَاقهَا، وَحَلَّ لَهُ

إِذَا وَقَعَ بَصَرِه عَلَى اِمْرَأَةٍ وَجَبَ عَلَى زَوْجِهَا طَلَاقهَا، وَحَلَّ لَهُ نِكَاحهَا.
یعنی اگر پیامبر به زن شوهرداری نظری بیفکند و توجه او را جلب کند، شوهرآن زن ملزم است زن را طلاق داده تا پیامبر بتواند او را نکاح کند“.

جدای از مطالب ذکر شده، محمد نتوانسته است که عشق به دخترکان کم سن و سال را مخفی نگه دارد و به همین خاطر به اصحاب خود نیز سفارش کرده است که به جای بیوه زنان، دوشیزگان را نکاح کنند. چون که بازی دادنشان خالی از لطف نیست.[۲۴۱] همان طور که در یکی از روایت‌ها نقل شده است که ایشان بیشتر دوستدار معاشقه با دختران هستند تا بیوه زنان. طبیعی است اگر دوشیزه و بیوه‌ای مقابلش بنشیند و او هم بخواهد در میان آن دو یکی را انتخاب نماید، بدون هیچ تردیدی دختر را انتخاب خواهد کرد. عایشه از محمد پرسیده است: اگر در دره‌ای اتراق کنی ودر آنجا دو درخت را ببینی که از یکی از آن ها خورده شده و دیگری هنوز دست نخورده است، صادقانه بگو شترت را از کدامین درخت سیر می کنی؟ در

نِكَاحهَا. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 50و51 الاحزاب. امام بخاری نیز روایتی مشابه نقل کرده‌است : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ. صحیح البخاری، کتاب فرض الخمس، باب قول النبی احلت لکم الغنائم. حدیث2954

۲۴۱ –فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَزَوَّجْتَ فَقُلْتُ تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا فَقَالَ مَا لَكَ وَلِلْعَذَارَى وَلِعَابِهَا. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: تزویج الثیبات. حدیث4792

جواب گفت: قطعاً از همان درختی که دست نخورده وکسی به آن نزدیک نشده است.[۲۴۲]

تمامی شواهد و مستندات حاکی از این است که محمد به خاطر قدرت و قوانینی که با آیات قرآنی وضع کرده‌و با احادیث به آن ها چاشنی زورگویی داده است؛ برای ارضای هوسرانی های نهادینه شده‌اش و ارضای عقده‌های خویش از هیچ جنایتی دریغ ننموده است. به شرط اراده‌کردن و خواهشی نفسانی، تمامی زنان دنیا نسبت به او حلال بوده‌اند. اینک راه و روش وی برای مسلمانان به صورت سنتی نبوی در آمده است. تمامی رفتار و اعمال محمد، درست مشابه اعمال پادشاهان در حرمسراهای درباری بوده است. کسی که در مدت نُه سال از پنجاه و چهار سالگی تا زمان مرگش یعنی شصت و سه‌سالگی وارد حریم نزدیک به چهل زن شده است، آیا تاریخ بشریت این وقایع تأسف بار را از یاد خواهد برد؟ با برخی از این تعداد زنان ازدواج کرده‌و برخی دیگر که با اجبار خانواده‌هایشان وادار به ازدواج با محمد شده‌اند، در شب زفاف از محمد التماس کرده‌اند که کاری به کارشان نداشته باشد و او هم در همان جا طلاقشان داده است. برخی دیگر از زنانش را خواستگاری کرده‌ولی به دلایلی، موفق به ازدواج نشده‌اند. از جانب روساء و پادشاهان هم چون رسمی شاهانه برایش زن به

242 -عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتَ وَادِيًا وَفِيهِ شَجَرَةٌ قَدْ أُكِلَ مِنْهَا وَوَجَدْتَ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا فِي أَيِّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعِيرَكَ قَالَ فِي الَّذِي لَمْ يُرْتَعْ مِنْهَا. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب، نکاح الابکار. حدیث4789

عنوان هدیه فرستاده‌اند که با طبع شاهانه‌ی وی همخوانی داشته است و با سرشتی شاهانه‌پذیرایشان بوده است.[۲۴۳] در کل ایشان با هجده زن ازدواج کامل انجام داده است، که داستان و زندگی هر کدام را در زیر می آوریم که داستان تنی چند از این زنان، هر وجدان بیدار انسانیت مداری را به جوش می آورد، تاجایی که صفحات تاریخ این وقایع تأسف بار را نمی تواند به دست فراموشی بسپارد.

باب دوم

اطلاعاتی کوتاه درباره‌ی زنان محمد

بخش اول

زنانی را که به شیوه‌ی کامل با آن ها ازدواج کرده است:

خدیجه:

(خديجة بنت خويلد بن أسد بن عبدالعزي بن قصي بن كلاب)

خدیجه اولین زنی بوده که محمد او را عقد کرده است. شواهد حاکی از آن است که خدیجه قبل از محمد، دو شوهر دیگر نیز اختیار کرده است. اولی عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم که حاصل ازدواج با وی، یک دختر بوده است. شوهر دومش أبوهالة بن بينها بن نباش بن بينها بن حبيب نام داشت که از او هم یک دختر داشته است. قبل از آن که محمد شروع به تبلیغ دین اسلام کند، در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه‌ی

243 – در همین بخش به آن می پردازیم .

چهل ساله ازدواج کرد.[۲۴۴] که درست پانزده سال اختلاف سنی داشته‌اند، همان طور که منابع اذعان می دارند، محمد درمدت زمانی که با خدیجه زندگی می‌کرد زوجه‌ی دیگر و همسر دومی اختیار نکرد. اگر چه طبق رسوم رایج آن روزگاران، تعدد زوجات شایع بوده است. ولی مؤرخان سخن از هیچ زوجه‌ی دیگری به میان نیاورده‌اند. حتی سخن از زندگی سکسی محمد قبل از این ازدواج را ثبت نکرده‌اند. بسیار جای تعجب و شگفتی است. انسانی که در میان چنین آب و هوایی گرم و در میان جامعه‌ای صد در صد سکسی، و آن فرهنگ غالب زن ستیز زندگی کند و پرورش یافته‌ی آن فرهنگ باشد، آیا احتمال نمی رود که مؤرخان در این مورد پرده‌پوشی نکرده باشند؟

همان طور هم که گفته‌اند اولین تجربه‌ی سکسی که با آن روبرو شده است ازدواج با خدیجه بوده است. بعد از گذراندن زندگی بیست دو ساله‌ای که با هم داشته‌اند، سه سال قبل از هجرت به مدینه، خدیجه می میرد. در این مدت بیست و دو سال، هفت سال آن مربوط به بعد از پیامبر شدن است.

تا زمانی که شوهر خدیجه بوده است، سکس و انجام عمل جنسی را به شیوه‌ی معمول آن انجام داده است. حاصل این ازدواج هفت بچه بوده است.

---

۲۴۴ - تأریخ الطبری: ذکر تزویج النبی صلی الله علیه وسلم خدیجة رضی الله عنها. قال هشام بن محمد: نکح رسول الله صلی الله علیه وسلم خدیجة وهو ابن خمس وعشرین سنة وخدیجة یومئذ ابنة أربعین سنة.

سه پسر و چهار دختر (**الْقَاسِمُ، الطَّيِّبُ، الطَّاهِرُ، رُقَيَّةُ، زَيْنَبُ، أُمّ كُلْثُومٍ، فَاطِمَةُ**).[۲۴۵]

اگر سؤال شود: چرا تا خدیجه در قید حیات بود محمد زن دیگری را اختیار نکرد اما بلافاصله پس از مرگ او پشت سر هم همسر اختیار می کرد. مسلمانان در جواب می‌گویند: چون که خدیجه را بسیار دوست می‌داشت.. این پاسخ در عین حال گویای این است که دیگر همسرانش را دوست نداشته است. از این روست که پیاپی زنان دیگری اختیار کرده است. حقایقی که در این بخش با استناد به‌مستندات ارائه می‌گردد، روشن می سازد که چنین پاسخ هایی حاکی از توجیهاتی غیرمنطقی می باشد. در حقیقت ارتباطی به دوست داشتن نداشته، بلکه به وضع اقتصادی مناسب خدیجه ارتباط داشته است. خدیجه شخصیتی سرشناس بوده و صاحب دارایی و ثروت هنگفتی بوده است. محمد هم قبل از این ازدواج شخصی فقیر و تنگدست بود. و توان مقابله با قدرت مادی و معنوی خدیجه را نداشت، و عملاً قدرت اقتصادی خانواده در دست خدیجه بوده است نه در دست محمد. مطابق رسوم اجتماعی و ساختار اقتصادی و سیستم برده‌داری

245 – سیرهٔ ابن هشام: السیرهٔ النبویهٔ. الجزء الأول، ص 190 ولی بعدها و پس از ازدواج های مکرر، به طور عادت روزمره‌اش با زنانش مجامعه کرده‌است. تمامی آن تعداد زنی که اختیار کرده‌است غیر از یک بچه به نام ابراهیم، صاحب هیچ بچه‌ای نشده است درباره ابراهیم نیز سرگذشتی وجود دارد، که نشان می دهد او نیز بچه‌ی خودش نیست بلکه حاصل یک زنا است.

آن زمان، محمد به سان برده‌ای بوده است که تنها نقش ارضای نیازهای جنسی و زنانه‌ی خدیجه را داشته است. پس با وجود شخص سرمایه‌داری هم چون خدیجه؛ عملاً نمی توانسته‌زن دیگری را اختیار کند.

خدیجه یکی از عوامل تعیین کننده ساختار قدرت و اقتصاد آینده بوده است.[۲۴۶] محمد نزد خدیجه مانند یتیمی فقیر و نیازمند بوده است و خدیجه هم برای محمد در حکم مادر، خواهر، برادر، زن و زندگی بوده است.

این عوامل باعث شده که خدیجه اقتداری کامل بر محمد داشته باشد و محمد هم نتوانسته است در فکر ازدواج‌های مجدد بیفتد. هم چنان که این واقعیات در قرآن نیز موجود است. هم زمان با فوت خدیجه دگرگونی سریع و ناگهانی در زندگی محمد رخ داد. و تنها پس از چند روز از فوت او، همسر دیگری را اختیار کرد.[۲۴۷] به‌همین منوال پیاپی و پشت سر هم همسران بی شماری اختیار کرده است. مدت بیست و دو سال تنها یک زن داشت، مدت سیزده سال پس از فوت خدیجه، بیش از چهل زن به اشکال مختلف سر از زندگی او در آورده‌اند.

سوده:

سودة بنت زمعة بن قيس بن عبد شمس بن عبد وُدّ بن نصر

۲۴۶ - الضحی 8

247 - زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج 1 فصل فیازواجه صلی الله علیه وسلم. ذکر سودة

سوده قبل از ازدواج با محمد، همسر یکی از مهاجران به حبشه، به نام السکران بن عمرو بن عبد شمس بوده است.[۲۴۸]

در همان روزهای اول بعد از مرگ خدیجه، با سوده ازدواج می‌کند[۲۴۹] تنها زنی بوده است که اندام و رخسار او برای محمد جلب توجه نکرده است. زنی فرتوت با صورتی بدریخت و قدی دراز. چنین اندامی در فرهنگ شبه جزیره‌ی عربستان برای مردان چندش‌آور بوده است. مردان اصولاً زنان فربه و متوسط اندام را می‌پسندیدند. منبعی قابل اعتماد یافت نمی شود که سبب این ازدواج را روشن سازد. می‌توان احتمال داد که محمد در مکه، نیاز به قبیله‌ای بزرگ و جنجگو و مدافع داشته است؛ از اینرو بدین ازدواج راضی شده است تا این خلاء را پر کند. بعد از مهاجرت محمد به مدینه، چند بار خواسته است او را طلاق دهد ولی با التماس‌های سوده روبرو شده است. دست آخر در این نکته به تفاهم رسیده‌اند که هم چنان همسر وی باقی بماند بشرطی که تقاضای همخوابگی نداشته باشد. "امام بخاری" می‌گوید: "سوده، برای ماندگاریش نزد محمد نوبت‌های شبانه و یا روزانه‌ی خود را به عایشه بخشیده است."[۲۵۰] بدین ترتیب سوده، به خاطر عدم

۲۴۸ - تأریخ الطبری: ذکر / الخبر عن أزواج رسول 211/2

249 - زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج 1 فصل فی ازواجه صلی الله علیه وسلم. ذکر سودۀ

۲۵۰ - أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. صحیح البخاری: کتاب الهبة وفضلها والتحریض علیها، باب، هبة المرأة لغیر زوجها وعتقها. حدیث 2453

ظرافتش تبدیل به زنی چندش آور و حاشیه‌ای می‌شود. محمد هم تا زمان مرگش نزد او نمی‌رود. این عدم ظرافت و بی‌توجهی پیامبر، مسلمانان را نسبت به توپ و تشر زدن علیه این زن گستاخ کرده بود. یکی از توجیهاتی که عمر بن خطاب برای پدیده حجاب عنوان می کرد، اندام و رخسار این زن بوده است.[۲۵۱]

عایشه:

عائشة بنت أبي بكر الصديق بن أبي قحافة.

بعد از فوت اولین همسر یعنی خدیجه هم چون زنی پیر و فرتوت؛ هم چنین دومین زنش سوده هم چون زنی بدریخت، فرصتی مناسب برای محمد ایجاد شد که سکس را با دختر بچه‌ای تجربه کند. و بعد از چند ماهی که از ازدواج با سوده گذشته بود به سراغ کم سن و سال‌ترین زن و تنها دوشیزه‌ای می‌رود که با او ازدواج کرده است.

عایشه دختر خلیفه ابوبکر بود. ابوبکر از دوستان نزدیك و یکی از دوستان معتمد او بوده است. همدیگر را بسیار دوست داشته‌اند و خود را برادر همدیگر می‌خواندند. و روزی که محمد به خواستگاری عایشه می‌رود؛

251 - وَكَانَ عُمَر يَقُول لِرَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُحْجُبْ نِسَاءَك فَلَمْ يَكُنْ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَفْعَل فَخَرَجَتْ سَوْدَة بِنْت زَمْعَة زَوْج رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَتْ اِمْرَأَة طَوِيلَة فَنَادَاهَا عُمَر بِصَوْتِهِ الْأَعْلَى : قَدْ عَرَفْنَاك يَا سَوْدَة حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِل الْحِجَاب. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 51 الاحزاب.

ابوبکر از این اقدام محمد بسیار متعجب می‌شود. هم چنان که در صحیح بخاری آمده است:

أَنَّ النَّبِيَّ خَطَبَ عَائِشَةَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ فَقَالَ أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ وَهِيَ لِي حَلَالٌ.[۲۵۲]

پیامبر موضوع خواستگاری عایشه را با ابوبکر مطرح می کند. ابوبکر هم به او گفته است که من برادر توام.! محمد هم در جواب گفته است: بله تو برادر منی در دین و قرآن. ولی دختر تو برای من حلال است.

تَزَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَائِشَةَ وَهِيَ بِنْتُ سِتٍّ.[۲۵۳]

آن هنگام که پیامبر از عایشه خواستگاری کرد، او دخترکی شش ساله بوده است. محمد دو سال قبل از هجرتش، عایشه را در مکه خواستگاری و عقد کرده است و پس از 18 ماه از هجرت، در مدینه در ماه شوال[۲۵۴] و در سن نُه سالگی با او ازدواج کرده است.[۲۵۵]

---

۲۵۲ – صحیح البخاری، کتاب النکاح. باب تزویج الصغار من الکبار. حدیث 4793

۲۵۳ – صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب/ من بنی بأمرأة وهی بنت تسع سنین. حدیث 4863

۲۵۴ – وأعرس بها بالمدینة فی شوال علی رأس ثمانیة عشر شهرا من مهاجره إلی المدینة. المنتخب من کتاب أزواج النبی صلی الله علیه وسلم،ابوعبدالله، الزبیر بن بکار بن عبد الله بن مصعب الزبیری أبوعبدالله.. وفاة المؤلف256 مؤسسة الرسالة بیروت1403 الطبعة الأولی عدد الأجزاء 1 المحقق سکینة الشهابی، قصة، تزوج عائشة.

۲۵۵ – وَبَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تسع سنین. صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب/ من بنی بأمرأة وهی بنت تسع سنین. 4863

مؤرخان اذعان می‌دارند که این همسر محمد بسیار کم سن و سال بوده است. در نسخه‌های مختلف تاریخی، عایشه درباره‌ی کودکی خود و روز به خانه بخت رفتنش، سخن به میان آورده است و آن واقعه را بدین گونه بیان می‌کند:

تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ..و.. فَأَتَتْنِي أُمِّي أُمُّ رُومَانَ وَإِنِّي لَفِي أُرْجُوحَةٍ وَمَعِي صَوَاحِبُ لِي فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفَتْنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ وَإِنِّي لَأُنْهِجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفَسِي ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي ثُمَّ أَدْخَلَتْنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنْ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي..و.. فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِ وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ.[۲۵۶]

زمانی که پیامبر به خواستگاری من آمد؛ 6 ساله بودم. روزی که عروس شدم. با دوستانم مشغول تاب بازی بودیم. مادرم «اُم رمان» مرا صدا زد. پیش او رفتم. ولی نمی‌دانستم از من چه می‌خواهد. دستم در دست مادرم بود جلوی درب ورودی منزل ایستاد. تنگی نفس و اضطراب داشتم. مدتی که ایستادم. اضطرابم فروکش کرد. مرا به اندرون هدایت کرد. در آنجا جمعی از زنان انصار نشسته بودند. گفتند: قدم خیر باشد. مبارك باد. مادرم مرا به

۲۵۶ – صحیح البخاری، کتاب المناقب، باب تزویج النبی عائشة وقدومها المدینة وبنائه بها. حدیث 3681

آن ها سپرد. آن ها نیز بعد از آرایش کردنم، مرا به دست پیامبر سپردند. در آن روز من نُه ساله بودم.

عایشه پس از شوهر کردنش؛ هوای عروسک بازی با دوستانش را می‌کرد. روزی که عایشه با عروسک‌هایش مشغول بازی بوده است پیامبر با اشاره‌به یکی از عروسک‌هایش از او می‌پرسد: این چیه؟ در جواب می‌گوید: این عروسک دخترکم است. محمد می‌گوید: و آن دیگری در وسط، سوار بر اسب بالدار؟ عایشه پاسخ می‌دهد: مگر نشنیده‌ای که اسب سلیمان بالدار بوده است! در پایان محمد لبخندی استهزاء آمیز بر لب می آورد.[٢٥٧] عایشه در یکی دیگر از خاطراتش این گونه تعریف می‌کند:

وَكَانَ لِي صَوَاحِبُ يَلْعَبْنَ مَعِي فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ يَتَقَمَّعْنَ مِنْهُ فَيُسَرِّبُهُنَّ إِلَيَّ فَيَلْعَبْنَ مَعِي.[٢٥٨]

جمعی همبازی داشتم. هنگامی که‌پیامبر به منزل می‌آمد، خود را از او پنهان می‌کردند (در این مورد در روایتی دیگر نقل شده است که به خانه‌هایشان می‌رفتند) ولی پیامبر مانع آن ها نمی‌شد و آن ها هم بعداً می‌آمدند و دوباره بازی می‌کردیم.

تمامی این روایت‌ها حاکی از خُردسالی و کودک منشی عایشه دارد. با این حساب محمد 54 ساله با دخترکی 9 ساله ازدواج کرده است. وَمَكَثَتْ

257 – احیاء علوم الدین للامام أبی حامد الغزالی، باب آداب السماع والوجد (از کتاب –المجهول فی حیاۀ الرسول، قسم –الزوجۀ فی ارجوحۀ– اقتباس شده‌است .

٢٥٨ – صحیح البخاری، کتاب الادب، باب، الانبساط إلی الناس. حدیث5779

عِنْدَهُ تِسْعًا.[۲۵۹] نُه سال هم با او زندگی کرده است. محمد که در سن 63 سالگی مرده است و عایشه هم در زمان فوت او که هجده ساله بوده است تا آخر زندگیش که 57 سال به طول انجامید؛ هم چنان بیوه مانده است.[۲۶۰]

سوالات زیادی درباره سن و سال و رخسار و اندام آن دوران عایشه، مطرح شده است و انتقادات تندی بر پیکره‌ی اسلام و عالمان دینی وارد شده است. چون که کودکی در آن سن و سال؛ نه سن مناسب ازدواج، نه بلوغ فکری مناسب، حتی جسم و روان آماده‌ای برای شوهر کردن ندارد.

کسی که خود را پیشوای روحانی و پرچمدار آزادی برای تمام جهانیان می داند، چگونه وجدان خود را قانع کرده است که در سن پنجاه و چهار سالگی با دخترکی نُه ساله‌ازدواج کند؟

علمای دین اسلام برای پاسخ به این انتقادات منطقی، به دو فرضیه متوسل شده‌اند. اول این که احتمال داده‌اند که، سن عایشه‌در موقع ازدواج نُه سال نبوده، بلکه یازده سال بوده است. برخی دیگر از این عالمان، سنین سیزده، شانزده‌یا هجده‌سال را تخمین زده‌اند. این علماء در موقع تدریس به کودکان، و یا هنگام خواندن وعظ و خطابه در مساجد بر روی منابر، خیلی با اطمینان خاطر از این موضع خود دفاع می کنند. ولی صدها سال است

۲۵۹ – صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب/ من بنی بأمرأة وهی بنت تسع سنین. حدیث 4863

۲۶۰ – حاکم له (المستدرک علی الصحیحین، ذکر الصحابیات من أزواج رسول الله، حدیث 6714

نتوانسته‌اند سندی مستند و قابل اعتماد برای اثبات آن بیابند. چون که نه در قرآن و نه در منابع مورد اعتماد، جمله‌ای دال بر صحت این فرضیه بیان نشده است. کتاب هایی نیز در این سال های اخیر به چاپ رسیده‌اند و در این باب سخن به میان آورده‌اند. اما به عنوان منبعی موثق مقبول واقع نشده‌اند، که بتوانند جایگاهی در تاریخ اسلام داشته باشند. از طرف دیگر تمامی آن منابعی که خود مسلمانان به عنوان منابع دست اول و ناب ترین منبع یاد کرده‌اند؛ همگی تاکید دارند که سن عایشه نُه سال بوده است. مانند:

1- صحيح البخاري، كتاب النكاح، باب تزويج الأب ابنته من الإمام. كتاب المناقب، باب تزويج النبي صلى الله عليه وسلم عائشة وقدومها المدينة.
2- صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب تزويج الأب البكر الصغيرة.
3- سنن النسائي، كتاب النكاح، باب البناء بابنة تسع
4- سنن. الترمذي، كتاب النكاح، باب عن رسول الله ما جاء في إكراه اليتيمة على التزويج.
5- سنن ابن ماجه، كتاب النكاح، باب نكاح الصغار يزوجهن الآباء.
6- سنن أبي داود، كتاب الأدب، باب في الأرجوحة.
7- سنن الدارمي، كتاب النكاح، باب في تزويج الصغار إذا زوجهن آباؤهن.
8- سيرة ابن هشام، الجزء الثاني، زواجه بعائشة
9- زاد المعاد، الجزء الأول، فصل في أزواجه، عائشة.

بجز ابن هشام که دقیقا اشاره نکرده است که عایشه نُه ساله بوده یا ده ساله.

هرکس هم اندک آشنایی با دین اسلام داشته باشد، خواهد فهمید که‌گردآوری و تحقیق در مورد تاریخ اسلام، مخصوصاً احادیث قدسی و قسمت زیادی از رفتار و گفتار محمد از طرف همین امامان و عالمان دین صورت گرفته‌است. و به عنوان منابع اولیه‌ی اسلامی به کار برده می شوند و مسلمانان از آن ها به عنوان زیر بنای قانون و تاریخ اسلامی یاد می کنند. طلبه‌و روحانی و مفتی و حجج الاسلام بیشر فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، در تکایا و مساجد و حوزه‌های دینی، حتی در مدارس و دانشگاه‌ها، بعد از قرآن، احادیث مندرج در صحیح بخاری را، در درجه‌ی اول و در درجه‌ی دوم صحیح مسلم و بقیه‌کتب مذکور را به ترتیب اولویت به عنوان تکیه‌گاه نظریات دینی قبول دارند. کاملاً روشن است که فرضیات و تخمین سنین بالاتر برای سرپوش گذاشتن به این عمل وقیحانه، کاملاً غیرمنطقی و به دور از هر گونه پشتوانه‌ی علمی است. تنها طیفی از مؤمنان که ایمانی خشک و سرشار از تعصب دارند؛ چنین داستان های خرافی را باور دارند.

فرضیه‌ی دوم: این فرضیه‌بیان می دارد که زنان در آن دوران، از توانایی و اندامی مناسب برای اعمال جنسی برخوردار بوده‌اند، و کسی هم چون عایشه با وجود سن و سال اندکش؛ این توانایی را داشته است که بتواند وظایف زنانگیش را از لحاظ بیولوژیکی به انجام برساند.

نمی توان انکار کرد که داشتن جسمی مناسب و اندامی ورزیده، از ملزومات ازدواج برای یک دختر است. جدای از این آمادگی ها، داشتن بلوغ فکری و شخصیتی نیز از ملزومات است. فکر عایشه‌هم مربوط به

دختری نُه ساله است و به هیچ وجه برای اعمال جنسی و زندگی مشترک مناسب نمی باشد و این چنین فرضیاتی در علم پزشکی جایگاهی ندارد.

در اسلام و متون اسلامی تنها از بعد جسمی به زن نگریسته شده است، حالا اگر این فرضیه‌ی مسلمانان را ملاك قرار دهیم، و مثل همیشه افکار و احساسات و روح و روان زنان را ندیده‌بگیریم[۲۶۱] و تنها جسم او را ملاك ازدواج بدانیم و فرض کنیم که‌عایشه‌این توانایی را داشته است که مردی پنجاه و چهار ساله را ارضاء جنسی نماید، آیا هیچ سندی وجود دارد که این ادعا را اثبات کند؟؟

با اطمینان می توان گفت که پاسخ آن منفی است... در تمامی منابع موثق اسلامی جمله‌ای یافت نمی شود که ثابت کند عایشه اندامی ورزیده‌داشته است. اما می توان اثبات کرد که اندامی ضعیف و کوچك و نحیف داشته است. برای نمونه طبری در تاریخ خود با اشاره‌به روز عروسیش، چنین بیان کرده است: "صغيرة لا تصلح للجماع.[۲۶۲] (کوچك و ناتوان بوده و توانایی عمل جماع را نداشته است)". خود عایشه نیز بیان کرده است که نه تنها وی، بلکه بیشتر زنان در آن دوران ورزیده و گوشتالو و قدبلند نبوده‌اند؛

261 - مراجعه‌به سوره‌ی الطلاق4

۲۶۲ - تأريخ الطبرى: ذكر الخبر عن أزواج رسول الله. ج2 / 211

بلکه کوچك و کم خوراك بوده‌اند. در ادامه‌ی این روایت درباره‌ی خودش بیان کرده است که "کوچك و نوپا بودم".[۲۶۳]

با این حساب و با توجه به سخنان طبری و با توجه به سخنان خود عایشه، می توان با زبان امروزی و با دیدگاه امروزی چنین نتیجه‌گرفت که جسم کوچك و نحیف عایشه نُه ساله، هم از لحاظ روحی روانی؛ هم از لحاظ جسمی آمادگی ازدواج و انجام اعمال سکسی را با محمد لندهور پنجاه و چهار ساله‌را نداشته است. از دگر سو، بازگویی واقعه‌ای تاریخی برای اثبات این عدم آمادگی در عایشه لازم است: روزی محمد از وجود حوریان بهشتی و همیشه‌آماده‌برای مردان صحبت می کند و می گوید: "

(كُلَّمَا أَتَاهُنَّ أَزْوَاجهنَّ وَجَدُوهُنَّ أَبْكَارًا) فَلَمَّا سَمِعَتْ عَائِشَة ذَلِكَ قَالَتْ: (وَاوَجَعَاه!) فَقَالَ لَهَا النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَيْسَ هُنَاكَ وَجَع).[۲۶۴]

هر چند دفعه‌ای که مردان با آن ها همبستر شوند و آن ها را به زنانگی برسانند، دوباره به دختر تبدیل می شوند مثل این که هنوز دست نخورده‌اند. عایشه‌که این سخن را می شنود، می گوید: (وَاوَجَعَاه)! محمد نیز در جوابش می گوید: در بهشت درد و آزاری وجود ندارد".

---

۲۶۳ – (وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنْ الطَّعَامِ .. وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ) صحيح البخارى، كتاب الشهادات، باب: تعديل النساء بعضهن بعضا. حديث2518

264 – تفسير القرطبى. فى تفسير الواقعة الآيه36

این جمله‌ی وَاوَجَعَاه به دو صورت قابل بررسی است. اولین شیوه‌ی خواندن به صورت سر هم به معنی:(دردناکترین عذاب) و اگر حروف آن، از هم منفک شوند به صورت وَا–وَجَعَاه به معنی (وای از درد آن) است. در زمان نقل این روایت، اگرچه عایشه‌روزگاری را با محمد به عنوان همسر وی، گذرانیده است؛ اما درد و آزار شب زفاف را که در وجودش نهادینه شده است، از یاد نبرده است. زمانی که محمد از بازگشت مجدد پرده‌ی بکارت به حالت اولیه و باکرگیش سخن می گوید، ضمیر ناخودآگاه عایشه‌تداعی گر درد و رنج شب زفاف است. یعنی همان شبی که سنش نُه ساله بوده‌و مردی پنجاه و چهار ساله‌وجود او را خونمال کرده است. ضمیر ناخودآگاهش را نسبت به آن شب، حساس کرده است. و این گونه فرضیه‌ی درشت بودن قامت و اندام مناسب عایشه هم به باد فنا رفت. تنها فرضیه‌ی صادق در این میان این است که محمد در کنار این که مشغول تبلیغات پیامبری خود بوده است، از بچه‌بازی و خوشگذرانی با دخترکان، روی گردان نبوده و غرایز سرکش خود را با رنگ و لعاب پیامبری سرکوب نکرده، به طوری که کودکی نُه ساله‌را آماج حملات هوسرانی های خویش قرار داده است. چنین اعمال قبیح سکسی مردی پنجاه و چهار ساله با دخترکی نُه ساله، تنها از طرف محمد و پیروانش قابل توجیه‌است. همان کرداری که وجدان هر انسانی را به درد و فغان می آورد.

زمانی که رهبر هر دین و مسلکی، نتواند غرایز خود را کنترل کند، بالطبع رفتار وی در میان پیروانش، به عنوان سنتی حسنه ماندگار خواهد شد! از

محمد انتظار می رفت با وضع ممنوعیت ازدواج های زیر هجده‌سال برای زوجین، با همان تهدید و ارعاب قرآنی و با آوردن آیه‌ای، قانون از ازل تا به ابد را مستحکم سازد. اما درست برخلاف عقل سلیم و علم و منطق معاصر، آیه‌ای در قرآن بیان کرده است که به دختران به قاعدگی نرسیده هم، اجازه‌ی ازدواج داده است.[۲۶۵]

عایشه‌جزء معدود همسران فرزانه‌ی محمد بوده است. به دور از هر گونه تعصب و تأثیر دینی، لازم است مطالعه‌ای دقیق و عمیق درباره‌ی این شیرزن جامعه‌ی تا استخوان خفه‌شده‌در آپارتاید جنسی و طبقاتی داشته باشیم. اگر با دیدی وسیع به عایشه‌بنگریم، خواهیم دید که عایشه‌در میان عقاید اسلامی عقیده‌ای میانه‌رو داشته است. راویان عایشه‌را با عناوین اُم المؤمنین، یا دخترکی کم سن و سال و جسماً کوچك، که صرفاً اندامی زنانه داشته است و دیگر هیچ از وی یاد کرده‌اند.. او در ابراز تفسیر آیات و حتی سخن راندن از اندام های شرمگاهی و حساس زنان و مردان شهامت و شجاعت نشان داده‌و شرمنده نشده است. شواهد حاکی از آن است که برای احقاق حقوق خود، محمد را به چالش کشیده و با وی درگیر شده است. صدها واقعه‌ی ثبت شده‌ی تاریخی که در صحیحین و یا در دیگر منابع وجود دارند از زبان این زن نقل شده است که همگی حاکی از ذکاوت اوست. هر زمان که می دید محمد به حقوق او تجاوز می کند، برعکس دیگر همسران وی، نه تنها سکوت اختیار نکرده، بلکه آشوبی به پا کرده است. تا جایی که بارها محمد

265 - وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ (4) سورة الطلاق.

نزد پدرش ابوبکر شکایت کرده است. او هم ناچار به تنبیه‌بدنی وی شده است. زنی سنگین و موقر بوده‌و با وجود این که با محمد زیاد درگیر می شد، ولی رفتارش به گونه‌ای بوده که محمد بیشتر از تمام زنانش او را دوست داشته است. بیشتر شب ها و بیشتر اوقات، حتی زمان مرگش در نزد عایشه بوده است.[۲۶۶] ناگفته‌نماند کسی که تاریخ اسلام را ورقی زده باشد، خواهد فهمید اگر عایشه‌در میان نبود، چالشی عظیم میان وارثان اسلام پدید می آمد. با تجربه و درسی که از زندگی عایشه‌می گیریم بایستی حقوق زنان در اسلام را از یاد نبریم. و او را به عنوان مکتب دار بدانیم. هم چنین کسانی را که جرم هایی بدین سان؛ یعنی ازدواج با دخترکان را شرعی و سنت حسنه می شمارند، محاکمه‌کرده، و برای علاج بیماریشان آن ها را به تیمارستان های روانی بسپاریم.

حفصه:

حفصة بنت عمر بن الخطاب العَدَوي القرشي

حفصه قبل از اینکه همسر محمد گردد، همسر خنیس بن حذافهٔ السهمی بوده است. پس از دو سال و شش ماه، که از هجرت گذشته بود،[۲۶۷] در سن نوزده سالگی به عقد پیامبر پنجاه و شش ساله در آمد. ودر سال چهل و پنج هجری، یعنی در سن شصت و یک سالگی، بدرود حیات گفته است. در

266 – در همین بخش اطلاعات تکمیلی را می آوریم .

267 – ابو عبدالله المنتخب من کتاب أزواج النبـی قصهٔ تزوج النبی حفصهٔ بنت عمر.

منابع تاریخی، صحبت از ماجراجو بودن حفصه به میان آمده است.[۲۶۸] جوانی جنگجو و برای محمد درد سر ساز بوده است. این امر باعث شده است که تا مرحله طلاق و جدایی برسند.[۲۶۹] زمانی که از همسر قبلیش بیوه شد، پدرش خلیفه عمر خواسته است که او را به عقد دو خلیفه‌ی دیگر یعنی ابوبکر و عثمان در آورد ولی آن ها راضی بدین کار نشده‌اند.

بخاری روایت کرده است: زمانی که حفصه دختر عمر، از همسرش خنیس بن حذافة بیوه شد، عمر نزد خلیفه عثمان بن عفان می‌رود. سرگذشت حفصه را بیان می‌کند و از او می‌خواهد که حفصه را عقد کند. عثمان هم پس از چند شبانه‌روز فکر کردن، می‌گوید: راضی بدین کار نیستم. بعدها این پیشنهاد را با خلیفه ابوبکر مطرح می‌کند. او سکوت می‌کند و جوابی نمی‌دهد. بعد از مدتی محمد به خواستگاری حفصه می‌رود و عمر هم اجابت می‌کند.[۲۷۰]

147- در همین بخش نمونه هایی به عنوان سند ارائه می دهیم.

269 - ابو عبدالله، المنتخب من كتاب أزواج النبـي. قصة تزوج النبی حفصة بنت عمر.

۲۷۰ - حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتُوُفِّیَ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَتَيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ فَقَالَ سَأَنْظُرُ فِی أَمْرِی فَلَبِثْتُ لَيَالِیَ ثُمَّ لَقِيَنِی فَقَالَ قَدْ بَدَا لِی أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِی هَذَا قَالَ عُمَرُ فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ فَقُلْتُ إِنْ شِئْتَ زَوَّجْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا وَكُنْتُ أَوْجَدَ عَلَيْهِ مِنِّی عَلَى عُثْمَانَ فَلَبِثْتُ لَيَالِیَ ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَنْكَحْتُهَا. صحيح البخاری: كتاب النكاح، باب عرض الإنسان ابنته أو أخته على أهل الخير. حديث4830

«حاکم» در روایتی دیگر ماجرا را بدین گونه نقل کرده است: فوت شوهر حفصه و بیوه شدن حفصه همزمان است با بیوه شدن عثمان و فوت رقیه دختر محمد، عمر پیشنهاد عقد کردن حفصه را به عثمان می‌دهد. ولی با مخالفت عثمان مواجه شده است. عمر هم که احساس می‌کند غرورش خدشه دار شده است، نزد پیامبر گلایه کرده است. محمد می‌گوید: پیشنهاد بهتری دارم، دخترم ام‌کلثوم را به عقد عثمان در می آورم، خودم نیز حفصه را نکاح می‌کنم. در نتیجه غائله به خوشی خاتمه می‌یابد.[۲۷۱] و بدین ترتیب حفصه زن محمد می‌شود.

زینب:

زينب بنت خزيمة الهلالية بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف

یک ماه پس از مراسم ازدواج با حفصه، زینب را اختیار می‌کند پس از آن که شوهر قبلی‌اش الطفیل بن الحارث بن المطلب در جنگ احد کشته می شود، به محمد پناه می برد و بدین ترتیب زمینه مناسبی برای ازدواج با وی فراهم می شود. فقط دو ماه با محمد زندگی مشترک داشته است.[۲۷۲] منابع

271 – المستدرک علی الصحیحین، تسمیة أزواج رسول الله، ذکر حفصة بنت عمر

272 – جعلت أمرها الیه فتزوجها، فمکثت عنده ثمانیة أشهر وتوفیت فی آخر شهر ربیع الآخر علی رأس تسعة وثلاثین شهرا. ابو عبدالله، المنتخب من کتاب أزواج النبی. قصة تزوج النبی زینب بنت خزیمة الهلالیة.

مختلف به شیوه‌های گوناگون شخصیت این زن را بررسی کرده‌اند تا جایی که لقب مادر مستضعفان را به وی نسبت داده‌اند.[۲۷۳]

اُم سلمه:

(هند بِنت أَبِي أميةَ بنِ المغِيرة بنِ عبد الله بنِ عمر بنِ مَخزوم بنِ يَقَظَةَ بنِ مرة المخزومِية)

او به اُم سلمه مشهور بود. شوهر قبلیش که عبدالله بن عبد الأسد المخزومی برادر رضاعی محمد بوده است، در یکی از جنگ‌ها به شدت زخمی می‌شود و بر اثر همان جراحت می‌میرد. با اتمام دوره‌ی عُده چهار ماهه، محمد از او خواستگاری می‌کند. او هم جواب مثبت می‌دهد.[۲۷۴] او در سال 59 هجری فوت کرده است.[۲۷۵] منابع آگاه عقیده دارند که این زن آخرین همسر محمد بوده است که فوت شده است. اما برخی دیگر می‌گویند میمونه آخرین زن فوت شده ایشان است.

273 – تفسیر ابن کثیر الاحزاب 50

۲۷۴ – کتاب الأربعين فی مناقب أمهات المؤمنين. (ابن عساکر) جزء 1–صفحهٔ 42–43

275 – ابو عبدالله، المنتخب من کتاب أزواج النبی. قصهٔ تزوج النبی أم سلمهٔ بنت أبی أميهٔ.

جویریه:

جويرية بنت الحارث بن أبي ضرار.

جویریه‌از زمره‌ی زیباترین زنان محمد بوده است. این زیبایی و ملکه بودنش او را از مرگ حتمی نجات داد. زمانی که تمامی اقوام و خویشانش قربانی یکه‌تازی ها و قتل عام های محمد شدند؛ نه تنها از مرگ و یا بردگی نجات پیدا می کند، بلکه به واسطه‌ی همین دلربایی، توجه محمد به سویش جلب می شود و همسر ایشان می گردد. ابن هشام در تاریخ خود، سخن از واقعه‌ی سال ششم هـ به میان آورده است. گویا در نزدیک چشمه‌ای به نام الْمُرَيْسِيعُ در منطقه‌ی قَدِيدٍ جنگی نابرابر و سنگین میان مسلمانان و قبیله‌ی بنی مصطلق روی داده است. این جنگ به فرماندهی خود محمد و پیروزی مسلمانان به پایان رسیده است. این مؤرخ قابل اعتماد در ادامه،به طور صریح و روشن اظهار می دارد که‌در آن جنگ فجایعی روی داده است. اعمالی هم چون غارت و چپاول، اسیر کردن و به بند کشیدن تعداد زیادی کنیز[۲۷۶] و جاری شدن جویبارهای خون. که این جنگ را به یکی از فجایع تاریخ بشریت تبدیل کرده است. و در جمله‌ای این فاجعه را چنین توصیف می کند: "

وَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ وَنَفّلَ رَسُولُ اللّهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ أَبْنَاءَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ.و..[۲۷۷]

276 – منبع قبلی

277 – سیرة النبویة. ابن هشام ، غزوة بنی المصطلق.

آنهایی که‌کشته‌شدند، کشته‌شدند و هر چه دارایی و ثروت و زن و بچه داشتند، به دست فرستاده‌ی خدا، انفال شدند".

عایشه‌می گوید: "زمانی که مؤمنان خدایی غنایم جنگ بنی مصطلق را تقسیم می کردند، زنی به نام جویریهٔ بنت الحارث سهم یکی از صحابه‌ها به نام ثابت بن قیس[278] شد. ثابت او را مالك شد.[279] و برای آزاد کردن جویریه، مقداری پول را، در عوض وی تعیین کرد تا او را از بردگی آزاد سازد".

عایشه‌در ادامه می افزاید: "جویریه زنی زیبا رخ بود. از دست ثابت پناه به محمد آورد، بلکه‌بتواند با دادن پول یا به شیوه‌ای دیگر وی را یاری دهد و از دست ثابت خلاصی یابد. زمانی که جویریه‌به حجره ما رسید، خیلی ناراحت شدم. پیش بینی کردم که‌اگر محمد وی را ببیند او را مالك خواهد شد. جویریه نزد پیامبر بدین گونه عرض حال کرد: "من جویریه‌دختر حارث بن زیرار رئیس قبیله‌ی بنی مصطلق هستم. به مصیبتی دچار آمده‌ام و یاریم ده". پیامبر گفت: "موافقی از دست او رهایت کنم و همسر خودم شوی؟!"[280]
بدین ترتیب زنی که دختر رئیس قبیله‌ی بزرگی به نام بنی مصطلق بود و تمامی اقوام و خویشانش کاملاً قتل عام و انفال شده‌بودند، اکنون به دست مؤمنی دیگر گرفتار بردگی شد. دست یاری به سوی پیامبری صاحب رحم

278 - یا پسر عموی ثابت
279 - سیرهٔ النبویهٔ. ابن هشام ، غزوهٔ بنی المصطلق.
280 - منبع قبلی

و شفقت دراز می کند و از وی تقاضای کمک و آزاد شدن از بردگی را دارد. ولی به دام ناخواسته‌ای دیگر به نام همسری محمد گرفتار می آید. همسرِ قبلیش که عاشقانه جویریه را دوست می داشت، با شنیدن خبر ناگوار بردگی و تجاوز به وی، قبل از مرگش، از فرط ناراحتی مرثیه‌ای را می سراید.[۲۸۱]

اکنون مسلمانان جویریه را زن محمد می دانند. تنها به این دلیل که سینه به سینه برایشان نقل کرده‌اند که محمد وی را از بردگی نجات داده‌و او را به عقد خود در آورده است. به سبب یورش مسلمانان اقوام و خویشان زنانی از این دست، ناجوانمردانه قتل عام شدند. نتیجه‌ی چنین کشتارهای خونین، جویریه و امثال جویریه شد که گرفتار اسارت و درماندگی و انفال و خود به خود به جمع بردگان اضافه شدند. خود مسلمانان و فرمانده‌ی ارشدشان محمد؛ در این ویرانی و کشتارهای خونین نقش اساسی داشته‌اند و چنین زنانی که در اساس آزاد بودند به بردگی کشیده‌شدند و سپس با مالک شدنشان توسط محمد و مجاهدان به عنوان همسر خود، آزادیشان را به آن ها می فروشند! و با پیاده‌کردن شریعت اسلامی زن کاملاً آزاد را، به بردگی های پیاپی گرفتار می کنند.

281 - ابو عبدالله، المنتخب من كتاب أزواج النبي. قصة تزوج النبي جويرية بنت الحارث بن أبي ضرار

ریحانه:

ريحانة بنت زيد بن عمرو بن خنافة بن سمعون بن زيد[۲۸۲]

و اما رویدادهای مربوط به ازدواج ریحانه با محمد، کسی که‌ادعای پیغام رسانی متافیزیکی و ماورایی دارد. کسی که همواره‌کوچنده و رهگذر راه سکس و عازم میادین جنگ است. این آمیختگیش با سکس و میادین جنگی ماهیت حقیقی ذات وی را نمایان می سازد. این ازدواج بیانگر اهمیت و نقش جنگ و کشتار، قدرت و اقتصاد هم چنین اهمیت بیش از حد مسأله‌ی سکس در نزد مؤمنان متدین می باشد.

در تاریخ، سرگذشت ریحانه از زبان خودش چنین ثبت شده است: "

فأرسلت إلى بيت أم المنذر بنت قيس أياما حتى قتل الأسارى وفرق السبي فدخل رسول الله {صلى الله عليه وسلم} علي فاختبأت منه فدعاني فأجلسني بين يديه فقال (إن اخترت الله ورسوله اختارك رسول الله {صلى الله عليه وسلم} لنفسه) فقلت فإني أختار الله ورسوله فلما أسلمت اعتقني وتزوجني وكان يقسم لي كما كان يقسم لنسائه وضرب علي الحجاب.[۲۸۳]

چند روزی در منزل أم المنذر بنت قیس ماندگار شدم. تا تمامی مردان اسیر شده‌را کشتند و بقیه‌ی زنان و کودکان را تقسیم کردند. محمد نزد من

282 – اطلاعات بیشتر در مورد شجره‌نامه‌اش در کتاب: الطبقات الکبری ج8 ص 100 وما بعدها

283 – ابو عبدالله، المنتخب من کتاب أزواج النبی. قصة تزوج النبی ریحانة بنت زید بن عمرو بن قنافة

آمد ولی من خود را قایم کردم. ایشان مرا صدا زد و مرا جلوی خودش نشانید. گفت اگر به خدا و پیامبرش ایمان بیاوری، پیامبر خدا نیز تو را برای خودش انتخاب می کند. گفتم: به خدا و پیامبرش ایمان می آورم، بدین گونه از بردگی به آزادی رسیدم. مرا به عقد خود درآورد و هم چون زنان دیگرش سهمی برایم قائل شد و حجابی نیز بر سرم تحمیل کرد".

این چند جمله گویای بسیاری از مسائل وحشتناک زندگی محمد است. جالب اینکه همیشه مبلغان دینی به این چند جمله بسنده‌کرده‌و موضوع را تمام شده‌به حساب می آورند. اما وقایع این ازدواج دین اسلام و شخص پیامبر را، با انتقادهای سنگینی مواجه کرده است. وقایعی که تاریخ هیچ وقت نمی تواند آن ها را فراموش نماید. انجام این ازدواج، دنیایی از سؤالات را در اذهان متبادر می سازد. سؤالاتی هم چون: ریحانه کیست؟ اسیران چه کسانی بودند که بایستی قربانی می شدند؟ کودکان و زنانی که بین مسلمانان تقسیم شدند، چه کسانی بودند؟ ریحانه چرا خود را از محمد مخفی کرد؟ محمد او را از چه چیزی آزاد کرد؟ در اینجا جواب این سؤالات را مورد بررسی قرار می دهیم همان سؤالاتی که در طول تاریخ اسلام کسی یارای سخن گفتن در این باب را نداشته است.

اکنون لازم است بدون هیچ گونه حذف و اضافه‌ای داستان این واقعه‌را بیان نماییم تا ماهیت رهبر اسلام با چنین ازدواجی که یکی از تلخ ترین و دهشتناک ترین ازدواج های تاریخ بشریت است، بهتر و بهتر بشناسیم. اگر چگونگی انجام چنین ازدواجی را به صورت داستان گونه یا سناریوی یک

فیلم سینمایی در ذهن خود مجسم نماییم، کاملاً دچار شوک درونی می شویم. چنین تصاویر و تجاوزهای واقعی در زندگی محمد، به سان قهرمانی دینی و دنیوی، وجدان هر انسان صاحب احساس و دارای عقل و روشنایی ضمیر را، به جوش می آورد، مگر این که آن انسان کاملاً حیوان طبع باشد.

دمدمای ظهر یکی از روزهای سال پنجم هجری است. گویا جبرئیل نزد محمد رفته و به او می گوید: "می بینم شمشیرهایتان را غلاف کرده‌اید؟" محمد می گوید: "بلی". جبرئیل می گوید: "ملائک نیز شمشیرهایشان را گذاشته‌اند. اما ای پیامبر! خدا فرمان داده است جنگ بنی قریظه را به انجام برسانید به طوری که نماز عصر را در آنجا به پای دارید". [۲۸۴]

بنی قریظه از جمله قبایل ساکن مدینه بودند که هنوز مسلمان نشده بودند. بهانه‌ی این جنگ قراردادی مکتوب بود که این قبیله آن را نقض کرده بودند. یهودیان از یورش مسلمانان خبردار می شوند و در قلعه‌هایشان سنگربندی می کنند. با دستور محمد مجاهدان خدایی جنگ را شروع می کنند و قلعه را در محاصره‌می گیرند. بر خلاف پیش بینی محمد، نه تنها یک روز بلکه‌بیست و پنج روز نبرد محاصره و جنگ به طول انجامید. محاصره‌ی طولانی باعث شد برای پایان دادن به جنگ وارد مذاکره شوند. ابتدا محمد به آن ها اعلام کرد: از قلعه‌هایتان بیرون آیید و خود را تسلیم خدا و پیامبرش کنید. قبیله‌ی بنی قریظه‌پرسیدند: "حکم خدا و پیامبرش چیست؟"

[284] – تأریخ الطبری، غزوۀ بنی قریظۀ، هم چنین السیرۀ النبویۀ، الروض الأنف، ج 3 قصۀ غَزْوَۀُ بَنِی قُرَیْظَۀَ فِی سَنَۀِ خَمْسٍ.

در جواب گفتند: " فقط کشتن! اما در این اثنا یکی از صحابه گفت اگر از قلعه‌هایتان بیرون آیید و از ثروت و داراییتان صرف نظر کنید و مسلمان شوید؛ از کشتار دسته جمعی نجات می یابید. اما قبیله‌ی بنی قریظه اعلام کردند به هیچ وجه از ثروت و دارایی و خانواده‌هایمان نمی گذریم و دین خود را با هیچ دین دیگری عوض نمی کنیم و در صورت اعمال فشار، نهایتا خود با دستان خودمان زن و بچه‌هایمان را می کشیم و با محمد روبرو می شویم و در صورت باختن جنگ، چیزی به جا نمی گذاریم تا حسرتش به دلمان بماند".

محمد صحابه‌ای به نام أبا لبابهٔ بن عبدالمنذر را نزد آن ها می فرستد، بلکه بتواند مذاکره را به نتیجه نهایی برساند. به محض ورود وی به نزد آن ها؛ زن و بچه‌هایی که مدت بیست و پنج روز در محاصره و زندگی سخت و در انتظار آینده‌ای خطرناک بودند، با گریه و لابه و زاری التماس می کنند به دادشان برسد و راه چاره‌ای برایشان بیابد. او هم (در جواب این التماس ها) می گوید: "اگر خود را تسلیم پیامبر و مسلمانان نمایید، قتل عام می شوید!"

در آخرین مرحله‌از مذاکراتشان بالاخره قبیله‌ی بنی قریظه‌راضی می شوند خود را تسلیم محمد نمایند، به شرطی که خدا و محمد درباره‌ی آن ها حکم ندهند و کس دیگری به نام سعد بن معاذ که یهودیان می پنداشتند با آن ها میانه‌ی خوبی دارد، قاضی و حَکم آن ها شود. محمد شرط را می پذیرد و این سرآغاز فاجعه‌ای اسفناک و خونبار می شود.

محمد در توصیفی از خود چنین می گوید: " زمانی که خداوند اولین موجود را خلق کرد، در وجود و سرنوشت من ترحم و مهربانی را قبل از خشم و غضب نهادینه کرد.[۲۸۵] " حال ببینیم شفقت و خشم محمد چگونه‌بوده است. بعد از تسلیم شدن بنی قریظه‌و زمین گذاشتن آلات و ادوات جنگی، محمد به سعد امر می کند: ای سعد اکنون حکم کن. سعد بدین گونه حکم صادر می کند: "مردان را سر ببرید و زن و بچه‌ها و دارایی هایشان را تقسیم نمایید". پیامبر خدا حکم را می پذیرد و به سعد می گوید: "به درستی که مطابق قانون خدا و پیامبرش حکم کردی". [۲۸۶]

فَحَبَسَهُمْ رَسُولُ اللّهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ بِالْمَدِينَةِ فِي دَارِ بِنْتِ الْحَارِثِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي النّجّارِ ثُمّ خَرَجَ رَسُولُ اللّهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ إلَى سُوقِ الْمَدِينَةِ، الّتِي هِيَ سُوقُهَا الْيَوْمَ فَخَنْدَقَ بِهَا خَنَادِقَ ثُمّ بَعَثَ إلَيْهِمْ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ.[۲۸۷]

ابتدا محمد تمامی مردان بنی قریظه را در منزل زنی به نام بِنْتِ الْحَارِثِ از قبیله‌ی بَنِي النّجّارِ زندانی کرد. و خود به بازار شهر مدینه می رود و دستور

285 - (إن رحمتي سبقت غضبي). صحيح البخاري، كتاب التوحيد. باب {وكان عرشه على الماء} هود:7. {وهو ربُّ العرش العظيم} التوبة:129 حديث6986

286 - صحيح البخاري، كتاب المغازي باب: مرجع النبي صلى الله عليه وسلم من الأحزاب، ومخرجه إلى بني قريظة ومحاصرته إياهم. حديث3895 تأريخ الطبري، غزوة بني قريظة، هم چنین البدآيه والنهآيه، الجزء الرابع ص: 134-145. هم چنین السيرة النبوية، الروض الأنف، ج3ص 445-446

287- السيرة النبوية، ابن هشام. الروض الأنف، ج3ص 445-446. تأريخ الطبري، غزوة بني قريظة.

می دهد در بازار چاله‌هایی بزرگ حفر کنند. بعداً دسته‌دسته‌مردان و جوانان را جلوی چشمان اقوام و خویشان و خانواده و دوستانشان، همچو گوسفند سر بریدند.

پسران نوجوان نیز که به دوران بلوغ رسیده بودند؛ پس از نگاه کردن به بین پاهایشان و به محض مشاهده‌ی موهای زهارشان، از دم تیغ تیز مسلمانان می گذشتند.[۲۸۸] بدین ترتیب بعد از سر بریدن های گروهی، آن ها را دسته‌دسته‌در چاله‌ها می انداختند و با خاک سرشان را می پوشاندند.[۲۸۹]

(**حُيَيّ بْنُ أَخْطَبَ**) و(**كَعْبُ بْنُ أَسَدٍ**) روسای قبیله‌ی بنی قریظه‌بودند، آن ها نیز کشته‌شدند. تعداد مقتولین بین هفتصد تا هشتصد نفر تخمین زده‌می شود. برخی از مؤرخان، بین هشتصد تا نهصد نفر این رقم را تخمین زده‌اند. در میان این تعداد کشته‌ها، تنها یک زن وجود دارد که دوست صمیمی عایشه بوده‌و با احترام از وی یاد کرده است.[۲۹۰] (**ريحانة بنت زيد بن عمرو بن قنافة**) جزء سهام محمد بوده و نصیب وی گشته‌است.[۲۹۱] ریحانه همسر رئیس قبیله، یعنی همسر **حُيَيّ بْنُ أَخْطَبَ** بوده‌که در ظرافت و زیبایی شهره‌ی

288 – عَنْ عَطِيّةَ الْقُرَظِيّ، قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ قَدْ أَمَرَ أَنْ يُقْتَلَ مِنْ بَنِي قُرَيْظَةَ كُلّ مَنْ أَنْبَتَ مِنْهُمْ وَكُنْت غُلَامًا، فَوَجَدَنِي لَمْ أُنْبِتْ فَخَلّوْا سَبِيلِي. السيرة النبوية، الروض الأنف، ج 3 صفحات 448-449

289 – تأريخ الطبری، غزوة بنی قريظة، هم چنين السيرة النبوية، ابن هشام. الروض الأنف، ج3ص 445-446 غزوة بنی قريظة فی سنة خمس.

290 – السيرة النبوية، الروض الأنف، ج3ص 445

291 – صحيح البخاری، كتاب المغازی باب: حديث بنی النضير،3804

خاص و عام بوده است. بعد از اتمام جنگ، زنان اسیر شده را یک به یک در معرض دیدگان محمد گذاشته‌اند. اما به سبب زیبای خیره‌کننده‌اش، محمد نتوانسته‌است از او بگذرد، و بدین ترتیب او را به همسری خود انتخاب می کند.[۲۹۲]

ریحانه در بیان سرگذشت خود چنین روایت کرده است: " من معشوقه‌ی مردی بودم کاملاً عاشق. خیلی برایش قابل احترام بودم. سوگند وفاداری یاد کرده بودم که غیر از وی با کسی دیگر همبستر نشوم".[۲۹۳]

بعد از این فاجعه‌ی تاریخی با چشمان خود قتل عام همسر و برادر و پدر و جوانان دربند را، شاهد بوده است. او را به عنوان اسیر نزد محمد می آورند. معلوم است که این غنیمت با ارزش؛ در چنین شرایطی، راهی بجز تسلیم محض در برابر محمد را ندارد و ناچاراً با تمام خواسته‌های او می سازد، و این گونه تبدیل به همسری محجبه‌برای محمد می شود.

اسلام در بازگو کردن این واقعه‌ی تراژیک هیچ شرمی به خود راه نداده و در منابع و تواریخ مختلف از آن سخن به میان آورده است. تا جایی که در اوج وقاحت، دو آیه‌از سوره‌ی احزاب را به آن اختصاص داده‌اند. در این آیات اشاره‌شده است که چنین غنایم و ثروت هایی که در آن جنگ، به چنگ مسلمانان افتاده، حلال می باشد.

۲۹۲ – السیرة النبویة، ابن هشام. الروض الأنف، غزوة بنی قریظة

۲۹۳ – ریحانة بنت زید بن عمرو بن قنافة قالت کنت تحت زوج محب لی مکرم فقلت لا أستخلف بعده. المنتخب من کتاب ازواج النبی 47/1.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا.[۲۹۴]

و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] همپشتی کرده بودند خدا از دژهایشان به زیر آورد و در دلهایشان هراس افکند گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید، و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست.

اگر چه چنین ازدواجی، که محمد به انجام رسانیده است مطابق عرف و رسوم اجتماعی جامعه نیست، اما مؤرخان اسلامی به گونه‌ای افتخارآمیز از آن یاد کرده‌اند و آن را مایه‌ی مباهات اسلام دانسته‌اند. محمد را هم چون فرماندهی جنگاور و غارتگر و سکسباز به حساب نیاورده‌اند، بلکه او را به سان پیشآهنگ و قهرمان جهاد توصیف کرده‌اند.

چنین وقایعی باعث شده است کسی هم چون "ابن صیاد" که معاصر محمد بوده است، او را پیامبری برای بشریت، به حساب نیاورده است.[۲۹۵] بخاری نیز در این زمینه روایتی مفصل نقل کرده است: گویا ابن صیاد خود را از محمد شایسته‌تر دانسته است. محمد خطاب به وی

---

294 - الأحزاب 26 و 27

295- (ابن صیاد) عالمی دینی بودهو بچه‌ها را نیز دوست می داشت. مطابق وقت خودش با بچه‌ها بازی و تفریح کرده‌است. خود را زیرک تر و بهتر از محمد دانسته‌است. چیزهایی که محمد احساس می کرد وحی هستند، او نیز چنین احساسی داشته‌است.

گفته‌است آیا ایمان داری که من پیامبرم؟ ابن صیاد با نگاهی عمیق جواب داده است: " ایمان دارم که تو تنها پیامبر هستی برای اعراب عشایر و بادیه‌نشینان ناآگاه".[۲۹۶]

أم حبیبه:

أم حبيبة بنت أبي سفيان (رملة بنت صخر بن حرب بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف)

شوهر سابقش عبیدالله بن جحش از دین اسلام برگشته‌و مسیحی شده بود. این ارتداد بهانه‌ای برای جدایی آن ها شده است.[۲۹۷]

این زن دختر ابوسفیان و خواهر معاویه و دختر عمه‌ی خلیفه عثمان است. مسبب این ازدواج خود عثمان بوده است. ذکر نام شخصیت های مذکور، نشان از ازدواجی کاملاً منفعتی دارد. اقوام و خویشان این زن از قبایل بزرگ و صاحب منصب منطقه‌بوده‌اند. طبیعی است که محمد با چنین ازدواجی دژی مستحکم از عشایر برای خود در منطقه‌ایجاد کرده است. ابوسفیان خود یکی از مشاهیر بزرگ منطقه است. به طوری که تاریخ نقش وی را به عنوان فرمانده‌ای کارا و سرمایه‌داری متشخص و آریستوکراتی تاریخی می شناسد.

296 - صحيح البخاری، كتاب الجنائز. باب: إذا أسلم الصبی فمات.و..و.و، حديث1289

297 - (إنی نظرت فی الدين فلم أر دينا خيرا من النصرانية. ورجع إلى النصرانية.) ابو عبدالله، المنتخب من كتاب أزواج النبی. قصة تزوج النبی أم حبيبة بنت أبی سفيان

اگر چه خود و پسرش معاویه، تا قبل از فتح مکه از دشمنان سرسخت اسلام بوده‌اند، اما در هنگام فتح مکه توسط مسلمانان و در آن موقعیت حساس، ابوسفیان با گذاشتن شروطی اسلام را می پذیرد. در زمان عقد قرارداد ابوسفیان به محمد گفته‌است:

"تَأْمُرنِي أُقَاتِل الْكُفَّار كَمَا كُنْت أُقَاتِل الْمُسْلِمِينَ قَالَ " نَعَمْ " قَالَ وَمُعَاوِيَة تَجْعَلهُ كَاتِبًا بَيْن يَدَيْك قَالَ " نَعَمْ " قَالَ وَعِنْدِي أَحْسَن الْعَرَب وَأَجْمَله أُمّ حَبِيبَة بِنْت أَبِي سُفْيَان أُزَوِّجكهَا.[۲۹۸]

می توانی مرا تحت امر خود داشته باشی و در جنگ ها هم چنان که مسلمانان را می کشتم، به همان شیوه کافران را با امر شما خواهم کشت. اگر پسرم معاویه را، به عنوان کاتب وحی در نزد خود نگه‌داری. محمد در جواب گفته: موافقم. ابوسفیان در ادامه گفته‌است: بهترین و زیباترین زن را هم به عقد تو در می آورم و آن کسی نیست به غیر از ام حبیبه دخترم".

اساسی ترین شرط وی این بود: هرگاه محمد و یارانش در هر میدان جنگی، غنایمی به دست آورند، سهمی از آن غنایم به وی تعلق بگیرد. سند این شرط هم در آیه‌ی الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم آمده است.[۲۹۹] بعد از مسلمان شدن ابوسفیان و نوه‌هایش، در تمامی جنگ ها سهمی از غنایم به آن ها رسیده

298 - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه الممتخنهٔ 7

299 - {إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} (60) سورهٔ التوبهٔ

است. مسلمان شدن و پیوند نزدیک میان ابوسفیان و محمد به اندازه‌ای با اهمیت بود که در قرآن آیه‌ای به آن اختصاص یافته‌است.[۳۰۰]

هم چنان که عثمان خلیفه‌ی سوم، فرزند همان عشیره‌ی مالك و ثروتمند بوده است که حتی یك روز فقر و نداری را تجربه نکرده است. بلکه مدام هم چون شخصی مالك و دارا، خوشگذرانی کرده است. حتی به جمع خلفای راشدین پیوست. با این اوصاف، تمامی شواهد حاکی از ازدواجی منفعتی و سود جویانه را دارد.

زینب، عروس و دختر عمه‌ی محمد:

زینب بنت جحش بن رئاب بن یعمر بن صبرۀ بن مرّۀ بن کبیر.

زینب دختر عمه‌ی محمد، و از جمله زنان زیبارخ و ظریف اندام دوران خویش بوده است. زیبایی وی به اندازه‌ای بوده که محمد برایش صلوات فرستاده، و با دیدن هیبت و رخسارش سبحان الله‌گو شده است. به برکت مهربانی و سایه‌ی آیات محمد، پیاپی شوهر می کند و طلاق می ستاند. اولین ازدواجش با انتخاب خویش و براساس عشق بوده است. دومین شوهرش با خواست خود نبوده‌و با خواست و اراده‌ی محمد به عقد زید در آمده است. سومین شوهرش هم به خاطر رضایت خدا بوده‌و همسر محمد می شود. زینب سند قابل اعتماد دیگری از واقعیات تراژیک دنیای اسلام

300 - عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً. بروانه تفسیر ابن کثیر الممتحنۀ 7

است. اگر چه مسلمانان و عالمان دینی خواسته‌اند رنگ و لعابی شرعی و نقابی عقلی برای این داستان سراپا سکسی بیابند؛ اما نتوانسته‌اند برای سؤالات و انتقادات وارده بر این داستان آسمانی، پاسخی صحیح و منطقی بیابند. بسیاری از مسلمانان امروز هرگز انتظار چنین سناریویی را نداشته‌و هم چنین انتظار هم نداشته‌اند که‌داستان شگفت انگیز طلاق دادن و شوهر کردن زینب، که حاوی رویدادهای حیرت انگیز سکسی است، در قرآن نیز دیده‌شود.

مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ.[۳۰۱]

خداوند برای هیچ مردی در درونش دو قلب ننهاده است و زنانی را که هم چون مادر خود می پندارید، مادران شما نگردانیده و پسر خواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است. این گفتار شما به زبان شماست و[لی] خدا حقیقت را می‌گوید. و او[ست که] به راه راست هدایت می‌کند.

مفسران معتقدند این آیه در مورد زید، دومین شوهر زینب نازل شده است.[۳۰۲] در اینجا لازم است از زبان مؤرخان و مفسران زید را بشناسیم، تا

۳۰۱- الاحزاب 4

۳۰۲ - أجمع أهل التفسير على أن هذا نزل في زيد بن حارثة. مراجعه به تفاسیر تمامی مفسران درباره‌ی سوره‌ی الاحزاب 4

آیه‌برایمان بهتر روشن شود. سؤال: زید کیست و چرا این آیه‌و آیات دیگری در مورد ایشان نوشته‌شده است؟

قبل از اینکه خدیجه همسر محمد شود، خادمی نوجوان به نام "زید بن حارثۀ بن شراحیل بن عبد العزی بن امرئ القیس" داشته است. ابتدا این کودک در اثر حادثه‌ای گم می شود و عموی خدیجه حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزی او را در بازار می خرد. بعدها هم چون کادویی وزین آن را تقدیم به خدیجه‌می کند.[۳۰۳] بعد از وصلت محمد و خدیجه، این برده‌هم چنان نزدشان باقی می ماند.

بعد از مدت ها عمو و پدر زید، که دنبال زید بودند، نزد محمد او را می یابند. از وی خواهش می کنند که زید را به آن ها بازگرداند. محمد نیز بازگرداندن زید را، منوط به رضایت خود زید می داند. و می گوید: " اگر خودش خواست می توانید بدون هیچ وجهی او را با خود ببرید، ولی اگر مرا انتخاب کرد، در این صورت او را نزد خود نگه می دارم". پس از پرسش از زید و دادن اختیار به او، مبنی بر ماندن یا رفتن؛ او ماندن نزد محمد را انتخاب می کند. محمد این کار را به فال نیک می گیرد و بانگ بر می آورد:

" يَا مَعْشَر قُرَيْش اِشْهَدُوا أَنَّهُ اِبْنِي يَرِثنِي وَأَرِثهُ

---

303 – وَكَانَ زَيْد فِيمَا رُوِيَ عَنْ أَنَس بْن مَالِك وَغَيْره مَسْبِيًّا مِنْ الشَّأْم، سَبَتْهُ خَيْل مِنْ تِهَامَة، فَابْتَاعَهُ حَكِيم بْن حِزَام بْن خُوَيْلِد، فَوَهَبَهُ لِعَمَّتِهِ خَدِيجَة فَوَهَبَتْهُ خَدِيجَة لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَعْتَقَهُ وَتَبَنَّاهُ. تفسیر القرطبی، تفسیر الآیه4 من سورۀ الاحزاب.

ای قریشیان آگاه باشید و بدانید! زید پسر من است، او وارث من و من وارث او خواهم بود.

بعد از این که این ندا را به گوش دیگر قبایل هم می رساند، پدر و عموی زید بدین کار رضایت دادند و فرزندشان را برای محمد وا گذاشتند.[۳۰۴] به این خاطر بود که دیگر کسی او را با نام زید بن حارثه نمی شناخت! بلکه می گفتند زید بن محمد.[۳۰۵] در فرهنگ اعراب آن منطقه، با چنین قراردادی می توان پسری را مالك شد. زید اولین برده‌ای بوده که به محمد ایمان آورده است. بعد از مهاجرت محمد از مکه‌به مدینه، زید نیز جزء مهاجران همراه پیامبر بوده است. عایشه‌می گوید: " زمانی که زید به مدینه‌رسید، به منزل من آمد. زید تق الباب کرد و چون پیامبر فهمید زید آمده، با عجله لباسهایش را دور خود پیچانید و خود را به او رسانید، او را در آغوش گرفت و با بوسه‌های پیاپی پذیرای او شد.[۳۰۶] در منابع تاریخی از محبوبیت بیش از اندازه‌ی زید در نزد محمد سخن به میان آمده است. تا جایی که محمد زنی به نام اُم کلثوم بنت عقبهٔ که جزء زنان پیشکشی بود، به عنوان هدیه، به زید می بخشد.[۳۰۷] آن زن هم با اطلاع از این که تصمیم پیامبر راه

۳۰۴ - تفسیر القرطبی، تفسیر الایه 4 من سورهٔ الاحزاب.

۳۰۵- منبع قبلی

۳۰۶ - تفسیر القرطبی، در تفسیر آیه 34 فصلت

۳۰۷ - أُمّ كُلْثُوم بِنْت عُقْبَة بْن أَبِي مُعَيْط، وَكَانَتْ وَهَبَتْ نَفْسهَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَزَوَّجَهَا مِنْ زَيْد بْن حَارِثَة، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ هِيَ وَأَخُوهَا وَقَالَا : إِنَّمَا أَرَدْنَا رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَزَوَّجَنَا غَيْرَهُ. تفسیر القرطبی فی تفسیر آیه الاحزاب

برگشتی ندارد، بدین تصمیم تن در می دهد.[۳۰۸] بدین ترتیب زید صاحب خانواده‌می شود. محمد در اقدامی دیگر، زینب بنت جحش دختر عمه‌اش را برای زید خواستگاری می کند. هر چند زینب و هم برادرش بدین وصلت ناراضی بودند و زینب نیز بی پرده‌اعلام کرده بود که بدین وصلت راضی نیست. اما بیشتر مردم می پنداشتند که محمد با این کار، در فکر زمینه‌سازی خواستگاری برای خودش است.[۳۰۹] از دلایل عدم رضایت، می توان به عشیره‌گرایی و فاصله‌ی طبقاتی موجود آن روزگاران اشاره‌کرد که قبول نداشتند برده‌ای از یکی از دختران قریش خواستگاری کند. مشکلاتی از این دست، برای محمد خیلی آسان بود و به راحتی با آوردن آیه‌ای مسأله‌را خدایی می کرد. هم چنان که این کار را انجام داد و آیه‌ی 36 احزاب را برای حل این مشکل اختصاص داد.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.[۳۱۰]

308 – صحيح البخاری: كتاب الهبة وفضلها والتحريض عليها، باب لا يحل لأحد أن يرجع فی هبته وصدقته.

۳۰۹ – فَظَنَّتْ أَنَّ الْخِطْبَةَ لِنَفْسِهِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ أَنَّهُ يُرِيدهَا لِزَيْدٍ، كَرِهَتْ وَأَبَتْ وَامْتَنَعَتْ، فَنَزَلَتْ الْآيه. فَأَذْعَنَتْ زَيْنَب حِينَئِذٍ وَتَزَوَّجَتْهُ. فِی رِوَآيه : فَامْتَنَعَتْ وَامْتَنَعَ أَخُوهَا عَبْد اللَّه لِنَسَبِهَا مِنْ قُرَيْش. تفسير القرطبی در تفسير آيه 36 الاحزاب

۳۱۰ – الاحزاب 36

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

امام قرطبی در تفسیر این آیه می نویسد: " این آیه‌به زینب اختصاص دارد تا حکم خدا و پیامبرش را اجابت کرده‌و راضی به وصلت با زید گردد".[۳۱۱] بدین ترتیب زینب با چنین آیه‌ای در مقابل زید و بهتر است بگوییم در مقابل تصمیم خدا و پیامبرش سر خم می کند. چون که، کسی را یارای مقابله با اوامر محمد نبوده‌و محمد با صدور چنین حکم های مطلقی؛ اوامرش همیشه اجابت شده‌اند و کسی که نافرمانی کند او را با تهدید و ارعاب نسبت به سرنوشت آینده‌اش، ترسانیده است.

محمد اگر مدتی زید را نمی دید، احوالش را می پرسید. روزی محمد با زید کار داشت. به منزلشان می رود، زید در خانه حضور نداشت و با زینب بلند بالا و سفید و خوشکل و از هر نظر ناب، روبرو می شود. احساسات محمد با این تصویر زیبا سرکشی می کند و در این حال می گوید: "**سبحان الله مقلب القلوب**" بزرگی و جلال از آن خدایست که برگرداننده‌ی دل هاست.[۳۱۲]

بدین ترتیب زینب در دل محمد جا خوش می کند و زینب نیز متقابلاً چنین حالتی به او دست می دهد. طبری در تفسیر خود می نویسد: "هنگامی

۳۱۱ - تفسیر القرطبی در تفسیر آیه 36 الاحزاب

312 - تفسیر القرطبی، تفسیر آیه الاحزاب 37

که خدا از نهانخانه‌ی دل پیامبرش آگاه شد، زید را نسبت به زینب دچار دلواپسی و کینه کرد". [۳۱۳] تا بلکه از هم جدا شوند. موقعی که زید به خانه مراجعت می کند زینب جریانات را برایش تعریف می کند. زید می گوید: "احساس می کنم! پیامبر به تو علاقه پیدا کرده‌باشد. موافق هستی طلاقت دهم تا پیامبر با عقد کردن تو، به آرزویش برسد"؟ زینب هم می گوید: "می ترسم از توجدا شوم و پیامبر نیز مرا پذیرا نباشد. برای اطمینان خاطر زید نزد پیامبر رفت و گفت: "من می خواهم زینب را طلاق بدهم، پیامبر هم با آوردن آیه‌ای جوابش را داد:

أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ. [۳۱۴]

همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار

این آیه‌در زید هیچ تأثیری نگذاشت، چون که خودش آخر ماجرا را فهمیده‌بود. زینب را طلاق داد. و محمد کثیر النکاح پس از اتمام عُده‌ی چهارماه کابین نامه را، به دست زینب داد و کامگیری و زفاف، از زنی دیگر آغاز شد.

این ازدواج شبهه‌ای در میان مسلمانان ایجاد کرد. می پرسیدند: چگونه ممکن است پدری عروس خود را به عقد خود درآورد! آن ها هنوز ندای محمد و سر دادن این که زید پسر من است، وارث من و توریث او خواهم

313- فَأُلْقِيَ فِي نَفْس زَيْد كَرَاهَتهَا لِمَا عَلِمَ اللَّه مِمَّا وَقَعَ فِي نَفْس نَبِيّه مَا وَقَعَ. تفسير الطبری، فی تفسير الآيه 37 الاحزاب

۳۱۴ - الاحزاب 37

بود. از گوشهایشان زدوده‌نشده بود. از سویی دیگر، ایمان داشتند که محمد شخصی پاک است و مصون از هر گونه خطا و اشتباهی است. و هر کلامی که بگوید از روی هوی و هوس نیست، بلکه وحی خداوندیست و مسلمانان با این آیه‌به چنین دیدگاهی رسیده بودند:

"وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى.[۳۱۵]

و از سر هوس سخن نمی‌گوید، بلکه‌وحی است و این وحی از جانب خداست".

این دلایل به این شبهات دامن زده بود و می گفتند طبق همان گفته‌ی محمد زید پسر اوست و پدر هم حق ندارد عروس خود را عقد نماید. این بار نیز محمد همانند دیگر بن بست هایی که برایش به‌وجود می آمد مفرّ و بهترین راه چاره و به سکوت کشانیدن مردم را، با آیه‌ای قرآنی، به انجام می رساند. این بود که ازدواج خود را با زینب، امری خدایی قلمداد نمود و آن را نیز برای سایر مسلمانان، حلال اعلام کرد. بدین ترتیب شبهات و حرف و حدیث های اصحاب را سرپوش گذاشت و با چرب زبانی، غائله را مورد اغماض و ماست مالی قرار داد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى

315 - سورة النجم 3و4

زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولً.[۳۱۶]

و آنگاه که به کسی (زید)که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او آزادی داده بودی (یعنی کافر بودی و خدا به تو ایمان بخشید و برده بودی و محمد تو را آزاد ساخت.) می‌گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار، و آن چه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می‌کردی، و از مردم می‌ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی (یعنی زینب را دوست می داشتی و از شایعات مردم می ترسیدی که بگویند پیامبر عروس خویش را نکاح کرد. ما اندرون تو را آشکار می کنیم.)پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] او را به نکاح تو درآوردیم. تا [در آینده]، در مورد ازدواج مؤمنان، با زنان پسرخواندگانشان، چون آنان را طلاق گفتند، گناهی نباشد (زینب را نزد خود جای ده) و فرمان خدا را به انجام برسان.

حقیقتاً انسان دچار آشفتگی و پریشانی خاطر می گردد زمانی که می بیند آیه‌ای قرآنی این گونه، و مستقیماً به نام زید اشاره کرده است. این آیه‌نه تنها برای ما، بلکه مورد توجه مفسرانی هم چون ابن کثیر و قرطبی و بسیاری دیگر از مفسران بوده است. تا جایی که از عایشه نقل قول کرده‌اند که‌در

۳۱۶ – الاحزاب 37

این باره گفته‌است: "اگر پیامبر مطلبی در قرآن را به صورت نهانی باقی می گذاشت، قطعاً همین آیه‌را مخفی می کرد".[۳۱۷]

با این تعبیر خدا خود عامل خواستگاری، عقد و نکاح و رسیدن محمد و زینب بوده است. و این گونه یکی دیگر از ازدواج های محمد صورت می پذیرد. نمی توان انکار کرد دلیل اصلی و منطقی این ازدواج همان درون پر از عقده‌های جنسی اوست که حتی در مقابل عروسش که در حکم دخترش می باشد، نتوانسته است این عقده‌ها را سرکوب کند.

سناریویی بدین گونه برنامه‌ریزی شده، زینب را هم دچار توهمات ساخته بود و ادعا می کرد که خدا در آسمان ها، عقد مرا را بسته است. تا جایی که به دیگر زنان محمد طعنه می زد و این اوهام را به رخ آن ها می کشید و می گفت: "خداوند عقد و نکاح مرا در هفت طبقه‌ی آسمان ها بسته‌است". کار بدان جا رسید که عایشه از این گفته‌هایش ناراحت شد و او هم در جوابش می گفت: "من هم آن چنان پاك و معصوم بودم که، از طرف خدا نازل شده‌ام".[۳۱۸] منظور عایشه این بود بقیه‌ی زنان محمد همگی بیوه بوده‌اند و تنها من دختر و باکره بوده‌ام. این وصلت برای محمد بسیار با ارزش و با اهمیت

۳۱۷ - عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: لو كان محمداً كاتما شَيْئًا مِنْ القرآن لَكَتَمَ هذه الآيه. تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر الاحزاب 37

318 - وَبِذَلِكَ كَانَتْ تَفْتَخِرُ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَقُولُ زَوَّجَكُنّ أَهَالِيكُنّ وَزَوَّجَنِي اللَّهُ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَوَاتٍ. ابن کثیر، فی تفسیر آیه الاحزاب37

بوده است. تا جایی که انس روایت کرده است: " مراسمی که برای زینب بر پا شد، برای هیچ کدام از همسران پیامبر سابقه نداشته است".[۳۱۹]

امام بخاری از قول أنس نقل کرده است: "محمد چنان با شکوه برای زینب مراسم گرفته‌بود؛ که برای هیچ کدام از همسرانش چنین مراسمی نگرفته‌بود، حتی برایش گوسفند ذبح کرد".[۳۲۰]

صفیه

صفية بنت حيي بن أخطب بن سعية بن عامر ابن عبيد بن كعب.

صفیه در ابتدا حبیبه‌نام داشت. بعدها به صفیه تغییر نام داده است. زندگی توأم با آسایش و بزرگ منشی داشته است. دو ازدواج ناموفق داشته است. اولی با شاعری یهودی الاصل، به نام سلام بن مشکم و دیگری هم یک یهودی به نام كنانۀ بن أبی الحقیق[۳۲۱] بوده است. در سال هفت هجری به زندگی محمد وارد شده و در سال پنجاه هجری فوت شده است.[۳۲۲]

سپه‌سالاری و خصلت دربارگونه و پادشاه مدارانه‌ی محمد، بیش از پیش حس زیاده‌خواهی و ازدواج های پیاپی را در وجودش شکوفاتر می کرد. برای اثبات این موضوع صفیه سندی است روشن، که طبع پادشاه‌گونه‌ی

---

۳۱۹ – تفسیر القرطبی، تفسیر آیه الاحزاب 37

320 – أولم النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من نسائه كما أولم علی زینب، أولم بشاۀ. باب: الولیمۀ ولو بشاۀ، حدیث 4873

321 – الطبقات الکبری، ج 8 ص 109-110

322 – برای اطلاعات بیشتر الطبقات الکبری، ج 8 ص 109-110

محمد را نمایان می سازد. از این به بعد، از آن محمدی که در مکه، سر در گریبان خود فرو برده‌و مشغول تبلیغات خود بود، هیچ خبری نیست. و خوی سکس گرایانه‌اش عملاً او را به سوی رفتارهای خشونت آمیز سوق می داد.

پس از حملات گسترده و پیاپی مسلمانان با فرماندهی محمد، به‌شهر خیبر، که چندین شبانه‌روز به طول انجامید و طی آن افراد زیادی در خون غرق شدند، مسلمانان شهر را کاملاً ویران کردند و به عنوان فاتح میدان به شهر وارد شدند. پس از اتمام جنگ و خونریزی، محمد به خاطر چنین فتح و ظفر و ویرانکاری ها؛ خدا را شکر گذاری می کند و سه بار فریاد الله اکبر سر می دهد.[۳۲۳]

هم چون دیگر جنگ ها و پس از هر فتحی، و استیلای بر اموال و غارت و چپاول شکست خوردگان، مرحله‌ی تقسیم غنایم و اموال بین مسلمانان شروع می شود. در میان غنایم این جنگ تعداد زیادی کنیز بودند که میان مجاهدان و اصحاب تقسیم شدند. مطابق آیه‌ی 41 سوره‌ی انفال[۳۲۴] یک پنجم این غنایم به خود محمد می رسد و صفیه‌نیز جزیی از آن غنایم بوده است. صفیه با رخساری نورانی و از معدود زنان یهودی بوده است که

323 – صحیح المسلم. کتاب النکاح، باب فضیلهٔ إعتاق أمته ثم یتزوجها. حدیث1365

324 – {وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} (41) سورهٔ الأنفال (لازم است که بدانید غنایمی که در این جنگ نصیب شما شده‌است یک پنجم آن به مربوط به خدا و پیامبر و اقوامش و ..و...

به‌زیبایی شهره بوده است.[۳۲۵] محمد در ابتدا جذابیت و زیبایی این زن نیکو و مشهور را لمس نکرده بود. از این رو او را به صحابه‌ای می بخشد. اما بعدها که زیبایی و جذابیت این زن برایش هویدا می شود، از بخشش خود اظهار پشیمانی می کند و او را نزد خودش باز می گرداند.

أنس یکی از اصحاب مورد اعتماد تاریخ اسلام، چگونگی واقعه‌ی پشیمان شدن محمد را بدین گونه نقل می کند:

"فَجَاءَهُ دِحْيَةُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ فَقَالَ اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيّ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيّ سَيِّدِ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ مَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ قَالَ ادْعُوهُ بِهَا قَالَ فَجَاءَ بِهَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ خُذْ جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ غَيْرَهَا قَالَ وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا."[۳۲۶]

---

۳۲۵ – العقیلی، ص 174

۳۲۶ – عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزَا خَيْبَرَ.و.و فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبَتْ خَيْبَرُ، قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ وَأَصَبْنَاهَا عَنْوَةً وَجُمِعَ السَّبْيُ فَجَاءَهُ دِحْيَةُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ فَقَالَ اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ سَيِّدِ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ مَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ قَالَ ادْعُوهُ بِهَا قَالَ فَجَاءَ بِهَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ خُذْ جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ غَيْرَهَا قَالَ وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا. صحیح المسلم. کتاب التکاح، فضیلة إعتاقه أمته ثم یتزوجها. حدیث 1365 هم چنین سنن النسائی، باب البناء فی السفر.

یکی از یاران پیامبر به نام "دحیه" نزد پیامبر رفت و از وی تقاضای کنیزی از میان اسیران را کرد. پیامبر می گوید: یکی از کنیزان را بردار و برو. او هم مستقیماً از میان سهام محمد، کنیزی به نام صَفِیَّةَ بِنْتَ حُیَیّ را انتخاب می کند. بعد از مدتی یکی دیگر از یارانش نزد پیامبر رفته‌و به وی می گوید: ای پیامبر خدا صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيّ همان ملکه‌ی دو قبیله‌ی بنی قریظه و بنی نضیر را، به دحیه‌بخشیدی؟ به خدا سوگند آن تنها لایق به شماست نه کسی دیگر. ایشان هم دستور می دهد که او را از دحیه‌بازستانند. پس از باز پس گیری صفیه، پیامبر تنها با نیم نگاهی شیفته‌ی او می شود. به دحیه‌امر می کند برو یکی دیگر از کنیزان را انتخاب کن؛ چون این زن را برای خودم نگه‌می دارم. و از کنیز بودن نجات می یابد و او را به عقد خویش در می آورد."

پس از قتل عام اقوام و خویشان این زن، خود این زن نیز با رخسار دلکش خود، قربانی نیروی شهوانی و احساسات محمد می شود و بدین گونه او نیز به لیست زنان محمد افزوده‌می شود. روایت کرده‌اند قبل از مراجعت کامل مجاهدان خدایی از شهر خیبر به شهر مدینه، اُم سلمه، صفیه را آماده‌و آرایش می کند و قبل از مراجعت به شهر مدینه، محمد در کنار این زن ستمدیده‌و مکافات چشیده، هم چون تازه‌دامادی مالك و صاحب اختیار، شب زفافی توأم با کامجویی با وی را به پایان می رساند.[۳۲۷] حتی بخاری

۳۲۷ – منبع قبلی

بدون هیچ شرم و عذاب وجدانی، مراسم سه شبانه‌روزه‌ی این ازدواج را ستایش کرده است.[۳۲۸]

هنگامی که محمد و مجاهدانش به شهر مدینه می رسند، زنان انصاری خبر ازدواج و دامادی مجدد محمد را به گوش عایشه‌می رسانند. او هم با حالتی عصبانی نزد محمد می رود. عایشه‌می گوید: " محمد به چشمانم خیره شد. من هم به او پشت کردم و برگشتم. محمد به دنبالم آمد، مرا در آغوش گرفت، به او گفتم این یهودی را نزد یهودیان برگردان".[۳۲۹]

"سندی" در توضیح این عمل عایشه نوشته است: "منظور عایشه‌از بازگرداندن صفیه به میان یهودیان این بوده است که تاب تحمل این ازدواج را نداشته،و چنین عکس العملی خود نشان از اندوهگینی و عدم رضایت وی دارد."[۳۳۰]

ارضاء غریزه‌ی جنسی انسان ها در میان خانواده‌اشان، به طور طبیعی در زمان آرامش و آشتی امکان پذیر است، تا جایی که در این حالت ها عشق و محبت فزونی می یابد. اما حتی این حالت طبیعی غریزه‌ی جنسی مسلمانان؛ با دیگر انسان ها فرق دارد. فرهنگ غالب عشایر پیشگی منطقه،تأثیر مستقیم

---

328 - أَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثًا يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيّ. صحيح البخاری، کتاب النکاح باب اتخاذ السراری ومن أعتق جاريته ثم تزوجها. حدیث4797

329 - سنن ابن ماجة، المجلد الأول، کتاب النکاح، باب حسن معاشرة النساء. حدیث1980

330 - مراجعه به شرح سندی بر روایت های ابن ماجة در این مسأله.

بر آن ها گذاشته، تا جایی که چه در موقع جنگ و چه در موقع طرح دسیسه‌چینی، غرایز آن ها، همواره در جوش و خروش بوده است. پیامبر اسلام به مثابه‌ی فردی در بطن آن جامعه، فرهنگ عشایرگرایانه‌منطقه‌بر وجود ایشان نیز غالب بوده است. نه تنها در زمان آرامش و آسایش، بلکه در زمان جنگ و فتنه‌انگیزی هم، خواهش های نفسانی وی، هم چنان در اوج بوده است. جنگ خیبر نمادی کامل از کشتار، اشغال، قتل عام، غارت و چپاول آن دوران بوده است! که نتیجه‌ی کاملاً محرز آن، به بردگی کشانیدن هر چه بیشتر اسیران جنگی بوده است. در آن میدان کارزار جنگ و خونریزی، محمد فقط در فکر ارضاء غرایز جنسی خویش بوده است بدون هیچ توجهی به آخر و عاقبت فاجعه‌ای که در راه بوده است. در جنگی چنین خونین، هوس های سکسی محمد به وسیله‌ی زنی دلربا که شیفته‌او می شود؛ و در عین حال که اقوام و خویشانش را قربانی و سلاخی می کند، اما لذت همخوابگی با وی، به مراسمی سه شبانه‌روزه تبدیل می شود. به خاطر این که غنیمت جنگی بوده‌و کنیز محسوب شده است، مهریه‌ای نیز برایش مقرر نمی کند. گویا شرف هم آغوشی و جماع با محمد را یافته‌است.[۳۳۱] این در حالیست که صفیه قبلاً زنی آزاد بوده و شریعت اسلام او را به کنیز تبدیل کرده است.

331 - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْتَقَ صَفِيَّةَ وَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا. صحيح البخاری، کتاب النکاح باب من جعل عتق الأمة صداقها. حدیث4798

مؤرخان نقل کرده‌اند در شب عروسی صفیه و محمد، صحابه‌ای در جلوی چادر آن ها مشغول پاسداری از محمد بوده است. به محمد گفته بودند این زن پدر و برادر و شوهرش را در جنگ از دست داده است، اکنون باید محتاط بود مبادا به شما آسیبی برساند.[۳۳۲] لازم به توضیح است که خداوند درباره‌ی شخصیت محمد در قرآن برای تمامی انسان های روی زمین چنین می گوید: "

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.[۳۳۳]

و آن چه را پیامبر به شما داد آن را بگیرید. و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید. و از خدا پروا بدارید که خدا سخت‌کیفر است..

خَوْلَه دختر حَكِيم

خَوْلَة بِنْت حَكِيم بْن الْأَوْقَص مِنْ بَنِي سَلِيم

ابن کثیر به عنوان مفسر و بخاری به عنوان راوی احادیث، روایت کرده‌اند که یکی از جمله زنانی که خود را به محمد هدیه‌کرده است "خوله " بوده است.[۳۳۴] در مورد (هبۀ یا خود اهدایی) بحثی مفصل بیان خواهد شد.

332 – الحاکم: المستدرك على الصحيحين، ذكر / صفية بنت حيي.

333 – الحشر 7

۳۳۴ – (كَانَتْ خَوْلَةُ بِنْتُ حَكِيمٍ مِنْ اللَّائِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ.) صحيح البخاری: كتاب النكاح، باب، هل للمرأة أن تهب نفسها لأحد. تفسير ابن كثير فی تفسير الآيه 50-51 الاحزاب.

میمونه

(میمونة بنت الحارث بن حزنی ابن بجیر بن الهزم بن رویبة)

قبلاً همسر(مسعود بن عمرو بن عمیر الثقفی) بعدها همسر (أبو رهم بن عبد العزی بن أبی قیس) می شود، بعد از فوت ایشان، در سال هفت هجری به عقد محمد نائل می آید.[٣٣٥] قبلاً اسمش برَّةً بوده، بعدها محمد اسم او را به میمونه تغییر داده است.

عمره

عُمرة بِنْت یزید الکلابیة

ایشان در سال هشت هجری به عقد محمد در آمده است. در مورد نام کامل این زن، میان مؤرخان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی می گویند اسم او فاطمهٔ بنت الضحاک بن سفیان بوده‌اما برخی دیگر او را با نام **عمرة بنت یزید بن عبید** می شناسند. در برخی دیگر از منابع با نام سبا بنت سفیان بن عوف شناخته شده است. اما به نظر اینجانب **عُمرة بِنْت یزید الکلابیة** صحیح تر است.

335 - الطبقات الکبری، ذکر أزواج رسول الله.

لیست زنانی که با آن ها پیوند زناشویی داشته است..

در میان منابع و مأخذ تاریخ اسلام بر سر تعداد و نام زنان محمد اختلاف نظر وجود دارد. ولی چیزی که مورد یقین است، با این تعداد زنان، زناشویی داشته است:

1. خديجة بنت خويلد
2. سودة بنت زمعة بن قيس
3. *عایشة بنت أبي بكر الصديق*
4. حفصة بنت عمر بن الخطاب
5. هند بِنت أَبِي أمیةَ بن المغِيرة
6. أم حبيبة (رملة بنت صخر بن حرب)
7. زينب بنت جحش بن رئاب
8. زينب بنت خزيمة بن الحارث
9. جويرية بنت الحارث بن أبي ضرار.
10. صفية بنت حيي بن أخطب
11. ريحانة بنت زيد بن عمرو
12. مارية بنت شمعون. (مشهور به ماری‌ەی قبطی)
13. خَوْلَة بِنْت حَكِيم بْن الْأَوْقَص مِنْ بَنِي سَلِيم
14. (أم حبيبة) رملة بنت صخر بن حرب
15. ميمونة بنت الحارث
16. عُمرة بِنْت يزيد الكلابية
17. جميلة

18. هم چنین کنیزی که زینب دختر جحش، به او هدیه‌کرده است.[۳۳۶]

این لیست هجده نفره همان همسرانی هستند که با آن ها ازدواج کرده است. احتمال دارد این تعداد کمتر از شماری بوده‌باشد؛ که ذکر گردید. و دلیل آن نیز ناشی از کثرت زنانی است که محمد با آن ها ازدواج کرده است. احتمال می رود در این راستا زنان آزاد و کنیزان از هم قابل تشخیص نبوده‌باشند. مؤرخ بزرگی هم چون "حاکم" در کتابش با نام "المستدرک علی الصحیحین" با پیشینه‌ای کهن تر، نوشته است: "ازدواج محمد با هجده‌زن غیر قابل انکار است. هفت زن از طایفه‌های منسوب به قبیله‌ی قریش، یک زن را از خانواده‌ی خلیفه‌ی قریشی، نه زن دیگر را از دیگر قبایل، و از میان یهودیان یک زن را اختیار کرده است".[۳۳۷] مطابق آن چه‌که از زندگی نامه‌ی این زنان استنباط می شود، یازده زن از میان زنان آزاد، دو زن از آن ها کنیز بودند، یکی از آن ها با خود اهدایی همسر وی شده است، هدیه و سوغات پادشاهان هم یک زن بوده است، حاصل جنگ و خونریزی و چپاول، سه زن به غنیمت گرفته شده بوده است برای محمد.

---

336 - وَجَارِيَةٌ أُخْرَى جَمِيلَةٌ أَصَابَهَا فِي بَعْضِ السَّبْيِ وَجَارِيَةٌ وَهَبَتْهَا لَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ. اطلاعات بیشتر در: السیرة النبویة، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج 1ص47-48 فصل فی سراریه صلی الله علیه وسلم.

۳۳۷ - وقد ثبت وصح عندنا أن رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوج ثمانی عشرة امرأة سبع منهن من قبائل قریش و واحدة من خلفاء قریش و تسعة من سائر قبائل العرب و واحدة من بنی إسرائیل الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، 4/4

بخش دوم

لیست زنانی که آن ها را نکاح کرده، ولی زناشویی با آن ها را به انجام نرسانیده‌است

غیر از آن تعداد زنانی که داستانشان نقل شد.. عقده‌ها و غرایز سیری ناپذیر محمد او را به سوی زنان دیگری هم سوق داده است. هر کدام از این زنان، که شرحشان در ذیل می آید، از آن ها خواستگاری کرده‌ولی بعد از عقد و نکاح، هر کدام به دلایل مختلفی مجبور به طلاق آن ها شده است و حرص سکس کامل با آن ها در دلش به جای مانده است. در اینجا داستان برخی از آن ها را می آوریم؛ تا رسالت این کتاب که همانا پرده‌برداری از مسائل در پرده‌ی اسلام است، را به انجام رسانیده باشیم.

أسماء

أسماء بنت النعمان بن أبي الجون بن الأسود بن الحارث

مؤرخان علت جدایی این زن از محمد ر،ا به دو شیوه نقل کرده‌اند. گفته‌اند؛ زمانی که این زن عروس محمد شده، در خلوتگه زفاف منتظر محمد مانده است. هنگامی که محمد وارد پرده‌ی زفاف می شود، أسماء از او دوری می گیرد و به او می گوید: "مرا ایمن گردان". این جمله باعث جدایی آن دو شده است.[۳۳۸] در روایتی دگر بدین گونه روایت کرده‌اند:

338 – الحاکم: المستدرك على الصحيحين، ذكر / أسماء بنت النعمان.

"محمد در خلوتگه‌حجله به أسماء گفته‌است "جلو آی". أسماء هم در جواب گفته‌است "تو جلو بیا". گویا این کلام أسماء، غرور محمد را خدشه‌دار کرده است و همین جمله محمد را به خشم آورده، و سبب جدایی آن دو شده است.[۳۳۹]

قتیله

قتيلة بنت قيس بن معدي كرب بن معاوية

آن هنگام که محمد أسماء را طلاق می دهد و با عصبانیت از کلبه‌ی حجله بیرون می آید، صحابه‌ای به نام الأشعث بن قیس به محمد می گوید: "نگران نباش، اگر دوست داری همین الان زنی برایت می گیرم که هم زیبا و هم از خانواده‌ای اصیل باشد". محمد می گوید: " آن زن کیست؟" او هم می گوید: "خواهرم قتیله‌است". محمد با خرسندی تمام رضایت خود را اعلام می کند. اشعث روانه‌ی یمن می شود تا خواهرش را که ساکن آنجا بود به خدمت محمد بیاورد. بعد از طی طریقی از جانب یمن به سوی مکه، در میانه‌ی راه خبر مرگ محمد را می شنوند و ناچار به یمن باز می گردند. قتیله بعدها از اسلام خارج می شود و همراه عاشقش به نام " قیس بن مکشوح المرادی " فرار می کنند تا خود را مخفی کنند.[۳۴۰] بعد از فوت

۳۳۹ – منبع قبلی در بحث مربوط به "اسماء"

340- برای اطلاعات بیشتر :الطبقات الکبری، ذکر أزواج رسول الله. ذکر قتیلۀ بنت قیس

محمد، ابوبکر تصمیم می گیرد این دو عاشق و معشوق را گرفته و آن ها را بسوزاند. تنها با این اتهام که کسی حق ندارد با زنان پیامبر ازدواج نماید. اما عمر بن خطاب مانع این تصمیم می شود و می گوید: "محمد با وی همخوابگی نکرده‌و شامل قانون حجاب نشده و در نهایت به جمع زنان آزاد نپیوسته است".[۳۴۱] و این خود رفع اتهامی برای آن ها می شود.

ملیکه

ملیکة بنت کعب الکنانیة

پدر این زن از جمله‌کسانی بوده است که در جنگ بر ضد مسلمانان کشته شده است. پس از عقد کردن ملیکه، با دسیسه‌و نقشه‌ی عایشه، این زن از مخمصه‌ای به نام کلکسیون زنان محمد، رهایی می یابد. رخسار زیبا و اندام برنای ایشان، حسادت عایشه‌را بر می انگیزاند. نزد او می رود و می گوید: "عجبا! که شرمسار نمی گردی، کسی که پدرت را کشته‌است، وی را بر بالین خود جای دهی"؟ این کلام عایشه‌درون پریشان و کینه‌آمیز وی را به جوش می آورد. از این رو در شب زفاف خود را تسلیم محمد نمی کند، بدین خاطر او نیز طلاقش می دهد. اقوام و نزدیکان ملیکه نزد محمد می آیند و تقاضای بخشش و پذیرفتن دوباره‌ی وی را دارند و تاکید می کنند از روی جوانی و خامی این کار را انجام داده، کسی او را فریفته است. اما

341 – برای اطلاعات بیشتر: الحاکم: المستدرک علی الصحیحین، ذکر / قتیلة بنت قیس.

محمد از تصمیم خودش پشیمان نمی شود. او نیز بعدها همسر شخص دیگری می شود.[۳۴۲]

عالیه

العالیة بنت ظبیان

علت به هم خوردن این وصلت، که یکی از قابل توجه‌ترین وقایع ازدواج و طلاق های آنی پیامبر است، این بود که‌در شب زفاف زمانی که محمد بدن عریان عالیه را با لکه‌هایی سفید رنگ می بیند؛ در همان شب و در همان لحظات اولیه طلاقش می دهد و مهرش را نیز به او می بخشد.[۳۴۳]

امیمهٔ

(امیمة) یا (اسماء بنت النعمان بن شراحیل)

اتفاق عجیبی در شب زفاف برای این زن روی می دهد، گویا در آن شب محمد به وی گفته‌است:

قَالَ هَبِي نَفْسَكِ لِي

خودت را به من هدیه کن.

امیمه‌بدین گونه جوابش را می دهد: "

342- برای اطلاعات بیشتر :الطبقات الکبری، ذکر أزواج رسول الله. ذکر ملیکۀ بنت کعب اللیثی

۳۴۳ - العقیلی، ص654 در کتاب السیرۀ النبویۀ، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج1ص47-48 فصل فی أزواجه. به شیوه‌ای دیگر روایت شده‌است .

قَالَتْ وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ."[۳۴۴]

آیا دختر پادشاه، خود را به مردی بازاری هدیه‌می کند؟ محمد با پیش آمدن، سعی در نوازش و آرامش دادن به‌وی را دارد. اما امیمه‌خود را عقب می کشد و به محمد می گوید: " از دست تو به خدا پناه می برم".[۳۴۵] محمد نیز او را طلاق می دهد.

این را نمی توان انکار کرد که امیمه و أسماء دو زن متفاوت بوده‌اند. مطلب قابل تأمل این است که، زنان زیادی بوده‌اند که حاضر به ازدواج با محمد نشده‌اند و او را شخصی بازاری دانسته‌اند.

سنا

سناء بنت أسماء بن الصلت السلمية

محمد از سنا خواستگاری کرده او را عقد می کند. اما سنا قبل از رفتن به خانه‌ی بختش! چشم از جهان فرو می بندد.[۳۴۶]

در کل این زنان، زنانی هستند که آن ها را عقد کرده‌بدون ایجاد پیوند زناشویی و آن ها عبارتند از:

1. أسماء بنت النعمان بن أبي الجون
2. سناء بنت أسماء بن الصلت السلمية

۳۴۴ – قَالَ هَبِی نَفْسَكِ لِی قَالَتْ وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ قَالَ فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ فَقَالَتْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. صحيح البخارى، كتاب الطلاق، باب من طلق وهل يواجه الرجل امرأته بالطلاق. حديث4956/4957

۳۴۵ – منبع قبلی.

۳۴۶ – الحاكم: المستدرك على الصحيحين، ذكر / سناء بنت أسماء بن الصلت السلمية.

3. مليكة بنت كعب الكنانية
4. قتيلة بنت قيس بن معدي كرب
5. أسماء بنت كعب.
6. اميمة بنت شراحيل.
7. شراف بنت خليفة الكلبية.
8. عمره بنت معاوية الكندية.
9. العالية بنت ظبيان
10. عمره الغفارية.
11. ليلى بنت الخطيم الأنصارية.
12. ليلى بنت حكيم الأنصارية الأوسية.
13. هند بنت يزيد[٣٤٧]

بخش سوم

زنانی که از آن ها خواستگاری کرده،
ولی هر یک به دلایلی به عقد و نکاح او در نیامده‌اند..

سکس و غریزه‌ی جنسی سیری ناپذیر، در هر موقعیت و در هر شرایطی، بر وجود و افکار محمد غالب بوده و همچو نیرویی آتشین و پر جوش، درونش را گداخته است. غیر از آن تعداد زنانی که عقد کرده است، تعداد

347- برای اطلاعات بیشتر المستدرک علی الصحیحین. ذکر تسمیۀ ازواج الرسول الله. هم چنین تفسیر القرطبی: فی تفسیر آیه الاحزاب 28

دیگری از زنان را خواستگاری کرده، ولی مثل بقیه به‌شرف دیدار او نائل نشده‌و مورد خشونت پیامبر گونه‌وی قرار نگرفته‌اند. حالا به هر دلیلی، چه از طرف خود یا از طرف خویشان؛ دست رد به سینه‌ی محمد زده‌اند. یا در برخی موارد پشیمانی از طرف خود محمد بوده است. مثلاً "ضباعة بنت عامر" یکی از زنان باب طبع اعراب بوده، با باسن بزرگش توجه محمد را به خود جلب کرده است. قبل از شروع به تبلیغ برای پیامبریش، این زن را با حالت عریان در داخل کعبه‌دیده بود.[۳۴۸] محمد از او خواستگاری کرد ولی بعدها کهولت و سن بالای آن زن مانع از آن ازدواج شده است.[۳۴۹]

این هم تعدادی از آن زنانی که، فقط در مرحله‌ی خواستگاری باقی ماندند:

1. أمامة بنت حمزة بن عبد المطلب بن هاشم
2. خولة بنت الهذيل بن هبيرة بن قبيصة
3. شراف بنت خليفة بن فروة
4. مرة بنت الحارث بن عوف بن كعب بن ذبيان.
5. حبيبة بنت سهل بن الحارث بن زيد بن ثعلبة الأنصارية.
6. سوده القرشيه.
7. صفية بنت بشامة بن نضله.
8. ضباعة بنت عامر بن قرط بن سلمة بن قشيربن كعب بن ربيعة.
9. أم شريك بنت جابر الغفاريه.

348 – الآصابة، ابن حجر العسقلانی، باب، ضباعة بنت عامر

349 – الطبقات الكبرى، لآبن سعد، ذكر من خطب النبی، ولم يتم نكاحه

10. أم شريك الأنصارية. (ام شريك)
11. غُزَيَّة بنت دودان بن عوف
12. أم شريك الدوسيه.
13. أم شريك القرشية العامريه.
14. (أم هانى) فاختة بنت آبي طالب بن عبد المطلب.[۳۵۰]

*****

در میان تمامی زنانی که با آن ها ازدواج کرده است؛ تنها یک نفر از آن ها دختر بوده، (عایشه) بقیه همگی بیوه بوده‌اند. به غیر از اولین همسرش(خدیجه)، با بقیه‌زنانش در فاصله‌ی زمانی 50 تا 63 سالگی، یعنی در مدت سیزده‌سال آخر عمرش، ازدواج کرده است. برای مثال:

در 51 سالگی سودة بنت زمعة

در 54 سالگی عائشة بنت أبي بكر الصديق

در 56 سالگی حفصة بنت عمر بن الخطاب

در 56 سالگی زينب بنت خذيمة بن الحارث

در 56 سالگی أم سلمة–هند بنت أبي أمية

در 56 سالگی زينب بنت جحش

350- برای اطلاعات بیشتر به این منبع مراجعه کنید که بیشتر این اسماء در آن مکتوب هستند : الطبقات الکبری، ذکر من خطب النبی من النساء فلم یتم نکاحه

در 58 سالگی (جويرية) بَرَّة بنت الحارث

در 60 سالگی صفية بنت حيي بن أخطب

در 60 سالگی (أم حبيبة) رملة بنت أبي سفيان

در 60 سالگی ميمونة بنت الحارث الهلابية

تمامی زنانش نیز بدین منوال بوده‌اند.

می توان این گونه نتیجه‌گرفت که محمد در زندگیش با هجده‌زن به طور رسمی پیوند زناشویی داشته است. سیزده‌زن دیگر را عقد کرده‌ولی زناشویی نکرده، از چهارده‌زن هم خواستگاری کرده، اما به دلایلی ازدواج کامل، برایش میسر نبوده است.

بخش پنجم

خود اهدایی زنان به محمد

یکی دیگر از پدیده‌های قابل توجه دنیای اسلام، پدیده‌ایست به نام خود اهدایی زنان به محمد. که در قرآن و روایات به نام (هبه) یا خود اهدایی معروف است، هر زن شوهردار یا بیوه اگر می‌خواست، می توانست خود را به عنوان هدیه به محمد تقدیم کند. او هم اگر اشتیاق به معاشقه داشت، برای خودش نگه می‌داشت و حلال او می شد. ولی اگر میل به معاشقه نداشت در این صورت او را به عقد کسی دیگر در می‌آورد. زن هم

نمی‌توانست اظهار پشیمانی کند! این خود اهدایی زنان مختص به محمد بود و برای دیگر مؤمنان حرام است! مطابق آیه‌ی 50 سوره احزاب:

وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النبـي أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ.[۳۵۱]

و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد، او را به همسری بگیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه برای سایر مؤمنان... .

تمایز قایل شدن در این نوع ازدواج و اختصاص داشتن چنین زنانی به پیامبر، در آیه کاملاً مشخص است و جزء نوآوریهای این نابغه‌ی سکس، محسوب می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که یگانه ابداع محمد می‌باشد. اما سایر مسلمانان را از برکات این ابداع، محروم کرده است.

ابن کثیر در تفسیر این آیه چنین بیان کرده است:

لَيْسَ **لِامْرَأَةٍ تَهَب نَفْسهَا لِرَجُلٍ بِغَيْرِ وَلِيّ وَلَا مَهْر إِلَّا لِلنَّبِيِّ.**[۳۵۲]

هیچ زنی حق ندارد بدون مهریه و بدون حضور سرپرستش، خود را به عقد مردی دیگر در بیاورد بجز برای پیامبر.

البته اهداء کردن زنان قبل از اسلام رواج داشته است اما خود اهدایی زنان وجود نداشته است. زنان هم چون یک هدیه‌ی با ارزش در میان سرداران و قدرتمندان و ثروتمندان و پادشاهان مبادله شده‌اند. به عنوان نمونه پادشاه

---

۳۵۱ - الاحزاب 50

352 - تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی 50 الاحزاب

مقوقس دو زن و دختر عموی خود را، به عنوان هدیه برای محمد فرستاده است.

او هم در کمال مهربانی و با آغوشی باز، پذیرای آن ها شد و با یکی از آن ها هم همخوابگی کرد.[۳۵۳] ولی هیچ موردی مشاهده نشده است که زنی در شبه جزیره عربستان چه قبل از اسلام، و چه بعد از اسلام، خوداهدایی نماید. محمد این پدیده‌را، صرفاً جهت سیر کردن عقده‌ها و غریزه‌ی جنسی سرکش خود ابداع کرده است.

مطابق روایات، هر زنی که خود را به محمد پیشکش می‌کرد؛ اگر بعداً از کار خود پیشمان می‌شد؛ نزد محمد هم چون سگی بود که استفراغ کرده و مجدداً استفراغش را لیس می زند.[۳۵۴]

قرطبی در تفسیر خود آورده است که، مطابق نظر برخی از مؤرخان محمد چنین همسرانی را، نداشته است که خود را پیشکش وی کرده باشند، اما برخی دیگر معتقدند که محمد همسر خود اهدایی داشته است.[۳۵۵] ابن کثیر معتقد است تعداد آن زنانی که خود را پیشکش محمد کرده‌اند بسیار زیاد

۳۵۳ – الحاکم: المستدرک علی الصحیحین: ذکر / سراری رسول الله

۳۵۴ – قَالَ النَّبِيُّ لَيْسَ لَنَا مَثَلُ السَّوْءِ الَّذِي يَعُودُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَرْجِعُ فِي قَيْئِهِ. صحیح البخاری: کتاب الهبۀ وفضلها والتحریض علیها، باب لا یحل لأحد أن یرجع فی هبته وصدقته. حدیث 2479/2478

355 – تفسیر القرطبی الاحزاب 50

بوده است[356] همان طور که در بخش زنان محمد به آن اشاره شد **خَوْلَة بِنْت حَكِيم بْن الْأَوْقَص مِنْ بَنِي سَلِيم** یکی از جمله زنانی بوده است، که خود اهدایی کرده است.[357] مطابق تفسیر قرطبی هر زنی که خود را به محمد هدیه کند بدون، مهر و نکاح برای او حلال است.[358] عایشه در مقابل چنین اعمال محمد واکنش نشان داده، و محمد نیز با آیه‌ای پاسخ وی را داده است.

زنانی که خود را به محمد هدیه می‌کردند، اگر رخسارشان باب طبع او نبود، به افراد دور و برش می‌بخشید. بخاری و مسلم روایت کرده‌اند گویا یکی از زنانی که خود را به محمد هدیه کرده است نزد ایشان می رود، ایشان هم بعد ازورانداز کردن از فرق سر تا نوک پنجه، آخر سر او را نمی پسندد و سرش را پایین می‌اندازد و سکوت می‌کند به نشان اینکه چهره و رخسار وی را نپسندیده است. در همین موقع صحابه‌ای که در آنجا حضور دارد اعلام می‌کند: ای پیامبر خدا اگر شما خواهان او نیستید، او را به من

356 - أنَّ اللَّاتِي وَهَبْنَ أنْفُسهنَّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِير. ابن کثیر، تفسیر الآیه 50 الاحزاب

357 - تفسیر ابن کثیر الاحزاب 50

358- تفسیر القرطبی الاحزاب 50

ببخشایید. پیامبر هم بعد از گذاشتن شروطی چند، بی توجه به رضایت زن، وی را به عقد آن صحابه در می آورد.[۳۵۹]

هم چنین زنی به نام اُم کلثوم بنت عقبه خود را به محمد اهدا می‌کند او هم این زن را نمی‌پسندد و در نتیجه او را به عقد زید در می‌آورد. اُم کلثوم و برادرش در مقابل این عمل محمد راضی نبوده‌اند، ولی قدرت و سلطه محمد، باعث شده بود که نتوانند از این تصمیم محمد، شانه خالی کنند.[۳۶۰]

تمامی رویدادها و سرگذشت های دنیای سکسوالیته‌ی محمد، در تاب و توان این کتاب نمی گنجد. چون که سر درآوردن و تحقیق و تفحص در این مورد، به سبب انبوه منابع و مأخذ تاریخ اسلام؛ محقق را دچار نوعی سردرگمی و پریشان خاطری می سازد. در مطالعه‌ی این منابع، بارها با جملات و پاراگراف هایی برخورد کرده‌ام که چشم پوشی از آن ها را،

359 – جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ جِئْتُ أَهَبُ لَكَ نَفْسِي قَالَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَعَّدَ النَّظَرَ فِيهَا وَصَوَّبَهُ ثُمَّ طَأْطَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأْسَهُ فَلَمَّا رَأَتْ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا فَقَالَ وَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ قَالَ.و.و. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب تزویج المعسر.حدیث479 صحیح مسلم: باب / ندب النظر إلی وجه المرأة وکفیها لمن یرید تزوجها.

۳۶۰ – أُمّ كُلْثُوم بِنْت عُقْبَة بْن أَبِي مُعَيْط، وَكَانَتْ وَهَبَتْ نَفْسهَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَزَوَّجَهَا مِنْ زَيْد بْن حَارِثَة، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ هِيَ وَأَخُوهَا وَقَالَا : إِنَّمَا أَرَدْنَا رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَزَوَّجَنَا غَيْرَهُ. تفسیر القرطبی فی تفسیر آیه الاحزاب

نوعی خیانت می دانم. به عنوان مثال روزی از روزها دختری به نام ام حبیبه دختر عباس را دیده است که تازه مرحله‌ی شیر خوارگی را تمام کرده بود، یعنی سنش در میانه‌ی دو تا چهار سالگی بوده است. با دیدن این دختر بچه گفته‌است: " اگر زنده‌ماندم و این دختر عباس بزرگ شد، با او ازدواج خواهم کرد".[۳۶۱]

یا اینکه، روزی با زنی انصاری که پیش محمد رفته‌بود، مدت طولانی خلوت می کنند. بعد از مدتی که باز می گردند محمد به او می گوید: "به خدا سوگند که شما از بهترین دوستان من هستید".[۳۶۲] در آن روایت بیان نشده است که آن زن چه‌کسی بوده است، و چرا آن مدت طولانی با محمد خلوت کرده است.

361 – عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ عَبَّاسٍ وَهِيَ فَوْقَ الْفَطِيمِ قَالَتْ فَقَالَ لَئِنْ بَلَغَتْ بُنَيَّةُ الْعَبَّاسِ هَذِهِ وَأَنَا حَيٌّ لَأَتَزَوَّجَنَّهَا. مسند أحمد. باقی مسند الأنصار. حديث أم االفضل بن عباس و هی أخت ميمونة.

362 – أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَلَا بِهَا فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّكُنَّ لَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ. صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب ما يجوز أن يخلو الرجل بالمرأة عند الناس. حديث4936

باب ششم

بخش اول

اُمّهات المؤمنین

و رازهای پشت پرده‌ی زندگی اجتماعی محمد..

اگر محققی بی طرف و به‌دور از تعصب، تاریخ پر فراز و نشیب زندگی اجتماعی محمد را مورد بررسی قرار دهد، برایش مُحَقق خواهد شد که زندگی ایشان سرشار از قدرت طلبی و انباشت ثروت و غرق در سکس و زنان بوده است. و پاسخ گویی به این نیاز درونیش، جزء مهم ترین و با ارزش ترین نیازها و تمایلاتش بوده است. جدای از قدرت و اقتصاد، افراد زیادی که معاصر وی بوده‌اند، از تعداد انبوه زنان محمد سخن به میان آورده‌اند. و گفته‌اند: "محمد چنان غرق در زن گرفتن و خواستگاری بوده است که‌انگار کاری مهم تر از این مسأله‌در برنامه‌اش نداشته است". در اشاعه‌ی این واقعیات یهودیان نقش اساسی داشته‌اند. برای توجیه‌کردن و جواب دادن به چنین سخنانی، آیه‌ای بدین گونه در قرآن مکتوب است:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.[۳۶۳]

بلکه بعضی از مردم، برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌ورزند.

363 - النساء 54

از این رو با مطالعه‌ی تاریخ اسلام چندین سؤال به ذهن خطور می کند و خوشبختانه خود تاریخ هم پاسخگوی برخی از آن ها بوده است. مثلاً اگر سؤال شود، محمد چگونه از عهده‌ی این چنین همسر گیری هایی بر آمده و نیازهای جنسی آن ها را تأمین کرده است؟ پاسخ چنین سؤالی در منابع موثق تاریخی بدین گونه بیان شده است که؛ محمد برایشان نوبت تعیین کرده بود. هر شب، نزدیکی از آن ها می ماند، بعضی مواقع هم در دمدمای عصر خارج از نوبت، نزد یکی از آن ها رفته است. و در هیچ موقعیتی از نُه زن کمتر نداشته است.[۳۶۴]

سکس با این نُه زن، غیر از آن تعداد کنیزانی بوده است که همیشه در اطراف و اکنافش آماده بودند. محمد این قدرت سرشار از سکس را، به الهامی از طرف جبرئیل ربط می داد. و می گفت: "روزی جبرئیل چیزی به من خورانده است، و به محض خوردن آن، قدرت جنسی من چهل برابر شده است".[۳۶۵] این چنین قدرت جنسی همیشه‌در حال فوران را، می توان در شخصیت و فعالیت کسی هم چون "راسپوتین" دید.

۳۶۴ - أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَهُ تِسْعُ نِسْوَةٍ. صحيح البخاري. كتاب النكاح باب كثرة النساء. حديث 4781 صحيح مسلم: باب، القسم بين الزوجات وبيان أن السنة أن تكون لكل واحدة ليلة مع يومها.

۳۶۵ - لقيني جبريل بقدر فأكلت منها وأعطيت الكفيت وقاع أربعين رجلا. المنتخب من كتاب أزواج النبي..ما جاء فيما أوتي رسول الله صلى الله عليه وسلم من القوة في الجماع.

البته نباید فراموش کرد که این قدرت فوق العاده‌ی جنسی دلیلی بر ضعف پیامبری و یا ضعف اسلام نیست. بلکه خود دلیلی بر صحت ادعای ما مبنی بر توانایی های طبیعی انسان را نشان می دهد. این چنین توانایی های جنسی ارتباطی با گفتارهای دینی و متافیزیکی ندارد. بلکه کاملاً یک پدیده‌ی طبیعی است. و محمد هرگاه آرزو کرده‌باشد، و به هر طریقی، که برایش ممکن بوده‌باشد خود را ارضاء کرده است. ناگفته نماند که انتقادی بر توانایی های انسان نیست. بلکه انتقاد اینست که شخصی ادعا کند و بگوید "من پیامبرم". از طرفی از پاک کردن جامعه از فساد و تباهی دم زده‌و کنترل نفس اماره را توصیه‌کند. از طرف دیگر خود پرچمدار و سرقافله‌ی رهروان نفس اماره باشد. در جایی دیگر با تبلیغاتی این چنین ضد و نقیض، زمانی که زنانش روزه بودند، یا در قاعدگی ماهیانه بوده‌اند، با آن ها معاشقه‌کرده‌و هرگز چیزی از خوشگذرانی هایش کم نکرده است.[۳۶۶] همان طور که در روایات به کرّات بیان شده است، که محمد منی و شهوت خود را در رحم زنانش در هنگام قاعدگی به سبب خونالودگی آن ها، خالی نمی کرد. به عنوان نمونه عایشه نقل کرده است و می گوید: "در زمان قاعدگی محمد

۳۶۶ – عن عائشة رضی الله عنها قالت ثم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل وهو صائم ویباشر وهو صائم. صحیح مسلم: باب بیان أن القبلة فی الصوم علی من لم تحرک شهوته. حدیث1106

مرا وادار می کرد دستمالی بر روی مهبل خود بیندازم و بدین طریق عمل جنسی را به انجام می رسانید". [۳۶۷]

این در حالی است که آیه‌ای در سوره بقره‌وجود دارد که در آن، عمل سکس را در زمان عادت ماهیانه نفی می کرده است؛ اما خود محمد به این امر مبادرت ورزیده‌است:

" وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَاء فِي الْمَحِيضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىَ يَطْهُرْنَ [۳۶۸]

از تو در باره‌ی عادت ماهانه [زنان] می‌پرسند. بگو آن رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند..."

آیه بر عدم جماع در مدت زمان عادت ماهیانه تأ کید دارد، اول به سبب این که برای زن درد آور است و دیگر این که در این مدت زهدان خونالود و چرکین است. تا جایی که زن وارد شده‌به چنین حالتی را، نجس می انگارند. ولی محمد حتی فرمان خدایش را هم اجراء نمی کرد. حتی زنان قاعده‌و پریود را ناپاک و نجس می داند و این علت نجاست معلوم نیست به چه چیزی بر می گردد! قاعدگی زنان پدیده‌ای کاملاً طبیعی است و احتیاج

---

۳۶۷ – عن عائشة قالت: كنت أغتسل أنا والنبـي صلى الله عليه وسلم من إناء واحـد كلانـا جنب وكان يأمرني فأتزر فيباشرني وأنا حائض. صـحيح البخـاري: كتـاب الحـيض: بـاب، مباشرة الحائض. حديث296

368 – البقره222

به بررسی های علمی دارد، در نتیجه‌ی تمامی بررسی های علمی، مطلبی دال بر ناپاکی زنان در این دوران، وجود ندارد. احتمال دارد این قانون نیز، از جمله‌ی آن احکامی باشد که برای خودش جنبه‌ی اجرایی و استثنایی داشته است. از همان احکامی که با وجود داشتن وضو، یا در حال روزه‌داشتن، یا در حالت حیض زنانش؛ می توانسته‌با آن ها معاشقه نماید. ولی این قانون عمومیت نداشت و برای دیگر مردم حرام بود. هم چنان که نقل کرده‌اند که مردی با دهان روزه با همسرش عشق بازی کرده است. محمد نیز حکمی بدین گونه برایش تعیین می نماید: "یا باید برده‌ای را آزاد کنی، یا دو ماه پشت سر هم روزه‌بگیری، یا شصت فقیر را طعام دهی". [٣٦٩]

محمد سوای از آن همه همسری که داشته است، سرگذشتی دیگر از زندگی وی نقل کرده‌اند که نشانگر قدرت فوق العاده و کنترل ناپذیر غریزه‌ی جنسی وی می باشد. روزی از روزها در بازار زنی را دیده، فی الفور فکر سکس و هوسرانی بر سرش می زند در جا به خانه باز می گردد و شهوت خویش را در یکی از زنانش تخلیه می کند. عین روایت بدین گونه است:

---

٣٦٩ - أبا هريرة رضى الله عنه قال ثم بينما نحن جلوس ثم النبى صلى الله عليه وسلم إذ جاءه رجل فقال يا رسول الله هلكت قال ما لك قال وقعت على امرأتى وأنا صائم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هل تجد رقبة تعتقها قال لا قال فهل تستطيع أن تصوم شهرين متتابعين قال لا قال فهل تجد ما تطعم ستين مسكينا. صحيح البخارى: كتاب الحيض، باب، إذا جامع فى رمضان ولم يكن له شىء فتصدق عليه فليكفر. صحيح مسلم: كتاب الحيض. باب، تغليظ تحريم الجماع فى نهار رمضان.

عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى امْرَأَةً فَأَتَى امْرَأَتَهُ زَيْنَبَ وَهِيَ تَمْعَسُ مَنِيئَةً لَهَا فَقَضَى حَاجَتَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ.[۳۷۰]

از جابر نقل شده است که همانا رَسُول خدا زنی را دیده است و فوراً خود را به همسرش زینب، می رساند. هر چند زینب مشغول پخت نان بود؛ اما محمد نیاز جنسی خود را برآورده کرد و پیش اصحاب و یارانش بازگشت و به آن ها گفت: "زن در شکل و صورت شیطان، به انسان روی می آورد و در همان شکل و شمایل نیز، به انسان پشت می کند".

اگر چه زینب مشغول سرشتن خمیر بوده است، ولی نیاز عاجل محمد، مجال اتمام پخت نان را نداده است و با هر شیوه‌و هر طریق ممکن خود را از آن جهش ناگهانی هوی و هوس خلاص کرده است. بعد از اتمام نیاز جنسیس، فراموش می کند که غرایز جنسی وی باعث و بانی این ارتباط بوده است. با این حال باز هم زن را مجرم و هم پایه‌ی شیطان قلمداد می کند و آن را به دیگر اصحابش نیز، القاء می کند. همین درك نادرست و عدم فهم کافی محمد در قبال سکس و زن، شخصیت وی را وهم آلود کرده است و مسلمانان را با قاموسی از کلمات و حرکات ناآشنا و عجیب و غریب روبرو ساخته‌است؛ که قبلاً چنین اعمالی در میانشان بدین گستردگی یافت نمی شد. و هیچ گاه چنین انتظاری نداشتند که زنی رو درروی

370 – صحیح مسلم: کتاب النكاح، باب ندب من رأى امرأة فوقعت في نفسه إلى أن يأتي امرأته أو جاريته فيواقعها. حديث 1403

پیامبرشان بیاستد و او را با صفت عامی و خصلت بازار منشانه توصیف نماید.[۳۷۱]

محمد کاملاً نسبت به کام گرفتن ها و لذاید جنسی ناآگاه بوده است. چون که این ارتباط بستگی تام به نحوه‌ی انجام و خود انجام دهنده‌ی آن دارد. به همین خاطر در خیال خود، زنانی را که پرده‌ی بکارتشان را از دست نداده‌اند، بهتر و لذت بخش تر دانسته است. مدام به اصحابش توصیه می کرد اگر قصد ازدواج کردید، دختر بگیرید نه بیوه. روزی جابر بن عبدالله خبر متأهل شدن خود را به محمد داده است. محمد گفته‌است: دختر است یا بیوه؟ او هم می گوید: " بیوه‌است. محمد می گوید اگر دختر می گرفتی بهتر و نکوتر بود، چون با او بازی های کودکانه را هم می توانستی انجام دهی".[۳۷۲]

این سرگذشت، نمود همان خاطره‌ایست که برای مستعصم، خلیفه‌ی عباسی پیش آمده است. دو کنیز را نزد خلیفه برده‌اند، یکی دختر بوده دیگری بیوه،تا از میان آن دو یکی را انتخاب نماید. او هم دختر را انتخاب می کند. بیوه به او می گوید: "بین من و او یک روز اختلاف وجود دارد".

۳۷۱ – صحیح البخاری، کتاب الطلاق، باب من طلق وهل یواجه الرجل امرأته بالطلاق. حدیث4957/4956

۳۷۲ – فَقَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَزَوَّجْتَ فَقُلْتُ تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا فَقَالَ مَا لَكَ وَلِلْعَذَارَى وَلِعَابِهَا. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: تزویج الثیبات. حدیث4792

دخترک در پاسخ گفت:" یک روز در نزد خدا برابر است با هزار شب شما". این سخن مصداق این آیه است:

إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.[۳۷۳]

همان طور که اشاره‌کردیم قدرت فوق العاده‌ی جنسی محمد و برآورده‌کردن هوی و هوس هایش، مردم را نسبت به وی بدگمان کرده بود. از این رو هر وقت او را با زنی می دیدند، بادیده‌ی شک و بدگمانی به او می نگریستند. مطابق روایتی که صفیه همسر محمد برای علی بن امام حسین بازگو کرده است: "در راهی دو صحابه به نام های (اُسید ابن حوزیر) و (عُبّاد بن بشیر) را می بینند. در حین سلام و عرض ادب، ایماء و اشاره‌هایی میان این دو صحابه رد و بدل می شود. محمد به ایماء و اشاره‌های آن ها پی برد. آن ها را نگه داشت و گفت: " این خانمی که همراهم است صفیهٔ بنت حیی است. اصحاب می گویند: سبحان الله، ما که چیزی نگفته‌ایم. محمد خطاب به آن ها گفت: "شیطان همیشه در کمین است تا در نهاد و خون انسان ها نفوذ نماید، تنها هراسی که داشتم مربوط به این بود که مبادا شیطان در ذات شما نیز نفوذ کند".[۳۷۴]

---

373 – سورهٔ الحج 47

۳۷۴ – جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزُورُهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهَا يَقْلِبُهَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ مَرَّ رَجُلَانِ مِنْ الْأَنْصَارِ فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رِسْلِكُمَا إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ فَقَالَا سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا فَقَالَ النَّبِيُّ

هم چنین اسماء بنت ابی بکر الصدیق خواهر عایشه و خواهرزن محمد، در راهی با پشته‌ای سنگین راه می رفت. محمد او را می بیند و از او می خواهد تا با هم بر شترش سوار شوند، اسماء از ترس غیرتی شدن مردش، با او سوار نمی شود.[۳۷۵] اما اگر أسماء از محمد مطمئن بود و مردم نسبت به وی سوء ظن نداشتند، قطعاً با او همراه می شد.

داستان زیر هم چنین سؤالاتی را در اذهان متبادر می سازد. عایشه‌می گوید: " شبی که نوبت همراهی با من بود، زمانی که پیامبر رسید من خود را به خواب زدم. پیامبر دمپایی و عبایش را درآورد و روی پتو درازکش شد. بعد از اطمینان از این که من خوابم برده‌است، به آرامی از جایش برخاست و به آرامی دَر را گشود و بیرون رفت. من هم لباس پوشیدم و حجاب کردم و عبایم را بر روی خود انداختم و تا بقیع دنبالش کردم. دیدم سه‌بار دستانش را بلند کرد و بعداً برگشت. من هم با عجله برگشتم، هروله می رفت. من هم سعی کردم با دویدن قبل از او به خانه برسم و دوباره‌خود را به خواب زدم. هنگامی که به منزل رسید، فهمیده بود که‌من دنبالش کرده‌ام. به من گفت (عایش) چی شده؟ آن سایه‌ای که دیدم تو بودی؟ من هم گفتم پدر و

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنْ الْإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا. صحیح البخاری، کتاب الاعتکاف، باب هل یخرج المعتکف لحوائجه إلى باب المسجد. حدیث1930

۳۷۵ – منبع قبلی: صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب. الغیرة. حدیث4926

مادرم فدایت گردند، بله من بودم. مشتی بر سینه‌ام کوبید و گفت: "چرا فکر می کنی خدا و پیامبرش به تو ظلم می کنند.." و غیره[۳۷۶]

خودش هم نسبت به زنانش بدگمان بوده است. مثلاً روزی که به منزل عایشه‌می رفت، مشاهده کرده که مردی پیش عایشه است. محمد با دیدن آن مرد رنگش پریده و خیلی برایش سخت بوده است. عایشه به محمد گفته‌است: " این برادر رضاعی(شیری) من است". محمد با عصبانیت گفته‌است: "خوب فکر کنید چه کسانی برادر شما هستند، بیشتر شیر دادن ها (شاید)به خاطر گرسنگی بوده‌باشد".[۳۷۷]

ابن قیم الجوزی در کتابش به نام أخبار النساء، بیشتر از هر مؤرخ دیگری ظنین و بد گمان بودن محمد را به تصویر کشیده است. به عنوان نمونه می گوید: " روزی مردی نابینا به نام ابن أم مکتوم به خانه‌ی محمد آمده بود. در آن هنگام دو تن از همسرانش حضور داشتند محمد به آن ها گفته‌است بروید و در اتاقی دیگر بنشینید. زنان گفته‌اند: " ای محمد این مرد که نابینا

---

۳۷۶ – صحیح المسلم: کتاب الجنائز باب ما یقال ثم دخول القبور والدعاء لأهلها. حدیث974

۳۷۷ – قَالَتْ عَائِشَةُ دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِي رَجُلٌ قَاعِدٌ فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ أَخِي مِنْ الرَّضَاعَةِ قَالَتْ فَقَالَ انْظُرْنَ إِخْوَتَكُنَّ مِنْ الرَّضَاعَةِ فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنْ الْمَجَاعَةِ. صحیح مسلم، کتاب الرضاع. باب إنما الرضاعة من المجاعة. حدیث1455

است و چیزی را نمی بیند. محمد در جواب گفته‌است: او نابینا است، شما که بینا هستید!"[۳۷۸]

نمی توان اسلام یا خود محمد را به جرم سکسبازی متهم و گنه‌کار بدانیم. چون که سکسبازی هایی که در دوره‌ی اسلامی وجود داشته است، آداب و رسوم بسیار ارتجاعی و بی ارزشی بوده‌اند، که از رفتار و کردار باستانی شبه‌جزیره‌ی عربستان، که مرسوم بوده است، به جایی مانده است. ولی اتهام و جرمی که به اسلامیت و پیامبری محمد وارد شده است این است که؛ ارتجاعی ترین و بی ارزش ترین پدیده‌ی سکسبازی را با تمام جزئیاتش أحیاء کرده است، آن هم به‌قیمت پایمال کردن کرامت انسانی زنان و نادیده انگاشتن ابتدایی ترین حقوق آنان. در اسلام همیشه زن را در پایین تنه‌اش خلاصه‌کرده‌اند و صرفاً هم چون وسیله‌ای برای ارضاء لذایذ جنسی به حساب آورده‌اند. و این حقیقتی غیر قابل انکار است. در روایتی از محمد چنین آمده است: "زن عورت است اگر از خانه هم بیرون رود شیطان نگهبان اوست".[۳۷۹]

---

۳۷۸ - ابـن قـیم الجوزیـۀ.: اخبـار النـساء. دار المـدی للثقافـۀ والنـشر سـوریا/ دمشق 2001ص 108

379 - عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ فَإِذَا خَرَجَتْ اسْتَشْرَفَهَا الشَّيْطَانُ. سـنن الترمـذی. کتـاب الرضـاع، بـاب مـا جـاء فـی کراهیـۀ الـدخول علـی المغیبـات. حدیث 1183

داشتن شمار بسیار زیادی همسر، شبهه‌ای ایجاد می کند که آیا محمد، توانسته است میان آن ها عدالت را رعایت نماید؟ نمونه‌های مستند و قابل دسترس، حکایت از این دارد، که عدالت در میان آن ها اجراء نشده است. مثلاً بخاری در روایتی نقل کرده است که زنان محمد، به علت زیادیشان و عدم ایده‌ای منسجم، در میان خودشان جبهه‌گیری می کردند. حتی در آن روایت از آن دو گروه تعبیر به دو حزب شده است. گروه اول عایشه‌و حفصه‌و صفیه و سوده بودند گروه بعدی اُم سلمه و دیگر همسران بودند.[۳۸۰] محمد عایشه‌را بیشتر از دیگر همسرانش دوست می داشت و عایشه نیز به همین سبب به خود می بالید. تا جایی که ده‌مورد را به عنوان مایه‌ی مباهات و شرف و شوکت خود بر شمارده است و با این عناوین، دیگر همسران را اذیت می کرد. این موارد از زبان عایشه عبارتند از: " الف) غیر از من با هیچ دوشیزه‌ای ازدواج نکرده است. ب) در زمان هجرت به مدینه، پدر من یار غار او بود. ج) خداوند پاک بودن مرا در آسمان ها، نوید داده است.[۳۸۱] د) قبل از ازدواج ما، جبرئیل مرا برای محمد نشان کرده‌و نوید همسری مرا به وی داده است. هـ) دو بار مرا در خواب دیده است. و) همراه با محمد در یک تشت، حمام کرده‌ایم. ز) در آغوش من وحی برایش نازل شده است. ح) در آغوش من جان به جان آفرین تسلیم کرده است. ط) در منزل من به

380 - صحیح البخاری، کتاب الهبهٔ وفضلها والتحریض علیها، باب من أهدی إلی صاحبه وتحری بعض نسائه دون بعض. حدیث2442

381 - اشاره‌به‌مسألهٔی فدک.

خاک سپرده شد. و ادعا می کرد که این موارد مختص به وی بوده،و هیچ کدام از زنانش چنین مواردی از شرف و شوکت را، نداشته‌اند."[۳۸۲]

عایشه‌جدای از این که نوبت های سوده‌ی بدریخت و فرتوت را از آن خود کرده بود، از فرصت هایی دیگر برای حضور در رقابت، استفاده می کرد. مثلاً روزی که محمد از دست صفیه‌ناراحت شده بود، صفیه‌به عایشه پناه آورد و از وی خواست تا محمد را نسبت به وی دلگرم نماید. در عوض نوبتی از نوبت های خویش را به وی می بخشد. و بدین ترتیب به شیوه‌ای مسالمت آمیز مشکل گشای صفیه‌می شود.[۳۸۳]

اگر کسی هدیه‌ای باخود می آورد و می خواست آن را به محمد تقدیم کند، صبر می کرد تا شب نوبت عایشه. دیگر زنان محمد نارضایتی خود را از این عمل به گوش اُم سلمه رساندند تا به محمد اطلاع دهد. اُم سلمه بعد از دوبار مطرح کردن مسأله‌و نگرفتن هیچ پاسخی، در مرتبه‌ی سوم محمد با او گفت: "از عایشه بدگویی نکنید، چون که او تنها زنی بوده است که در موقع همبستری با وی، برایم وحی نازل شده است".[۳۸۴] این گروه برای دومین مرحله، دست به دامن فاطمه شده‌اند، تا بلکه بتواند یکه‌تازی های محمد را در برابر عایشه، به نحوی کنترل نماید. محمد در جواب فاطمه گفته‌است:

382 – الطبقات الکبری، لابن سعد، باب عائشهٔ

383 – المسند لاحمد بن حنبل، باب (حدیث) عائیشهٔ.

384 – منبع قبلی

"ای دختر نازنینم؛ آیا تو کسی را که من دوست دارم، دوست نداری".[385] این جواب هم مهر سکوتی بر دهان فاطمه شد. در سومین مرحله‌ی تلاش این گروه، نزد زینب دختر عمه‌ی محمد می روند، او هم نزد محمد رفته، اتفاقاً در منزل عایشه هم بوده است. زینب با صدای بلند و با حضور عایشه‌تقاضای دادگری میان زنان را دارد. اما عایشه‌پاسخی دندان شکن تحویل زینب می دهد، بطوری که زینب چاره‌ای جز سکوت ندارد. محمد با نگاه معنا دار به عایشه‌و خطاب به وی می گوید: "دختر ابوبکر است".[386] یعنی از کوزه‌همان تراود که در اوست.

رقابت و کشمکش میان زنان به حد اعلای خود رسیده بود. سخنان ناشایست و رکیک رد و بدل می کردند. عایشه‌و حفصه دست به یقه‌ی هم شدند. عایشه‌سخنان زننده‌ای به پدر حفصه،یعنی به خلیفه‌عمر نثار کرد. در عوض حفصه نیز از گفتن ناسزا به پدر عایشه‌یعنی خلیفه‌ابوبکر، دریغ نکرده است.[387] حتی زنان همدست و هم جناح هم، در مقابل همدیگر دسیسه و توطئه‌چیده‌اند. و نمونه‌هایی نیز وجود دارد. مثلاً محمد، در روایتی از عایشه‌از باب مذاق بودن، عسل و حلوا به عنوان عصرانه در کنار زنانش خبر می دهد. روزی نزد حفصه می رود و بیش از حد مجاز و انتظار نزد او می ماند. عایشه‌می گوید بعد از تفحص زیاد فهمیدم که علت آن ماندگاری

385 - منبع قبلی

386 - منبع قبلی

387 - الطبقات الکبری، باب ذکر أزواج رسول الله.. فصل عائشة.

بیش از حد، وجود عسلی ناب بود که برایش آورده بودند. از اینرو شروع به طرح نقشه‌ای کردیم تا مِن بَعد بیش از حد مجاز در آنجا نماند. نقشه‌را با کمک سوده‌و صفیه‌عملی ساخته‌است تا جایی که خوردن آن عسل را به کام محمد زهر کردند.[۳۸۸]شب هایی که محمد در مجالس شب نشینی شرکت می کرد و مردم دورش جمع می شدند. معمولاً تمامی همسرانش نیز حضور داشته‌اند. حتی در این مجالس هم، بعضی اوقات هوای معاشقه‌ای جزیی بر سرش می زد. معترض چنین شب هایی و چنین عشق بازی هایی، تنها عایشه‌بوده است. أنس روایت می کند: "شبی که مجلس در منزل عایشه بوده و نوبت ایشان هم بود؛ به طور اتفاقی زینب کنار محمد می نشیند. محمد نیز دست نوازشگرانه‌ای به سوی وی مرحمت می فرمایند. عایشه معترض می شود و داد و فریاد به راه می اندازد و به محمد می گوید: "او زینب است و عایشه‌نیست". یعنی نوبت را مراعات کن. این اعتراض عایشه‌دست محمد را کوتاه می کند. زینب از این رفتار عایشه‌ناراحت می شود و منجر به دعوای آن دو می شود و تا هنگام نماز عشاء طول می کشد. ابوبکر در این اثنا به محمد می گوید به مسجد برویم برای ادای فریضه‌ی نماز، بعداً دهانشان را کاه گل بگیر. بعد از نماز ابوبکر دوباره باز می گردد و عایشه‌را مورد بازپرسی قرار می دهد.[۳۸۹]

388صحیح البخاری، کتاب الطلاق، باب لم تحرم ما أحل الله لك. حدیث4967

۳۸۹ - كَانَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تِسْعُ نِسْوَةٍ فَكَانَ إِذَا قَسَمَ بَيْنَهُنَّ لَا يَنْتَهِي إِلَى الْمَرْأَةِ الْأُولَى إِلَّا فِي تِسْعٍ فَكُنَّ يَجْتَمِعْنَ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي بَيْتِ الَّتِي يَأْتِيهَا فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ فَجَاءَتْ

عایشه زنانی را که بدون گرفتن مهر و کابین خود را به محمد می بخشیدند، مورد سرزنش قرار می داد و آن را لکه‌ی ننگی می دانست(برای زنان). هر چند مسأله‌ی خود اهدایی در قرآن به صراحت بیان شده است ولی عایشه خطاب به این دسته‌از زنان گفته‌است: "واقعاً جای بسی شرمساریست که زنان خود را بدون گرفتن هیچ مهریه‌ای به مردان ببخشایند.[۳۹۰]هر زمانی که حقوقش پایمال شده‌باشد مستقیماً اعتراض خود را ابراز داشته است و از حق خود، نگذشته است. حقیقتی آشکار است که عایشه‌در میان دیگر زنان محمد از ذکاوت بیشتری برخوردار بوده است. علمای اسلامی او را به عنوان زیرک ترین و باهوش ترین زنی که مسایل قرآن را توانسته تفسیر نماید می

زَیْنَبُ فَمَدَّ یَدَهُ إِلَیْهَا فَقَالَتْ هَذِهِ زَیْنَبُ فَکَفَّ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَدَهُ فَتَقَاوَلَتَا حَتَّى اسْتَخَبَتَا وَأُقِیمَتْ الصَّلَاةُ فَمَرَّ أَبُو بَکْرٍ عَلَى ذَلِکَ فَسَمِعَ أَصْوَاتَهُمَا فَقَالَ اخْرُجْ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَى الصَّلَاةِ وَاحْثُ فِی أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ فَخَرَجَ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ الْآنَ یَقْضِی النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ صَلَاتَهُ فَیَجِیءُ أَبُو بَکْرٍ فَیَفْعَلُ بِی وَیَفْعَلُ فَلَمَّا قَضَى النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ صَلَاتَهُ أَتَاهَا أَبُو بَکْرٍ فَقَالَ لَهَا قَوْلًا شَدِیدًا وَقَالَ أَتَصْنَعِینَ هَذَا. صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب القسم بین الزوجات و بیان أن السنة أن تکون لکل واحدة. حدیث 1462

۳۹۰ – أَمَا تَسْتَحِی الْمَرْأَةُ أَنْ تَهَبَ نَفْسَهَا لِلرَّجُلِ. صحیح الخاری. کتاب النکاح، باب، هل للمراة تهب نفسها للرجل. حدیث 4823

شناسند هم چنین او را به عنوان منبعی موثق برای روایات احادیث نبوی به حساب می آورند.[۳۹۱]

از صفات حسنه‌ی عایشه این بوده، که بدون هیچ شرم و پرده‌ای سرگذشت ها را روایت کرده است. به دور از هر گونه مرز و محدودیتی، که اکنون در میان زنان مسلمان به وفور دیده‌می شود، نام اندام های حساس و پدیده‌ها و عواقب انواع سکس، را بیان کرده است. هر سؤالی که از وی پرسیده باشند، بی پاسخ از آن نگذشته است. حتی به آلت تناسلی محمد نیز اشاره‌کرده است و گفته‌است آلت هیچ مردی همچو آلت محمد نبوده است.

(وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْلِكُ إِرْبَهُ.)[۳۹۲]

هر وقت با محمد در تفاهم و سازش بودند، می گفت به خدای محمد قسم. و هنگامی که از وی دلخور می شد، می گفت به خدای ابراهیم سوگند.[۳۹۳] از وجود خدا و پیامبر هیچ ابایی نداشته‌و به هر شیوه‌ی ممکن، پرده‌برداری کرده است. تا جایی که در باب شأن نزول آیات نیز دخالت نموده است. عایشه نسبت به آیه‌ی پنجاه و یک سوره‌ی احزاب که‌در آن

391 – وَاتَّفَقَتْ الْأُمَّةُ عَلَى كُفْرِ قَاذِفِهَا وَهِيَ أَفْقَهُ نِسَائِهِ وَأَعْلَمُهُنّ بَلْ أَفْقَهُ نِسَاءِ الْأُمّةِ وَأَعْلَمُهُنّ عَلَى الْإِطْلَاقِ. السيرة النبوية. زاد المعاد، ج1ص112 فصل فی أزاجه.

392 – وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْلِكُ إِرْبَهُ. صحيح البخاری، كتاب الحيض، باب مباشرة الحائض. حديث296

393 – صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب: غيرة النساء ووجدهن. حديث4930

بحث خود اهدایی زنان است، جبهه‌گیری کرده‌و بخاری و ابن کثیر این واقعه را تأیید کرده‌اند. و از زبان عایشه نوشته‌اند: "در مورد زنانی که خود را به محمد هدیه‌می کردند، خیلی نگران و ناراحت می شدم. مدام می گفتم: چگونه ممکن است زنی (انسانی) وجود خود را به (انسانی دیگر) پیشکش کند؟ تا این که این آیه نازل شد:

(تُرْجِي مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ.[394]

"نوبت هر کدام از آن زن ها را که می‌خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده، و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی...".

باز هم عایشه‌زبان از انتقاد نبسته‌و خطاب به محمد گفته‌است: "می بینم که خدایت در به انجام رسانیدن آمال و آرزوهایت با تو همگام است".[۳۹۵] بخاری این انتقاد عایشه‌را از زبان خودش بدین گونه روایت کرده است: "نفرت و بیزاریم روز به روز نسبت به آن زنانی که خود را کادو پیچ می

394 - الاحزاب 51

۳۹۵ - عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كُنْت أَغَار مِنْ اللَّاتِي وَهَبْنَ أَنْفُسهنَّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَقُول أَتَهَبُ الْمَرْأَة نَفْسهَا ؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّه تَعَالَى " تُرْجِي مَنْ تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْك مَنْ تَشَاء وَمَنْ اِبْتَغَيْت مِمَّنْ عَزَلْت فَلَا جُنَاح عَلَيْك " قُلْت مَا أَرَى رَبّك إِلَّا يُسَارِع فِي هَوَاك. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 50 الاحزاب. هم چنین صحیح الخاری. کتاب النکاح، باب، هل للمراۃ تهب نفسها للرجل.

کردند برای محمد، بیشتر و بیشتر می شد. می گفت، مگر زنان کالا هستند که چنین خود را هدیه می کند؟"

ابوذر هم روایتی از محمد نقل کرده است که در آن اشاره‌شده است که سه‌چیز نمازگزار را از نمازش منحرف می سازد: " الاغ، زن، سگ سیاه". از ابوذر پرسیده‌اند فرق ما بین سگ سیاه و سگ قرمز در چیست؟ ایشان هم که همین سؤال را از محمد پرسیده‌بود؛ جواب می دهد: "سگ سیاه شیطان است".[۳۹۶]

روزی از روزها جمعی در میان خودشان بحث می کردند و بحثشان بر سر این مسأله بود که چه چیزهایی سبب ابطال نماز می شود. و به این روایت منقول از ابوذر هم استناد می کنند و الاغ و زن و سگ سیاه را هم به لیست مبطلین نماز می افزایند. عایشه‌با لحنی تند می گوید: "ما را همردیف، و تشبیه‌به سگ و الاغ کردید؟! عجب حیوان کثیفی است این زن؟" این لحن عایشه‌در واقع انتقاد به خود محمد است که زن را همپایه و هم طراز سگ و الاغ دانسته‌است. عایشه در روی محمد صدایش را بلند کرده‌و محمد از

---

396 - يَقْطَعُ صَلَاتَهُ الْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ وَالْكَلْبُ الْأَسْوَدُ قُلْتُ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا بَالُ الْكَلْبِ الْأَسْوَدِ مِنْ الْكَلْبِ الْأَحْمَرِ مِنْ الْكَلْبِ الْأَصْفَرِ قَالَ يَا ابْنَ أَخِي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا سَأَلْتَنِي فَقَالَ الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ. صحيح مسلم، كتاب الصلاة، باب قدر ما يستر المصلى.

دست وی به پدرش ابوبکر شکایت کرده است.[۳۹۷] در واقع علیه‌آن آیه‌عمل کرده است که می گوید:

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ.[۳۹۸]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید".

این رویگردانی از آیات، سرانجام گلایه و تنبیه‌ابوبکر را به همراه‌داشته است.[۳۹۹]

نسبت به ازدواج های مکرر و گرفتن همسران غیر قریشی، معترض شده و باتوپ و تشرهایش به محمد گفته‌است: "دستش هم به غریبه‌ها رسید، تنها مانده از ما سیر شود و کاملاً در خدمت بیگانه ها باشد".[۴۰۰]

عایشه همانند هر انسان با احساس و دارای امیال و آرزوها؛ حق داشته است که از خود دفاع کند. اما بی ارزش بودن زنان و نبود پایگاه اجتماعی زنان در جامعه‌ی آن روزگاران، تلاش های وی را عقیم ساخته‌است. در جایی دیگر و به خاطر گرفتار نیامدن دختری در دام تعدد زوجات، دخترکی نونهال به نام ملیکه بنت کعب که پدرش را در جنگ بدر از دست داده بود، مخفیانه توطئه‌ای چیده‌و آن زن را نسبت به این عمل پشیمان کرده است. به او گفته بود شرمسار نمی گردی همسر مردی شوی که قاتل پدرت

397 – سنن أبی داود. کتاب الأدب. باب ما جاء فی المزاح.

398 – الحجرات 2

399 – الطبقات الکبری، باب ذکر أزواج رسول الله.. فصل عائشة.

400 – الطبقات الکبری، باب ذکر أزواج رسول الله.. فصل عائشة.

است. این جمله‌او را از این ازدواج پشیمان می کند، هر چند که محمد او را خواستگاری کرده، و به عقد خود در آورده بود.[۴۰۱]

همان طورکه شرح آن گذشت عایشه‌برایش دشوار بوده، کسی هم چون جویریه‌قسمتی از زندگی او را تصاحب نماید. صفیه‌از زمره‌ی زنانی بوده که محمد او را به عنوان غنایم جنگی تصاحب کرده است. به همین خاطر آماج طعنه‌و تشرهای عایشه‌قرار گرفته‌است. جویریه هم به خاطر افتخارات عشیره‌ای که دیگر زنان داشتند و او از آن بی بهره بود، مورد سرزنش و کنایه‌ها قرار می گرفت؛ او هم شکایت و گلایه‌ی خود را به محمد می رسانید. محمد نیز این تشرها را به حساب حسادت زنانه گذاشته و گفته که مهریه‌او بیشتر از دیگر زنان است. چون که به خاطر جویریه‌چندین اسیر و کنیز را از قبیله‌ی (بنی مصطلق) آزاد کرده است.[۴۰۲] مجموع این حوادث، ذهنیتی به محمد القاء کرده است که در هنگام برگشتن به خانه، سه‌بار گفته‌است در اینجا فتنه‌و دسیسه‌ای بر پا خواهد شد که محل رشد شاخ های شیطان خواهد بود.[۴۰۳]

---

۴۰۱ – منبع قبلی

۴۰۲ – أن جویریهٔ قالت للنبی صلی الله علیه وسلم إن نساءك یفخرن علی قال أولم أعظم صداقك ألم أعتق كل أسیر من بنی المصطلق. المنتخب من كتاب أزواج النبی:. قصهٔ تزویج النبی جویریهٔ بنت الحارث بن أبی ضرار.

403 – قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطِيبًا فَأَشَارَ نَحْوَ مَسْكَنِ عَائِشَةَ فَقَالَ هُنَا الْفِتْنَةُ ثَلَاثًا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ. صحیح البخاری. كتاب فرض الخمس. باب ما جاء فی بیوت أزواج النبی. حدیث 2937

اگر جوانب این روایات را با دقت بررسی کنیم، برایمان روشن خواهد شد، که‌اگر چه عایشه‌خود نیز مسلمان بوده است و به خدا و محمد ایمان داشته است، ولی در مقابل حقوق ابتدایش با دیدی شبه‌آلود به محمد و مسائل نگاه کرده است. و کاملاً درك کرده است که خدایش طرفدار محمد است تا دیگر مسلمانان. همیشه محمد برای رسیدن به کامیابی هایش به حربه‌ی خداوند تمسك جسته‌است و مدام با استفاده‌از این حربه‌ها، برای رسیدن به آمال و آرزوهایش، آماده‌ی پیاده‌کردن آیه‌ای بوده است.[۴۰۴]

حفصه‌دختر عمر نیز، با عایشه هم عقیده‌و هم نظر بوده است. به عنوان همسر محمد همیشه فردی معترض و مدافع از حقوق خویش بوده است. دفاع از حقوق خود در جامعه‌ی شبه جزیره‌ی عربستان از موارد نادر هستند و هیچ زنی توانایی این چنین دفاعیاتی نداشته است. طبیعی است که چنین رفتارهایی با عادات و رفتار محمد مغایرت داشته است. غیر از به کارگیری و استفاده‌ی بهینه‌از نظام مردسالاری و سروری خویش، با حربه‌ی قرآن و سوء استفاده‌از جملاتی به نام آیه، بارها حفصه یا عایشه‌را تهدید کرده است. مانند آیه‌ی چهارم از سوره‌ی تحریم:"

إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ.[۴۰۵]

404 - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 50 الاحزاب.

405 - التحریم 4

اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و مؤمنان صالح [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود.

به سبب این که، این آیه اختصاص به همسران محمد داشت و مربوط به مشکلی خانوادگی و در عین حال بیانگر معضلی اجتماعی بوده است؛ کسی به درستی شأن نزول آن را نمی فهمید. عبدالله بن عباس شخصیت نامدار اسلام اذعان می دارد که خیلی در این باره کنجکاو شدم تا شأن نزول این آیه برایم روشن شود که خدا با چنین آیه‌ای آن دو زن را این گونه تهدید کرده است "اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است]...." و الخ روزی از عمر بن خطاب پرسیدم این افراد چه کسانی بوده‌اند. در جواب گفت: "عایشه‌و حفصه هستند".[۴۰۶]

عایشه‌و حفصه به سبب دلربایی صفیه، به وی رشک برده‌اند. و از این که صفیه همسر محمد است، ناخشنود بودند. از این رو با گوشه‌و کنآیه‌به او

۴۰۶- ..و لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ الْمَرْأَتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ لَهُمَا (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) فَحَجَجْتُ مَعَه فَعَدَلَ وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ فَتَبَرَّزَ حَتَّى جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنْ الْإِدَاوَةِ فَتَوَضَّأَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ الْمَرْأَتَانِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) فَقَالَ وَا عَجَبِي لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ. صحيح البخاری: كتاب المظالم باب: الغرفة والعلية المشرفة فی السطوح وغيرها. حديث2336

گفته‌اند؛ تو کنیزکی یهودی هستی، ما از شما برتر و نجیب زاده‌تریم. برای ما مهریه‌تعیین شده و حتی نسبمان با محمد یکی است. صفیه‌چاره‌ای جز جواب دادن و زاری کردن و بازگویی ماجرا برای محمد نداشته‌است. محمد نیز، تنها با دلجویی می توانست التیام (تبعیض طبقاتیش) دهد.[۴۰۷]

طبری در تفسیر خویش یکی از اعتراضات عایشه و حفصه‌بر ضد محمد را ثبت کرده است. این داستان اگر چه بسیار حیرت آور است اما متأسفانه کسی به آن اشاره‌ای نکرده است. در تفسیر طبری چنین آمده است: " منظور از آیه‌ی اول از سوره‌ی تحریم که می گوید: (ای پیامبر چرا چیزهایی را که خداوند برایت حلال کرده است از خود حرام می کنی) این است که، پیامبر با کنیزش در حال معاشقه بوده است که در این موقع حفصه همسر محمد شاهد ماجرای منازله‌آن دو بوده است. حفصه بسیار مشوش و ناراحت می شود. به محمد می گوید حالا با چشمان خودم دیدم که چه کار می کردید، مگر من از دیگر زنانت سر به زیر تر و آرام تر نبودم. پیامبر می گوید: "آرام باش و پیش کسی سخنی نگو، من نیز قول می دهم آن کنیز را از خودم حرام کنم و به هیچ وجه نزدیکش نشوم. حفصه در جوابش می گوید:

407 - ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَبِثْتُ سَنَةً وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنْ الْمَرْأَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلْتُ أَهَابُهُ فَنَزَلَ يَوْمًا مَنْزِلًا فَدَخَلَ الْأَرَاكَ فَلَمَّا خَرَجَ سَأَلْتُهُ فَقَالَ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ صحيح البخاري: كتاب اللباس، باب، ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يتجوز من اللباس والبسط. سنن الترمذي، ج2 رقم الحديث 3983

"چگونه می توانی دستور خداوندی را از خودت حرام کنی، در صورتی که خداوند این کار را برایت حلال کرده است؟؟ اما محمد سوگند یاد می کند که نزدیکش نشود".[۴۰۸]

این کنیز چه کسی بود؟ اصل ماجرا از چه قرار است؟ در قسمت بعدی، وقایع مربوط به این کنیز را مورد بررسی قرار می دهیم.

بخش دوم

واقعه‌ی ماریه‌ی قبطی

ماریه بنت شمعون. مشهور به (ماریة القبطیة) یکی از کنیزان اهدایی پادشاه اسکندریه بوده است که برای محمد فرستاده‌اند. ماریه همراه با خواهرش سیرین و پسر عمویش مابور، هر سه جزو اهداشدگان به محمد بوده‌اند. محمد سیرین را به یکی از اصحابش به نام حسن بن ثابت می بخشد. و ماریه و مابور را هم برای خود نگه‌می دارد.[۴۰۹] احتمالاً ماریه خیلی خوشکل و زیبا بوده است که شامل ازدواج های بدون خواندن عقد و نکاح برای محمد شده، و او را بر خود حلال کرده است. در سال هشت هجری، از او صاحب

۴۰۸ - تفسیر الطبری: فی تفسیر آیه 4 من صورة التحریم.

409 - تفسیر الطبری: فی تفسیر آیه 4 من صورة التحریم

فرزندی می شود به نام ابراهیم. اما در هجده ماهگی از دنیا می رود.[۴۱۰] برخی از روایت ها حکایت از آن دارند که ابراهیم پسر محمد نبوده بلکه پسر مابور است. یعنی این فرزند ولد زنایی است منتسب به محمد. این شایعات جدای از این که به گوش خود محمد هم رسیده‌در میان مردم و حتی در میان مؤرخان نیز بحث شده است.

در روایات چنین نقل شده است که محمد با ماریه‌همبستر شده و او را حامله‌ك رده است. ماریه‌فرزندی به دنیا آورده به نام ابراهیم. احتمال می دهند که چهره و رخسار این فرزند با چهره و رخسار محمد متفاوت بوده‌باشد. از این رو در میان مردم صحبت هایی بر سر زبان ها شایع شد، که محمد با ماریه رابطه‌ای برقرار نکرده، بلکه این فرزند نتیجه‌ی همبستری با مابور بوده است. می گفتند محمد به خاطر نداشتن پسر، او را پسر خود به حساب آورده است. در ادامه‌ی همان روایت آمده است که روزی محمد آن بچه‌را نزد عایشه‌می برد، از او می پرسد خوشکل است.. نه؟ به من شبیه‌است..نه؟ عایشه با تعجبی خانمانه نظری بر آن نوزاد افکنده‌و به محمد گفته‌است: "رخسارتان با هم شبیه نیستند". این کلام عایشه‌چنان تأثیری در وجود محمد می گذارد، که به علی بن ابیطالب فرمان می دهد؛ هر جا مابور را ببیند، سر او را از تنش جدا سازد. علی پرسان پرسان مابور را روی درخت

۴۱۰ – ماریۀ بنت شمعون وهی التی أهداها إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم المقوقس صاحب الإسکندریۀ. الحاکم، ذکر، سراری رسول الله صلی الله علیه وسلم فأولهن ماریۀ القبطیۀ (أم إبراهیم)

خرمایی می یابد ولی از سر بریدنش صرف نظر می کند زیرا فهمید که مابور اخته شده است.[411]

به دو دلیل احتمال می رود که مسأله‌ی معاشقه و همخوابگی ماریه با پسر عمویش مابور، واقعیت داشته باشد. اول اینکه؛ رخسار و هیبت این بچه با شکل و شمایل محمد شباهتی نداشته است. از همه مهم تر این که، زمانی که محمد تک همسر بود و همخوابگی هایش مطابق ارگانیسم خدیجه به طور طبیعی تنظیم شده بود، صاحب سه پسر و چهار دختر می شود. اما زمانی که دست به تعدد زوجات زد و برای آن تعداد از زنانش بایستی مدام در حال ارگاسم باشد، از اینرو از میزان غلظت منی و اسپرم هایش، کاسته‌می شود. این رقیق شدن اسپرم ها تأثیری مستقیم، بر زاد و ولد وی می گذارد. و چون در دوران کهولت و پیری بوده است توانایی کاملی برای زادن اولاد نداشته است. از نظر پزشکی نیز ثابت شده است انسانی که مدام مشغول ارضاء خود، یا مشغول اعمال جنسی باشد یا این که در سن پیری

۴۱۱- أهديت ماريۀ إلی رسول الله صلی الله عليه وسلم ومعها ابن عم لها، فوقع عليها وقعۀ فاستمرت حاملا، فعزلها ابن عمها، فقال أهل الإفك والزور من حاجته إلی الولد أدعی ولد غيره. فدخل به علی النبی صلی الله عليه وسلم ذات يوم، فقال: كيف ترين.؟؟ فحملنی ما يحمل النساء من الغيرۀ، قلت: ما أری شبها. وبلغ رسول الله صلی الله عليه وسلم ما يقول الناس، فقال لعلی بن ابی طالب: خذ هذا السيف فانطلق فاضرب عنق بن عم ماريۀ حيث وجدته. فانطلق، فإذا هو علی نخلۀ، فلما نظر إلی علی ومعه السيف استقبلته، فسقطت الخرقۀ، فإذا هو لم أصحهما الله عز وجل له ما للرجال شیء ممسوح. الحاكم، ذكر / سراری الرسول. هم چنين تفسير ابن كثير فی تفسير الآيه(1)التحريم.

باشد، منی وی رقیق شده و توانایی بارور کردن تخمدان را ندارد. از این رو به غیر از خدیجه، از دیگر همسرانش نتوانسته است صاحب فرزندی شود. دلیل دوم را با مستندات منطقی بررسی می کنیم. اگر محمد توانایی بارور کردن زهدان را داشته است، بایستی از دیگر زنانش مانند صفیه‌و جویریه‌و ریحانه و عایشه بچه‌دار می شد. مخصوصاً که این زنان از جمله زنان کم سن و سال و هم چنین ملکه‌ی زیبایی بوده‌اند. و از نظر فیزیولوژیکی آمادگی کامل برای بچه‌دار شدن را داشته‌اند. از طرف دیگر، صفیه‌و جویریه‌و ریحانه از شوهران قبلیشان صاحب فرزند شده بودند. در اینجا توجیه واقعه که گویا مابور اخته بوده است تنها جهت اختفاء و جلوگیری از آبروی بر باد رفته‌ی پیامبر، از جانب راویان بر آن افزوده‌شده است.

همان طور که اشاره‌شد محمد قبل از ازدواج با ماریه، با وی همخوابگی داشته و اسلام نیز بر واقعیت داشتن این مسأله، صحه‌می گذارد. از دیدگاه اسلام ماریه بر محمد حلال بوده است تنها به این سبب که کنیز وی بوده است. ماریه به سبب دو واقعه‌ی تاریخی بزرگی که برایش پیش آمده است؛ در تاریخ اسلام جایگاهی در خور توجه پیدا کرده است. اول به سبب فرزند مظنون و منتسبی است به نام ابراهیم که آن را به محمد نسبت داده‌اند. دوم اینکه: به سبب همان واقعیت جنسی است که برایش پیش آمده است و قبلاً اشاره‌ای جزیی به آن داشتیم. اکنون واقعیات زندگی پر فراز و نشیب ماریه‌را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار می دهیم.

روزی که در حرمسرای محمدی، نوبت به سرای حفصه رسید. قبل از انجام هر عملی حفصه‌رخصت خواست تا به خانه‌ی پدریش برود، گویا در آنجا چیزی جا گذاشته‌و باید با خود بیاورد. محمد اجازه‌ی خروج داد. با رفتن حفصه‌برای محمد فرصتی ایجاد می شود تا معاشقه‌ای با ماریه‌داشته باشد. ماریه پیشنهاد محمد را اجابت می نماید و در رختخواب حفصه گرم معاشقه‌می گردند. دست بر قضا قبل از اتمام سکس، حفصه مراجعت می کند. به خانه می رسد می بیند که درب منزل از پشت بسته شده است. ناچاراً جلوی در می نشیند تا محمد و ماریه‌از حرمگاه خود خارج شوند. محمد با پیشانی عرق آلود و شرمنده بیرون می آید. حفصه‌با دیدن چنین تصاویری که حکایت از اتمام سکس داشته است، کاسه‌ی صبر و تحملش لبریز می شود. شروع به گریه و زاری و داد و فریاد می کند. به محمد می گوید: "معلوم بود که چرا به آسانی اجازه‌ی خروج دادی؟ می خواستی باکنیزت بر روی رختخواب من همبستر شوی؟ جرأت نداشته‌ای در منزل دیگر همسرانت چنین عملی را انجام دهی؟ قسم به خدا کاری غیر شرعی و حرام مرتکب شده‌ای"؟ محمد هم سوگند یاد می کند که این کنیز خودم است و خدا آن را برایم حلال کرده است! ولی به خاطر تو، او را از خود حرام می کنم. به شرطی که نزد هیچ کدام از همسرانم لب به سخن نگشایی. اما حفصه‌با کوبیدن به در و دیوار خانه‌ی عایشه‌از وی مژدگانی خواسته است که محمد، ماریه را از خود حرام کرده‌و از دست ماریه‌خلاص شده‌ایم.[۴۱۲]

---

۴۱۲ – فَقَالَتْ أَيْ رَسُولَ اللَّه فِي بَيْتِي وَعَلَى فِرَاشِي ؟ قَالَ النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مسأله به گوش عایشه‌می رسد و خود به خود به وسیله‌ی عایشه و حفصه مسأله بزرگ می شود و اسباب دردسری برای پیامبر فراهم می گردد. محمد مثل همیشه‌برای سرپوش گذاشتن به اعمال ننگینش، و سرکوب زنانش، به آیه‌ای از آیات قرآن پناه می برد:

أَيُّهَا النبــي لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَإِذْ أَسَرَّ النبــي إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ. عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا. [۴۱۳]

ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی؟ خدا[ست که] آمرزنده مهربان است. قطعاً خدا برای شما [راه] گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم. و چون پیامبر با یکی از همسرانش (حفصه)سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را [به زن دیگر، عایشه]

لِحَفْصَةَ " لَا تُخْبِرِي أَحَدًا وَإِنَّ أُمّ إِبْرَاهِيم عَلَيَّ حَرَام " فَقَالَتْ أَتُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّه لَك ؟ قَالَ " فَوَاَللَّهِ لَا أَقْرَبُهَا " قَالَ فَلَمْ يَقْرَبْهَا حَتَّى أَخْبَرَتْ عَائِشَةَ. الواحدی، اسباب النزول، ابو الحسن الواحدی النیسابوری، مؤسسة الحلبی بالقاهرة طبعة 1968. ابن کثیر فی تفسیر الآیه 1-5 التحریم.

۴۱۳ - التحریم 1-5

گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود. پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده. گفت مرا آن دانای آگاه خبر داده است، اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و مؤمنان صالح [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود. اگر پیامبر شما را طلاق گوید امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه‌دار، بیوه، و دوشیزه به او عوض دهد.

بدین ترتیب این آیات آب ها را از آسیاب انداختند. بازتاب این واقعه‌در بیشتر منابع اسلامی، سؤالات و شبهات و انتقادات زیادی را در عصر کنونی ایجاد کرده است. جای شگفتی است که محمد همراه کنیزش در حال معاشقه باشد. یکی دیگر از زنانش ماجرا را بفهمد و برای دفاع از حقوق پایمال شده‌ی خود و نفی تجاوزی که صورت گرفته‌است، حفصه‌را تهدید به طلاق دادن نماید. مطابق معیار و ارزش های امروزی می توان گفت که محمد به‌کنیز عقد نکرده‌اش، تجاوز کرده است! با این کار فرهنگ و قوانین و آداب دوران هایی را زنده نگه داشته است، که مشهور به همان دوران عشیره‌گری و جاهلیت قبل از اسلام در شبه جزیره‌ی عربستان است. با آن تعداد همسرانی که داشته است ارضاء جنسی و روحی نشده است و دزدکی تجاوز جنسی انجام داده است و در اولین فرصت، نبود همسرانش را غنیمت

شمرده، و بلافاصله‌با کنیزش همبستر شده است. در آیات قرآنی صراحتاً اشاره‌شده است که مالکین حق سکس و انجام عمل جنسی با کنیزانشان را دارند و هیچ گناهی برایشان نیست.[۴۱۴]

این واقعه سندی حقیقی برای حلالیت بخشیدن و مشروع بودن تجاوز مسلمانان به کنیزانشان است. و در ماندگاری این فرهنگ عشایری خود محمد پیشآهنگ میدان است. اگر محمد این کار را در منزل حفصه انجام نمی داد، این گونه رازش برملا نمی شد. یا اگر با ماریه با شیوه‌ای دادپرورانه رفتار می کرد و از ملك خود، مهریه‌ای برایش تعیین می کرد، یا حدأقل حقوقی همانند دیگر زنانش برای او تعیین می کرد؛ هم چنین به شیوه‌ای معمولی و با آزادی نه دزدکی در منزلگاه خودش با وی همبستر می شد؛ این چنین مورد مسخره و مزاح آن ها و تحقیر حفصه واقع نمی شد. حفصه‌زنی با جرأت و اهل دعوا و مرافعه‌بود و در مقابل این نوع کارها نمی توانست سکوت نماید. می بایست محمد این واقعیت رفتاری حفصه را می پذیرفت. چون که قبلاً هم به خاطر منش خشونت گرایانه‌اش، یک بار وی را طلاق داده‌اند. از دگرسو رفتار خشن حفصه، هیچ حد و مرزی را باقی نگذاشته بود. هم چنانکه در روایتی آمده است که با فرمان و دسیسه‌ی او

414 = {وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ..} (24) سورة النساء

یک نفر کشته شده است.[۴۱۵] عمر بن خطاب از ماجرا اطلاع داشته‌و قسم خورده است که محمد، تنها به خاطر اوست که حفصه‌را طلاق نمی دهد والا محمد اصلاً وی را دوست نمی دارد.[۴۱۶] آری.. همان حفصه‌ای که‌این بار باعث شد یکی از وقایع سکسی محمد؛ در تاریخ اسلام گم و گور نشود.

قبل از ظهور اسلام، زنان باسوادی در منطقه بوده‌اند یکی از این زنان الشفاء بنت عبدالله بوده است این زن حفصه‌را آموزش خواندن و نوشتن داده بود. محمد هم اطلاع داشت. روزی از روزها محمد به این زن می گوید: "هم چنان که به او خواندن و نوشتن را یاد می دهید، با دعایی یا وردی، او را نیز آموزش سکوت و سر به زیری بده".[۴۱۷]

وجود مشکلاتی این چنینی در میان خانواده‌های محمد، او را به موضعی رسانیده بود که به عنوان تنبیه، نزد هیچ کدام از زنانش نرود. و عهد کرد: "ما أنا بداخل علیهن شهرا. تا یک ماه دیگر نزد هیچ کدام از آن ها نخواهم رفت".[۴۱۸] اما با وجود سوگندی که خورده بود تاب تحمل از کف می دهد و بیست و نه روز را سی روزه به حساب می آورد و پیش یکی از زنانش می

415 - أَنَّ حَفْصَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَتَلَتْ جَارِيَةً لَهَا سَحَرَتْهَا وَقَدْ كَانَتْ دَبَّرَتْهَا فَأَمَرَتْ بِهَا فَقُتِلَتْ. موطأ مالک، کتاب العقول، باب ما جاء فی الغیلة و السحر. حدیث2575

416 - تفسیر القرطبی فی تفسیر التحریم 4

417 - المسند للإمام أحمد بن حنبل، المجلد السادس، حدیث الشفاء بنت عبد الله.

418 - صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: موعظة الرجل ابنته لحال زوجها.4895

رود. هنگامی که مردم از علت این کار محمد جویا می شوند، جوابی بدین گونه تعجب آور تحویل مردم می دهد:

فاعتزل النبي صلى الله عليه وسلم من أجل ذلك الحديث حين أفشته حفصة إلى عائشة، وكان قد قال: ما أنا بداخل عليهن شهرا، فلما مضت تسع وعشرون، دخل على عائشة فبدأ بها، فقالت له عائشة: إنك أقسمت أن لا تدخل علينا شهرا، وإنا أصبحنا لتسع وعشرين ليلة أعدها عدا، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: (الشهر تسع وعشرون).[۴۱۹]

بعد از ماجرای ماریه[۴۲۰] و بعد از آنکه حفصه‌آن را به گوش عایشه‌رسانید و موضوع همه گیر شد، پیامبر به مدت یک ماه، قرار جدایی از همسرانش را می گذارد. اما در روز بیست و نهم از عایشه‌شروع می کند. عایشه‌به او گفت به خوبی حساب کرده‌ام، اکنون در بیست و نهمین شب قرار داریم. محمد هم در جواب می گوید ماه بیست و نه روز است.

حتی یک ازدواج محمد از روی عشق و خاطرخواهی نبوده است. قبلاً با هیچ کدام از زنانش دوستی نکرده است. این معضل خود به خود از آن اندیشه‌ی اسلامی نشأت می گیرد که، عشق و دوستی و صحبت و مراوده‌ی دختر و پسر، قبل از ازدواج را حرام می دانند. در اسلام به هیچ وجه، حتی اشاره‌ای جزیی هم به دوستی و عشق و محبت میان این دو موجود با احساس

419 - صحیح البخاری، کتاب المظالم، باب: الغرفة والعلیة المشرفة فی السطوح وغیرها. حدیث 1779

420 - در بخش مربوط به ماریه‌از آن بحث شده‌است .

نشده است. اساس و بنیاد خانواده‌در اسلام بر مبنای عشق و محبت و دوستی و احترام متقابل همسران نیست؛ بلکه شالوده‌ی خانواده‌ای اسلامی، بر اساس مجموعه‌ای ایده‌های مشخص است که اسلام آن ها را تعیین کرده است. و قطعاً اساس آن چیزی جز پایمال کردن کرامت انسانی زن نیست. بنیاد خانواده در اسلام بر اساس چهار ستون زیر بنیان نهاده شده است و مسلمانان بایستی با ایمانی کامل دستورات رهبر دینی خود، محمد را مد نظر داشته باشند.

تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ.[421]

به خاطر یکی از موارد زیر می توان زن گرفت: "یا به خاطر ثروتش، یا به خاطر ایل و تبارش، یا به خاطر زیبایش، یا به خاطر دینش. اگر به دینش تمسک بجویی به راه پر خیر و برکتی راه می یابی".

اگر چه سفارش بر دینداری زن نموده‌اند، اما ناخودآگاه یا از روی آگاهی مسأله‌ی دین را در مرتبه‌ی چهارم اهمیت، یعنی بعد از ثروت و تبار و ظرافت قرار داده‌اند. مسأله‌ی اصلی در زندگی مشترک اقتصاد است. در این میان خواسته‌های زن هیچ گونه اهمیتی ندارد والا به آن اشاره‌ای هم می شد. سخن از عشق و دوستی به میان نیامده است. مطابق این حدیث، ملاکهای انتخاب زن به عنوان شریک زندگی عبارتند از: ثروت، تبار، زیبایی و بالاخره دینداری است.

421- صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب، الأکفاء فی الدین. حدیث4802

در آخرین پاراگراف این قسمت لازم است به واقعه‌ی بزرگ و تاریخی زنای یکی از زنان محمد اشاره‌کنیم و آن کسی نیست بجز عایشه. ولی این مبحث را در قسمت زنا و احکام شریعت اسلام بیان کرده‌ایم چون که این واقعه پیوندی مستقیم با احکام مربوط به زنا، دارد.

فصل شش

سکس و شرع و زن

دیدگاه مردان نسبت به زنان به عنوان شرف خودشان، غیر از مستحکم نمودن جایگاه خرافی دین و بی ارزش قلمداد نمودن زنان، در عین حال اهانتی بزرگ به خود مردان را با خود یدک کش می کند.

باب اول

زنا و جایگاه اجتماعی- جنسیتی عایشه در اسلام

انجام سنگسار به شیوه‌ای کلاسیکی، این گونه انجام می شود که عده‌ای از مؤمنان واقع در یک منطقه‌ی جغرافیایی، با استفاده‌از تعاون و همکاری، فرد فرد و یا به شیوه‌ی دسته‌جمعی، خون زنی را با استفاده‌از سنگ، می

ریزند. مسلمانانی که دیدگاه عقیدتی نسبت به کشتار انسان ها و مخصوصاً قشر زنان این گونه بار آمده‌اند، تخلیه‌ی روانی می شوند.

بخش اول: زنا در اسلام

از دیدگاه اسلام[422] زنا عبارتست از:" عملی سکسی و غیر شرعی میان دو جنس مذکر و مونث". طبق احکام اسلامی، مشروعیت رابطه‌ی جنسی میان این دو جنسیت، تنها در سایه‌ی عقدی اسلامی میسر خواهد شد. در غیر این صورت هر نوع عمل سکسی، به هر طریقی و به هر نوعی و میان هر جنسیتی که انجام گیرد، زنا محسوب می شود.

وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا.[۴۲۳]

و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بد راهی است.

در اسلام زنا عملی ناشایست شناخته شده است. در نظر عامه‌ی مردم مقید به مسائل اسلامی، زنا عبارتست از جماع کامل میان دو نفر.

اما بر اساس احکام اسلامی رسیدن به اُرگاسم یا عدم اُرگاسم کامل، زنا محسوب شده و گناهی کبیره است و مسلمانان را نسبت به انجام آن برحذر داشته‌اند. پیش از عقد، حتی دوستی و خاطر خواهی، بوسه و عشق و حال، صحبت و نگاه کردن، نوازش و مالش همگی جزء زنا محسوب می شوند.

422 - تحقیقات این قسمت تنها مختص به دین اسلام است ، به همین خاطر نظریات کاملا جنبه‌ی اسلام محورانه دارند.

423 - الاسراء 32

حتی صحبت کردن در مورد اندام های جنس مخالف و یا دیدن تصاویر هوس انگیز نیز حرام است. در صحیح بخاری، انواع زنا، با جزئیات آن، بیان شده است، تاجایی که میعاد عشقی نیز در زمزه‌ی زنا، به حساب آمده است.[424]

از دیدگاه محمد؛ زنا تنها عبارت از جماع کامل دو انسان نیست. بلکه، چشم با نگاه‌کردن زنا می کند، زبان با ابراز کردن، دل با میل داشتن، دامن(اندامهای جنسی) نیز یا ماموریت را به انجام می رساند یا آن را سرکوب می کند. هم چنین وی معتقد است که هر انسانی به سهم خود گناه گونه‌ای زنا به پایش نوشته‌شده است. و ناچاراً طبق قانون جبر بایستی آن ها را مرتکب شود.[۴۲۵] برای مثال محمد برای مصون ماندن افراد از ارتکاب زنای چشمی، گفته است:" نباید مرد به جلو یا به عقب مردی دیگر

424 - صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: قول الله جل وعز: {ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبهٔ النساء أو أکتنم فی أنفسکم علم الله - الأیهٔ إلی قوله - غفور رحیم}.البقرهٔ:235.

۴۲۵ - (قال أبو هریرهٔ عن النبـی صلی الله علیه وسلم ثم إن الله کتب علی بن آدم حظه من الزنا أدرک ذلک لا محالهٔ فزنا العین النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تتمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلک کله أو یکذبه). صحیح البخاری، کتاب الاستئذان باب، زنا الجوارح دون الفرج حدیث5889

نگاه کند. هم چنین زن نیز نباید به جلو یا به عقب زن دیگری چشم بدوزد". [۴۲۶]

ابن عباس روایت می کند:"در هنگام نماز جماعت، زنی پشت سر محمد نماز می خواند، به خدا سوگند، الهه‌ی زیبایی بود. برخی از اصحاب در صفوف جلو نماز می خواندند تا توجهشان به او جلب نشود. اما برخی دیگر در صفوف عقب تر جای می گرفتند و زمانی که آن زن به سجده می رفت، دزدکی به باسن وی نگاه می کردند". [۴۲۷] عملی این چنین جزء زنای چشمی به حساب می آید. در رابطه با این مسئله، آیه‌ای در قرآن مکتوب شده است. [۴۲۸]

آرایش برای زنان حرام است. محمد با توسل به‌آتش جهنم زنانی را که‌آرایش کرده‌و مردان را اغوا می کنند، مورد تهدید قرارداده است:" آن زنانی که لباس به تن دارند و در عین حال عریان هستند، در زمره‌ی اهل آتش هستند. [۴۲۹] آن ها همان کسانی هستند که؛ خودشان اغفال شده‌اند و

426 – (قالَ رَسُولُ الله: "لاَ يَنْظُرُ الرّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرّجُلِ، وَلاَ الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ المَرْأَةِ).
صحيح مسلم، كتاب الحيض، باب تحريم النظر إلى العورات. حديث338

427 – (عَنْ اِبْن عَبَّاس رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ كَانَتْ تُصَلِّي خَلْف النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِمْرَأَة حَسْنَاء قَالَ اِبْن عَبَّاس لَا وَاَللَّه مَا رَأَيْت مِثْلهَا قَطُّ وَكَانَ بَعْض الْمُسْلِمِينَ إِذَا صَلَّوْا اِسْتَقْدَمُوا يَعْنِي لِئَلَّا يَرَوْهَا وَبَعْض يَسْتَأْخِرُونَ ; فَإِذَا سَجَدُوا نَظَرُوا إِلَيْهَا مِنْ تَحْت أَيْدِيهمْ).
تفسير ابن كثير، فى تفسير الايهٔ الحجر24.

428 – (وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ). الحجر24.

429 – منظور از نپوشانیدن تن، مطابق معیارهای اسلامی است.

دیگران را نیز اغفال می کنند. کسانی که، گیسوی خویش را همانند کوهان شتران، می آرایند. اینان نیز در زمره‌ی بهشتیان نیستند و حتی بویی از آن نیز نمی برند، و با بوی بهشت فرسخ ها فاصله دارند". [430]

هم چنین مخفیانه صحبت کردن با زنان حرام است. در آیه‌ای اشاره شده است اگر کسی حتی از بیوه‌ای خواستگاری نماید، حق ندارد مخفیانه با او صحبت کند:

وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاء أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا. [۴۳۱]

بر شما گناهی نیست که غیرمستقیم از زنان شوی مرده‌خواستگاری کرده یا تمایل به‌خواستگاری از آن ها را در دل پوشیده داشته‌اید. خدا می‌داند که[شما] چنین تمایلی دارید. ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید.

مفسران چنین صحبت کردن هایی را زنا می دانند. قرطبی در تفسیر خود آورده است:" هرگونه سخن از همآغوشی، تلاش برای انجام سکس، میعاد گاه های مخفیانه، یا هر عمل مشابه دیگر را، عملی ناشایست دانسته است،چرا که‌اجماع علمای دینی مبادرت به‌این اعمال را ناپسند دانسته‌و

430 - (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا). صحيح مسلم، كتاب اللباس والزينة، باب: النساء الكاسيات العاريات المائلات المميلات. حديث2128

431 - البقرة235

مخالف انجام آن می باشند."[۴۳۲] هم چنین طبری در تفسیر خود، درباره‌ی این آیه نوشته است:" اگر با زنی در میعاد گاهی به شیوه‌ای مخفیانه قرار گذاشتی، همانا عملی مساوی زنا را انجام داده‌ای".

ابن کثیر نیز همان نظر را دارد و گفته است:"به هیچ زنی نگویید؛ من عاشق تو هستم. با من پیمان ببند که غیر از من با هیچ کس دیگری ازدواج نکنی، یا سخنانی از این دست."[۴۳۳] با این حساب، به غیر از راه عقد و نکاح شرعی، هر نوع عمل جنسی یا دیدار در میعادگاه، عملی کاملاً حرام محسوب می شود. وانجام دهندگان آن مورد عِقاب قرار می گیرند.

کاملاً واضح است این قوانین بر اساس اتفاقاتی که رخ داده‌اند وضع شده‌اند. قوانین اسلام، به‌ویژه‌در آیاتی که‌در ابتدای ظهور اسلام و در شهر مکه بروز یافتند، سزای زناکاران به روز قیامت موکول شده بود. در این مرحله، که سیزده سال طول کشید، به غیر از تهدید و ارعاب به وسیله‌ی شکنجه‌های دوزخ و در جهان آخرت، برای زناکاران هیچ گونه احکام خشنی وجود نداشت. این هم خود مربوط می شد به شیوه‌های کلاسیکی

432 – أَجْمَعَتْ الْأُمَّة عَلَى أَنَّ الْكَلَام مَعَ الْمُعْتَدَّة بِمَا هُوَ نَصّ فِي تَزَوُّجهَا وَتَنْبِيه عَلَيْهِ لَا يَجُوز، وَكَذَلِكَ أَجْمَعَتْ الْأُمَّة عَلَى أَنَّ الْكَلَام مَعَهَا بِمَا هُوَ رَفَث وَذِكْر جِمَاع أَوْ تَحْرِيض عَلَيْهِ لَا يَجُوز، وَكَذَلِكَ مَا أَشْبَهَهُ. وَقِيلَ : السِّرّ الزِّنَا. تفسیر القرطبی، فی تفسیر البقرة 235

۴۳۳ – لا تقل لها إنی عاشق وعاهدینی أن لا تتزوجی غیری ونحو هذا. تفسیر ابن کثیر: فی تفسیر آیة 235 البقرة

که‌محمد برای تبلیغ در بر گرفته‌بود. تازه، قدرت آن چنانی هم نداشت که‌قانون وضع کرده‌و احکام خویش را به‌اجرا بگذارد.

اما در مدینه به سبب در اختیار داشتن قدرت و اقتصاد کلان، هر چند که‌مدت زمان این دوره ده سال بود، اما تغییراتی بنیادین و اساسی صورت گرفتند. تا جایی که مجازات زناکاران را مشخص کردند و در همین دنیا، احکام مجازات را اجرا می کردند.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.[۴۳۴]

برای کسانی که دوست دارند امر زنا در میان آنان که ایمان آورده‌اند، شیوع پیدا کند، به‌عذابی دردناك هم در دنیا و هم درآخرت گرفتار خواهند شد.

می توان مرحله‌ی مدینه را به دو بخش عمده،تقسیم کرد. در بخش اول؛ مجازات زنا سهل و آسان بوده و برای مرد و زن متفاوت بود. مجازاتی که برای مرد تعیین شده بود ساده تر و جزیی تر از مجازاتی بود که برای زن تعیین شده بود.

وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً. وَاللَّذَانَ يَأْتِيَآن ها مِنكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَا.[435]

434 - النور 19

۴۳۵ - النساء 15-16

و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند آنان [=زنان] را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زنا می‌شوند، آزارشان دهید، پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرف نظر کنید. زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است .

تفاوت این دو آیه در نوع مجازات کردن هاست. زندان ابد تا واصل شدن به مرگ برای جنس زن، و اذیت کردن های کوتاه مدت برای جنس مرد. دو آیه، حکایت از مجازات خشن تر و بزرگ تر برای جنس زن دارد. که همانا تبعیض جنسیتی و فاصله‌ی طبقاتی را به روشنی آشکار می سازد.

در تغییری ناگهانی در بخش دوم آیات مدنی، مجازات به زدن تازیانه، برای هر دو، تغییر می یابد.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ.[436]

به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در [کار] دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند.

---

۴۳۶ – النور 2

تغییرات در نحوه‌ی مجازات بود آنهم با درخواست محمد از خدایش! در جواب آیه‌ی 15 سوره‌ی زنان(النساء) که به صورت تبصره، آمده است:" (برای مجازات زناکاران منتظر باشید که خداوند چاره‌ای برایتان روانه کند.)

در روایتی، محمد راه چاره را این چنین بیان کرده است:"

(وصارت السنة فيمن أحصن جلد مائة الرجم بالحجارة، وفيمن لم يحصن جلد مائة ونفي سنة).[۴۳۷]

قانون برای زنان و مردان متأهل زناکار، صد ضربه شلاق و سنگسار آن ها تا مردن. برای دختران و پسران مجرد، صد ضربه شلاق و تبعید به مدت یکسال".

در منبعی دیگر چنین بیان شده است:"

(خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة ونفي سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم).[۴۳۸]

۴۳۷ – الناسخ والمنسوخ فی کتاب الله للقتادة ص493. (خذوا عنی قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة ونفی سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم). الناسخ والمنسوخ فی القرآن الكريم، للنحاس،ص97

438 – الناسخ والمنسوخ فی القرآن الكريم، للنحاس،ص97 (خذوا عنی قد جعل الله لهن سبيلا، البكر بالبكر جلد مائه وتغريب عام، والثيب بالثيب الرجم). الناسخ والمنسوخ، هبة الله بن السلامة ص104-105.

بگیرید، خدا راه چاره‌ای برایمان نمایان کرد. کسانی که مجرد هستند صد ضربه شلاق و یکسال تبعید، کسانی که متأهل هستند صد ضربه شلاق به اضافه سنگسار تا مردن".

کسانی هم که برای زنان آزاد (نه کنیزان) تهمت درست کنند مجازات می شوند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا.[۴۳۹]

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ گاه شهادتی از آن ها نپذیرید...

مطلبی که در این آیه قابل تأمل است، آماده کردن چهار شاهد و شلاق زدن متهمین است. کسی که نتواند چهار شاهد برای اثبات ادعایش آماده کند، مورد تنبیه و خوردن شلاق قرار می گیرد. از طرفی دیگر چون که دو زن مساوی با یک شاهد هستند، اگر چهار شاهد ذکور یافت نشد؛ آوردن هشت شاهد زن الزامی است. و از آنجا که‌کنیز به‌مثابه‌نصف زن آزاد حساب می شود، برای شهادت دادن علیه‌زناکار، در صورت نبود چهار شاهد مرد یا هشت زن آزاد، شانزده‌کنیز باید شهادت دهند. اگر تعداشان کمتر از شانزده باشد، نه‌تنها شهادتشان پذیرفته نخواهد شد، بلکه‌به‌هرکدام هشتاد تازیانه زده خواهد شد.

---

439 - النور 4

گواهان بایستی خود همگی شاهد ماجرا بوده باشند. بایستی در حالت عریان و هم‌آغوشی و دخول، آن ها را مشاهده کرده باشند. بدین ترتیب اتهام اثبات می گردد. روایتی در این مورد وجود دارد و جای بسی تأمل است و بجاست در اینجا به عنوان سند سخنانمان بیاوریم:"

در دوران خلیفه‌ی دوم؛ عمر بن خطاب یکی از صحابه‌ها به نام مغیره، والی بصره بود. دو تا دو تا و سه تا سه تا زنانش را طلاق می داد و زن دیگری را عقد می کرد. تا جایی که در زندگیش، سوای از کنیزانش، نود و نه زن اختیار کرده بود. خودش می گفت:" تا مردانگیم توانایی داشت خودم مردشان بودم. در زمان کهولت و پیریم به خاطر اینکه دیگر مردان سراغشان نروند، با پول و هدیه و کادو دادن ماندگار می شدند". [440]

مغیره دختر باز ماهری بود، به غیر از زنان خودش با زنان دیگر نیز، سکسبازی می کرد.

به همین سبب، نزد عمر بن خطاب از وی شاکی شدند، مبنی براینکه مغیره مشغول زنا کردن است. عمر نیز هیأتی را به سرپرستی ابوموسی اشعری برای تفحص و زیر نظر گرفتن اعمال وی مأمور کرد. تا در صورت انجام چنین اعمالی وی را نزد عمر بن خطاب بفرستند تا محاکمه‌اش کند. پس از مدتی بررسی و تفحص در رفتار وی؛ چهار نفر مأمور می شوند که‌وی را زیر نطر بگیرند. تا اینکه‌زمانی که مغیره در خانه‌ای مشغول سکس

۴۴۰ – الجاحظ: المحاسن والاضداد، الشركة اللبنانية للنشر، طبعة 1969 فصل– محاسن التزويج.. ص 129

با ام جمیل بنت عمر بود، او را عریان و در حال انجام عمل زنا، مشاهده کردند. گروه مزبور پس از کشف ماجرا، همراه با شواهد نزد عمر می روند تا بر ماجرا گواهی دهند.

اولین شاهد، نافع بن حارث بود که گفت: " مغیره را روی شکم آن زن دیدم در حالی که آلت نعوظ شده‌اش[۴۴۱]را همانند فرو بردن خنجر در غلافش حرکت می داد". و سوگند یاد کرد که‌حقیقت را می گوید. دومین و سومین شاهد به ترتیب عبارت بودند از شبیل بن معبد و ابوبکر، آن ها نیز به همان شیوه‌ای که نافع شهادت داده بود، شهادت خود را مبنی بر واقعیت داشتن زنای مغیره با اُم جمیله در حالی که با چشمان خویش شاهد ماجرا بوده‌اند، همراه با جزئیات واقعه بیان کردند و با سوگندهای پیاپی به آن چاشنی دادند.

چهارمین شاهد،(زیاد) بود. قبل از ادای شهادت، عمر به او می گوید:" ای زیاد! من تو را انسانی دروغگو نمی دانم. چیزی که‌از تو انتظار دارم این است که حداقل تو عامل سنگسار یکی از یاران پیامبر نباشی. زیاد می گوید:" تصویری خفت بار را دیدم. صدای ناله و آه و اوف را می شنیدم. باسنی معلق در هوا و در حال حرکت دیدم که بالا و پایین می رفت. و دو پا که‌به‌حالت عمودی، همانند گوش های الاغ بلند شده‌بودند. دیگر بیش تر از این چیزی ندیدم".

---

441 – دقیقا در متن عربیش بدین گونه آمده است.

خلیفه عمر این سخن زیاد را به عنوان شهادت قبول نداشت، چونکه ذکری از نام زناکاران به میان نیآورده بود و مطابق آیه شواهد بایستی چهار نفر باشند نه سه نفر. بنابراین چون که گواهان کافی نیستند آن جرم به عنوان زنا محسوب نمی شود و تبرئه می شوند. و در عملی غیر منتظر مغیره را روانه‌ی محل کارش، و سه شاهد دیگر را به ترکه‌می بندند. هر کدام از آن سه شاهد هشتاد ضربه شلاق(ترکه) شامل حالشان شد به جرم تهمت علیه دیگران. یکی از گواهان تا آخرین ضربه از سخن خودش پشیمان نشد. و مدام قسم می خورد، کاری که مغیره انجام داده و عملی که از او مشاهده کرده است عین زنا بوده است.[442]

این داستان چهار شاهد آوردن، آن هم برای عملی که دو نفر مخفیانه و به دور از چشم دیگران انجام می دهند، آیا برای اثبات کاری مخفیانه، آوردن چهار شاهد منطقی است.

این سؤال، سؤالی جدید یا انتقادی تازه نیست. از قدیم الایام و از دوران خود محمد، نیز وجود داشته است. یکی از اصحاب،زنش را در حال زنا با مردی دیده بود. ولی به خاطر اینکه چهار شاهد نداشت، نمی دانست با او چکار کند. در نتیجه شکایت پیش محمد آورد. او هم توانست تنها با طلاق آن ها را از هم جدا کند. بعدها محمد گفته بود:" اگر کس زنا کاری را

۴۴۲- البلاذری: کتاب فتوع البلدان، القسم الثانی، ص 423 همچنین: خلیل عبداالکریم: مجتمع یثرب، ص 57-58

بدون شهادت شهود سنگسار می کردم، قطعاً زن آن مرد را سنگسار می کردم". [443]

اولین زن و شوهری که محمد موجب جداییشان شد و نام آن ها در تاریخ ثبت شده است،صحابه‌ای به‌نام هلال بن امیه و همسرش بودند. شواهد نشان می دهد که همسر این مرد با صحابه‌ای به نام شریک بن سحما زنا کرده است، و محمد باطلاق دادن و جدایی این زن از همسرش به نوعی آن ها را تنبیه کرده است. در حقیقت محمد در صداقت هلال شکی نداشت و همین اطمینان به هلال باعث شد که فکر کند که زن هلال زنا کرده است. و برای اطمینان کامل، آن را به بعد از وضع حمل همسر هلال موکول کرد و گفت: اگر بچه:" چشمان سیاه، باسن بزرگ و پهن، پاهای قوی و باز داشت، بچه‌هلال است، اما اگر چشمان سیاه و موی مجعد و پاهای باریک داشت، فرزند شریک است". بچه که به دنیا آمد همان

۴۴۳ - ذُكِرَ التَّلَاعُنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلًا ثُمَّ انْصَرَفَ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو إِلَيْهِ أَنَّهُ وَجَدَ مَعَ أَهْلِهِ رَجُلًا فَقَالَ عَاصِمٌ مَا ابْتُلِيتُ بِهَذَا إِلَّا لِقَوْلِي فَذَهَبَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصْفَرًّا قَلِيلَ اللَّحْمِ سَبِطَ الشَّعَرِ وَكَانَ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ أَنَّهُ وَجَدَ عِنْدَ أَهْلِهِ خَدْلًا آدَمَ كَثِيرَ اللَّحْمِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ بَيِّنْ فَوَضَعَتْ شَبِيهًا بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَهَا فَلَاعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَقَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ أَهِيَ الَّتِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ رَجَمْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ رَجَمْتُ هَذِهِ. صحيح المسلم، كتاب اللعان، حديث1497

مشخصاتی را داشت که از پیش برای فرزند شریک تعیین شده بود.[444] در حقیقت زنا انجام گرفته بود ولی به خاطر نبود چهار شاهد، کسی به سخنان هلال باور نکرد.

برای گشودن مشکلات خیانت و عواقب سکس و تجاوزات جنسی، در صورت نبود چهار شاهد، راه حل اورژانسی، جدا کردن و طلاق بود. ولی در مراحل بعدی، در پروسه‌ای مشهور به ملاعنه، آیاتی در این باره مکتوب شد:

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاء إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ، وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ، وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ.[۴۴۵]

و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند. هر یک از آنان [باید] چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است. و [گواهی در دفعه] پنجم این است که [شوهر بگوید] لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد، و از [زن] کیفر ساقط می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که [شوهر] او از

---

۴۴۴ – صحیح البخاری، کتاب التفسیر، باب: ویدرأ عنها العذاب أن تشهد.و.و حدیث4470 در صحیح مسلم به شیوه‌ای دیگر بیان شده‌است. صحیح المسلم، کتاب اللعان، حدیث1496

445 – النور 6-9

دروغگویان است، و [گواهی] پنجم آن که خشم خدا بر او باد اگر [شوهرش] از راستگویان باشد.

برای نمونه بازگویی مورد زیر خالی از لطف نیست: صحابه‌ای به محمد گفت:" ای پیامبر خدا، اگر کسی زنش را در حال زنا ببیند و شاهدی هم نداشت. اگر از آن سخنی به میان آرد از آبروریزی بزرگی سخن به میان آورده، و در صورت سکوت؛ بی آبرویی را تحمل کرده است. محمد سکوت اختیار می کند و پاسخی نمی دهد. بار دگر صحابه این مسأله را مطرح می کند. محمد تنها با قرائت دوباره‌ی آیات، و با شیوه‌ای نصیحت گونه به شاهد می گوید: بایستی برای ادعای خویش چهار شاهد بیاوری. آن مرد به سبب نداشتن چهار شاهد می گوید: قسم به‌آن کسی که تو را به حق فرستاده، کذب محضی در این بابت ارائه نداده‌ام. محمد همسر آن مرد را فرا می خواند و او را با تهدید روز قیامت می ترساند. تا جایی که عذاب این دنیا بسی آسانتر از عذاب اخروی است و آن زن هم ادعا می کند و می گوید: قسم به آن کسی که تو را به حق فرستاده، شوهرم دروغ می گوید".

محمد آن ها را به قسم خوردن وادار کرد، مرد چهار بار سوگند یاد کرد، برای قسم پنجم و در صورت دروغ گفتن، نفرت خدا را هم به آن اضافه کرد، اگر دروغی گفته باشد. زن نیز به همان شیوه قسم خورد. ولی راه چاره محمد، برای این مشکل، جدایی و طلاق گرفتن بود.[446]

۴۴۶ – قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَنْ لَوْ وَجَدَ أَحَدُنَا امْرَأَتَهُ عَلَى فَاحِشَةٍ كَيْفَ يَصْنَعُ إِنْ تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَإِنْ سَكَتَ سَكَتَ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ قَالَ فَسَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

با پناه بردن به راه چاره‌های متافیزیکی، به شیوه‌ی یادکردن سوگندهای شرعی، بسیاری از زناهای صحابه و زنانشان را ماست مالی می کرد. بسیاری از روایات در مورد مرحله ملاعنه دراصل زناکاری اصحاب و مسلمانان را نشان می دهند. مسأله‌ی کشتن زنانی که با دلداده‌های خویش عمل سکس را انجام می دهند، در حقیقت گویای این واقعیت است که، بسیاری از صحابه، ملاعنه را، به عنوان راه چاره نپذیرفته‌اند. مردان مسلمان به خاطر پیروی کردن از فرهنگ و سنت باستانی خویش، و برای ابراز شهامت و مردانگیشان، کشتن زن را بهترین راه چاره‌ی محافظت ناموسی دانسته‌اند و خود محمد از این سنت کاملاً پشتیبانی کرده است. سند این پشتیبانی را هم مؤرخان معتمد اسلامی ثبت کرده‌اند. برای نمونه یکی از صحابه که در مورد ملاعنه صحبت می کرد به محمد گفته است :

فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَتَاهُ فَقَالَ إِنَّ الَّذِي سَأَلْتُكَ عَنْهُ قَدْ ابْتُلِيتُ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ فِي سُورَةِ النُّورِ (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ) فَتَلَاهُنَّ عَلَيْهِ وَوَعَظَهُ وَذَكَّرَهُ وَأَخْبَرَهُ أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ قَالَ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا كَذَبْتُ عَلَيْهَا ثُمَّ دَعَاهَا فَوَعَظَهَا وَذَكَّرَهَا وَأَخْبَرَهَا أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ قَالَتْ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَكَاذِبٌ فَبَدَأَ بِالرَّجُلِ فَشَهِدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنْ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنْ الْكَاذِبِينَ ثُمَّ ثَنَّى بِالْمَرْأَةِ فَشَهِدَتْ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنْ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنْ الصَّادِقِينَ ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا. صحيح مسلم: كتاب اللعان حديث 1493

كَلَّا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنْ كُنْتُ لَأُعَاجِلُهُ بِالسَّيْفِ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْمَعُوا إِلَى مَا يَقُولُ سَيِّدُكُمْ إِنَّهُ لَغَيُورٌ وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي.[447]

نخیر، قسم به کسی که تو را به حق فرستاده است؛ اگر در چنین تصمیم گیری هایی بیفتم، قبل از هر کاری خود با شمشیر علاجش می کنم(یعنی او را می کشم). محمد نیز به حاضران می گوید: از رفتار و سخنان بزرگانتان پیروی کنید. غیرتش اجازه‌ی زنای همسرش را نمی دهد. من از او با غیرت تر هستم و خدا نیز از من باغیرت تر است.

در اسلام این نقطه‌ی آغازین کشتن زنان، به بهانه محافظت از شرف و ناموس می باشد. همین سنت کهن عشایری برای مردان مسلمان هم چون میراثی ماندگار باقی مانده است. تنها برای توجیه کردن و محافظت از شرف و ناموسشان زنانشان را می کشند. در جهان اسلام، جامعه‌ای یافت نمی شود که زنان و دختران را به بهانه ناموس پرستی آماج ترور و سنگسار نکرده باشند.

اغلب به خاطر گوشه و کنایه‌های اطرافیان، و صرفاً به خاطر این که به آن ها گفته شود مردی شرافتمند است، زنان دچار تعقیب و گریز و سوزاندن و به شیوه شرعی دچار سنگسار شده‌اند.

447 - صحیح المسلم، کتاب اللعان. حدیث1498

جای بسی تأمل است همان حقی که مرد به وسیله‌ی آن می توانند نفرت و انزجار خود را از همسرش اعلام دارد، برای زن قائل نشده‌اند که بتواند شوهرش را از خود براند.

بحث ما بر سر شرعیت و حرام بودن و فاحشه‌گری و راه علاج آن نیست؛ بلکه آشکار کردن پدیده فساد جنسی در اسلام و صحبت در مورد اموریست که محور عقاید مؤمنان و صحابه را تشکیل می دهد. محمد اگر خود با دیدگاه دینی از سکس بحث نمی کرد؛ باعث چنین مشکل اجتماعی عظیمی نمی شد که محور بسیاری از چالش ها گردد. اگر او اطلاعات درستی داشت و به‌گونه‌ای صحیح بدون هیچ ابهامی، موضوعات را بررسی می کرد، قطعاً بهتر از آن بود که، در تاریکی و از بیراههآن را علاج کند.

مجازات برای کسانی که مشغول اشاعه‌ی زنا هستند تعین شده است. مجازات سنگسار تا واصل شدن به مرگ. این مجازات صرفاً برای تهدید و ترسانیدن زناکاران تعیین شده است. البته ناگفته نماند سنگسار کردن پدیده‌ای اسلامی نیست. قبل از اسلام در دین یهود نیز وجود داشته است. در تورات آمده است:" اگر زنی به عقد مردی در آمد ولی کس دیگری را پسندید و با او جماع کرد، بایستی هر دو را از دروازه‌ی شهر بیرون برانید و سنگسارشان کنید". [448]

۴۴۸ – سفر تثنیهٔ، باب 2، 23-24

هم چنین در انجیل آمده است: زنی را در حال جماع گرفته بودند، او را نزد عیسی بردند و گفتند: «قبلاً موسی مجازات سنگسار را برای چنین زنانی تعیین کرده بود، امر تو در این باره‌چیست ؟» عیسی گفت: «همان روش را ادامه دهید».

محمد همانند بسیاری دیگر از قواعد و قوانین دیگر، که مستقیماً از ادیان دیگر اخذ کرده بود؛ رجم و سنگسار زناکار را نیز از یهودیان اخذ کرد. بدون انجام هیچ گونه تغییری، آن را به عنوان قانونی جدید در اسلام معرفی کرد و مسلمانان به آن نیز می بالند". [449]

آیاتی که برای اولین بار سخن از سنگسار کرده‌اند، در قرآن هایی که اکنون در دسترس هستند، یعنی همان مصحف منسوب به عثمان، موجود نیستند. بلکه در قرآن های منسوب به اُبی بن کعب و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس موجود بوده‌اند. منابعی همچون بخاری و مسلم و ابی داود این واقعیت را حقیقتی انکار ناپذیر می دانند. بخاری می گوید: عمر بن خطاب در مسجد و در بالای منبر به مردم چنین گفت: "اکنون در مورد مطلبی برایتان بحث می کنم که چاره‌ای جز بحث کردن از آن را ندارم. کسی نیست که تردیدی در مرگ داشته باشد. شاید بعد از ادای این گفته، مرگ در رسید و فرصت دیگری نباشد. هر کس آن را کاملاً فهمید، در مکان های دیگر آن را روایت کند. کسی هم که می ترسد و باور ندارد، برای کسان دیگر نقل نکند و به نام من دروغ سر هم نبافد. همان طور که

449 – السنن لأبی داود، باب، فی رجم الیهودیین حدیث4446

ایمان دارید خدا، پیامبر را به حقیقت فرستاد و کتابی برایش نازل کرد. یکی از همان آیاتی که نازل شده است، آیه سنگسار است. قبلاً اشاره کرده‌ایم و آن را تشریح کرده‌ایم و از آن بهره کافی برده‌ایم. پیامبر نیز مطابق شریعت، زناکاران را سنگسار کرده است و ما نیز به تبعیّت از وی، زناکاران را سنسگار کرده‌ایم. اما اکنون این آیه را در قرآن مشاهد نمی کنم و روزگاری هم از در می رسد که مردم؛ آیه‌ی سنگسار را در قرآن، کلاً فراموش کنند و بدین ترتیب یکی از وظایف محوله‌ی خداوندی را به باد فنا بسپارند. در صورتی که بر مسلمانان واجب شده است. سنگسار در قرآن به صورت متنی کاملاً حق و واجب آمده است و هر مرد و زن زناکاری را، شامل می شود". [450]

۴۵۰ – عمر بن الخطاب مقبلا على المنبر ثم قال فَإِنِّي قَائِلٌ لَكُمْ مَقَالَةً قَدْ قُدِّرَ لِي أَنْ أَقُولَهَا لَا أَدْرِي لَعَلَّهَا بَيْنَ يَدَيْ أَجَلِي فَمَنْ عَقَلَهَا وَوَعَاهَا فَلْيُحَدِّثْ بِهَا حَيْثُ انْتَهَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ وَمَنْ خَشِيَ أَنْ لَا يَعْقِلَهَا فَلَا أُحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةُ الرَّجْمِ فَقَرَأْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ فَأَخْشَى إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أُحْصِنَ مِنْ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ. صحيح البخارى، كتاب الحدود، باب رجم الحبلى من زنا اذا احصنت. حديث6442. صحيح المسلم، كتاب الحدود باب رجم الثيب فى الزنى. حديث1691.السنن للإمام أبى داود، كتاب الحدود كتاب الحدود باب فى الرّجم 4418. الموطأ. كتاب الحدود، باب مَا جَاءَ فِي الرَّجْمِ. حديث2405

“ذر بن حبش” می گوید:” اُبی بن کعب که خود یکی از کاتبان مشهور وحی بوده است، مرا خطاب قرار داد و گفت:” «ای ذر چند آیه از سوره‌ی احزاب را می خوانی؟ من هم در جوابش گفتم: هفتاد و سه آیه» اُبی گفت:” «این سوره تقریباً به اندازه‌ی سوره‌ی بقره بود و آیه‌ی سنگسار هم در این سوره وجود داشت.» که آخر این آیه این گونه به اتمام می رسد. (الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم).[451]

سوره‌ی بقره دارای 286 آیه است و سوره‌ی احزاب 73 آیه. با این حساب حدود 200 آیه از سوره‌ی احزاب فنا شده و آیه‌ی سنگسار هم جزو همان آیات بوده است.

اگر چه این آیه در قرآن باقی نمانده است، ولی قانون آن هم چنان پابرجاست. هم اکنون قانون سنگساری که در بیشتر کشورهای اسلامی، اجرا می شود از همین آیه‌ی فنا شده، اتخاذ شده است. شواهد حاکی از این است که بسیاری از صحابه‌هایی که زنا کرده‌اند از طرف خود محمد، با همین آیه شامل سنگسار شده‌اند.[452]

---

۴۵۱ – در تفسیر (أبن کثیر)آمده‌است، ابی بن کعب گفته‌است: سوره‌ی احزاب، همانند سوره‌ی بقره‌طولانی بوده‌است و این آیه‌هم در آن موجود بوده‌است (الشیخ والشیخة إذا زنیا فارجموهما البتة) به ابتدای تفسیر سوره‌ی احزاب مراجعه‌کنید و هم چنین مراجعه‌کنید به: السیوطی: الاتقان فی علوم القرآن. ج1ص25. هبة الله بن سلامة. الناسخ والمنسوخ،ص28

452 – در این بخش شاهد مثال هایی درباره‌ی زنای اصحاب و مسلمانان را مطالعه‌خواهید کرد.

مفقود شدن این آیه از قرآن، به گذشته بر می گردد به همان دورانی که آیات به شیوه‌ای منسجم و در یک مصحف موجود نبود. بلکه هر تعداد از آیات نزد یک نفر بوده است. گم شدن این آیه و آیاتی مشابه در قرآن، به وقایع شگفت آوری بر می گردد که‌اتفاق افتاده‌اند. آیه‌ای در مورد خواهر و برادر رضاعی و هم چنین آیه‌ی سنگسار، در منزل خود محمد گم شده است. عایشه در این باره می گوید:

لَقَدْ نَزَلَتْ آيَةُ الرَّجْمِ وَرَضَاعَةُ الْكَبِيرِ عَشْرًا وَلَقَدْ كَانَ فِي صَحِيفَةٍ تَحْتَ سَرِيرِي فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَشَاغَلْنَا بِمَوْتِهِ دَخَلَ دَاجِنٌ فَأَكَلَهَا.[۴۵۳]

قطعاً آیه‌ی سنگسار و آیه‌ی شیردادن به‌آدم بزرگ ها را، در لفافه‌ی برگ خرمایی پیچانیده بودم و زیر لحاف و تشک هایم گذاشته بودم. بعد از اینکه مشغول تدفین و تشییع جنازه‌ی پیامبر بودیم، گوساله‌ای داخل منزل آمد و آن را خورد.

از مفاد آیه‌ای دیگر درمی یابیم که‌اگر زنی با غریبه‌ای سکس کرد، دیگر حق ندارد مثل بقیه‌ی مردم، شهروندی عادی باشد و به خواست خودش ازدواج کند. بلکه همچون شخصی مطرود و حاشیه‌ای، به شیوه‌ای تحقیر آمیز و سرافکنده زیسته و برای ازدواج مجدد نیز دچار محدودیت می شود. مردان نیز به همان شیوه:

---

453 - ابن ماجۀ، کتاب النکاح، باب، رضاع الکبیر حدیث 1943

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.[454]

مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک را به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است.

منابع تاریخی اسلام داستان زنی فاحشه به نام اُم مهزول را ثبت کرده‌اند که‌گویا بعد از ظهور اسلام و مسلمان شدنش؛ از فاحشه‌گری دست بر می دارد، مسلمانی از او خواستگاری می کند تا با هم ازدواج کنند. اما محمد بدین کار راضی نبوده و با تاکید بر این آیه، و با اجرای حکم آن، مانع این ازدواج شده است.[455]

اگر در آیات به خوبی دقیق شویم برایمان روشن خواهد شد که این مسئله تنها در مورد فقرا و بردگان اِعمال می شده است. طبقه‌ی آریستوکرات و سرمایه داران به روش های مختلف خود را از مجازات زنا تبرئه می کردند و آیات به شیوه‌های مستقیم و غیر مستقیم از آن ها حمایت می کرد. مثلاً فقرا به سبب نداشتن ثروت و دارایی نمی توانستند کنیزان را

454 - النور 3

455 - (عَنْ عَبْد اللَّه بْن عَمْرو" أَنَّ رَجُلًا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ اِسْتَأْذَنَ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي اِمْرَأَة يُقَال لَهَا أُمّ مَهْزُول كَانَتْ تُسَافِح وَتَشْتَرِط لَهُ أَنْ تُنْفِق عَلَيْهِ قَالَ فَاسْتَأْذَنَ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ ذَكَرَ لَهُ أَمْرهَا قَالَ فَقَرَأَ عَلَيْهِ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ" الزَّانِي لَا يَنْكِح إِلَّا زَانِيَة أَوْ مُشْرِكَة وَالزَّانِيَة لَا يَنْكِحهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِك وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.) تفسیر ابن کثیر، النور3

مالك شوند. و اگر با زنان آزاد و یا با کنیزان زنا می کردند؛ مجازات سنگسار شامل حالشان می شد. اما سرمایه‌داران به سبب داشتن زنان و کنیزان زیاد، مخصوصاً مالك شدن آن کنیزان بدون عقد و مهریه، توانسته‌اند با صدها زن سکس داشته باشند. کار آن ها حرام نبوده؛ بلکه پدیده‌ای مقبول عام بوده است. در مورد کنیزان داستانی بدین گونه روایت شده است:

أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ لِي جَارِيَةً هِيَ خَادِمُنَا وَسَانِيَتُنَا وَأَنَا أَطُوفُ عَلَيْهَا وَأَنَا أَكْرَهُ أَنْ تَحْمِلَ فَقَالَ اعْزِلْ عَنْهَا إِنْ شِئْتَ.[۴۵۶]

از جابر نقل شده است: "مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: کنیزی دارم که خادم خوبیست. برایمان آب تهیه می کند. ولی دوست ندارم حامله شود. محمد جواب داد: در این صورت با وی نزدیکی نکن".

امام مسلم روایتی در مورد زنان اسیر شده‌در جنگ، نقل کرده است. که می توانستند آن ها را مورد تجاوز قرار دهند و شامل قانون زنا نشده‌اند. او این گونه روایت می کند:"

غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزْوَةَ بَلْمُصْطَلِقِ فَسَبَيْنَا كَرَائِمَ الْعَرَبِ فَطَالَتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَرَغِبْنَا فِي الْفِدَاءِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَسْتَمْتِعَ وَنَعْزِلَ فَقُلْنَا نَفْعَلُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا لَا نَسْأَلُهُ فَسَأَلْنَا رَسُولَ

---

456 – صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب، حکم العزل. حدیث1439

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ خَلْقَ نَسَمَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَتَكُونُ.[457]

اصحابی نقل کرده است: در رکاب پیامبر به غزوه بنی مصطلق رفتیم. در آن جنگ زنان عربی را دستگیر کردیم. نبود همسر و دوری از زنانمان به درازا کشید، بدین ترتیب مشتاق همبستری با آن ها شدیم. تصمیم داشتیم که هنگام ارضاشدن خود را عقب بکشیم تا منجر به حاملگی آنان نگردد. بعد از این تصمیم، نظر نهایی را از پیامبر جویا شدیم. ایشان نیز موافقت کردند و گفتند: "هیچ ابایی نیست و حکم خداوندی قابل برگشت نیست. هر سرنوشتی که خدای بزرگ آن را معین کرده باشد تا روز قیامت هم چنان پا برجاست و اگر سرنوشت کسی با نیکی آمده باشد هم چنان نیکوکار باقی می ماند".

در چنین موقعیتی هر انسانی انتظار دارد که محمد با آداب و رسوم کهن مردمان عشایر که قبل از اسلام در آن منطقه اجرا می شده است، مقابله و مبارزه نماید ولی درست برعکس، خود شخصا راهنما و مشوق ادامه‌دادن به‌چنین تجاوزاتی بود و در قوانین او این نوع تجاوز به دیگران حرام و زنا به حساب نیامده است.

در حکم دیگری از قرآن، چنین آمده است: اگر برده و کنیز با هم تبانی کرده و دست به زنا بزنند، مرتکب عمل حرام شده‌اند و شامل مجازات نیز

457 – صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب: غزوة بنی المصطلق من خزاعة، وهی غزوة المریسیع. حدیث 3907 صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب، حکم العزل

می شوند. ولی حکم مجازات آن ها نصف احکام تعیین شده برای زنان آزاد است.

إِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ.[۴۵۸]

پس اگر کنیزان مرتکب فحشا شدند، مشمول نیمی از مجازاتی می شوند که‌در مورد زنان آزاد اعمال می گردد.

ابوهریره از زبان پیامبر روایت کرده است:" اگر کنیزی زنا کرد، او را تازیانه بزنید. در صورت تکرار زنا، بازهم او را شلاق بزنید، ولی اگر به سه یا چهار بار رسید، به کمترین بها؛ حتی به بهای ریسمانی بافته‌شده‌از موی بز او را بفروشید"[۴۵۹] به تعبیر دقیقتر برده و کنیز مجازات سنگسار شامل حالشان نمی شود و کمترین مجازات را دارند. علی بن ابیطالب با توجه به این آیه و روایت محمد به مسلمانان یادآور شده است که؛ حکم کنیز زنا کار شلاق است نه سنگسار و برای نمونه زناکردن یکی از کنیزان محمد را سند قرار می دهد و می گوید:

" فَإِنَّ أَمَةً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَنَتْ فَأَمَرَنِي أَنْ أَجْلِدَهَا."[۴۶۰]

---

۴۵۸ - النساء 25

459 - (عن أبا هريرة رضى الله عنه وزيد بن خالد عن النبـى صلى الله عليه وسلم قال ثم إذا زنت الأمة فاجلدوها ثم إذا زنت فاجلدوها ثم إذا زنت فاجلدوها فى الثالثة أو الرابعة بيعوها ولو بضفير). صحيح مسلم، كتاب الحدود باب رجم اليهود، أهل الذمة، فى الزنى. حديث 1703

460 - صحيح مسلم: كتاب الحدود، باب، تأخير الحد عن النفساء. حديث 1705

کنیزی از کنیزان پیامبر زنا کرد و ایشان به من دستور داد که او را تازیانه بزنم".

با این روایت معلوم می شود که کنیزان محمد نیز، دست به زنا زده‌اند.

اگر آیه‌ی 25 النساء را کامل و با دقت مورد بررسی قرار دهیم، قوانین بسیاری از سلسله احکام الهی برایمان روشن خواهد شد:

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآَتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

و هر کس از شما از نظر مالی نمی‌تواند زنان [آزاد] پاکدامن با ایمان را به همسری [خود] درآورد، پس با دختران جوانسال با ایمان، که در میادین جنگی مالك آنان شده‌اید [ازدواج کند] و خدا به ایمان شما داناتر است [همه] را به خوبی می شناسد. پس آنان را با اجازه مالکشان به همسری [خود] درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بدهید [به شرط آن که] پاکدامن باشند نه زناکار و دوست‌گیران پنهانی نباشند. پس چون به ازدواج [شما] درآمدند اگر مرتکب فحشا شدند، مجازاتشان نیمی از عذاب [=مجازات] زنان آزاد است. این [پیشنهاد زناشویی با کنیزان] برای کسی از شماست که از آلوده‌شدن به‌گناه بیم دارد. و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است.

احکام این آیه، به صورت تیتروار بدین گونه هستند:

1- وظیفه هر مرد مسلمانی است که از میان زنان آزاد، همسر اختیار کند.

2- اگر به سبب فقر و نداری نتوانست مهریه و خواسته های (زن آزاد) را اجابت نماید، در این صورت می تواند از میان زنان اسیر شده که در میادین نبرد به عنوان غنیمت، یعنی از میان همان کنیزان، همسر انتخاب نماید. با این حساب زن آزاد نسبت به زنان کنیز ارجح تر است.

3- کنیزان مومنه را می توان به عنوان همسر انتخاب کرد.

4- کنیزان حق خاطر خواهی و دوست بازی ندارند، در غیر این صورت اگر دست به زنا بزنند مجازاتشان نصف زنان آزاد است. به تعبیر دیگر زنان آزاد در درجه‌ی دوم انسانیت هستند کنیزان در درجه‌ی چهارم.

5- ازدواج با کنیزان در صورتی حلال است، که مرد توانایی کنترل خویش را نداشته باشد، و بدون زن و سکس زندگی برایش مقدور نباشد. در این صورت و به خاطر این که‌به فحشا و زنا آلوده‌نشود، می تواند از میان کنیزان همسری را اختیار نماید.

6- اگر مرد توانایی کنترل غریزه جنسی خویش را داشت، بسیار نیکوتر از آن است که با کنیزی ازدواج کند.

7- این قانون مختص به فقیران و اقشار کم در آمد جامعه است. چرا که‌اشراف و ثروتمندان به سبب داشتن چندین کنیز، هر زمان بخواهند با آن

ها سکس انجام می دهند. مطابق آیه‌ی24 سوره‌ی زنان (النساء) این حکم عملی است.[461]

قوانین کلی قرآن، برای زنا عبارت است از سنگسار به عنوان مجازات اولیه و حتی در اجرای آن افراط نیز شده است. و به دو مجازات توأم دچار شده‌اند. که همانا تازیانه و سنگسار کردن برای یک شخص آزاد و این حکم با اجتهادی فقهی به قانون الهی تبدیل شده است.

عَلِيّ بْن أَبِي طَالِب لَا اِخْتِلَاف عَنْهُ فِي ذَلِكَ، وَأَنَّهُ جَلَدَ شُرَاحَة الْهَمْدَانِيَّة مِائَة وَرَجَمَهَا بَعْد ذَلِكَ، وَقَالَ: جَلَدْتها بِكِتَابِ اللَّه وَرَجَمْتها بِسُنَّةِ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

پس نمی توان به علی ابن ابیطالب خرده گرفت زمانی که صد تازیانه به شراحۀ الهمدانی زده است و بعد او را سنگسار کرده است. در مورد این عمل از وی سؤال پرسیده‌اند: چرا دو نوع مجازات برایش اعمال کرده‌ای؟ ایشان در جواب گفته است: مطابق کتاب خدا او را شلاق زدم، و بر طبق سنت نبوی وی را سنسگار نمودم.[462]

غیر از مجازات تعیین شده و مقبول اسلام، نبایستی هیچ نوع مجازات دیگری از سلسله مجازات های مربوط به‌اسراء برای زناکاران اعمال شود. مثلاً میان دو مرد مناقشه‌ای در می گیرد و نزد محمد می روند، یکی از آن ها می گوید:" پسر من نزد این مرد، برای انجام امور منزل اجیر شده بود.

461 - در قسمت متعه، این بحث به تفصیل بیان شده‌است.

462 - تفسیر القرطبی: فی تفسیر الایۀ16 من سورۀ النساء.

پس از مدتی با همسر وی زنا کرد و ایشان هم معتقد است که باید پسرم سنسگار شود. ولی من به شیوه‌ای مسالمت آمیز یکصد گوسفند و کنیزی از کنیزان را در عوض این عمل او به وی بخشیدم. اکنون نزد شما آمده‌ایم تا مناقشه‌ی خود را به کتاب خدا عرضه نماییم. محمد به آن ها گفت:" به خدا سوگند اکنون با کتاب خدا، مشکل شما را حل خواهم کرد. ابتدا کنیز و گوسفندان را به پدر آن پسر باز گردانید. صد تازیانه و تبعیدی یکساله برای آن پسر قرار داد. زن را هم آوردند و سنگسارش نمودند".[463]

زنان بیوه از جمله مشکلات اساسی جامعه اسلامی هستند. در نظر اسلام بیوه زنان به غیر از سکس، به هیچ چیز دیگری فکر نمی کنند. برای این معضل، اسلام قانونی برای این طبقه‌از جامعه وضع کرده است. هر زن طلاق داده شده، نباید از منزلش بیرون رود و یا تنهایی بیرون رود حداقل تا مدتی معین؛ یعنی بعد از سه دوره قاعدگی.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ.[۴۶۴]

ای پیامبر هرگاه‌زنانتان را طلاق می دهید در [زمان‌بندی] عده آنان طلاقشان گویید و حساب آن عده را نگه دارید و از خدا پروردگارتان بترسید، آنان را از خانه‌هایشان بیرون مکنید و بیرون نروند، چون که

463 – الموطأ. كتاب الحدود، باب مَا جَاءَ فِي الرَّجْمِ. حديث 2401

464 – الطلاق 1

مرتکب کار زشت آشکاری خواهند شد. این است احکام الهی که نباید از آن گذر کرد..

قرآن به اشراف و ثروتمندان مسلمان نصیحت کرده است که؛ کنیزان را مجبور به تن فروشی نکنند. هر کنیزی به این کار وادار شد، خداوند او را مجازات نخواهد کرد.

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآَتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آَتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ.[۴۶۵]

و کسانی که امکان ازدواج عقدی را ندارند، باید عفت ورزند. تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند. و از میان غلامانتان کسانی که در صددند، با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند، اگر در خواسته‌آنان خیری می‌یابید، قرار بازخرید آن ها را بنویسید و از مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید. [تا تدریجا خود را آزاد کنند] و کنیزان خود را در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند؛ برای اینکه متاع زندگی دنیا را بجویید به زنا وادار مکنید. و هر کس آنان را به زور وادار به‌زنا کند، خدا با توجه‌به‌مجبور شدنشان، نسبت به آن ها[کنیزان] آمرزنده مهربان است.

مالکین، با استفاده از ثروت و داراییشان می توانستند کنیز خود را در میان قوانین مردسالارانه‌ی خویش، راضی و خشنود نگه دارند و از آن ها

465 - النور 33

بهره‌برداری کامل نمایند. در ازای اهدای نیروی کار و خدمات مردانه و زنانه خود، اجرتشان تنها لباس و جامه‌ای کهنه و خوراکی هم چون آرد و خرما بود و مکان استراحت کردنشان، جایی بهتر از طویله نبود. با کنیزان عیاشی می کردند حتی با کنیزان شوهردار سکس می کردند و با بردگان مذکر ولی خوش منظر (غلمان) بچه بازی می کردند و می توانستند حتی آن ها را هم اخته نمایند، بدون در نظر گرفتن هیچ گونه حقی برایشان. می توانستند آن ها را تنبیه کنند، از آن ها بردگی بکشند، در صورت لزوم زاد و ولد کنند. سوای این ها؛ می توانستند برای انباشته کردن ثروت و سرمایه‌ی خود، آن ها را مجبور به تن فروشی نمایند. و آن ها مدام در دام استرس و اضطراب های روانی دست و پا می زدند. این رفتارها قبل از ظهور اسلام، فرهنگ غالب در شبه جزیره‌ی عربستان بودند. بعدها اسلام آن ها را به عنوان آدابی شایسته و آسمانی، مختص به خود قلمداد کرد.

در شهر مدینه صحابه‌ای به نام عبدالله بن ابی بن سلول کنیزی به نام معاذه داشته است. هر مهمانی که رو به خانه‌اش می آورد، با سکس کردن با این کنیز، به جای میوه و شیرینی و شربت از وی پذیرایی می کرد. این کنیز از وضع خودش محمد را با خبر کرد. او هم این آیه را در مورد مجبور کردن کنیزان به سکس نوشت.[466]

امروزه مسلمانان در هنگام خواندن چنین داستانی انتظار دارند که محمد، عبدالله را مورد سرزنش یا مجازات قرار داده باشد. چون که آیه‌ی 19

466 – تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر الایۀ 33 النور.

سوره‌ی نور، سخن از مجازات کسانی به میان می آورد که کنیزان خود را مجبور به زنا می کنند. ولی به خاطر اینکه در این داستان سخن از کنیز به میان آمده نه زن آزاد، در نتیجه این حکم قرآنی تنها حالتی نصیحت گونه‌برای مالکان کنیزان دارد، بلکه حس ترحم آن ها را نسبت به کنیزان برانگیزاند. علمای اسلامی هم از بازگو کردن این واقعیت شرمسار نشده‌اند و تنها به یک کلمه بسنده کرده‌اند که عبدالله منافق است. این در حالیست که محمد او را به عنوان یار و صحابه‌ی خود به حساب آورده است.[۴۶۷]

یکی دیگر از صحابه‌ها به نام عبدالله ابن اُبی، شش کنیز خود را به تن فروشی وادار می کرد.[468] این کار ابن اُبی را مشروع دانسته‌اند، چون که اجباری در آن نبوده، و با رضایت خود کنیزان این کار انجام می گرفته است.

در موقع فروش کنیز، خریدار او می توانست با مبلغی پول با کنیز مورد معامله‌اش سکس کند، تا بخوبی بفهمد آیا کنیز مورد معامله، به درد همخوابگی و لذت جنسی می خورد یا نه. ابن عمر به عنوان نمونه‌ی بارز چنین تجربیاتی هرگاه که می خواست کنیزی را معامله کند، ابتدا با مبلغی پول با او سکس می کرد و اندام های جنسی مثل باسن و سینه و مهبل و

467 – روایتی است از محمد، که در غزوه‌ی بنی مصطلق در باره‌ی صحابه‌ای به نام عبدالله نوشته شده است. السیرۀ النبویۀ، ابن هشام، الجزء الرابع، غزوۀ بنی المصطلق

۴۶۸ – عادل عبالمنعم: الزواج والعلاقات الجنسیۀ فی الاعلام. ص 13

ران هایش را به خوبی وارسی می کرد[469] بعد از این کارها وارد معامله می شد. این اعمال و رفتارهای سکسی در اسلام جزء زنا، محسوب نمی شوند.

در احکام مربوط به‌آیه‌ی 33 سوره نور مجازاتی برای کنیزان مجبور شده به زنا، وجود ندارد. هم چنین مجازاتی هم برای مالکین صاحب برده و کنیز که آن ها را مجبور به زنا می کنند، وجود ندارد. آیه در مورد تن فروشی کنیزان است به جای اینکه قانونی درباره مالك کنیز باشد.

امام مسلم از قول ابوهریره روایتی را از محمد نقل کرده است:"

مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ بِالزِّنَا يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.[۴۷۰]

اگر مالکی برده‌ی خود را به خاطر زنا مجازات کرد، و بعدها هم معلوم شد که‌آن برده بی گناه بوده است، خداوند در آخرت مالك آن کنیز را دچار عذاب خود خواهد کرد".

اگر بر حسب اتفاق برده و کنیزی، یا به تعبیر عام تر و دقیق تر، طبقه‌ی مستمندان و فقیران جامعه که به واسطه‌ی سیستم سرمایه‌داری، به اقشار پایین دست جامعه تبدیل شده‌اند. با دوست و خاطره خواه خودشان سکس کنند، هم در این دنیا شامل حکم تازیانه می شوند و هم در جهان آخرت

469 - منتخب کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال للشیخ العلامۀ علی المتقی الهندی، باب فی احکام البیع. (از کتاب المجهول فی حیاۀ الرسول اقتباس شده‌است.)

۴۷۰ - صحیح مسلم: کتاب الایمان. باب، التغلیظ علی من قذف مملوکه بالزنی. حدیث1660

شامل عذاب و آتش دوزخ می گردند. یعنی فقراء گناهکار و مجرم؛ شکنجه‌ای دنیوی و اخروی دارند.

در مقابل این اجرای عدالت! مالکین مرفه و سرمایه‌دار، در صورت انجام گناهی که همانا اتهامی برای برده و کنیز خویش درست کنند، و او را مجازات نماید؛ در این دنیا هیچ ممانعت و محدویتی برای عیاشی و نعمات و قدرت به وجود نمی آید و تنها به بازجویی و تنبیهی اخروی بسنده می شود! مشروعیت بخشیدن به فاصله‌ی طبقاتی، شارع اسلام را مجبور کرده است که، بازخواست از اقشار مرفه و اشراف جامعه را، از نحوه‌بازخواست از طبقه‌ی مستمند و فقیر جامعه، جدا سازد به طوری که احکام متفاوت برای هر یک از اقشار وضع نماید.

نمونه‌ای کاملاً برجسته از این تبعیض طبقاتی، مجازاتی بود که برای زنان آزاد و کنیزان گذاشته بودند. و حتی در نوع مجازات، مجازات آن ها را کم تر گذاشته‌اند و تنها شانس زندگیشان این بوده است که شامل حملات سنسگار نشده‌اند.

با وجود چنین اعمال خشونت آمیز و احکام ددمنشانه‌ای هم چون سنگسار، اسلام نتوانسته است فساد جنسی جامعه را ریشه کن نماید. فوران شعله‌های هوس، ایمان و عقیده مسلمانان را تحت الشعاع خود قرار داده و چنین تهدیداتی نتوانسته است آن ها را بترساند. برحسب توانایی و مهارت در فریبکاری، حتی در زمان جهاد هم، در مورد امیال و آرزوهای سکسی خود، به‌محمد دروغ گفته‌اند.

یکی از اصحاب نقل کرده است که در رکاب پیامبر به غزایی رفتم. در زمان بیرون آمدنم از خیمه، چند زن را اطراف خیمه‌ام دیدم. به خیمه بازگشتم لباس مناسب پوشیدم و نزد آن ها برگشتم. مشغول گپ و گفتگو با آن ها بودم که پیامبر سر رسید و گفت:"ای جبیر چرا اینجا نشسته‌ای؟ گفتم شترم گم شده است دنبالش می گردم". [۴۷۱]

در آخرین مرحله‌جهاد، سکس و امیال جنسی همچون مسأله‌ای مهم لاینحل باقی مانده‌اند. صحابه‌ای را در نظر بگیرید که‌مشغول جهاد و در دوران دوری از همسر قرار دارد. زمانی که زنی را می بیند، امیال جنسیش فوران می کند و خود به خود وظیفه‌ی ایمان داری و دین داری را فراموش می کند. و بالطبع درپی امیال درونی خویش می رود. سکس و ارضا شدن خود پدیده‌ای طبیعی است ولی در فرهنگ ساکنان شبه جزیره عربستان، معانی و تعابیر دیگری دارد. چون که سکس و غریزه جنسی تعابیر متافیزیکی ندارد تا بتوان پیوندی با دین داشته باشد. تمامی پدیده‌های جنسی مولود طبیعت هستند و هیچ نوع پیوندی با گفتارهای متافیزیکی و ماورایی ندارند. طبیعی است که تهدیدات آیینی و متافیزیکی هم نمی تواند مفاسد اجتماعی مربوط به سکس و فساد جنسی را کنترل نماید. به همین خاطر تهدیدات محمد سد معبر زنا نشده است، بلکه زنا کردن مسلمانان و اصحاب قسمتی از آداب زندگی آن ها را شکل داده است.

۴۷۱ – ابن اثیر: اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ 324/1 باب الجیم (جبیر بن النعمان)

مواردی که به عنوان نمونه بیان کردیم و محور اصلی آن ها زنا بود، نسبت به مفاسد دوران حکمرانی طلایی اسلام، ناچیز و هم چون قطره‌ای از دریاست و یک درصد از واقعیاتی نیست که در تاریخ اسلام ثبت شده است. در اینجا نمونه های دیگری به عنوان مثال می آوریم:

اول: در دوران خود محمد، نضره بن اکثم دختری را عقد کرده و بعد از ازدواجشان، در شب زفاف متوجه می شود که او دختر نیست و تازه حامله نیز هست! محمد با اجرای حکمی فرزند آن زن را به بردگی نضره در می آورد و آن ها را نیز از هم جدا می کند.[472]

دوم: مردی نزد محمد رفت و به او گفت:"صاحب فرزندی شده‌ایم با پوستی سیاه، که احساس می کنم از خودم نیست. محمد در جوابش گفت:" شتر داری؟" گفت:"دارم". به او گفت:"چه رنگی دارند؟" جواب داد:" سرخ رنگ هستند". باز می پرسد:" آیا شتر تیره‌رنگ هم داری؟"

گفت:" دارم" پرسید: "آن رنگ تیره‌چگونه پیدا شده است". آن مرد در جواب گفت:" احتمال دارد مربوط به نسلی منقرض شده باشد که اکنون دوباره تجدید حیات یافته است". محمد هم به او گفت " شاید فرزند تو

۴۷۲ - (نضرة بن أکثم أنه نکح امرأة بکرا ودخل بها فوجدها حبلی فجعل النبی صلی الله علیه وسلم ولدها عبدا له وفرق بینهما). المستدرک علی الصحیحین. کتاب النکاح. حدیث 2747

هم، سیاهی پوستش مربوط به نسل های گذشته باشد و اکنون تجدید نسل شده باشد". [473]

سوم: اسلمی نزد پیامبر خدا آمد و چهار بار شهادت داد که با زنی زنا کرده است. محمد روی برگردانید و برای بار پنجم از وی پرسید: یعنی همخوابگی و جماع کامل را به انجام رسانیدی؟ گفت: "آری". محمد ادامه داد و گفت:" یعنی آلت تو در آلت آن زن گم شد؟" گفت:" آری". یعنی به همان شیوه‌ای که میله در سرمه‌دان و یا طناب در چاه گم می شود؟ گفت:" آری". محمد پرسید:" آیا می دانی زنا چیست؟" گفت: "همان عملی که‌مرد با زن خود به‌شیوه‌حلال انجام می دهد را، من به‌شیوه‌حرام با زن دیگری انجام داده‌ام". محمد گفت: خوب منظورت از این گفته‌ها چیست؟ گفت:"می خواهم پاکم کنی..." سپس محمد دستور داد تا سنگسارش نمایند.

در این مورد دو مرد با همدیگر مشغول گفتگو بودند اولی به دومی گفت ببین سیاه بختی این مرد را! خدا کار حرام این مرد را پوشانیده بود خود با دست خویش، خود را به سزای سنگ رسانید. در این حال محمد ساکت

فَقَالَ إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلَامًا أَسْوَدَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا أَلْوَانُهَا قَالَ حُمْرٌ قَالَ هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لَوُرْقًا قَالَ فَأَنَّى أَتَاهَا ذَلِكَ قَالَ عَسَى أَنْ يَكُونَ نَزَعَهُ عِرْقٌ قَالَ وَهَذَا عَسَى أَنْ يَكُونَ نَزَعَهُ عِرْق. صحیح مسلم. کتاب اللعان، حدیث1500 صحیح البخاری، کتاب الطلاق. باب: إذا عرض بنفی الولد. حدیث4999

ماند. تا بعد از مدتی فضولات الاغی به زیر کفش های محمد چسبیده بود، پس آن دو مرد را، خطاب قرار داد و گفت:"پیاده شوید و این فضله‌ی الاغ را بخورید".[474]

چهارم: مردی نزد محمد آمد و گفت:" زنی دارم که کاملاً عاشق اوهستم ولی او عاشق کسان دیگری نیز هست و حتی با آن ها سکس هم می کند"! محمد می گوید:" طلاقش بده". مرد می گوید:" دوریش برایم غیر قابل تحمل است". و محمد می گوید:"پس برو از او لذت ببر و کاملاً ارضایش کن".[475]

پنجم: یکی از مسلمانان پیش محمد آمد و اعتراف کرد که؛ مرتکب عمل زنا شده است. محمد روی بر گردانید و جوابش را نداد. آن مرد مسلم، تا چهار بار کلامش را تکرار کرد ولی محمد اعتنایی نکرد، تا اینکه به او گفت: " امکان دارد خون دیوانگی در رگهایت جاری باشد". آن مرد پاسخ داد:" خیر". محمد پرسید:" قبلاً ازدواج کرده‌ای؟" گفت:" آری" در نتیجه محمد دستور سنگسار کردنش را صادر می کند. زمانی که درد و ناراحتی آن مسلمان را می آزرد، و کار به جایی رسید که تمام اندام هایش

474 - سنن ابی داود. کتاب الحدود، باب، رجم ماعز بن مالك. حدیث4428.

475 - (جَاءَ رَجُل إِلَى رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : إِنَّ عِنْدِي اِمْرَأَة مِنْ أَحَبّ النَّاس إِلَيَّ وَهِيَ لَا تَمْنَع يَد لَامِس قَالَ : " طَلِّقْهَا " قَالَ : لَا صَبْر لِي عَنْهَا قَالَ" اِسْتَمْتِعْ بِهَا.) تفسیر ابن کثیر، النور3

مورد اصابت سنگ ها واقع شود. از زیر شکنجه فرار کرد. ولی در نهایت او را گرفتند و با همان ضربه‌های سنگ، او را از پای در آوردند.[476]

ششم: معاذ بن مالك نیز به همان شیوه از پیامبر تقاضای پاك گردانیدن وی از عمل زنا را، دارد. به او می گوید: مواظب خودش باش، توبه و استغفار کن. ایشان هم بعد از مدتی بسیار، بر می گردد و باز از پیامبر می خواهد که او را پاک گرداند. بدین ترتیب پس از چهار بار که نزد محمد می آید و تقاضای پاک شدن از گناه را دارد. به او می گوید:" تو را از چه گناهی پاك گردانم". در جواب گفت:" از زنا "! محمد از حاضران پرسید: " آیا این مرد دیوانه نیست؟" آن ها گفتند:" خیر". دوباره می پرسد:" آیا مشروبات شرب نکرده است؟" در همان لحظه یک نفر به قصد بو کردن دهانش، او را می بوید و به محمد می گوید:" اثری از مستی و می خوارگی ندارد". در نهایت از صحابه می پرسد:" آیا تو زنا کرده‌ای؟" او هم می گوید:" آری". محمد نیز دستور سنسگار کردنش را صادر می نماید.[477] بعد از سنگسار وی، آن زن مسلمان را نیز که با وی زنا کرده بود، سنسگار می کنند.[478]

476 - صحیح البخاری، کتاب المحاربین من أهل الکفر والردۀ. باب، الرجم بالمصلی. حدیث6434. صحیح مسلم، کتاب الحدود. باب، من اعترف علی نفسه حدیث1691
477 - صحیح مسلم: کتاب الحدود. باب، من اعترف علی نفسه بالزنی. حدیث1695
478 منبع قبلی

مطالبی که بیان شد تماماً روایت هایی هستند که از احکام زنا سخن به میان آورده‌اند. که در میان آن ها چندین روایت مربوط به صحابه و مؤمنان صدر اسلام وجود دارد و امام مالک در کتابش به نام الموطاء در قالب سی و یک روایت زنا و لواط اصحاب و مسلمانان را، ثبت کرده است.[۴۷۹]

جدای از اینکه هر کدام از این وقایع، داستان مخصوص و با شرایط و شیوه های مختلف انجام گرفته است؛ ولی بحث این است که‌اسلام با خشونتها و مجازاتهای سنگینش، مانند عذاب آتش دوزخ و سنگسار در این دنیا هیچگاه نتوانست مفاسد اجتماعی و پدیده‌ی سکس غیر شرعی را کنترل نماید. علمای اسلامی به طرزی غیر منطقی و بدون بررسی تاثیر عوامل طبیعی، زنان را در انجام این عمل، متهم اصلی می دانند. و بدون هیچ گونه تحلیل علمی، می پندارند که در انجام عمل زنا، زن پیشقدم و تواناتر از مرد است.[480]

دانش امروزبسیاری از آن مسائل را که محمد در دینش آورده است، حل کرده است. در آزمایشگاهی و در اندك زمان ممکن، تمامی آن حقایق روشن خواهد شد که در اسلام با استفاده‌از قسم خوردن و شاهد گرفتن پایان می پذیرد. فقدان علم در دین اسلام، خلیفه‌عثمان را وادار کرد که، زنی را بدون هیچ مدرکی به‌مجازات سنگسار محکوم کند. تنها به این

479 - الموطأ. كتاب الحدود، باب مَا جَاءَ فِي الرَّجْمِ.

480 - (فعل المرأة في الزنا أقوى، وحيلتها فيه أسبق. لأنها تحتوي على إثم الفعل وإثم المواطأة). هبة الله بن السلامة، الناسخ والمنسوخ. ص104-105

دلیل که فرزندی شش ماهه‌به دنیا آورده است. بعد از پشیمان شدنش، دستور می دهد که فرمان را اجرا نکنند. ولی کار از کار گذشته‌بود و آن زن قربانی سنگسار شده بود.[481]

زنان خود محمد نیز از این قوانین مستثنی نبودند. آن ها را نیز با تهدید و ارعاب های تند ترسانیده‌اند.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ.[482]

ای همسران پیامبر هر کس از شما، مبادرت به فحشایی آشکار ورزد، عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است.

جا دارد این سؤال را بپرسیم که؛ چرا آیه‌ای این چنین در قرآن وجود دارد! آن طور که تاریخ اسلام و مسلمانان نیز بیان کرده‌اند، زنان محمد از زمره‌ی پاک ترین و بی آلایش ترین زنان روی زمین هستند. از هر نوع خطایی مصون بودند و لازم نبود به تهمتی به نام زنا برای آن ها باور کنیم. این عقیده‌ی به ارث مانده، مایه‌ی افتخار مسلمانان شده است. پس با این وجود، لازم نبود آیه‌ای این چنین در قرآن خودنمایی کند و زنان محمد و عامه‌ی زنان دیگر را، در مورد ارتکاب به عمل زنا، هم طراز قرار دهد و با یک چشم به هر دو نگریسته‌شود. جدای از این ها، حکم این آیه‌با مردن

481 - (أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ أُتِيَ بِامْرَأَةٍ قَدْ وَلَدَتْ فِي سِتَّةِ أَشْهُرٍ، فَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُرْجَمَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ : لَيْسَ ذَلِكَ عَلَيْهَا.و.و.فَلاَ رَجْمَ عَلَيْهَا. فَبَعَثَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فِي أَثَرِهَا، فَوَجَدَهَا قَدْ رُجِمَتْ). موطأ، كتاب الحدود، باب مَا جَاءَ فِي الرَّجْمِ. حديث 2406

482 - الاحزاب 30

زنان محمد، تاریخش منقضی شده و عملاً وجود آن در قرآن هیچ سودی ندارد.[483]

بخش دوم:
عایشه و واقعه‌ای به نام "افتراء"

رویدادی که در تاریخ اسلام، به نام (افتراء، الأفك) شناخته شده است، یکی از داستان های عجیب و غریب زندگی جنسی محمد با عایشه است. این رخداد، که مدت یك ماه به درازا کشید، جدای از مشکلات عدیده‌ی آن، تاثیرات اجتماعی زیادی، بر محمد به جای نهاد. خلاصه داستان به قرار زیر است: در یکی از غزوات عایشه از قافله جدا می ماند. زمانی که او را می یابند، همراه با شخصی به نام صفوان بوده است در حالی که، از خلوتگهی باز می گشتند. این خود سناریوی را خلق کرد که مشهور به زنای عایشه و صفوان است. و در منابع تاریخی اسلام، بدون هیچ گونه ابایی از اینکه عایشه جزء همسران پیامبر است، مکتوب شد و شایعه دهن به

483 - در اینجا روشن شد که چنین آیه‌ای تا ابد مثمر ثمر واقع نمی شود. و عملاً با این طرز تفکر قرآن و اسلام مغایرت دارد. همان ایده‌ای که می گوید: احکام اسلامی از روز ازل وجود داشته و تا ابدالدهر ادامه‌دارند. سوال اینجاست که آیا خود به خود آیه‌ای این چنینی در قرآن پیدا می شود؟ جواب ساده‌است و آن اینکه، زنان محمد نیز از انجام زنا بی نصیب نمانده‌اند. برای اثبات گفته‌ی خویش رویدادی را که، برای یکی از زنان محمد پیش آمد و در نتیجه منجر به زنا شد را؛ بیان می کنیم.

دهن می گشت. بزرگنمایی مسأله در بین مردم، باعث شد که در قرآن چندین آیه به آن اختصاص یابد و تا اسلام پایدار باشد این واقعه نیز فراموش نشدنی است. در اینجا عین داستان را از زبان خود عایشه، که در منبع اصیل اسلامی یعنی بخاری، مکتوب شده است، بیان می کنیم: دقیقاً بعد از فرمان حجاب، در یکی از غزوات پیامبر، که زنان به قید قرعه انتخاب می شدند، قرعه به نام من افتاد تا در آن جنگ، همراهیش کنم. بعد از آن که پیامبر خدا، جنگ را با موفقیت به اتمام رسانید، اسباب و وسایل را جمع کردیم و عزم برگشتن نمودیم. در راه مدینه شبی مجبور به اتراق شدیم. از کجاوه مخصوص پیاده شدم. به قصد رفع حاجت دور شدم. وقت تنگ بود و هنگام حرکت لشکریان. در راه برگشت، به سینه‌ام دست زدم. گردنبندم نبود. در جستجوی گردنبند گم شده‌ام، برگشتم بلکه آن را بیابم. افراد لشکر به خیال اینکه من داخل کجاوه در حال استراحت هستم(عایشه برخلاف زنان دیگر پیاده‌نمی رفت، بلکه‌کجاوه‌ای بر پشت شتر به‌او اختصاص داده بودند.) کاروان را حرکت دادند. البته ناگفته نماند آن زمان، زنان سنگین وزن و گوشتالو نبودند. بلکه اغلب لاغر و کم بنیه بودند. من هم جدای از این صفات، کودکی بیش نبودم و در موقع گذاشتن کجاوه روی شتر، خیال کردند که من داخل آن قرار دارم. خلاصه گردنبند را یافتم و برگشتم. دیدم آن جایگاه کاملاً خلوت شده است. هر چی داد و فریاد کردم کسی جوابم را نداد. اندکی جلوتر رفتم. ولی باز به جای خود بازگشتم. جای اصلی کاروانیان بهترین مکان بود برای اینکه آن ها

برگردند و مرا آنجا بیایند. در نتیجه همان جا نشستم تا کم کم خوابم گرفت.

صفوان بن معتل سلمی (از خادمان محمد در منزل عایشه) هم از لشکر وامانده بود. شخصی خوابیده هم چون شبحی نظرش را جلب کرد. نزد من آمد و گفت:" (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ". همراه او سوار بر مرکبش شدم. تا رسیدن به مدینه یک کلام با او سخن نگفتم. به مدینه که رسیدیم؛ چنین اتهامی برایمان درست کرده بودند. کسی که این تهمت را سر زبان ها انداخت، شخصی به نام عبدالله بن ابی ابن سلول[484] بود.

بیمار شدم و مردم نیز تهمت را بیشتر و بیشتر اشاعه دادند. بیماریم مدتی طولانی به درازا کشید. برایم تعجب آور بود که پیامبر خدا مثل گذشته، در زمان بیماریم به من رسیدگی نمی کند! من اشاعه‌ی آن تهمت را به شکلی ملموس درک نکرده بودم. روزی از روزها به نیاز قضای حاجت (همان طورکه قبلاً اشاره شد، مکان اختصاصی در منازل برای رفع حاجت وجود نداشت. هر شخص باید مقداری راه می پیمود تا در مکانی که اختصاص به همگان داشت، رفع حاجت کند.) بیرون رفتم. در آنجا آن اتهامات را با گوش خویش شنیدم. بیماریم فزونی گرفت. روزی پیامبر خدا به خانه برگشت. از وی اجازه خواستم تا به منزل پدریم بروم تا شاید اصل ماجرا را از زبان آن ها بشنوم. او نیز پذیرفت. مادرم اصل ماجرا را تعریف کرد. شب را نزد آن ها ماندم. اشک از چشمانم چون سیل جاری بود. پیامبر خدا با

484 – همراهافرادی دیگر : مردی از بنی عوف، مالک بن أبی قَوْقَل، سُوَیْد، دَاعس.

علی بن ابیطالب و اسامه بن زید، درباره‌ی جدایی و طلاق دادنم، مشورت کرد. اسامه گفته بود عایشه از نزدیکان خود شماست و من هم جز نیکی چیزی از وی ندیده‌ام. اما علی گفته بود: زیاد به این مسأله فکر نکن، جدایی بهترین راه حل است. زنان مثل ایشان زیاد هستند و برای اطمینان از کنیزش نیز پرس و جویی کن، تا نظر او چه باشد.

کنیز در جواب سؤال ایشان، گفته‌بود: "بجز نیکی و خوبی چیز دیگری از وی ندیده‌ام. پیامبر در مسجد خطبه‌ای ایراد کرد و در آن خطبه غیر مستقیم اشاره می کند به عبدالله بن ابی بن سلول که ادعای زنا را اشاعه داده بود. و خطاب به مردم می گوید: آیا کسی هست که مرا از دست این مرد نجات دهد؟!"

پیامبر در ادامه خطبه می گوید:"به خدا سوگند غیر از صفات نیکو از نزدیکانم، ندیده و نشنیده‌ام. امروز سخن از مردیست (منظورش صفوان است) که غیر از صفات نیکو، چیز دیگری از وی سراغ ندارم. مگر همراه من، و الّا داخل خانه نشده است. در این حال سعد بن معاذ رئیس قبیله‌ای اوس از میان نمازگزاران برخاست و گفت:" رخصت دهید اگر آن مرد از قبیله‌ی ماست، تا گردنش را بزنیم و او را بکشیم. یا اگر از قبیله‌ی خزرج است دستور فرمائید تا اجرا کنیم". در این هنگام سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج از جای برخاست و با عصبانیت سعد بن معاذ را مورد خطاب قرار داد و گفت:" دروغ می گویی به خدا سوگند او را نخواهی کشت یا بهتر بگویم؛ نمی توانی او را بکشی". در این حال اسید بن حضیر خطاب به

رئیس خزرجیان گفت:" به خدا سوگند دروغگو خودت هستی. قسم به خدا او را می کشیم و تو هم منافق بودن خود را، ثابت کردی که این گونه‌از یک منافق دفاع می کنی".

اگر پا در میانی خود پیامبر نبود، میان دو قبیله‌ی اوس و خزرج جنگی سنگین در می گرفت. هم چنان که در مسجد کار به مناقشه‌ی تندی انجامید.

عایشه ادامه‌ی ماجرا را چنین تعریف می کند: "در آن روزهای سخت؛ کاری بجز گریه و زاری نداشتم. قریب به یک ماه در این باره وحی برای پیامبر نیامد. در خانه به من گفت: اگر بی گناه باشی خدا به دادت می رسد اگر هم گناهی مرتکب شده باشی؛ از خداوند طلب بخشش و آمرزش کن، خداوند توبه‌ی تو را می پذیرد".

من هم در جوابش گفتم: "به خدا سوگند همگی باور کرده‌اید که من زنا کرده‌ام. اگر بگویم بی گناهم کسی مرا باور ندارد. اگر گناهی هم کرده باشم، خداوند از همگان عالم تر است که، گناهی مرتکب نشده‌ام. شما هم تا حدودی باور دارید که من چنین گناهی را مرتکب شده‌ام. تنها می توانید آرامش خود را حفظ کنید، بلکه خدا فریاد رسی برایم باشد. از بستر بیماری بلند شدم. ملتمسانه از خداوند تقاضا می کردم که، پاک بودنم را ثابت نماید. به خدا سوگند؛ خود را خیلی حقیرتر از آن می دانستم که در مورد من آیه‌ای نازل شود. فقط امیدوار بودم پیامبر با دیدن رویایی، پاک

بودنم را آشکار سازد. در خبری غیر منتظره پیامبر با لبخندی خطاب به من گفت:" خدا را شکر کن که پاک بودن تو را معلوم ساخت".[485]

از عصمت عایشه در این آیات بحث به میان آمده است:

(إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ لَوْلَا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاء فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاء فَأُوْلَئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ).[۴۸۶]

در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [به میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید. بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد

485 – صحیح البخاری، کتاب الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضا. حدیث2518 صحیح المسلم. کتاب التوبة، باب فی حدیث الإفک وقبول توبة القاذف. حدیث2770

486 – النور 11 و ما بعدها.

داشت. چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید؛ مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است. چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند؟ پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند اینانند که نزد خدا دروغگویانند. و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، قطعاً به [سزای] آن چه در آن به دخالت پرداختید به شما عذابی بزرگ می‌رسید، آن گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می گرفتید و با زبان های خود، چیزی را که بدان علم نداشتید می گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر]، نزد خدا بس بزرگ بود. و [گرنه] چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید برای ما سزاوار نیست، که در این [موضوع] سخن گوییم [خداوندا] تو منزهی این بهتانی بزرگ است. خدا اندرزتان می‌دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را اگر مؤمنید؛ تکرار نکنید..

محمد با آوردن این آیات، همسر خود، عایشه را از سنگسار دینش مصون می دارد. شایعات در میان مردم خوابید. و به مناسبت اثبات عصمت عایشه در میان مسلمانان، شبی مقرر شده است به نام شب برات. تا مسلمانان به خاطر یاد بود این وقایع تلخ تاریخی، میان کودکان نقل و شیرینی پخش کرده‌و جشن بر پا کنند. به این امید که از این طریق پاکدامنی عایشه را به‌کودکان ثابت کنند تا در بزرگسالی از همسر پیامبر دفاع کرده‌بگویند که‌مرتکب زنا نشده است. چراکه‌کودکان که هنوز به سن بلوغ فکری و پرورش کامل نرسیده‌اند و از آگاهی چندانی برخوردار نیستند و در مورد مسائل مشکوک، کنجکاو نشده و عقاید بزرگترها را به آسانی میپذیرند.

امروزه بایستی خود را مدیون مؤرخان اسلامی بدانیم که از طریق آن ها این واقعیت برای ما روشن شده است. داستانی واقعی در مورد زنی نُه ساله، که بر اساس رسوم ناشی از فرهنگی ارتجاعی، همسر مردی پنجاه و چهار ساله می شود. و بعد از سال ها و رسیدن به بلوغ فکری، در می یابد که‌دارای احساس و غریزه‌جنسی می باشد. پیشتر هیچکس حتی والدینش برای احساسات وی احترامی قائل نبوده، بلکه او را به سرنوشتی دچار ساخته‌اند که از سن هجده سالگی تا زمان مرگش هم چنان بیوه‌باقی بماند. و از هر گونه حقوق ابتدایی و دنبال کردن امیال و آرزوهایش محروم بوده است. همین واقعیت هاست که عایشه را وادار کرده است‌که در چنین رویدادی درگیر شده و برای دفاع از خود داستانی سرهم کند، که‌بیشتر توجیه‌به نظر می آید تا تکذیب.

این که آیا عایشه مرتکب زنا شده است یا نه؟! بماند... اما اگر سُکان موضوعمان را از روی عایشه به سوی محمد برگردانیم، در می یابیم که‌محمد از جهاتی مجرم است. اگر عایشه زنا کرده‌باشد، محمد، آنگاه‌که در مساجد معصومیت عایشه را بیان کرده است، حقیقت را گفته‌است. اما در برخورد با عایشه رفتار نابهنجاری مرتکب شده است. چون که بدون هیچ دلیلی مدت یک ماه از وی دوری کرده و با او حالتی قهرآمیز داشته‌است. در صورتی که عایشه در آن مدت بیمار نیز بوده‌است. در اینجاست که دادگری محمد زیر سؤال می رود. چون که بدون هیچ اطمینانی و تنها از روی بدبینی و به شیوه‌ای ناعادلانه وی را خطاب قرار می

دهد و می گوید:" اگر مرتکب زنا شده‌ای طلب مغفرت و آمرزش کن، چون که خداوند توبه پذیر است". اما اگر فرض را بر این بگیریم؛ که عایشه زنا کرده‌باشد در این صورت محمد با دروغ پراکنی در مساجد در مورد معصومیت عایشه ، واقعیت زنای انجام شده‌را پرده‌پوشی کرده است.

بعد از سرپوش گذاشتن بر شایعات، از جانب خود محمد، شخصی به نام حسان بن ثابت هم چنان بر واقعیت داشتن امر زنای عایشه تأکید می ورزید و می گفت: "صفوان به عنوان خادم پیامبر، به خانواده‌ی ایشان خیانت کرده است". سخنان حسان آتش غضب صفوان را برافروخت و میان آن دو درگیری روی داد، در نهایت حسان به شدت زخمی شد و چون صفوان خادم و برده‌ی پیامبر بوده است، از این رو، محمد مشکل آن دو را با دادن کنیزی به نام سیرین به حسان خاتمه‌می دهد.[487] لازم به یادآوری است که سیرین خواهر ماریه بود که همراه مابور، هر سه به عنوان هدیه‌ی شاهانه، به او تقدیم شده‌بود.

لازم به توضیح است؛ این آداب و رسوم عشیره‌ای، یعنی پایان غائله‌ی آشوب ها، به وسیله‌ی دادن زنی به عنوان هدیه، تا کنون هم در جوامع مختلف اسلامی هم چنان پابرجا مانده است. و به شیوه‌ای غیرانسانی بدین گونه به یک زن، به یک انسان، بی احترامی می شود. و به خاطر پایان دادن

487 –سیرۀ ابن هشام ، الجزء الثانی فی مسألۀ الافک، هم چنین ابن الاثیر، أسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابۀ، باب، الصّاد والألِف ذکر، صفوان بن المعطّل.

به دعواهای خونین ما بین دو خانواده‌یا دو طایفه، و به خاطر آشتی طرفین، زنی به عنوان خون بها به طرف دیگر اهداء می گردد.

چنین بخشش هایی؛ به این سبب بوده است که یکی از طرفین، مطابق قراردادشان، مجرم شناخته‌شده؛ یا در بپاکردن آشوب، پیشدستی کرده است. یا این که در جریان دعوا، بیشتر از طرف مقابل زخمی یا کشته‌داده‌اند. چنین وصلتهایی باعث می شود که‌دو خانواده‌یا دو طائفه، بیشتر با هم خویش و قوم گردند و با این آشتی، از خونریزی مجدد میان طرفین جلوگیری شده، به نوعی اطمینانی دو طرفه حاصل آید که دگر بار در میان آن ها دعوایی صورت نخوهد گرفت.

بدین گونه فرهنگی بیابانی، که براساس آن خود محمد به وسیله‌ی یکی از کنیزانش توانست خادم خویش را از مرگ نجات دهد، در اسلام به آداب و رسومی شایسته تبدیل شده است. به تعبیر دیگر در اسلام، آلت تناسلی زنان، نقشی اساسی در صلح و آشتی میان مجاهدان اسلامی دارد. اسلام توجیهات گوناگون و عجیبی برای این واقعیات زندگی محمد دارد. توجیهاتی همچون؛ حفظ منافع اجتماعی، سیاسی، شرعی و یا به خاطر حلال و حرام کردن، یا این که به‌منظور دلجویی از اشخاص، مشکلات را با آوردن آیات حل کرده است. به آسانی می توانیم از طریق همین توجیهات، زندگی جنسی عایشه را بررسی کنیمو ناگفته‌های زندگیش را آشکار سازیم. از این رو لازم است بیشتر در مورد آن آیاتی کنکاش کنیم که نشان از معصومیت عایشه دارند و دیدگاه قرآن را در این باره‌جویا

شویم، که چگونه مسأله‌ای تاریخی بدین با اهمیتی را توجیه‌کرده است. ابتدا برای بار دوم آیات را می خوانیم: "در حقیقت کسانی که آن بهتان را ساخته‌اند دسته‌ای از شما بودند، آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید. بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته]، همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت. چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است.

چرا چهار گواه بر [صحت]آن[بهتان] نیاوردند؟ پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند اینانند که نزد خدا دروغگویانند. و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود قطعاً به [سزای] آن چه در آن به دخالت پرداختید به شما عذابی بزرگ می‌رسید.آنگاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان های خود چیزی را که بدان علم نداشتید می‌گفتید؛ و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد خدا بس بزرگ بود".

غیر از هر دو کتاب تاریخی دنیای اسلام؛ یعنی "اسباب النزول جلالین و واحدی"، مفسران مشهور دنیای اسلام نیز از جمله :ابن کثیر[488] و

488 – هذه العشر آیات کلها نزلت فی شأن عائشۀ، تفسیر ابن کثیر، النور 11

القرطبي[489] **و الطبري**[490] در موقع تفسیر این آیه،به طور مستقیم به واقعه‌ی زنا اشاره‌می کنند. و علت پیدایش این آیات را، همان جریان عایشه می دانند. بنابراین نباید در مرتبط بودن این آیات با جریان عایشه شک کرد.[۴۹۱]

همان طورکه در ابتدای آیات آمده است، بدون ارائه‌هیچ گونه توضیحی در مورد چگونگی وقوع ماجرا، می گوید این واقعه تهمتی بیش نیست. بدون اشاره به ابتدا و انتهای موضوع.

و همین پرهیز از بازگویی ماجرا باعث می شود که از قصد محمد در این رابطه‌آگاه می شویم، که‌همانا تکذیب کل ماجراست و محکوم کردن کسانی به‌اتهام زدن افتراء و تهدید به عذاب دردناك اخروی برای آن اشخاص، و در نهایت به شیوه‌ای فراگیر مسلمانان را گناهکار دانسته‌و از طریق قرآن از آن ها خواست که‌در این رابطه‌موضع بگیرند. از این رو خطاب به مسلمانان در آیات قرآنی اینگونه می گوید: "بدون هیچ اطلاعی از اصل ماجرا، نبایست این گونه شایعه‌پراکنی می کردید و آن واقعه را بایستی دروغ محض می انگاشتید، و لازم است آن اشخاص به کیفر خود برسند، زیرا تهمت هایی این گونه نزد خدا بسی گران است". این گونه

489 - سبب نزولها ما رواه الأئمة من حديث الإفك الطويل فى قصة عائشة. تفسير القرطبي: النور 11-22

490 - الَّذِينَ جاءُوا بـالإفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ الذين قالوا لعائشة الإفك والبهتان. تفسير الطبرى، النور 11

491 - برای اطلاع بیشتر می توان به هر کدام از تفاسیر در تفسیر آیه‌ی 11سوره‌ی نور، می توان مراجعه کرد.

محمد با فرافکنی کردن و جلب نظر عامه به سوی آن اشخاص، مشکل زنای همسر خود را، پرده‌پوش می نماید! ولی چون که در آن روزگاران توانایی کیفر دادن تمامی مردم را نداشته‌است، ناچاراً سخن از ترحم و مهربانی خداوندی، را به میان می آورد. به آن ها می گوید:" اگر مغفرت و مهربانی خدا نبود، مردم دچار کیفر و عذابی دردناک تر می آمدند". اما چون که متهمین چند نفری بیش نبودند، خطاب به آن ها می گوید: "این اشخاص از آن عذاب دردناک رهایی ندارند". در میان متهمین اصلی ترین شخصیت افترا دهنده، شخصی است به نام عبدالله. اما چون از قبیله‌مشهوری در شهر مدینه‌است، و نمی تواند او را در این دنیا کیفر دهد، از اینرو کیفر وی را نیز، به آخرت موکول می نماید. با توجه به آیات قرآنی از متهمین می خواهد چهار شاهد برای اثبات ادعایشان بیاورند تا سخن آن ها موثق گردد. در غیر این صورت به عنوان کذّاب معرفی خواهند شد. و در صورت تکرار چنین افتراهایی، خداوند آن ها را نمی بخشاید و فاجعه‌ای بزرگ برایشان نازل خواهد کرد.

احکام این آیات بسیار زیادند. در کل با توجه‌به‌چگونگی وقوع رویداد، در می یابیم که‌عایشه مرتکب زنا شده است. توجیهاتی که عایشه برای زنا نکردن آورده است، توجیهات ضعیفی هستند. برای توضیح و به نتیجه‌رساندن این واقعیات، لازم است از نقطه نظرات گوناگون مسأله‌را موشکافی نماییم: اولاً واقعه‌مربوط به هزار و چهارصد و اندی سال پیش است. زمان آن هم شبی تاریک است. اما معلوم نیست که شب مهتابی

بوده‌یا نه.. تا بتوان با دیدی علمی و به شیوه‌ای گسترده،واقعه را بررسی نماییم. ولی این تصویر کاملاً بدیهی است که مؤمنان و مجاهدان اسلام پس از جنگ و خونریزی و قتل عام قبیله‌ای، با حالت خسته و کوفته اتراقی می نمایند تا اندک زمانی بیاسایند. و پس از آن، روی به شهر مدینه‌گذارند. مکان واقعه نیز، بیابانی و متروکه است. مثل دیگر نواحی شبه جزیره‌ی عربستان، مکانی خاص برای رفع حاجت وجود ندارد. کاروانیان و جنگجویان سپاه اسلام در دسته‌های گوناگون متفرق شده‌اند و مشغول آماده‌کردن خوراک و جمع و جور کردن خود هستند تا رمقی بگیرند و راه بیفتند. در این میان دو نفر از سپاه جدا می شوند و سناریویی برای تاریخ اسلام خلق می کنند. در پرده‌ی اول این سناریو دو نفر نقش آفرینی می کنند؛ اولی عایشه همسر محمد که از مشاهیر تاریخ اسلام است. و دومی مردی است که غیر از کمر خم کردن و بردگی نقش دیگری در تاریخ اسلام نداشته‌است. در واقع نقش یک کومبارس را داشته‌است. اما این واقعه او را به یکی از افرد شهیر تاریخ تبدیل می کند. او حتی جنگجو و مجاهد و یا کاتب وحی هم نبوده است. مدتی قبل از جنگ بنی مصطلق یا قبل از جنگ خندق ایمان آورده است. یعنی سال ها پس از هجرت [492] جوانی بود تازه به دوران رسیده!

492- ابن الاثیر، أسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابۀ، باب، الصّاد والألِف ذکر، صفوان بن المعطّل.

مطابق آنچه که خود عایشه بیان کرده است، صفوان از جمله جوانانی بوده است که قبل از آن که حجاب برای زنان آزاد مسلمان اجباری گردد، بدن وی را دیده است. یعنی سر و گردن و کتف عریان وی را دیده است. همان طورکه محمد نیز بیان کرده است؛ صفوان کسی است که به خانواده‌اش خدمت کرده،و مایحتاج خانه را تأمین کرده است.

صفوان، جوان[493] و به خاطر فقر و تنگدستی خادم است. عایشه از صفوان کوچکتر است. سن او در میانه‌ی دوازده تا چهارده سال است. هم چنین همسر پادشاهیست که بیشتر اوقات دور از خانه و خانواده‌اش است. این شوهر در عین حال پیشوایی است با سن و سالی در حدود پنجاه‌و هفت ساله. غیر از شناختی جزیی و آمد و رفت با صفوان، از نظر پیوندهای اجتماعی و قوم و خویشی ارتباطی با هم ندارند. فقر و تنگدستی صفوان باعث شده است که نه تنها کنیز یا برده‌ای نداشته باشد، بلکه خود نیز برده‌و خادم کسانی دیگر باشد. جوانی بدین توصیفات در میان آن جامعه‌و در محیط گرم و بیابانی و مملو از سکس و لبریز از کنیزان به غنیمت گرفته‌شده، بدون سکس در زندگی لذتی ندارد.

493- نقل است که ایشان در اثر زخمی شدن در سال پنجاه و هشت هـ فوت شده است. پس در زمان روی دادن این داستان جوانی برنا بوده‌است. ابن الاثیر، أسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابۀ، باب، الصّاد والألِف ذکر، صفوان بن المعطّل.

از طرف دیگر عایشه همسر پیرمردیست که حدأقل هر یازده شب یک بار، نزد وی می آید تا عمل سکس و جماع را با وی انجام دهد.[494] آن هم با احتمال این که از آن تعداد هجده‌زنی که در بخش محمد و سکس به آن اشاره‌شد، تعداد کمتری را اختیار کرده‌باشد. عایشه اینک دختریست به دور از هر نوع مشکلات اقتصادی و اجتماعی، خادمان و کنیزان کارهایش را رو به راه می کنند. ولی همین زن غرق در رفاه و آسایش، از لذایذ و احساسات جنسی خویش بهره‌ی کافی نبرده است. چون که مطابق احکام اسلامی، زنان غیر از به گور رفتن و رفتن به قصد خانه‌ی پدری، حق خروج از منزل را ندارند!! چه‌برسد به این که، از زندگی خویش لذتی ببرند.

اکنون نگاهی می افکنیم به توجیهاتی که عایشه برای اثبات پاکی خود بیان کرده است:

عایشه می گوید که‌به نیاز رفع حاجت این گونه دور شده است. آیا در شبی تاریک می توان آن قدر دور شد که مدتی طولانی به درازا بکشد؟ آیا رفع حاجت بیشتر وقت گیر است یا جمع کردن اسباب و وسایل سپاهی با چندین الاغ و بارکش و شتر؟ این توجیه کاملاً ضعیفی است. در قسمتی دیگر از توجیهاتی که عایشه برای خویش تراشیده است، این گونه می گوید:"کجاوه‌را بر شتر سوار کردند.. خیال کردند من اندرون آن قرار دارم.. در آن روزگاران زنان سنگین وزن و گوشتالو نبودند بلکه ضعیف و

494 – در بخش محمد و سکس، جوانب مختلف این موضوع را با ذکر منابع، بررسی کرده‌ایم.

لاغر بودند و سوای این توصیفات من هم کودک و کوچک بودم.. یا این که حتی یک کلام با صفوان صحبت نکرده‌ام..". اگر کسی بخواهد از خود دفاع کند مستندات ارائه‌می دهد نه توجیهات!! در آخر داستان از گم شدن گردنبندی سخن به میان می آورد. و این نیز به خودی خود توجیهی ضعیف است. چون که بعضی از مؤرخان اسلامی، از فقر و نداری زنان محمد سخن رانده‌اند. به طوری که با دیگر مسلمانان یکسان بوده‌اند و دارایی آن ها در حد سد جوع بوده است. این اتفاق چگونه روی داده است که گردنبندی در این میان قد علم می کند و عایشه آن را هم گم می کند؟ آیا این مدت طولانی، برای پیدا کردن گردنبند لازم است؟! از سوی دیگر، عایشه کجاوه‌نشین بوده است، خدم و حشم اطرافش بوده‌اند و حتی کنیزان نزدیکش هم؛ چگونه پی نبردند که عایشه داخل کجاوه نیست؟ این واقعه‌ی کجاوه بارکردن را، چگونه باور کنیم بدون آنکه اطلاعی از بود و نبود عایشه داشته باشند.!

چرا در میان این همه افراد، تنها صفوان از کاروان بر جای مانده است؟ همان صفوانی که قبلاً با عایشه سَر و سِری داشته است. چگونه عقل قبول می کند که صفوان برای جمع کردن بقیه‌ی اسباب و وسائل بر جای مانده، در آن مکان مانده است؟ (کدام اسباب، کدام وسایل) چرا در دیگر وقایع اتفاق افتاده،بحثی از ماندن صفوان به میان نیآمده است؟ این غریبه‌ی تازه مسلمان شده، چگونه یک دفعه،به مجاهدی مطمئن و مشهور تاریخ اسلام

تبدیل شد؟ یا اینکه، محمد چگونه توانسته است بدون دوست داشتنی ترین همسرش، برگردد و از وجود وی اطلاعی نداشته باشد؟

با توجه‌به‌موقعیت و شرایطی که‌در زیر بررسی خواهیم کرد، روشن خواهد شد که آیا عایشه مرتکب زنا شده است یا خیر. عایشه همراه سپاهی بزرگ عازم جنگ بنی مصطلق شده است. در آن جنگ، قبایل دشمن در ستیز با اسلام، در هم شکسته شدند که در نهایت به قتل عام آن ها، انجامیده‌است. کاملاً طبیعی است که محمد و یارانش غیر از اموال به غنیمت گرفته‌شده، چندین زن را هم به عنوان اسیر گرفته‌اند و در میان خود تقسیم کرده‌اند. محمد که خود قبلاً چنین تجربیاتی داشته‌است؛ در دیگر میادین نبرد، کسانی هم چون ریحانه را از قبیله‌ی بنی قریظه، و صفیه‌را از جنگ خیبر به چنگ آورده بود. و در همان اولین شب اسیر کردنشان، با آن ها مجامعت کرده بود. در این جنگ بنی مصطلق نیز، زیبارویی هم چون "جویریه" که نصیب کسی به نام "ثابت" شده بود؛ و محمد در همان روز اول، با مقداری پول او را خریداری می نماید؛ در میان اسراء خودنمایی می کند.

عایشه نیز شخصی ماجراجو و سکسی بوده است. برای مثال، یک بار با حفصه‌نقشه‌ای طرح می کنند که نوبت های شبانه‌ی خود را بدون اینکه محمد بویی ببرد، معاوضه‌نمایند. شب اول که در اصل نوبت عایشه بوده است، این نوبت به حفصه می رسد. اما دیر هنگام عایشه از این عمل خویش پشیمان شده، ولی دیگر کاری از دستش ساخته نیست. برای

تنبیه‌کردن خویش، پاهایش را بر روی علف ها و خارها می کشاند و از خدا می خواهد به خاطر آن اشتباه بزرگی که مرتکب شده است، نیش عقرب یا ماری نصیبش گرداند.[۴۹۵] آتش هوس و میل جنسی چنان به جانش افتاده‌که آرزوی مرگ می کند. آیا شخصی چنین سکس مزاج، چگونه تاب تحمل می آورد که شوهرش از وی دوری گزیند.

بله.. تصاویر واضحتر می شوند. احتمالاً در همان شب، محمد از عایشه دوری گزیده و با ملکه‌ی زیبایی، یعنی جویریه همخوابگی داشته‌است و هنگام بازگشت و جمع کردن بار و بنه، در فکر عایشه نبوده است. خود عایشه می گوید: جویریه زنی زیباروی بود. از او متنفر بودم.[۴۹۶] عایشه در تلافی این خیانتی که محمد در حق وی انجام داده است، در فرصتی مناسب با صفوان ساخته، قرار و مدار می گذارد که‌در زمان استراحت سپاه از محل دور شده‌و به معاشقه و هم‌آغوشی بپردازند. مدت این معاشقه‌آن چنان به درازا می کشد که از کاروانیان جا می مانند. اما قرآن تأکید می نماید که عایشه پاک است. و زنایی مرتکب نشده است. قبول این دیدگاه مستقیماً با عقیده و منطق ارتباط دارد. هر مسلمانی که به عقاید اسلامی

495 – فقالت حفصة: ألا تركبين الليلة بعيري وأركب بعيرك، تنظرين وأنظر؟ فقالت: بلى، فركبت، فجاء النبي صلى الله عليه وسلم إلى جمل عائشة وعليه حفصة، فسلم عليها، ثم سار حتى نزلوا، وافتقدته عائشة، فلما نزلوا جعلت رجليها بين الإذخر وتقول، يا رب سلط على عقربا أو حية تلدغني، ولا أستطيع أن أقول له شئيا. صحيح البخاري، كتاب النكاح، باب: القرعة بين النساء إذا أراد سفرا.حديث 4913

496 – سيرة النبوية. ابن هشام ، غزوة بنى المصطلق.

ایمان داشته باشد؛ ناچاراً باید سخن قرآن را بپذیرد که این داستان تهمت و افترایی بیش نیست. و بایستی در برابر واقعه‌ی تاریخی بدین بزرگی، خود را به ناشنوایی و نابینایی و نفهمی بزنند و سؤالی نپرسد و دنبال حقایق نگردد. تنها توجیه‌قرآن برای اثبات معصومیت عایشه، نبود چهار شاهد در زمان جماع و معاشقه‌ی عایشه با صفوان است. و این فقدان چهار شاهد را دلیلی بر زنا نکردن عایشه دانسته‌اند!

فَإِذ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاء فَأُوْلَئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ.[497]

اگر چهار شاهد نیاوردید، پس در این صورت در نزد خدا دروغگویی بیش نیستید.

قرآن ادعای چهار شاهد را دارد. چهار مرد که هر چهار نفر، با چشمان خویش عایشه و صفوان را به حالت عریان و در زمان عمل جماع دیده باشند. هر زمان بتوانند چهار شاهد بیابند، آن وقت این افتراء جنبه‌ی واقعی به خود می گیرد. در غیر این صورت حقیقت ندارد و بهتانی است برای عایشه .

طرف دیگر قضیه،که باید مسأله را بررسی نماید، عقل و منطق است. با بررسی های جزیی نگرانه و از جنبه‌های گوناگون، دیگر احتیاجی به مستندات ضعیف نیست. آماده‌کردن چهار شاهد نه تنها در این روزگاران، بلکه در عصر خود محمد نیز جای اشکال و محل انتقاد بوده است و خود محمد هم نتوانسته است جوابی برای آن سؤالات و انتقادات بیابد.

497 - النور 13

روایت شده است که یکی از اصحاب به نام سعد به محمد گفته‌است:" ای پیامبر خدا یقین دارم که این آیه از جانب خداوند است. ولی در شگفتم که‌اگر من با چشمان خویش ببینم که مردی در میان ران های همسرم آرام گرفته است، نباید آرامش آن ها را بر هم بزنم. بلکه باید به دنبال پیدا کردن چهار شاهد باشم. خوب تا من شواهد را پیدا کنم آن ها به کام خویش رسیده‌اند و دیگر کاری نمانده است تا بر آن شاهدی بیاورم". [498]

یکی دیگر از اصحاب به نام هلال بن امیه می گوید:" من بعد از نماز عشاء به خانه بازگشتم، با گوشهایم شاهد بودم و با دیدگانم مشاهده‌کردم، که مردی با زنم در حال معاشقه بود. در اینجا محمد قانون چهار شاهد را به وی یادآوری می کند. هلال نیز ناراحت می شود". [499]

498 - (والله يا رسول الله إني لأعلم أنها حق وأنها من عند الله ولكن قد تعجبت أن لو وجدت لكاع قد تفخذها رجل لم يكن لي أن أهيجه ولا أحركه حتى آتي بأربعة شهداء فوالله إني لا آتي بهم حتى يقضي حاجته). الواحدی النیسابوری: أسباب النزول، در توضیح آیه‌ی 4 سوره‌ی نور.

۴۹۹ (جاء هلال بن أمية من أرضه عشياً فوجد عند أهله رجلاً فرأى بعينه وسمع بأذنه فلم يهيجه حتى أصبح وغدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله فقال إني جئت أهلي عشياً فوجدت عندها رجلاً فرأيت بعيني وسمعت بأذني فكره رسول الله صلى الله عليه وسلم ما جاء به واشتد عليه.) الواحدی النیسابوری: اسباب النزول. منبع قبلی در در توضیح آیه‌ی 4 سوره‌ی نور

همین روایت را نیز بدین گونه نقل کرده‌اند: "هلال مردی را در حال معاشقه و همآغوشی با همسرش دیده است. نزد محمد از آن مرد شکایت کرده بود. محمد نیز به وی گفته‌بود:" ای هلال یا مستندات و شواهد ارائه کن، یا مجازات می شوی. او هم می گوید:" ای پیامبر خدا! اگر مردی، شخصی را در حال همبستری با زنش ببیند، آیا بایستی در فکر آوردن شاهد باشد". [500]

حال سؤال اینجاست که آیا همسر هلال زنایی مرتکب شده است یا نه؟ در جواب باید گفت، بدون تردید ایشان مرتکب زنا شده است. ولی محمد هیچ کاری از دستش بر نمی آید. زیرا خود به خود مسأله‌ی زنای عایشه و هجوم سؤالات و انتقادات بیشماری گریبانگیرش خواهد بود. آوردن چهار شاهد با منطق آن روزگاران نیز، سازگار نبوده است. ولی مسلمانان چاره‌ای نداشته‌اند که به ظاهر وانمود کنند که فرمانبردار اوامر محمد هستند. اما در پشت پرده خود مسائل را چاره‌یابی می نمودند. مثلاً صحابه‌ای به نام عویمر عجلانی از صحابه‌ای دیگر به نام عاصم بن عدی می پرسد:" ای عاصم از بزرگانت سؤال کن اگر مردی کسی را در حال مجامعه با همسرش ببیند و آن مرد او را بکشد، شما نیز او را در تلافی این کشتن خواهید کشت؟ در

---

۵۰۰ – صحیح البخاری: کتاب التفسیر، باب، ویدرأ عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الکاذبین. 4470

غیر این صورت چاره‌چیست“؟[501] در حقیقت همسر عویمر زنا کرده است اما نبود چهار شاهد، زنا را پرده‌پوشی کرده است. در روایتی از امام بخاری از زبان محمد ماجرا بدین گونه آمده است:”توجه کنید اگر بچه‌ی عویمر، سیاه پوست و چشم مشکی سیر و دارای کفل و قوزکی قوی و محکم باشد، با این توصیفات عویمر درست گفته‌است و همسر وی مرتکب زنا شده است، ولی اگر نوزاد اندامی کوچک داشت، نشان از بهتانی است که عویمر برای همسرش بافته است. وقتی که‌نوزاد به دنیا آمد، شکل و شمایل وی به آن مردی رفته‌بود که عویمر ادعا می کرد وی را در حال مجامعه با همسرش دیده است. از این رو آن کودك را با نام مادرش صدا می زدند.[502]

قانون چهار شاهد بر ماجرای زنا، و عدم پیدا کردن آنی شواهد، مسلمانان را تشویق می کند که دست به واکنش های دیگری بزنند و با انجام اعمال دیگری غائله را خاتمه دهند. این قانون در اسلام، بانی ایده‌ای شد به نام قتل های ناموسی. ابوهریره نقل کرده است که سعد بن عباده از محمد

---

۵۰۱ – (أَنَّ عُوَيْمِرًا الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ يَا عَاصِمُ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ سَلْ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عَاصِمٌ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسَائِلَ.و) صحيح البخاری، کتاب الطلاق، باب، من أجاز طلاق الثلاث. حديث 4959

502 – صحیح البخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله عز وجل: (والذین یرمون أزواجهم..الایۀ) حدیث 4468

سؤال کرده است:" اگر مردی را در حال مجامعه با همسرم دیدم، آیا نباید کام گیری آن ها را بر هم بزنم تا چهار شاهد بیابم؟" محمد در جواب می گوید:" آری". سعد می گوید: "نخیر، به خدا سوگند قبل از آن که شواهدی بر ماجرا بگیرم، خود با شمشیرم چاره‌ی این کار را خواهم کرد".[503]

اشخاص آگاه که با دیدگاهی منطقی مسائل را بررسی می نمایند تا به اصل قضیه‌و حقیقت کامل برسند، پاسخی برای آن انتقادات و سؤالات می خواهند که قرآن از آن سخن به میان آورده است و با آن عایشه را بری از زنا دانسته‌اند. آیا آوردن چهار شاهد در یک زمان معین، که گواهی بر یک ماجرا بدهند امری محال و غیر ممکن نیست. و نبود این چهار شاهد می تواند حکم برائت و معصومیت عایشه، از گناهی به نام زنا باشد؟ قرآن برای مسلمانان ادعای اعجاز و معجزه بودن را دارد. می بایست سندی معجزه‌آسا ارائه می داد تا عصمت عایشه مسلم گردد؛ نه این که مردم را ملزم به آوردن مدرکی نمایند که توانایی آماده‌کردن آن را ندارند. مگر در مواردی استثنایی والّا هیچ کس نمی تواند چهار شاهد بیاورد برای عملی که به شیوه‌ای مخفی صورت می گیرد. قرآن به یک یا دو و حتی سه شاهد هم راضی نیست. و مستقیماً ادعای آماده‌کردن چهار شاهد را دارد. اتخاذ

---

۵۰۳ – (قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ مَعَ أَهْلِي رَجُلًا لَمْ أَمَسَّهُ حَتَّى آتِيَ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ قَالَ كَلَّا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنْ كُنْتُ لَأُعَاجِلُهُ بِالسَّيْفِ قَبْلَ ذَلِكَ). صحيح المسلم. كتاب اللعان. حديث1498

مدرك بدین طریق، خیلی به ندرت در دنیا می تواند روی داده باشد. زنا به طور عام به صورت مخفیانه انجام می گیرد نه بصورت علنی. از این رو کسی هم نمی تواند بر واقعه‌ی زنای عایشه شهادت دهد. آن دو نفر(عایشه و صفوان) تك و تنها در بیابانی تاریك و غیر مسکونی این کار را انجام داده‌اند. از اینرو توجیهات قرآن، برای اثبات معصومیت عایشه کاملاً ضعیف است و پشیزی نمی ارزد.

باب دوم

طلاق

طلاق، مفهومی مذهبی است که‌منظور از آن حقی است، که‌پس از ازدواج زن و مرد بر اساس احکام اسلامی به‌مرد داده می شود.

این کلمه‌عربیست و ریشه‌آن عبارت است از: (طَ.لَ.قَ) که در زبان عربی مترادف هایی نیز دارد و معنی همه‌ی آن ها به هم نزدیك است.

طَلق، طُلق، طَلیق: آزاد، رها

طَلَّقَ: رهاکرد، آزاد کرد.

طَلُقَ: رها شد.

أطلقَ: ولش کرد، قیدش را زد.

أطلقَ: منفجر کرد، گسیخت

أطلقَ مُسريعاً: در رفت. زود در رفت.

طَلاقَة: آشکاری

إنطلاق: بیرون جستن، دررفتن.

مُطلَقاً: هرگز، ابدا، برای همیشه، یکباره

تمامی کلمات مشتق شده از این ریشه‌به این معانی اساسی بر می گردند (رها کردن، لاقید شدن، بیرون رفتن، آنی، ناگهانی، علنی، ابدی، به‌یکباره) . قدرت اجرایی در این لغات دینی، تنها مختص به مردان است چون که حق طلاق در دست مرد مسلمان است و زن در این مورد حقی ندارد.

قبل از ظهور اسلام، مرد قدرت و اختیار تام داشته‌است. اسلام این قدرت را از مرد سلب نکرد. چرا که‌خود این دین از بطن همان فرهنگ و افکار و ایده‌ها برخاسته بود؛ که‌به‌وسیله‌ی ساکنان منطقه‌اِعمال می شد. از این رو مردان مسلمان توانسته‌اند، برای رسیدن به مقاصد خویش، با این کلمه‌مانور دهند.

در فرهنگ اسلامی این کلمه برای دو هدف بسیار مهم بکار گرفته می شود: اول، برای سوگند یاد کردن. برای مثال: به جای این که بگویند، به خدا سوگند این کار را انجام نداده‌ام، می گویند به طلاقم قسم! این کار را انجام نداده‌ام. در اسلام قسم خوردن با نام خدا، سوگندی سنگین است. هم چنین به طلاق سوگند خوردن نیز، با آن همترازی دارد. به عبارت دیگر، زمانی که مردی، در رابطه با امری معین، به طلاقش سوگند یاد می کند، در واقع به این معنی است که بگوید؛ قسم به آن حق و قراردادی که حق

شرعی به من اعطا کرده است، تا با همسرم سکس داشته باشم، آن عمل را انجام نداده‌ام، در صورتی که انجام داده باشم؛ سکس با همسرم بر من حرام باد. این، مفهوم کلی سوگند خوردن به طلاق است. این نوع از سوگندها، ارتباط مستقیم، با آمیختگی و حلال و حرام بودن ارتباط جنسی میان زن و مرد مسلمان دارد. خلاصه سوگند به طلاق، در واقع سوگند به میان پاهای مرد و زن است. اگر چه زن نیز می تواند و حق چنین قسم خوردن هایی را دارد ولی هیچ گاه دیده نشده،که زنان این لفظ را بکار ببرند و اگر هم بکار برده باشند به قسم وی هیچ باوری نداشته‌اند. نحوه پرورش زنان در جوامع اسلامی آن چنان تحت تأثیر فرهنگ غالب مرد سالاری بوده است که؛ زنان از بکار بردن این کلمه‌شرمگین می شوند و چنین سوگند خوردن هایی را حق خود نمی دانند.

در فرهنگ اسلامی طلاق آدابی است مردانه و مسلمانان کاملاً به این نوع سوگند خوردن ها اعتقاد تام دارند. اگر مردی به همسر خود بگوید تو به جای مادرمی، به تعبیر دیگر فرج همسرش را به آلت مادرش تشبیه‌کرده است. و این خود یعنی، آن مرد خواهان ادامه‌ی زندگی مشترک با وی نیست و این خود سرآغاز طلاق دادن و جدایی است. چنین قسم خوردن هایی و تشبیه‌آلت همسر به فرج مادر در میان مسلمانان مرسوم بوده است. تا این که با نوشتن آیه‌ای در قرآن این رسم فسخ شد. و اعلام شد که این نوع اظهار تشابه، منجر به طلاق و جدایی نمی گردد. بلکه زن نسبت به مرد حرام می شود و نبایستی با هم سکس داشته باشند تا مرد کفاره‌ی خود را

پس دهد. پس از مجازات، زن و شوهر می توانند به زندگی عادی بازگردند.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ. وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا.[۵۰۴]

از میان شما کسانی که زنانشان را مورد خطاب قرار داده، می‌گویند تو چون مادرم هستی. آنان مادرانشان نیستند مادران آن ها تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند و قطعاً آن ها سخنی زشت و باطل می‌گویند و[لی] خدا مسلما آمرزنده است. و کسانی که زنانشان را چنین خطاب می‌کنند و سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، بر ایشان [فرض] است که پیش از آن که با یکدیگر همخوابگی کنند، بنده‌ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان متنبه‌می‌شوید و خدا به آن چه انجام می‌دهید آگاه است. و آن کس که بنده‌ای برای آزادکردن در دسترس ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بدارد و هر که نتواند؛ باید شصت بینوا را یک وعده‌خوراك بدهد.

ذهن مسلمانان، بر پایه ضوابط اجتماعی پذیرای آیین سوگند یادکردن به‌طلاق شده است. همان طورکه از معنی این کلمه و مترادف های آن معلوم

504 - المجادلة 2-4

شد، این نوع قسم خوردن ها برای اتمام حجت در کارها کاربرد دارد. فرهنگ غالب اسلامی در جوامع اسلامی، مرد را به جایگاهی رسانیده است که در هر زمان و مکانی مطابق خواسته‌های خویش شرم را از خود دور نماید و به طلاق سوگند بخورد. این نوع فرهنگ، جامعه‌را به سوی فرهنگی مرد محور سوق می دهد.

فرهنگ طلاق، قبل از ظهور اسلام نیز وجود داشته‌است و برای اثبات حقیقت کارهایشان و بسته‌به نوع کارهایشان قسم خورده‌اند. بارها و بارها زنانشان را طلاق داده‌اند. اسلام نیز ادامه‌دهنده‌ی همان فرهنگ شد. اشتباهات مکرر مردان و پینه‌کردن این اشتباهات به‌وسیله‌ی دستاویزی به نام طلاق، مسلمانان را به شیوه‌های گوناگون دچار چالش های شرعی کرده است. به طور روزانه در مساجد و مکان های دینی مشکلاتی این چنین را پیش روی مردان دینی می گذارند. و آن ها نیز مطابق شریعت، مشکلات را چاره‌یابی می نمایند. البته‌در برخی موارد هم نتوانسته‌اند به آسانی راه چاره‌ای اساسی برای این دروغگویی ها بیابند! در نتیجه‌به جنگ و دعواهای خانوادگی و در برخی موارد، به دعواهای خونین تبدیل شده است.

نوع دوم طلاق، در واقع کاربرد بعدی طلاق برای جدایی پیوند زناشویی است، که در میان مسلمانان کاربرد دارد. اختصاصی کردن طلاق برای مردان باعث شده است که تصمیم گیرنده‌ی اصلی برای فسخ پیوند زناشویی مرد باشد. در متون و منابع اصلی اسلام، هیچ حقی برای زن تعیین

نشده است که از شوهرش جدا شود یا در واقع او را طلاق دهد. اما مرد می تواند مستقیماً از همسرش جدا شود. یعنی او را طلاق دهد. اگر زنی بخواهد از شوهرش جدا شود، باید نزد مردان آگاه دینی، شکایت خود را مطرح سازد. روحانیون نیز بعد از گذشت مدتی طولانی و پیدا کردن توجیهی که با خواسته‌های مردآن هاشان سازگار باشد؛ آن دو را از هم جدا می کنند. در بیشتر موارد حتی اگر حق کاملاً با زن بوده‌باشد، شانس به دست آوردن حقوق خویش را نداشته‌است. مثلاً زنی نزد عمر بن خطاب از شوهرش شکایت می کند. گویا شوهرش کاملاً نیازهای جنسی وی را برآورده‌نمی کرده است. عمر نیز که به عادل و دادگر در بین مسلمانان مشهور است، این گونه جواب آن زن را می دهد:

" أنّ الرّجل إذا أتى امرأته في كلّ طهرٍ فقد أدّى حقّها.[۵۰۵]

اگر مرد بعد از هر عادت ماهیانه‌ی همسرش، یک بار هم با او همبستر شود، حق او را ادا کرده است".

اما عمر تعداد طلب نزدیکی های مرد را، از همسرش تعیین نکرده است.

مسلمانان از این سرگذشت این گونه استنباط کردند که در میانه‌ی دو قاعدگی، مرد اگر یک بار با همسرش نزدیکی کند؛ حق وی را ادا کرده است. این مثال به عنوان مشتی از خروارها است. به این ترتیب حتی اگر زن حق به جانب هم بوده‌باشد، بیشتر اوقات نتوانسته‌است از خود و حقوق روای خود دفاع کند.

505 – ابن قیم الجوزیة: اخبار النساء. ص 11

نسبت تقاضای طلاق از طرف زنان، در جوامع اسلامی، نسبت به تقاضای طلاق از طرف مرد، به اندازه‌ای کم است که می توان گفت، تقریباً صفر درصد است! این فاصله‌ی فاحش، ناشی از قوانین زن ستیزی است که، در قرآن بر زنان إعمال شده است. روشن است که عمر، با توجه به احادیث نبوی، چنین حکم دادگرآن های صادر کرده است!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا طَلَاقًا فِي غَيْرِ مَا بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ.[۵۰۶]

محمد: "هر زنی که از شوهرش تقاضای جدایی کند، ولی تقاضایش نسنجیده باشد، استشمام بوی بهشت بر وی، حرام است".

هر زنی که از شوهرش تقاضای جدایی داشته باشد، با چشم حقارت به وی نگریسته می شود.

اسلام زنان مسلمان را، همچون موجوداتی خوار، ضعیف و مطیع و فرمانبردار مرد و گردن کج جامعه‌بار می آورد. آن هانه‌تنها از زندگی شایسته، بلکه‌از حقوق اولیه، ازجمله‌حق طلاق محروم هستند. و در عوض مورد خشونت، هتك حرمت و طلاق اجباری قرار گرفته بودند. برای مرد نیز اهمیتی نداشته‌است که در آن واحد، چندین زن خود را طلاق دهد. احکام دینی این چنین اقتداری به وی بخشیده بود. در بسیاری از موارد طلاق به خاطر مسائلی جزیی و سهل و آسان و بی دلیل آماج خشونت، شکنجه‌ی روانی، تنبیه‌بدنی و طلاق اجباری شده‌اند.

506 – سنن ابی داود، کتاب الطلاق، باب فی الخلع، حدیث2226.

ابن قیم خاطره‌ای برایمان نقل کرده است بدین گونه: زنی هنگام مشاجره با شوهرش با کنایه به شوهرش می گوید:" مفلس شاخدار" (یعنی همیشه‌جیب هایت خالیست و به قدری احمقی که مثل حیوانات شاخ در آورده‌ای) مرد هم به او می گوید:

إن كان ما ذكرت حقاً فواحدةٌ من الله، وأخرى منك، يا زانية، وأنت طالقٌ ثلاثاً.[۵۰۷]

آنچه‌را که گفتی اگر درست باشد، تقصیر من نیست. بی پولیم کار خداست و دومی (شاخ درآوردنم) نیز تقصیر توست، ای زنا کار! تو را سه طلاق گفتم.

هم چنین نقل کرده‌اند که؛ زنی بسیار شوی می کرد و زود هم طلاقش می دادند. از او درباره‌ی علت طلاق دادنش پرسیده‌اند؛ در جواب گفت:" فرج کوچک و تنگ از من می خواهند، خدا گورشان را کوچک و تنگ گرداند".[508]

هم چنین نقل شده است که؛ زنی از دست شوهرش عصبانی شده بود و با او همخوابگی نمی کرد. مرد نیز این فرصت را مغتنم شمرد، و او را طلاق داد. زن از این طلاق دادن شگفت زده می شود و از او می پرسد: "چرا

۵۰۷ – ابن قیم الجوزیۀ: اخبار النساء. ص88

508 – يريدون الضّيق، ضيّق الله عليهم قبورهم. ابن قیم الجوزیۀ: اخبار النساء. ص241ص91

طلاقم دادی؟ مگر برایت مشاور نبودم؟ مگر با تو مهربان نبودم؟ من چه عیبی داشتم غیر از این که، کمی برایت ناز کردم؟"

شوهرش می گوید:

لو كان الضّيق في حرك ما طلّقتك أبداً!

اگر فرج نازی داشتی، هرگز طلاقت نمی دادم.[509]

به خاطر فراوانی مشکلات طلاق؛ که مهم ترین آن ها در بخش تعدد زوجات بیان شد، محمد نیم نگاهی به عوارض طلاق؛ همچون فرهنگی ارتجاعی- اجتماعی شبه‌جزیره‌ی عربستان انداخته است. و احکام مختلفی را، در قرآن، به آن اختصاص داده است. قرآن با مخاطب قرار دادن مردان می گوید:

"لاَّ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاء مَا لَمْ تَمَسُّوهُنُّ أَوْ تَفْرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ[510]

اگر زنان را مادامی که با آنان نزدیکی نکرده، و بر ایشان مهری [نیز] معین نکرده‌اید، طلاق گویید؛ بر شما گناهی نیست و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید. توانگر به اندازه [توان] خود، و تنگدست به اندازه [وسع] خود، این کار بر نیکوکاران لازم است".

قبل از ظهور اسلام مردان این توانایی را داشته‌اند که، سرنوشت زنان را

509 - ابن قيم الجوزية، اخبار النساء ص88

۵۱۰ - البقرة 236

بازیچه‌ی خود قرار دهند. بدون هیچ مانعی توانسته‌اند مطابق میل خویش، زنان را به عقد خود درآورده‌سپس آن ها را طلاق گویند. قدرت اقتصادی و سرمایه‌در دست مردان بوده است. مرد تصمیم گیرنده‌ی اصلی، در ادامه دادن به زندگی؛ با همسرانش بوده است. منظور از این آیه نیز همین مطلب است که: اگر مردی زنی را نکاح کند اگر قبل از همبستر شدن او را طلاق دهد، بایستی مقداری پول یا هر چیز دیگری که زن برای مدتی بتواند ادامه‌ی حیات دهد، از طرف مرد به زن داده شود. تنها به این خاطر که، آن زن با آن پول، مایحتاج خود را تأمین کند و بتواند چند ماهی دیگر زنده بماند. اما در این باره، هیچ آیه‌ای وجود ندارد که زنان را مورد خطاب قرار داده‌و حقوقی برایشان قائل شود یا دستکم آن ها را(برای احقاق حق خود) راهنمایی کند.

انتظار می رفت که دین اسلام، به‌مثابه‌پدیده‌ای تاریخی، از دوران خود جلوتر باشد. و راه چاره‌مناسبی برای جلوگیری از هتك حرمت زن ها بیابد. اما درست عکس آن رفتار کرده است! یعنی آداب و رسوم دوران باستان را دوباره‌احیاء کرده است. تصمیم گیری در مورد ازدواج و طلاق را کما فی سابق به مردان اختصاص داده است. تنها وظیفه‌ای که در این میان به مردان واگذار شده است، دادن مقداری پول یا وسائل منزل به‌زن می باشد تنها برای ساکت کردن آنان و تن در دادن به‌پایمال شدن حقوق حقه‌ی خویش. این حکم اسلامی که بر اساس آن، زن ساکت و راضی و مرد تصمیم گیرنده‌ی اصلی باشد، ارتباط مستقیمی با جسم و ماهیچه‌های

محکم و زمخت مرد، و سرمایه‌و قدرت مردسالارانه‌وی دارد نه بر اساس منطق و عدالت اجتماعی.

در آیه‌ای دیگر این حقیقت برایمان کاملاً مشهود خواهد شد. این که، به مردان می گوید:"

وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.[۵۱۱]

و فرض است بر مردان پرهیزگار، که زنان طلاق داده شده را چیزی دهند".

بار دیگر به مردان می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا.[۵۱۲]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید، و پیش از آن که با آنان همخوابگی کنید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهده آن ها عده‌ای (مدت انتظار تا شوهر بعدی) که آن را بشمارید نیست. پس مهرشان را بدهید و آن ها را رها کنید.

حتی خود محمد نیز چنین موضعی نسبت به زنان خود داشته‌است. برخی از زنان وی به خاطر مشکلاتی در زندگی، اعتراض داشته‌اند. او نیز با تمسك جستن به آیات، بدین گونه پاسخشان را می دهد:"

إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا

۵۱۱ - البقرة 241

۵۱۲ - الاحزاب 49

جَمِيلًا. [۵۱۳]

اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید؛ بیایید تا مهرتان را بدهم و به‌صورتی پسندیده‌شما را رها کنم".

اسلام، پول گرفتن از مرد و بخشیدن آن به زن، را نوعی حرکت مترقیانه؛ و تأمین زندگی زنان می داند از این رو در آیه؛ از این کار به نام (متعه) یاد شده است. و عدل و صداقت در خانواده را در کلام زیبا و ترحم و دادن مقداری پول می داند، نه در عدالت اجتماعی و احقاق حقوق حقه‌ی زنان.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ. [۵۱۴]

ای پیامبر چون زنان را طلاق گویید در [زمان‌بندی] عِده آنان طلاقشان گویید و حساب آن عِده را نگه دارید..

مرد حق دارد که، مطابق میل و از روی هوی و هوس خود، زن را طلاق داده، و زنی دیگر را جایگزین او نماید. به وسیله‌ی آیه‌ای این حق به وی داده‌شده است:"

وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا. [۵۱۵]

و اگر خواستید همسری [دیگر]، به جای همسر [پیشین خود] ستانید؛ و به همسر سابق مهریه زیادی هم داده باشد، چیزی از او پس مگیرید.

---

۵۱۳ - الاحزاب 28

514 - الطلاق 1

515 - النساء 20

باب سوم

محلل

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَان.[516]

طلاق [رجعی] دو بار است پس از آن، یا [باید زن را] بخوبی نگاه داشت،یا بشایستگی آزاد کردن.

یعنی اگر مرد دو بار زن خود را طلاق دهد، در آن دوبار می تواند زن را نزد خویش بازگرداند. یا این که عکس آن هم می تواند انجام دهد؛ یعنی تصمیم نهایی را بگیرد و زن را نزد خویش باز نگرداند. اگر دو بار به سه‌بار رسید، قانون دیگری شامل حالشان می گردد به نام "محلل".

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ.[517]

و اگر [شوهر برای بار سوم] زن را طلاق گفت، پس از آن دیگر [آن زن] برای او حلال نیست تا اینکه با مردی غیر از او ازدواج کند. پس اگر [شوهر دوم] وی را طلاق گفت؛ اگر آن دو [با همسر سابق] پندارند که حدود خدا را بر پا می‌دارند، گناهی بر آن دو نیست که نزد یکدیگر بازگردند.

516 - البقرة 229

517 - البقرة230

در اینجا یکی از پدیده‌های اسلامی به نام محلل خود را آشکار می کند. مرد مسلمان تا دو بار می تواند همسرش را طلاق دهد و در هر دو بار، باز می توانند با هم به توافق برسند و به وضعیت زناشویی قبل بر گردند. در هر دو مورد بایستی یک روحانی دینی، رافع مشکل شرعی در مورد نحوه‌ی به کار آوردن لفظ طلاق میان آن ها باشد. پس از رفع مشکل، شوهر، مقداری پول به عنوان اجرت به روحانی می پردازد. اما اگر مرد برای بار سوم زنش را طلاق داد، آن ها نمی توانند به سادگی به زندگی عادی زناشویی بازگردند. ولی اگر مرد همسرش را دوست داشت و خواهان بازگشت همسرش باشد؛ یا اینکه، زن خواهان بازگشت به میان خانواده‌اش باشد؛ یگانه راه چاره‌ی دین اسلام در این مورد اینست که؛ زن بایستی به عقد مردی دیگر درآید. یعنی با نکاحی شرعی و خواندن صیغه‌ی عقد، به عقد مردی دیگر در آید و برای مدتی همسر وی شود، حتی اگر یک ساعت هم باشد. سپس شوهر جدید، او را طلاق داده، و شوهر قبلی می تواند او را نزد خود بازگرداند. البته‌به شرطی که شوهر جدید وی را طلاق دهد. چون در برخی موارد، زن و شوهر جدید، خواهان ادامه‌ی زندگی با همدیگر بوده‌اند و در نتیجه‌با هم مانده‌اند. در برخی موارد زن، صرفاً، به خاطر بازگشت به زندگی قبلیش راضی بدین کار شده است. و به این شرط راضی به شوهر جدید شده است که؛ بعدها او را طلاق دهد. اما موفق به گرفتن طلاق و بازگشت به زندگی قبلیش نشده است. به تعبیر دیگر شوهر جدید، او را غصب کرده است. این کار هم مطابق شریعت اسلام برای مرد

حلال است. اما در بیشتر موارد غائله به آسانی ختم می شود. مطلب قابل تأمل و با اهمیت در این نوع طلاق دادن و نکاح کردن ها؛ همبستر شدن زن با شوهر جدید برای یک شب، یا بیشتر یا حدأقل برای یک ساعت است. و شرط این نوع نکاح، سکس کامل و به اُرگاسم رسیدن زن و مرد می باشد. پس از رسیدن به اُرگاسم و لذت بردن دو طرفه از همدیگر، زن می تواند طلاق بگیرد و پس از اتمام مدت عده(سه‌بارقاعدگی)، شوهر قبلیش می تواند دوباره او را نکاح کند.

عده‌ای از عالمان دینی بر این باورند که محلل کاری حرام است و آن را لعن و نفرین می کنند. اما عده‌ای دیگر از علما بر حلالیت آن عقیده دارند. و در مساجد آن را عملی می سازند. در حقیقت چیزی که مسلمانان را نسبت به معنای حقیقی و اساس دین اسلام را با شبهه و تردید روبرو می سازد؛ وجود مواردی چند از تناقضات و تضادهایست که در آیات و احادیث به چشم می خورند. آیات و احادیثی چند وجود دارند که با آیات و احادیث مشابه و درست به همان منظور نوشته‌شده است، از لحاظ معنی و اسلوب نگارش با همدیگر تضادی آشکار و تناقضی واضح دارند. در قسمت تعدد زوجات نمونه‌ای ساده‌را از این نوع تضاد ها را بیان کردیم. که در آن بیان شد که از طرفی با توجه به آیه‌ی 3 سوره‌ی نساء، راه را برای تعدد زوجات کرده است، تنها به شرط اجرای عدالت در میان زنان. از طرفی دیگر در آیه‌ی 129 همان سوره‌مردان را نسبت به عاجز بودن در اجرای عدالت در میان زنانش نوید داده است. در واقع با این آیه‌مهر

حرامیت بر تعدد زوجات زده است. اما علمای اسلامی تنها به خاطر رسیدن به آمال و منافع شخصی خویش این حکم را هم چنان به صورت حلال واگذاشته‌اند. امروزه‌که قدرت اجرای تعدد زوجات را دارند، به آیه‌ی 3 سوره‌ی نساء تکیه‌می کنند. روزگاری هم که قدرت اجرای چنین حکمی از آن ها سلب شود و در برابر انتقادات فرهنگی و مدنیت خود را نمی توانند سر پا نگه دارند، به آسانی آیه‌ی 129 همان سوره را به عنوان حربه‌ای بر حرامیت آن ابراز می کنند و خود به خود تعدد زوجات را حرام می گردانند. سپس با تمام غرور اعلام می کنند که قرآن در مورد هر چیزی سخن به میان آورده است و راه حل را برای هر مسأله‌ای باقی گذاشته‌است.[518] جای هیچ شکی نیست که پرورش مسلمانان بر اساس چنین نفاق و دورویی هایی بنا شده است. با مسأله‌ی محلل نیز، از همین اسلوب پیروی می کند. همان طور که در آیه‌به روشنی پیداست محلل حکمی حلال و شرعی است و تنها به خاطر تحقیر شخصیت زنان و احقاق یکی از نیازهای مردان این حکم در قرآن بیان شده است. این در حالیست که علما با تکیه‌بر احادیث محمد می توانند آن را حرام اعلام کنند. اما تمامی تلاش هایشان بی ثمر و بدون رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب، هم چنان به صورت عقیم مانده است. برای مثال در اینجا یکی از بهانه تراشی های آن ها می آوریم و پاسخشان را نیز بیان می کنیم:

518- برای اطلاعات تکمیلی به کتاب (قرائه نقدیه للاسلام، نوشته‌ی د. کامل نجار، ترجمه به کردی: مریوان حلبچه‌ای بخش تناقضات در قرآن)

علمای دین اذعان می دارند که محلل حرام است تا جایی که پیغمبر خدا نفرت خود را از کسانی که چنین عملی را مرتکب می شوند ابراز کرده است. هم چنین روایتی موثق در این باره‌وجود دارد. پس با این حساب زن نبایستی به منظور طلاق گرفتن، به عقد شخص ثالثی درآید و پس از مدتی شوهر قبلیش او را به نکاح خود درآورد. بلکه باید همانند هر نوع ازدواج معمولی دیگر، زندگی دیگری را تجربه کند. پس از گذران تجربه‌ی زندگی مشترك جدید در صورت عدم تفاهم با شوهر جدید، می تواند از وی جدا شود و همسر قبلیش در حکم خواستگار جدید می تواند او را به عقد خودش درآورد.

به سبب وجود احادیث معتبری که بر این دیدگاه صحه می گذارد، اما علمای دین چه بخواهند و یا انکار کنند، در واقع یکی از احادیث معتبر، به تمام و کمال، حقیقت محلل را روشن می سازد و در آن به عنوان امری مجاز به حساب آمده است. در این جا لازم است که به طور واضح آن را بیان کنیم:

عن عائشة قالت: طلق رجل امرأته، فتزوجت رجلا غيره فطلقها، وكانت معه مثل الهدبة، فلم تصل منه إلى شيء تريده، فلم يلبث أن طلقها، فأتت النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: يا رسول الله إن زوجي طلقني، وإني تزوجت زوجا غيره فدخل بي، ولم يكن معه إلا مثل الهدبة، فلم يقربني إلا هنة واحدة، لم يصل مني إلى شيء، فأحل لزوجي الأول؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (لا تحلين لزوجك الأول حتى يذوق الآخر عسيلتك وتذوقي عسيلته

در عهد محمد، مردی برای سومین بار زن خود را طلاق داد و زن ناچاراً به عقد مردی دیگر در آمد. دست بر قضا داماد جدید، آلتی کوچک داشته بود. و در حین سکس، زن به اُرگاسم کامل نرسیده‌بود. بعداً مرد او را طلاق داده‌و آن زن هم نزد محمد رفت،و حال و وضع خویش را این گونه تشریح کرده است: "ای پیامبر خدا! شوهرم مرا طلاق داد و من نیز به عقد مرد دیگری در آمدم و او نیز با من همبستر شد. ولی آلتی که او داشت مثل این منگوله بود(بر روی لباس هایش چند دانه منگوله‌آویزان بود یکی از آن ها را به محمد نشان داده، به نشان این که آلت وی به اندازه‌ی همین منگوله نرم و شل و کوچک بوده است). زن ادامه‌می دهد و می گوید: تنها یک بار همبسترم شده است، آن هم نتوانسته‌است مرا به اُرگاسم برساند. آیا اکنون برای شوهر قبلیم حلال هستم؟ محمد در جواب می گوید:" برای شوهر قبلیت حلال نیستی، تا زمانی که از شوهر جدیدت به اُرگاسم کامل برسی". [519]

519- صحیح البخاری، کتاب الطلاق باب: من قال لامرأته: أنت علی حرام. حدیث4964 در روایتی دیگر بدین گونه بیان شده‌است: (جَاءَتْ امْرَأَةُ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي فَأَبَتَّ طَلَاقِي فَتَزَوَّجْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الزَّبِيرِ إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ هُدْبَةِ الثَّوْبِ فَقَالَ أَتُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ لَا حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ. صحیح البخاری، کتاب الشهادات، باب شهادة المختبی. حدیث2496. سنن الترمذی. کتاب النكاح عن رسول الله. ما جاء فيمن يطلق امرأته ثلاثا فيتزوجها آخر فيطلقها.)

در سرگذشتی دیگر؛ این گونه بیان شده است: مردی همسر خود را طلاق داده بود. زن به عقد مردی دیگر در آمده بود، اما با وی به‌اُرگاسم نرسیده بود. و او را نیز طلاق داده بود. از محمد سؤال شد: "آیا نزد شوهر قبلیش بازگردد حلال است؟" محمد در جواب گفته بود: "نخیر. باید همچون شوهر اولیش، از شوهر جدید هم کام برگیرد".[520]

این همان پدیده‌ی اسلامی است که محلل نام گرفت. این راه چاره الهی برای رفع مشکلات یک خانواده‌است. به اعتقاد مسلمانان؛ این قانون، قانونی جهان شمول و ازلیست وتا به ابد باید انسان ها آن را پیروی و اطاعت نمایند. از برکات وجود این آیه، زن از حساب کرامت خودش، تاوان اشتباهات مرد را پس می دهد! در نتیجه‌ی اشتباهات مرد، زن را طلاق می دهند و در نتیجه‌ی دستورات خدا و پیامبرش، این خفت و خواری مجازاتی برای زنان است نه برای مردان! بایستی زن برای یک بار هم که شده،به عقد کسی دیگر درآید. پس از آن می تواند نزد شوهر قبلیش بازگردد. همخوابگی زن با شخصی دیگر شرط اساسی برای بازگشت وی نزد شوهر عزیزش می باشد.

از دیدگاه اسلام؛ محلل قانونیست برای خوشبختی بشریت، ایجاداحترام تقابل میان دو دلدار که می خواهند با هم زندگی کنند و نیز راهی است

520 – (أن رجلا طلق امرأته ثلاثا، فتزوجت فطلق، فسئل النبی صلی الله علیه وسلم: أتحل للأول؟ قال: لا، حتی یذوق عسیلتها کما ذاق الأول). صحیح البخاری، کتاب الطلاق، باب: من أجاز طلاق الثلاث. حدیث 4961

برای جبران اشتباهات مرد. ولی عمل محلل در واقع هتك حرمت زن است به شیوه‌شرعی است. این امر نهایت بی ارزش کردن و تحقیر انسانیت و کرامت زنان است.

امروزه اجرای قانون محلل کاهش یافته‌است و درصد کمی از مردم از آن متابعت می کنند. آن هم در مساجد و مخفیانه و دور از چشم همگان، خود روحانیون و طلبه‌ها و خادمان مساجد دامادهای یک شَبه می شوند.

زنانی که اعتقاد کامل به اسلام دارند، خواسته‌یا نخواسته، باید همیشه مطیع این قانون باشند و منتظر آن نباشند که‌تغییرات جدی و بنیادی در این دین صورت گیرد. شکستگی کرامت زنان در این دین، با توجیهات عده‌ای از آگاهان به مسائل دینی، پینه بسته نمی شود. چراکه‌منبع اصلی این قوانین و احکام قرآن است. به تعبیر دیگر؛ تا اسلام پا بر جا باشد، باید زنان مسلمان هم چنان مطیع و فرمانبردار مردان باشند. خلاف میل آن ها طلاق داده خواهند شد، شاهد ازدواج مجدد شوهرانشان و مجبور به‌تحمل هوو خواهند بود، از همخوابگی محروم و کتك خواهند خورد. تازه،مکافات و مجازات روز قیامت نیز در انتظار آن هاست! نه‌تنها در این عصر، بلکه در همان دوران محمد نیز، شیرزنی تصمیم می گیرد که‌هرگز پذیرای ترحم مردان نشده‌و اجازه ندهد که‌مورد تحقیر و توهین قوانین اسلامی و مردان مسلمان قرار گیرد.

عن أبي هريرة رضى الله تعالى عنه قال جاءت امرأة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله أنا فلانة بنت فلان قال قد عرفتك فما حاجتك

قالت حاجتي إلى بن عمي فلان العابد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عرفته قالت يخطبني فأخبرني ما حق الزوج على الزوجة فإن كان شيئا أطيقه تزوجته وإن لم أطق لا أتزوج قال من حق الزوج على الزوجة أن لو سألت منخراه دما وقيحا وصديدا فلحسته بلسآن ها ما أدت حقه لو كان ينبغي لبشر أن يسجد لبشر لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها إذا دخل عليها لما فضله الله عليها قالت والذي بعثك بالحق لا أتزوج ما بقيت في الدنيا هذا.[521]

از ابو هریره نقل شده است: روزی زنی نزد پیامبر آمد و گفت:"

ای پیامبر من فلانی دختر فلان هستم".

پیامبر گفت: "تو را شناختم، نیازت را بگو.. "

زن گفت:"مطلبیست درباره‌ی پسر عمویم که فلانی است.. "

پیامبر گفت:"او را هم می شناسم".

زن گفت: "از من خواستگاری کرده است که همسرش شوم، اکنون به من بگو که حق مرد بر زنش چیست؟ اگر در توان داشتم همسرش می شوم، در غیر این صورت عذرش را می خواهم.."

پیامبر به او گفت:" اگر مرد زنش را خواست و زن بیاید و با زبانش زخم و ورم و التهابات عفونی داخل بینی مرد را پاک کند، هنوز حق مرد را ادا نکرده است. اگر آدمیزاد ملزم به عبودیت و بندگی در برابر آدمیزاد دیگری می شد، بدون شک به زن امر می کردم زمانی که مرد همبستر وی

521 - الحاکم، المستدرک علی الصحیحین. کتاب النکاح، حدیث2768 مجمع الزوائد - الهیثمی ج 4 ص 307

می شود، برای شوهرش سجده‌برد. تنها به این خاطر که مرد نزد خدا، نسبت به زن با فضیلت تر است".

زن گفت:" قسم به آن کسی که تو را به حق به سوی ما فرستاد، تا در این جهان باشم شوی نخواهم کرد".

باب چهارم

حقوق زن در اسلام به شکل واقعیتی ماندگار و ابدی

بدون تردید این تحقیق، نمی تواند انعکاسی از تمامی مسائلی باشد که بر دوش زنان در جوامع اسلامی سنگینی می کند. و کامل نمی تواند تمامی آیات و احادیث نبوی را به چالش بکشاند واقعاً که تحقیقی که تمام و کمال بتواند به تمامی جنبه‌های زندگی زنان در اسلام دسترسی داشته باشد، کاریست بس دشوار، و پروژه‌ای زمان بر خواهد بود. اما به خاطر اینکه بتوانیم واقعیات را به اثبات برسانیم، اشاره‌به مجموعه‌ای از مثال ها کافیست تا بهتر برایمان مبرهن گردد که دین اسلام جدای از گفتارهای ارتجاع مآبانه‌ی خویش که به طور روزمره‌با آن ها برخورد می کنیم، سرشار از بی ارزش کردن و ستم به زنان است، بالأخص همان شاهد مثال هایی که روزانه با آن ها برخورد می کنیم و آن تراژدی ها را به صورت تجربه پشت سر می گذاریم.

اول:

آیاتی را که در فصول قبلی این کتاب، به آن ها اشاره‌ای نشده است:

در این آیه‌اشاره‌شده است به این که زن و اسب و حیوانات اهلی، صرفاً جهت رفاه بیشتر مردان، خلق شده‌اند:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.[٥٢٢]

تمایل جنسی نسبت به‌زنان و ازدیاد فرزندان ذکور و جمع آوری اموال فراوان، از زر و سیم و رمه‌های اسب اصیل و دام ها و کشتزار[ها]، برای مردم آراسته شده(در نظر گرفته‌شده است)، که‌همگی مایه‌ی تمتع و خوشگذرانی در زندگی دنیوی می باشند. و خدا الطاف بیشتری هم دارد.

او نه تنها زن را همتراز اسب و گوسفندان کرده است؛ بلکه جسم زن را هم چون کشتزاری برای مرد دانسته است، در آیه‌ای خطاب به مردان می گوید:

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ.[٥٢٣]

زنان شما کشتزار شما هستند. پس هر طور که‌می خواهید آن ها را شخم بزنید.

522 - آل عمران 14

٥٢٣ - البقرة 223

در آیه‌ای دیگر اشاره شده است که، زنان در وقت قاعدگی نجس هستند؛ و مرد نباید به آن ها نزدیک شود. در زمان قاعدگی، خدا نیز، آن ها را دوست نمی دارد:"

فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ..[۵۲۴]

پس هنگام عادت ماهانه از زنان کناره‌گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند.

برای اطمینان از صحت نجس بودن زنان، در این دوره، از محمد نیز سؤال پرسیده‌اند:

سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت: الرجل يجامع أهله فلا ينزل قال: يغسل ما مس المرأة منه ويوضأ ويصلي.[۵۲۵]

از فرستاده‌ی خدا پرسیدم:" اگر مردی با همسر خود معاشقه داشته باشد، ولی به جماع کامل و حالت اُرگاسم نرسد، آیا غسل بر او واجب می شود"؟ محمد در جواب گفته‌است:" غسل جاهایی که با بدن زن تماس داشته‌اند لازم است. سپس وضو بگیرید و برای نماز آماده‌شوید".

امام شافعی در تبیین فتوایی در مورد ساک زدن، هم سخن به میان آورده است و می گوید:" اگر کسی آلت خود را در فرج یا معقد زنی فرو کرد لازم به غسل است. ولی اگر از راه دهان و تنها با لیس زدن معاشقه کند؛ به

524 - البقرة 222

525 - المسند احمد بن حنبل، المجلد الخامس، حديث أبى أيوب الأنصارى رضى الله تعالى عنه.

شرطی که به اُرگاسم نرسد، غسل واجب نیست. اما محض احتیاط غسل کند بهتر است".[526]

آیه‌ای دیگر اشاره‌دارد به این که، زن حق ندارد از خانه خارج شود یا این که به میل خود لباس بپوشد:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى.[527]

و در خانه‌هایتان بمانید، و مانند روزگار جاهلیت، لباس نپوشید و زینت های خود را آشکار مکنید.

در ارث بردن نیز نصف مرد به او می رسد:"

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ.[528]

مرد دوبرابر زن (ارث) می برد".

در ارائه شهادت و گواهی دادن، دو زن را، به سان یک مرد قرار داده‌اند. با این توجیه‌که، زنان به اندازه‌مردان عاقل نیستند و عقلشان کمبودهایی دارد. و این را به آن آیه‌ای نسبت داده‌اند که، اشاره دارد به این که، زنان فراموش کارند و دو نفر از آن ها توانایی فکری یک مرد را دارا هستند.

526 - (ولا نوجب الغسل إلا أن يغيبه فى الفرج نفسه أو الدبر فأما الفم أو غير ذلك من جسدها فلا يوجب غسلا إذا لم يُنزل.و.و ولو شك رجل أنزل أو لم ينزل، لم يجب عليه الغسل حتى يستيقن بالإنزال، والاحتياط أن يغتسل). الشافعی: كتاب الأم، باب ما يوجب الغسل

527 - الاحزاب 33

528 - النساء 11

وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى.[529]

و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید(گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن)، فراموش کرد، (زنِ) دیگر، وی را یادآوری کند.

این آیه هم کاملاً در تحقیر زنان و متهم کردن آن ها به ناقص العقل بودن نقش اساسی دارد:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَآ أَنْفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً.[530]

مردان سرپرست زنانند. به دلیل آن که خدا برخی از ایشان (مردان) را، بر برخی دیگر (زنان)، برتری داده و [نیز] به دلیل آن که، (مردان) از اموالشان خرج می کنند. پس بهترین زنان همانا فرمانبردارانند. [و] به پاس آن چه خدا [برای آنان] حفظ کرده، در نبود[شوهرانشان] دامن خود را حفظ می کنند. و زنانی را که نافرمانی می کنند؛ و بیم سرپیچی کردن آن ها را دارید، [نخست] پندشان دهید و [بعد] در بستر از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر

529 – البقرة 282

530 – النساء 34

نکرد] آنان را ترك کنید، پس اگر شما را اطاعت کردند، [دیگر] بر آن ها هیچ راهی [برای سرزنش] مجویید..

گویا این آیه، حق مطلب را ادا نکرده است؛ چون که یکی از مفسران مشهور جهان اسلام، به نام ابن کثیر آیه را بدین شیوه‌کامل می نماید، تا بهتر آگاه باشیم:"

الرَّجُل قَيِّم عَلَى الْمَرْأَة أَيْ هُوَ رَئِيسهَا وَكَبِيرهَا وَالْحَاكِم عَلَيْهَا وَمُؤَدِّبهَا إِذَا اِعْوَجَّتْ " بِمَا فَضَّلَ اللَّه بَعْضهمْ عَلَى بَعْض " أَيْ لِأَنَّ الرِّجَال أَفْضَل مِنْ النِّسَاء وَالرَّجُل خَيْر مِنْ الْمَرْأَة وَلِهَذَا كَانَتْ النُّبُوَّة مُخْتَصَّة بِالرِّجَال.[۵۳۱]

مرد سرپرست زن است و اگر نافرمانی ورزید، مرد به عنوان رئیس و دادگر و مجازاتگر اوست. به خاطر این که مردان بهتر و بلند پایه‌تر هستند، چون که مرد دارای صفات حسنه‌می باشد، و حتی پیامبری هم، تنها مختص به مردان بوده است".

ابن کثیر در ادامه‌ی تفسیر این آیه چنین بیان می دارد:

جَاءَتْ اِمْرَأَة إِلَى النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَشْكُو أَنَّ زَوْجهَا لَطَمَهَا فَقَالَ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَآله وَسَلَّمَ " الْقِصَاص" فَأَنْزَلَ اللَّه عَزَّ وَجَلَّ:" الرِّجَال قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء " الْآيَة. فَرَجَعَتْ بِغَيْرِ قِصَاص

زنی نزد پیامبر آمد و از شوهرش شکایت کرد مبنی بر این که مشتی بر چهره‌اش زده است. پیامبر هم گفت انتقام. یعنی انتقام تو را خواهم گرفت. بعدها خدا این آیه را نازل کرد که "مردان سرپرست زنان هستند " و این

531 - تفسیر ابن کثیر النساء 34

گونه آن زن را، به راه خویش بازگردانید، بدون آنکه انتقامی برایش گرفته‌باشد.

در موقع سخن راندن از این آیه،مسلمانان برای خروج از بحران می گویند: ابتدا باید مرد زنش را نصیحت کند. اگر نافرمانی کرد، و نصایح در او تأثیری نداشت، پس از آن، مکان خوابیدنش را از وی جدا سازد. گروهی دیگر از مسلمانان عقیده‌دارند؛ تنها یک بار او را نصیحت کنید و با او قطع رابطه‌ی جنسی کنید، آن ها را تنبیه‌بدنی نمایید، تنها به این دلیل که در آیه بحثی از سلسله مراتب تنبیهات نشده است. اگر احتمال دهیم که این از اعجاز قرآنیست، که به صورت فشرده‌و خلاصه‌به موضوعات اشاره‌کرده است؛ می توان گفت که این توجیهی ضعیف است. زیرا که اعجاز فشردگی در آیات باید مختص به یک آیه نباشد، و شامل تمام آیات باشد. بسیاری از آیات هستند که خواننده‌می تواند به آسانی اطناب کلام را آن ها مشاهده‌نماید. برای مثال:

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا.[۵۳۲]

در این آیه سه بار به کلمه‌ی خروج اشاره شده است (فَأَخْرَجْنَا، فَأَخْرَجْنَا، نُخْرِجُ). که در اساس اضافی هستند و دوتای آن ها باید حذف می شدند. اگر چه در این آیه، آمیختگی کاملی میان اول شخص و دوم شخص و سوم شخص وجود دارد. چیزی که مد نظر ماست و آن را می فهمیم؛

532 الانعام 99

اغتشاش در ترکیب کلمات است. هیچ کدام از افعال در جای خود نیستند. اگر قرآن می خواست نصیحت کردن زنان و پرهیز از همخوابگی با آن ها و تنبیه‌کردنشان، هم زمان صورت نگیرد، زحمتی نداشت! می توانست در آیه‌با آوردن یک کلمه، معجزه‌آسا به آن اشاره‌کند. نبود این کلمه‌ی اعجاز برانگیز، تشریح آیه‌را دچار آشفتگی کرده که خودبه‌خود باعث آشفتگی در اعجاز قرآن، نیز شده است.

در آیه‌ای دیگر باز هم تأکید دارد که مردان نسبت به زنان برتر و مقدم تر هستند:

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ.[533]

مردان بر زنان درجه برتری دارند..

در آیه‌ای دیگر اشاره‌به زنان مطلقه‌ای دارد که تا پایان عِده(سه بار قاعدگی)، نمی توانند دوباره شوهر کنند:

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ.[534]

زنان مطلقه باید تا تمام نشدن عِده نمی توانند دوباره شوهر کنند.

زنان شوی مرده‌هم تا تمام شدن چهار ماه‌و ده‌روز نمی توانند شوهر کنند:"

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.[535]

533 البقرة 228

534 البقرة 228

535 – البقرة (234)

مردانی که‌فوت می کنند و زنانشان می مانند؛ زنانشان باید تا چهار ماه‌و ده‌روز (یا ده‌شب) درنگ کنند و شوهر نکنند.

در آیه‌ای دیگر اشاره شده است به این که، زنان مطلقه اگر از خانه‌بیرون روند امکان زنا دارند، قرآن از طریق محمد به مردان می گوید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.[۵۳۶]

ای پیامبر! چون زنان را طلاق گویید در [زمان‌بندی] عِده‌ی آنان، طلاقشان گویید و حساب آن عِده را نگه دارید و از پروردگارتان بترسید. آنان را از خانه‌هایشان بیرون مکنید. و خود نیز بیرون نروند، چراکه‌آشکارا مرتکب کار زشت خواهند شد. این است احکام الهی و هر کس از مقررات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خدا ستم کرده است..

هر زنی که از این دستورات سرپیچی کند عذابی دردناك در روز قیامت در انتظار اوست. مطابق افسانه‌ای اسلامی، قیامت آتشی گرم و سوزان دارد که تنها محمد می تواند، قعر آن آتش را توصیف نماید.

یکی از اصحاب نقل کرده است با پیامبر نشسته بودیم، ناگهان صدای مهیبی به گوش رسید؛ پیامبر گفت:" آیا می دانید آن صدای چه بود؟ گفتیم: نمی دانیم، خدا و پیامبرش آگاه‌ترند. پیامبر گفت: آن صدای سنگی

536 - الطلاق 1

بود که‌هفتاد سال است به درون چاه دوزخ افکنده شده است، و امروز به قعر آن رسیده است ".[537]

درباره‌ی حرارت آتش دوزخ نیز گفته‌است:" حرارت و گرمای دوزخ، هفتاد برابر حرارت این آتش معمولیست که روزمره در زندگی انسان ها کاربرد دارد ".[538]

دوم

برخی از احادیث محمد که در فصول قبلی این کتاب، به آن ها اشاره‌ای نشده است:

شاهد مثال 1

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَوْ كُنْت آمِرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُد لِأَحَدٍ لَأَمَرْت الْمَرْأَة أَنْ تَسْجُد لِزَوْجِهَا لِعِظَمِ حَقّه عَلَيْهَا.[٥٣٩]

به قدری حق مرد بر همسرش وزین است، اگر به کسی فرمان می دادم که بر شخصی دیگر سجده ببرد، به زن امر می کردم که سجده برای شوهرش ببرد".

537 – صحیح مسلم. کتاب الجنۀ، وصفۀ نعیمها وأهلها. باب فی شدۀ حر نار جهنم، وبعد قعرها، وما تأخذ من المعذبین. حدیث2844

538 – صحیح البخاری. کتاب بدء الخلق، باب: صفۀ النار، وأنها مخلوقۀ. حدیث3092

٥٣٩ – المستدرک علی الصحیحین. الحاکم النیسابوری. کتاب البر والصلۀ حدیث7325. تفسیر ابن کثیر یوسف100 هم چنین در آیه‌ی 34ی النساء

شاهد مثال 2

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

وَلَا تُنْفِقُ الْمَرْأَةُ شَيْئًا مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا.[540]

زن حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهرش، در خانه‌مصرف یا خرید نماید.

شاهد مثال 3

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

إِذَا دَعَا الرَّجُل اِمْرَأَته إِلَى فِرَاشه فَأَبَتْ عَلَيْهِ لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَة حَتَّى تُصْبِح.[541]

اگر مردی همسرش را به ارتباطی جنسی فراخواند و زن از این کار سرپیچی نماید، تا سپیده‌دم فرشتگان آن زن را نفرین می کنند".

شاهد مثال 4

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.[542]

محمد: هر زنی که شوهرش در قید حیات باشد، بر وی حلال نیست بدون اجازه‌ی شوهرش روزه بگیرد. هم چنین حق ندارد بدون اجازه‌ی وی از خانه‌بیرون رود".

شاهد مثال 5

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

540- سنن ابی داود، البیوع، فی تضمین العور، حدیث3565

541 - تفسیر ابن کثیر. النساء 34

۵۴۲ - صحیح البخاری. کتاب النکاح. باب لا تأذن المرأة فی بیت زوجها لأحد إلا بإذنه. حدیث4899

إِذَا صَلَّتْ الْمَرْأَة خَمْسهَا وَصَامَتْ شَهْرهَا وَحَفِظَتْ فَرْجهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجهَا قِيلَ لَهَا اُدْخُلِي الْجَنَّة مِنْ أَيّ الْأَبْوَاب شِئْت.[۵۴۳]

اگر زنی روزانه نمازهای پنجگآن هاش را ادا کرد، در رمضان روزه‌گرفت، دامن خود را از کار حرام محافظت نمود، فرمانبردار شوهرش بود، در جهان آخرت به او می گویند: از دروازه‌ای که خود آرزوی داری، داخل بهشت شو.

شاهد مثال 6

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

امْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا قَدْ كَفَاهَا مُؤْنَةَ الدُّنْيَا فَتَبَرَّجَتْ بَعْدَهُ فَلَا تَسْأَلْ عَنْهُا.[۵۴۴]

زنی که شوهرش به مسافرت رفته باشد و او قبل از سفر تمامی مایحتاج منزل را تأمین کرده‌باشد، اگر خود را آرایش کند و بیرون رود، در روز قیامت از او بازخواست نخواهد شد.[منظور این است که‌بدون بازخواست به‌دوزخ میرود.]

شاهد مثال 7

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

أَيُّمَا امْرأَةٍ تَطَيَّبَتْ، ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْمَسْجِدِ، لَمْ تُقْبَلْ لَهَا صلاةٌ، حَتَى تَغْتَسِلَ.[۵۴۵]

543 – تفسیر ابن کثیر النساء 34. المسند للإمام أحمد بن حنبل. المجلد الاول حدیث عبد الرحمن بن عوف الزهری رضی الله عنه

544 – المسند للإمام أحمد بن حنبل، باقی مسند الأنصار، مسند فضالۀ بن عبید الأنصاری رضی الله عنه.

هر زنی که خود را معطر سازد و به مسجد رود، نماز وی مقبول نخواهد شد مگر این که خود را بشوید.

شاهد مثال 8

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْبِكْرَ عَلَى امْرَأَتِهِ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى امْرَأَتِهِ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا.[546]

سنت من بدین گونه است، اگر مردی زوجه‌ی دیگری اختیار کرد، اگر دختر باشد،باید هفت روز نزد وی بماند. اما اگر بیوه اختیار کرد، سه‌روز کافیست.

شاهد مثال 9

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

خَيْر النِّسَاء اِمْرَأَة إِذَا نَظَرْت إِلَيْهَا سَرَّتْك وَإِذَا أَمَرْتها أَطَاعَتْك وَإِذَا غِبْت عَنْهَا حَفِظَتْك فِي نَفْسهَا وَمَالِك.[۵۴۷]

بهترین زن، همان زنی است که اگر به وی نظر افکندی، دلپذیر باشد. اگر به وی امر کردی، اجابت کند. اگر از وی دور شدی، مالت و دامن خویش را نگه دارد.

545 - سنن ابن ماجة ، کتاب الفتن، باب فتنة النساء، حدیث4002

546- سنن الترمذی، النکاح عن رسول الله باب ما جاء فی القسمة للبکر والثیب

547 - تفسیر ابن کثیر النساء 34

شاهد مثال 10

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
لَا يَحِلُّ الْكَذِبُ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ يُحَدِّثُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ لِيُرْضِيَهَا وَالْكَذِبُ فِي الْحَرْبِ وَالْكَذِبُ لِيُصْلِحَ بَيْنَ النَّاسِ.[۵۴۸]

دروغ گفتن حلال نیست مگر در این سه‌مورد؛ دروغ شوهر برای راضی کردن همسرش، دروغ در میدان جنگ، دروغی که مصلحت آمیز باشد میان مردم.

شاهد مثال 11

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً.[۵۴۹]

هر ملّتی که رهبرش زن باشد، رستگار نخواهند شد،(یا موفق نخواهند شد).

این در حالیست که در قرآن بحث از دانایی و توانایی زنی شده است به نام "بلقیس". این خود تضادی آشکار میان قرآن و سنت را آشکار می سازد.

شاهد مثال 12

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

---

548 – سنن الترمذی. کتاب البر و الصلة عن رسول الله. باب ما جاء فی إصلاح ذات البین. حدیث 2003

549 – صحیح البخاری. کتاب الفتن، باب باب: الفتنة التی تموج کموج البحر. حدیث 6686

مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنْ النِّسَاءِ.[550]

بعد از خودم هیچ آشوبی برای مردان به جای نگذاشته‌ام که به آن ها زیانی برساند، به غیر از زنان.

شاهد مثال 13

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي الدَّارِ وَالْمَرْأَةِ وَالْفَرَسِ.[551]

اگر نکبتی وجود داشته باشد، پس قطعاً در خانه و زن و اسب وجود دارد.

شاهد مثال 14

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا وَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَفِيهَا عِوَجٌ.[552]

محمد: زن همچون دنده(استخوان سینه) کج است. اگر آن را راست کنید، شکسته می شود، اگر می خواهی از او لذت ببری، با همان کج بودنش از او لذت ببر.

شاهد مثال 15

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

550 – صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب ما يتقى من شؤم المرأة. حديث4808

551 – صحيح البخاری. كتاب النكاح، باب ما يتقى من شؤم المرأة. حديث4806

552 – صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب: المداراة مع النساء، وقول النبی صلى الله عليه وسلم إنما المرأة كالضلع.حديث4889

أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ بِقَوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ.[۵۵۳]

هر زنی که خود را معطر سازد و از کنار جمعی گذر کند، همان معطر شدن دلیلی است بر فساد اخلاقی وی.

شاهد مثال 16

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ.[۵۵۴]

هر زنی که بدون اجازه‌ی سرپرستش(آقای وی، مسؤول وی) عقد شود، آن عقد باطل است، (دوباره) آن عقد باطل است، (سه‌باره) آن عقد باطل است.

شاهد مثال 17

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ.[۵۵۵]

از نشانه‌های قیامت این است که گروهی از میان ملتم، فرج زنان آزاد و پارچه‌ی ابریشمین و مشروبات الکلی و ادوات موسیقی را حلال می نمایند.

شاهد مثال 18

553 – مسند احمد بن حنبل، أول مسند الكوفيين، حديث أبى موسى الأشعرى رضى الله تعالى عنه

554– سنن الترمذى، النكاح عن رسول الله، ما جاء لا نكاح إلا بولى

۵۵۵ – صحیح البخاری, کتاب الاشربۀ, باب, ما جاء فیمن یستحل الخمر ویسمیه بغیر اسمه. حدیث5268

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تُسَافِرُ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ عَلَيْهَا.[556]

برای زنی که، به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد حلال نیست که شب و روزی را در مسافرت باشد؛ بدون این که، هیچ کدام از محارم وی همراه‌وی باشند. (محارم شامل کسانی است که سکس با آن ها حرام است، مانند پدر، برادر، عمو و..غیره).

شاهد مثال 19

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
لَا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ.[557]

زن و مرد با هم خلوت نکنند.

شاهد مثال 20

خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمُصَلَّى فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْنَ وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ قُلْنَ وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَلَيْسَ

556 – صحيح البخارى، أبواب تقصير الصلاة، باب: فى كم يقصر الصلاة. حديث1038

557 – صحيح البخارى، كتاب النكاح، باب: لا يخلون رجل بامرأة إلا ذو محرم والدخول على المغيبة.

شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا.[558]

خلاصه‌ی ماجرا بدین گونه است: محمد به قصد نماز به مصلی می رفت. از کنار چند زن گذر کرد. به آن ها گفت:"ای زنان صدقه دهید. آن چنان که من می بینم، بخش بزرگی از اهل دوزخ، شما هستید. زنان گفتند: چرا ای پیامبر خدا؟ محمد در جوابشان گفت: بسیار لعن و نفرین می کنید و نسبت به‌شوهر و اقوامتان ناسپاس هستید. از میان آن هایی که عقل و دینشان ناقص است، مشاهده نکرده‌ام کسی را، که‌بهتر از شماها، بتواند مرد را منحرف سازد. زنان گفتند: ای پیامبر خدا! ناقص العقل بودنمان در چیست؟ محمد گفت: آیا دو زن در حکم، شاهد یک ماجرا نیستند. گفتند: آری. گفت: این از ناقص العقل بودنتان سرچشمه‌می گیرد. در ادامه‌گفت : هنگامی که‌در عادت ماهیانه هستید، نماز و روزه‌اتان متوقف نمی شود؟ گفتند: آری. پس گفت، این هم از نقصان دینتان است".

شاهد مثال 21

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ[559]

---

558 – صحیح البخاری، کتاب الحیض، باب، ترک الحائض الصوم، حدیث298.
صحیح مسلم، کتاب الایمان ، باب، بیان نقصان الإیمان بنقص الطاعات وبیان إطلاق، حدیث79

مواظب زنان باشید و در حق آن ها نیکوکار باشید، زیرا که زن از دنده‌ی(چپ) خلق شده است اگر انحرافی در او باشد، از همان دنده‌ی چپ، نشأت گرفته است.

شاهد مثال 22

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

إِذَا تَزَوَّجَ أَحَدُكُمْ امْرَأَةً أَوْ اشْتَرَى خَادِمًا فَلْيَقُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَمِنْ شَرِّ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ وَإِذَا اشْتَرَى بَعِيرًا فَلْيَأْخُذْ ذِرْوَةِ سَنَامِهِ وَلْيَقُلْ مِثْلَ ذَلِكَ[560]

اگر کسی از میان شما، زنی اختیار کرد یا کنیز و یا برده‌ای را خریداری نمود، به درگاه خداوند دعا کند و بگوید: خداوندا اخلاق حسنه‌ی این زن و کردار شایسته‌ی وی را از تو تمنا دارم، هم چنین به خاطر اخلاق ناشایست و رفتار نسنجیده‌ی وی، به تو پناه می آورم. اگر شتری را نیز خریداری کرد، به همان شیوه، روی پیشانی وی دست نهد و همان خواسته‌را از خداوند بخواهد.

559 - صحیح البخاری. کتاب الانبیاء، باب قول الله تعالی: وإذ قال ربک للملائکة إنی جاعل فی الأرض خلیفة حدیث 3153

560 -سنن أبي داود. كتاب النكاح، باب في جامع النكاح، حديث **2160**

باب پنجم

پدیده‌ای به نام ختنه

ختنه؛ عبارت است از بریدن مقداری گوشت از آلت تناسلی مردان و زنان، که برای مرد ازدیاد حساسیت در نوک آلت و در نتیجه‌لذت بردن بیشتر از رابطه‌ی جنسی را به همراه دارد، و برای زن سبب کاهش حساسیت در کلیتوریس و امحاء یا کاهش نسبتا زیاد لذت جنسی می شود. ختنه در ادیان اسلام و یهودیت، به عنوان کاری شایسته قلمداد شده است.

ختنه ابداعی اسلامی نیست، بلکه سنتی کهن و باستانی است. در اسلام غیر از اینکه‌مجموعه‌ای توجیهات برای آن وجود دارد، معنایی متافیزیکی نیز به آن بخشیده‌اند. که درست همان توجیهاتی است که در دین یهودیت بیان شده است.

در دین یهود، یکی از هدیه‌های ارزشمندی که یهوه(خدا) به ابراهیم ارزانی داشته‌است؛ و مسلمانان نیز به آن می بالند، همین ختنه کردن است. در عهد عتیق آمده است که:" خدا به ابراهیم مژده‌می دهد، در برابر ختنه کردن پسرانش، زمین های بسیاری را به آن ها اعطاء می کند. هم چنین نوه‌هایش نیز در این بخشش خداوندی بی بهره نمی مانند".

در سفر آفرینش آمده است: خداوند خود را به ابراهیم نمایاند و گفت: "نسل تو رو به ازدیاد است. از اینرو تمامی سرزمین کنعان را به تو و

نوه‌هایت می بخشم و تا ابدالدهر مالك آن خواهید شد. در برابر این کار، بایستی تمامی افراد ذکور جامعه را ختنه کنید و سر آلت تناسلیشان را ببرید. از این به بعد هر مردی که ختنه نشده‌بماند، درواقع قومش را انکار کرده است (یعنی او را خواهیم کشت). زیرا که عهد ما را بجای نیاورده است".[561]

ختنه‌در دین یهود فقط مختص مردان است نه زنان. در اسلام زنان نیز مشمول آن شده‌اند. با وجود اینکه‌در قرآن آیه‌ای در این باره‌وجود ندارد، اما به سبب حدیثی از محمد، از آن به عنوان وظیفه‌ای شایسته پیروی می کنند. هم مردان و هم زنان بایستی ختنه شوند.[562] تعبیر فیزیکی ختنه در گفته‌ای از محمد:"

الْفِطْرَةُ خَمْسٌ أَوْ خَمْسٌ مِنْ الْفِطْرَةِ الْخِتَانُ وَالِاسْتِحْدَادُ وَنَتْفُ الْإِبْطِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَقَصُّ الشَّارِبِ.[۵۶۳]

561 - سفری آفرینش، باب هفدههم چنین باب سی و چهار 14-17 در ترجمه‌ی آن . مترجم: شجاع الدین شفا، پیامبران در آیین های توحیدی, ترجمه‌از فارسی: شازین هیرش, مجله‌ی رفرم، شماره‌ی 7، بهاری 2005 صفحات 22-105

۵۶۲ - ابن تميمة: فتاوى النساء. ص 8

563 - صحیح البخاری. کتاب اللباس باب، قص الشارب. حدیث 5550 صحیح مسلم، کتاب الطهارة، باب خصال الفطرة حدیث 257 سنن ابن ماجة، کتاب الطهارة وسننها. بَاب الفطرة حدیث 294

او معتقد است که: پنج ویژگی هستند که مفید و سود بخش برای نوع بشر است: ختنه، تراشیدن موهای زهار، زدودن موهای زیر بغل، ناخن گرفتن و کوتاه کردن سبیل".

در دوران محمد یکی از زنان شهر مدینه به ختنه‌کردن اشتغال داشت. این زن خیلی بی رحمانه از بیخ و بن کلیتوریس (چوچوله) را بریده است. روشن است که این نوع بریدن ها کاملاً لذت جنسی را از زن سلب می کند.

أَنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَخْتِنُ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُنْهِكِي فَإِنَّ ذَلِكَ أَحْظَى لِلْمَرْأَةِ وَأَحَبُّ إِلَى الْبَعْلِ.[564]

محمد به وی سفارش کرده است که؛ در هنگام ختنه، کمی دست را بالا بگیرد و کاملاً از بیخ نزند. چون که هم برای زن بهتر است و هم برای مرد لذت بخش تر است. این گفته‌ی محمد ابن تمیمه، مفتی اعظم مسلمانان را وادار کرده است که فتوا دهد: باید زنان نیز، ختنه شوند.[565]

وَاجِب عِنْد الشَّافِعِيّ وَكَثِير مِنْ الْعُلَمَاء، وَسُنَّة عِنْد مَالِك وَأَكْثَر الْعُلَمَاء، وَ هُوَ عِنْد الشَّافِعِيّ وَاجِب عَلَى الرِّجَال وَالنِّسَاء جَمِيعًا، ثُمَّ إِنَّ الْوَاجِب فِي الرَّجُل أَنْ يَقْطَع جَمِيع الْجِلْدَة الَّتِي تُغَطِّي الْحَشَفَة حَتَّى يَنْكَشِف جَمِيع الْحَشَفَة، وَفِي الْمَرْأَة يَجِب قَطْع أَدْنَى جُزْء مِنْ الْجَلْدَة الَّتِي فِي أَعْلَى الْفَرْج.[566]

564 – سنن ابی داود، کتاب الادب، باب ما جاء فی الختان، حدیث 5271

565 – ابن تیمیة، مجموعة الفتاوی، م11 فقه الطهارة والصلاة، ص68

566 – صحیح مسلم بشرح النووی، کتاب الطهارة، باب خصال الفطرة

مالکی و گروهی دیگر از علمای دین ختنه را جزء سنت می دانند. نزد شافعی و بسیاری دیگر از علمای اسلام ختنه هم برای مردان و هم برای زنان امری واجب است. برای مردان بایستی تمامی پوست سر آلت را ببرند تا کله‌ی آلت نمایان شود. برای زنان نیز لازم است قسمت فوقانی چوچوله را ببرند.

تعبیر متافیزیکی ختنه این گونه بیان شده است که، گویا خداوند از ابراهیم خواسته، که از این به بعد نوه‌هایش را ختنه کند. پس با این حساب ختنه در نزد خدا، امری شایسته تلقی می شود. از این روست که در مقابل اجابت کردن این امر، به ابراهیم و نوه‌هایش هدیه تقدیم می کند. مطابق گفته‌ی محمد، ابراهیم در سن صد و بیست سالگی ختنه شده است. و بعد از ختنه، هشتاد سال دیگر نیز، عمر کرده است.[567] از اینرو مسلمانان بایستی راه و روش ابراهیم را در پیش گیرند. چون که آیه‌ای وجود دارد دال بر این که، پیروی از دین ابراهیم، کاری پسندیده است. از اینروست که خداوند به ابراهیم لقب خلیل الله داده است.[568] هم چنین روایتی افسانه‌گونه وجود دارد که گویا پیامبر اسلام، ختنه شده به دنیا آمده است.[۵۶۹]

خود محمد درباره‌ی ختنه گفته‌است:

---

۵۶۷ – (قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اختتن إبراهيم عليه السلام وهو ابن مائة وعشرين سنة ثم عاش بعد ذلك ثمانين سنة). تفسير القرطبي في تفسير البقرة124

۵۶۸ – (وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا) (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا). النساء:125. النحل: 123

۵۶۹ – (أن النبي صلى الله عليه وسلم ولد مختونا). تفسير القرطبي البقرة124

أَنَّ رَسُول اللّٰه صَلَّى اللّٰه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:" (الْخِتَان سُنَّة لِلرِّجَالِ مَكْرُمَة لِلنِّسَاءِ). [570]

ختنه برای مردان سنت است و برای زنان شکوه و جلال است.

از اینجاست که ختنه تقدس و مشروعیت می یابد و لازم الاجرا می شود. چون که مسلمانان عقیده‌دارند که، بایستی گفتار و رفتار محمد همچون احکام قرآنی اجرا شوند. برای پشتیبانی از این نظریات چندین آیات وجود دارند که در آن به مسلمانان امر می کند که قوانین وی(محمد) را، به سان قوانین قرآنی به جای آورند. از جمله:

مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. [571]

چیزی را که پیامبر (محمد) به شما عرضه می دارد، از وی بگیرید و آن چه را که از آن بر حذر می دارد، کنار گذارید و به آن نزدیک نشوید.

ختنه مردان سبب می شود که آلت مردانه مهیا تر گردد، و هم چنین در ازدیاد احساس لذت کاملاً دخیل است. اما ختنه کردن زن، در واقع عکس این عمل را انجام می دهد یعنی بریدن قسمتی از چوچوله سرکوب لذت جنسی و نابود کردن یکی از نیازهای وی را به همراه دارد. بریدن این اندام حساس بدن، چیزی بجز نابودی غریزه‌جنسی و محروم کردن از لذت جنسی نمی تواند باشد. به تعبیری دیگر، ترور بخشی از زندگی زن را به

---

۵۷۰ - تفسیر القرطبی البقرة124, مسند أحمد ,أول مسند البصريين ,حديث أسامة الهذلي رضي الله تعالى عنه

571 - الحشر 7

همراه دارد، که در همان اوان کودکی و در ابتدای زندگیش بر وی تحمیل می شود.

این عمل را تنها برای ریشه‌کن کردن فساد جنسی جوامع دینی انجام می دهند! با این توهم که جنس مؤنث در ایجاد این فساد جنسی نقش اصلی را بازی می کند، از این رو بایستی نقش وی را کم رنگ کنند، تا شاید فساد جنسی از جامعه‌رخت بربندد. این چنین حکمی کینه‌توزانه در مورد زن، اوج تحقیر این طیف از جامعه است. ختنه یکی از ابداعات دینی صرفاً جهت بی احترام کردن و ترور شخصیت جنس مونث می باشد و بس. مذاهب اسلامی نقش مهمی را در تداوم و پیروی از این نوع ترور به عهده داشته‌اند.

باب ششم

شلوار و غیره و ذلک

تفاوت در نحوه‌ی پوشش و انتخاب لباس پدیده‌ایست اجتماعی. پوشیدن لباس صرفاً جهت پوشانیدن تن و محافظت از جسم در مقابل تأثیرات طبیعی اعمال می شود. در این میان گرمای آفتاب یکی از مؤثرترین عوامل می باشد. گرمای آفتاب در شبه‌جزیره‌ی عربستان به اندازه‌ای بود که‌افراد نمی توانستند، با بدن عریان و یا نیمه عریان، فعالیتی انجام دهند و یا در بیابان ها به گردش بپردازند. از این رو مردم برای محافظت بدن در مقابل اشعه‌ی خورشید با استفاده‌از پارچه‌ای تن خود را از فرق سر تا نوک انگشتان پا می پوشاندند. آن ها مدل های گوناگونی را به کار برده‌اند، اما

در هیچ مدلی شلوار جزء پوشش نبود.[572]

اعراب شبه جزیره‌ی عربستان، در دوران ظهور اسلام و حتی در زمان رشد و گسترش این دین، شلوار نمی پوشیدند. مؤرخان آشنایی اعراب با شلوار را به دوران خلافت اموی نسبت داده‌اند. به سبب آداب و فرهنگ خاص منطقه‌ی شامات، گونه‌ای پوشش مرسوم شده بود،که‌دردیگر نواحی نیز مورد تقلید قرار گرفت.[573] (د.عبدالحمید) می گوید: در هیچ کدام از منابع تاریخی و کهن اسلامی، از پوششی به نام شلوار سخنی به میان نیآمده است. چه قبل از ظهور اسلام، چه در دوران حکومت محمد.[574] هر دو جنس مذکر و مؤنث تنها با لباس های بالاتنه، پایین تنه را نیز پوشانیده‌اند.

مؤرخان از نحوه‌ی خواندن نماز جماعت و اینکه مردان در جلو و زنان در پشت سر آن ها ایستاده‌اند، سخن به‌میان آورده‌اند. مردان به خاطر این که رکوع و سجود را به راحتی انجام دهند، دشداشه‌هایشان را بالا آورده‌و آن را گره زده‌اند تا نمازشان را ادا کنند. بدین طریق در موقع سجده‌کردن، ران و باسن و آلت آویزان شده‌اشان از پشت نمایان شده است. یکی از علمای دینی در عهد محمد، برای ما روایت می کند : روزی نمازگزاران، به‌خاطر تبحر من در مسائل اسلام، از من خواستند تا امامت نماز را به‌عهده‌گیرم. من نیز پذیرفتم. لباسی که به تن داشتم در موقع سجده‌کردن

572- شلوارك، شلوار زیر پوش.

۵۷۳ – السیسلی: سایکولوجیۀ الاخلاق. ص95

۵۷۴ – نفس المصدر ل30

باعث می شد که نشیمنگاه و آلتم نمایان شود. زنی به ساکنین محل گفته‌بود: چرا باسن قرآن خوانتان را نمی پوشانید.؟[575]

محمد به مردان مسلمان سفارش می کرد که پایین تنه‌ی خود را بپوشانند و از کسانی که این سفارش را اجابت نمی کردند، ناراحت می شد.[576]

روحانیون قبل از ادای نماز، هم چون عادتی معمول، هر بار تکرار می کردند که:"(هنگام سجده کردن، تا زمانی که مردان بر نخواسته‌اند، زنان سر بلند نکنند.) تنها به خاطر این که زنان از پشت اندام های عریان مردان را نبینند. و این امر را از توصیه محمد اتخاذ کرده بودند. چون که شخصی در موقع نماز، و با حضور خود محمد گفته‌بود:

يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ لَا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُنَّ حَتَّى يَرْفَعَ الرِّجَالُ.[۵۷۷]

ای بانوان؛ در موقع سجده،سر بلند نکنید، تا مردان سر بلند کنند.

قبل از اسلام، و حتی تا آخرین سال های عمر محمد، مردم در موقع ادای حج، هیچ نوع پوششی به تن نداشته‌اند و کاملاً عریان و لخت به دور

۵۷۵ – (وكانت على بردة، كنت إذا سجدت تقلصت عنى، فقالت امرأة من الحى: ألا تغطون عنا است قارئكم؟). صحيح البخارى، كتاب المغازى، باب: من شهد الفتح. حديث 4051

۵۷۶ – (نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم.و.و أن يحتبى الرجل فى ثوب واحد ليس على فرجه منه شىء). صحيح البخارى، كتاب الصلاۀ، أبواب الصلاۀ فى الثياب.، باب، ما يستر من العورۀ. حديث 365

۵۷۷ – صحيح مسلم، كتاب الصلاۀ باب أمر النساء المصليات وراء الرجال أن لا يرفعن رؤوسهن من السجود حتى يرفع الرجال. حديث 441

کعبه گردش می کردند. بعدها محمد دستور داد که با پارچه‌ای تن خود را بپوشانند.[578]

شلوار به تن نکردن، به سان یکی دیگر از آداب رایج شبه جزیره‌ی عربستان، پدیده‌ای معمولی و رایج بوده است. به تبع آن، رؤیت پایین تنه‌ی مردان، پدیده‌ای روزمره‌بوده است. اسلام به تندی از پوشانیدن پایین تنه‌ی هر انسانی سخن به میان آورده است، اما جایگزینی برای نحوه‌ی پوشانیدن آن نداشته‌است. اعمال جنسی، در اماکن عمومی به‌شیوه‌ای سریع و آنی انجام می شد. بانوان برای خرید مایحتاج منزل به بازار می رفتند، اما به سبب نداشتن شلوار در همان جلوی مغازه، مورد تجاوز واقع می شدند. نقل است که زنی برای خرید خرما به مغازه‌ی خرما فروشی به نام (نبهان التمار) مراجعه‌می کند، این مرد یک لحظه‌شهوتش گل می کند و در همان جلوی مغازه، دسته‌گل به آب داده‌و عمل سکس را به انجام می رساند. این رویداد به گوش محمد می رسد و او نیز آیه‌ای برایش نازل می کند.[579]

در قتل عام بنی قریظه، همان حمام خونی که محمد در حق یهودیان این قبیله به انجام رسانید؛ به دستور خدا و پیامبرش، هر جوانی را که موی زهار از وی روییده بود، همچون بره سلاخی کردند. به سبب به تن نداشتن شلوار، خیلی به آسانی توانسته‌اند تشخیص دهند که چه افرادی موی زهار

578 - (لا يحج بعد العام مشرك، ولا يطوف بالبيت عريان.) صحيح البخاری، أبواب الجزية والموادعة، باب: كيف ينبذ إلى أهل العهد حديث3006

۵۷۹ – الواحدی: اسباب النـزول / ص 82

دارد. ابتدا تک تک اسرا را ردیف کرده‌اند و سپس دشداشه‌هایشان را بالا زده‌اند و با مشاهده‌ی بین ران هایشان، کسانی را که موی زهار داشته‌اند گردن زده‌اند.[580]

سوای از این کارها، به‌عنوان مجازات بردگان را نیز اخته‌کرده، آلت آنان را بریده، یا تخمشان را ترکانیده‌اند. علمای اسلامی از طرفی از آلت و تخم مردان هم چون نمادی مقدس در تزئین مساجد و منابر استفاده‌کرده‌اند، اما از دگر سوی، با بریدن و ترکانیدن آن ها فقرا و بردگان را مجازات کرده‌اند. روزی خلیفه سلیمان بن عبدالملك در مرغزاری گردش می کرد. آوازی نرم و گوش نواز شنید. خلیفه‌چنین صدای شهوت انگیزی را مسبب اغوای زنان پاکدامن دانسته‌است. از اینرو به شدت عصبانی شده، دستور اخته‌کردن آوازخوان را صادر می کند. و بلافاصله تخم های آن مرد بخت برگشته‌را ترکانیدند.[581]

مسأله‌ی بیرون افتادن اندامهای جنسی در فرهنگ اسلامی و نیز اعمالی چون اخته‌کردن انسان ها، که‌هم در زمان محمد و هم بعد از او صورت گرفته‌است، به تحقیقات گسترده‌ای نیاز دارد. امیدوارم فردی توانا بتواند ابعاد گوناگون و خونبار این جنایات را آشکار سازد.

---

۵۸۰ – تأریخ الطبری، غزوة بنی قریظة، هم چنین السیرة النبویة، ابن هشام. الروض الأنف، ج3ص445-446 در بخش محمد و سکس به این مسأله پرداختیم.

۵۸۱ – الوردی. د.علی الوردی، وعاظ السلاطین. الطبعة الثانیة، دار الکوفان – لندن 1995.ص10

باب هفتم

پستان و مکیدن

دیدن، فشردن و یا مک زدن سینه‌های زن، یکی از شیوه‌های برانگیختن غریزه‌ی جنسی است، که در تمام جهان رایج است. اما نحوه بازی کردن، لیس زدن و مکیدن نوک پستان ها، فشردن و چنگ زدن به آن ها، مطابق امیال و خواسته‌های جوامع مختلف فرق می کند. نباید فراموش کرد که برخی از مردم، مذکر یا مؤنث، دیدگاه‌های متفاوتی در این باره‌دارند. و هر جامعه‌ای به روشی متفاوت از دیدن و یا بازی با سینه‌ها، به لذت جنسی می رسند.

در آداب و رسوم رایج در شبه جزیره‌ی عربستان، که به صورت فرهنگی ماندگار درآمده بود، زنی که دارای سینه‌های بزرگ و یا باسنی برجسته‌بود، شانس بیشتری در شوهر کردن داشته‌است.[۵۸۲] کنیزانی که سینه‌هایی برجسته‌داشته‌اند، ارزش بیشتری در بازار فروش داشته‌اند.[۵۸۳] سینه‌ها، عامل برانگیختن شهوت و جلب توجه‌اعراب شبه جزیره‌ی عربستان بوده است. در ادبیات عربی چکامه‌هایی در وصف آن سروده‌اند. در این

۵۸۲ – السیسلی: د. عبدالحمید السیسلی: سایکولوجیۀ الاخلاق . الطبعۀ الثانیۀ، 1980دار الکتب الاسلامیۀ، مصر.ص 507

۵۸۳ – همان منبع قبلی517

زمینه‌داستان های زیادی، در مورد والی و رؤسای قبایل مشهور جهان اسلام، موجود است. مثلاً؛ حجاج بن یوسف سقفی، طی نامه‌ای به مروان بن حکم از وی خواسته است زنی برایش بیابد که، از دور زیبا و دلفریب و از نزدیک نرم و لطیف باشد. در میان قوم خویش شریف باشد، و در درون خویش منزوی و گوشه گیر. از همه مهمتر خادم خوبی برای شوهرش باشد. مروان در جواب می نویسد: کسی را که تو خواهانش هستی.(**خولة بنت مسمع**) است. سینه‌های برجسته و بزرگی نیز دارد. حجاج در نامه‌ی بعدی تأیید می کند که: زن اگر سینه‌ای بزرگ نداشته باشد، به درد نمی خورد. سینه‌های درشت مرد را گرم و بچه را سیر می کند.[584]

اگر به خاطر داشته باشید در بخش حجاب بحثی در مورد اختفای خط سینه‌ها به میان آوردیم. قرآن خیلی واضح و آشکار سخن از آن نقطه‌به میان آورده است. که با کلمه‌ی (جُيُوبِهِنَّ) به آن اشاره‌ی مستقیم شده است.[585] یعنی قسمت فوقانی میان هر دو پستان. در آیه‌ای دیگر مستقیماً به پستان ها اشاره می کند. (وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا.[۵۸۶] گروه دختران سینه‌برجسته‌و هم سن و سال).

وجود آیاتی این چنین، نشان دهنده‌ی شهوت انگیزی و حساسیت مردان آن منطقه، نسبت به پستان و شکاف میان آن هاست. هم چنین اشاره‌ایست

---

۵۸۴ – ابن قیم الجوزیة: أخبار النساء ص 267

۵۸۵ – النور 31

۵۸۶ – النبأ 33.

به‌میزان اهمیت دادن قرآن به این جزء از اندام زنان در برانگیختن شهوت مردان. اما نباید مردم شبه‌جزیره‌ی عربستان را دراین مورد ملامت کرد. تازه،آن ها مبدع این نوع لذت بردن جنسی نبوده‌اند. اما مطلب قابل تأمل این است که؛ هم چنان که‌مسلمانان ادعا دارند که، قرآن از جانب خدا نازل شده، از روز ازل بوده‌و ماندگار و همیشگی خواهد ماند، می بایستی منبعی مهم برای سرمشق گرفتن زندگی و سرچشمه‌ای برای وضع قوانین باشد. نه اینکه، از این گونه مطالب بی اهمیت سخن به میان آورد! این در حالی است که نه تنها در میان جوامع غیر اسلامی، بلکه در میان خود مسلمانان نیز، قرآن نتوانسته‌است احکام را به شیوه‌ای صحیح پیاده نماید.

واضح است که سینه‌ها، سوای از ظاهر سکسی آن، سرچشمه‌ی تغذیه‌ی نوزاد است. از روزگاران کهن در شبه جزیره‌ی عربستان رسم بر آن بوده است که‌کودکانی که، از میان طبقه‌ی سرمایه‌دار جامعه به‌دنیا می آمدند؛ به وسیله‌ی زنی شیرده(دایه) پرورش می یافت و رشد می کرد. محمد خود از جمله کودکانی بوده است که به‌وسیله‌ی دایه‌پرورش یافته‌اند. تعداد زنان شیرده در آن روزگار زیاد بود. بیشترشان فقیر بوده و در مقابل گرفتن مزد، شیر دهی می کردند.[587]

طبق آداب و رسوم دوران قبل از اسلام،کودکانی که‌دایه‌مشترک داشتند، خواهر و برادر محسوب نمی شدند. اما اسلام این رسم را عوض کرد و کودکان همشیر را، خواهر و برادر به حساب آورد. این روند بر

۵۸۷ – السیسلی: 767

مناسبات تمامی اعضای خانواده تأثیر می گذاشت.[588] سرمایه‌دارانی که بچه‌های خود را به دست دایه می سپردند، می بایست شناخت خوبی از آن زنان داشته باشند. که‌مبادا در آینده مشکل ازدواج برایشان به وجود آید.

مطلب قابل تأمل این است که اسلام ابداعی نو برای مکیدن پستان عرضه‌کرده است. البته نه از جنبه‌ی سکس، بلکه به‌منظور روشن کردن چگونگی خویشاوندی و راه چاره‌ای برای مشکلات اجتماعی. این قانون عبارت است از مکیدن پستان زنان به وسیله‌ی مردان به شیوه‌ای حلال. اگر مردی بخواهد زن بیگانه‌ای را از خود حرام کند و آن زن را همانند مادر یا خواهر نگاه کند، لازم است که سینه‌ی یکی از بانوان آن خانواده را مک بزند. در این صورت هرگاه آن مرد در خلوت با یکی از زنان آن خانواده دیده‌شود؛ نمی توان به آن ها بدبین شد.

از عایشه همسر محمد، روایت شده است که؛ (أَبَا حُذَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ)، یکی از اصحاب محمد، پسر خوانده‌ای داشت به نام (سالم). برادرزاده‌ی خویش یعنی (فَاطِمَةَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ) را به عقد وی در آورد. بنابراین درمی یابیم که رسم بر آن بوده است که هر کسی پسر یتیم یا فقیری را بزرگ می کرد، همانند پسر خود با او برخورد می کرد و به راستی پسر خانواده می شد. در غم و شادی خانواده‌شریک بود، اگر پدر خوانده‌اش می مرد، به اندازه‌ی یکی از اعضای خانواده از ارث سهم می برد. تا جایی که مردم وی را به نام پدر خوانده‌اش صدا می زدند. پیامبر

---

۵۸۸ – همان منبع قبلی 767

اسلام نیز کودکی را به نام "زید" پرورانیده است. و دختر عمه‌ی خود یعنی زینب را نیز، به نکاح وی در آورده‌و کنیزی را به عنوان هدیه به وی بخشیده است. تا جایی که ایشان را با نام پدر واقعی خویش نمی شناختند بلکه می گفتند، زید بن محمد.

اما اسلام به‌دلیل هوسرانی محمد و حل مشکل وی؛ هم چنان که در بخش همسران محمد، در این مورد سخن به میان آوردیم، این رسم زیبا را با آوردن آیه‌ای محو و نابود کرد:

(ادْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ)[589]

آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، پس برادران دینی و موالی شمایند...

و این رسم، که عبارت بود از سرپرستی کودکان بی سرپرست و پرورانیدن آن ها و خود حکایت از آداب و رسومی اجتماعی و انساندوستانه داشت؛ به حیطه‌ی فراموشی سپرده‌شد. برای مثال (أَبَا حُذَيْفَةَ) و همسرش(سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلٍ)، سالم را از بچگی بار آورده بودند و او را بزرگ کرده‌و برایش همسر اختیار نموده‌بودند. اما این آیه‌سبب شد که (أَبَا حُذَيْفَةَ) که در حق وی پدری کرده بود، از وی بدگمان شود. تنها با این ذهنیت که این پسر شاید با همسرش سکس کند. همسرش از این بد گمانی وی بو برده‌بود. برای رفع این مشکل اجتماعی سهله؛نزد پیامبر می رود و به

589 - الاحزاب 5

او می گوید: سالم اکنون دیگر جوان رشیدی شده، بعضی اوقات که پیش ما می آید، احساس می کنم که شوهرم به وی بدبین است. محمد در جواب می گوید: او را شیر بده‌تا بر وی حرام گردی و بدبینی شوهرت نسبت به او بر طرف شود. در روایتی دیگر گفته‌است که؛ از شیر پستان هایت سیرابش کن. زن در جواب گفته‌است:" مگر ممکن است به مردی در آن سن و سال شیر داد؟! محمد با پوزخندی بر لب، می گوید: می دانم که بزرگ شده و تا جایی که جنگ بدر را هم شاهد بوده است. (در ادامه) پوزخندش را به خنده‌ای کامل تبدیل می کند.[۵۹۰] و این چنین آن زن پستان هایش را در دهان وی گذاشت.

اگر چه مردان دارای ریش و سبیل و پا به سن گذاشته‌اند، صرفاً به خاطر این که به عنوان اشخاص نزدیک به هر زنی محسوب شوند؛ با استفاده از ترفندی شرعی، سینه‌های زنان را مک زده‌اند! این حکم شرعی تاکنون هم چنان ماندگار است و به عنوان امری شرعی، هر مردی می تواند از آن بهره گیرد. و متونی هم یافت نشده است که آن را تحریم کرده‌باشد. اما تنها در زمان محمد به وفور دیده شده؛ و پس از وی کمرنگ شده است، و مسبب این کمرنگ شدن قطعا عدم سازگاری این حکم با عقل و منطق بوده است.

590 - صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب رضاعة الکبیر. موطأ مالك، کتاب الرضاع، باب مَا جَاءَ فِی الرَّضَاعَةِ بَعْدَ الْکِبَرِ. حدیث 1781

مطابق آن حکم، با یک یا دو بار مکیدن، محرم شدن صورت نمی پذیرد .[۵۹۱] بلکه مطابق آن آیاتی که در قرآن وجود داشته‌است، این امر باید ده بار و در ده موقعیت متفاوت صورت گیرد.[592] و هر بار هم تا یک دقیقه طول بکشد. که با این حساب، ده‌دقیقه عمل مکیدن انجام شود. بعدها این ده دقیقه‌را وقت زیادی برای این کار تشخیص داده‌اند؛ به طوری که مشکلات جنسیی را در پی داشته‌است. تا جایی که زنانی بوده‌اند که با این مقدار از زمان، چندین بار به ارگاسم رسیده‌اند، در نتیجه ده بار را به پنج بار تقلیل داده‌اند.[593] پس اکنون می توان برای حصول تحریم، پنج بار عمل مکیدن را انجام داد. اگر از این تعداد مک زدن ها بیشتر شد، حکم آن روشن نیست؛ اما کمتر از پنج بار به حصول نتیجه نمی رسد. برای استناد به این بخش می توان به این واقعه اشاره‌کرد: عایشه مردی را نزد خواهرش اُم کلثوم، فرستاد و از وی خواست که ده‌بار وی را شیر دهد، تا بتواند نزد وی بماند. اما اُم کلثوم تنها سه‌بار وی را شیر داده بود و به سبب بیماریش؛

۵۹۱ – ("لا تحرِّم المصۃ ولا المصتان"). سنن ابی داود، کتاب النکاح، باب، هل یحرم ما دون خمس رضعات. 2063

المستدرک علی الصحیحین: باب / أیضا فی الرضاعۃ.

592 – (کان فیما أنزل اللّه عزوجل من القرآن: عشر رضعات یحرمن). صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب التحریم بخمس رضعات، حدیث1452

۵۹۳ – (نسخن بخمس معلومات یُحَرِّمن فتوفی النبی صلی اللّه علیه وسلم وهنَّ مما یقرأ من القرآن). صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب التحریم بخمس رضعات، حدیث1452. سنن ابی داود، کتاب النکاح، باب، هل یحرم ما دون خمس رضعات. حدیث2062

نتوانست ادامه دهد. آن مرد خود می گوید، من نتوانستم نزد عایشه بروم چون که خواهرش تنها سه‌بار، مرا شیر داده بود و تعداد دفعات به ده‌بار نرسید.[594]

شاید این مک زدن برای کسی هم چون سالم، عملی ساده‌و معمولی بوده‌باشد؛ چون که شخص شیرده‌را، به سان مادر خویش قبول کرده‌و از کودکی با وی بزرگ شده است. اما برای اشخاص غریبه و ناآشنای جامعه‌ی سکس زده‌آن منطقه، نه تنها نمی تواند راه حلی درست و چاره‌سازی صحیح برای رفع مشکلات اجتماعی باشد، بلکه خود مشوق اعمال سکسی نیز می باشد. برخی از مسلمانان از جمله عده‌ای از همسران محمد، این چنین مشکل گشایی کردن را نمی پسندیدند. و مدام گفته‌اند که ما به هیچوجه چنین کاری را انجام نمی دهیم و این مشکل را مختص به کسانی همچون سالم دانسته‌اند. این بود که بعد از دوران محمد چنین پدیده‌ای رو به کمرنگ شدن نهاد.[595] اما عایشه و حفصه که هر دو جزء

---

594 - (أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، أَرْسَلَتْ بِهِ وَهُوَ يَرْضَعُ إِلَى أُخْتِهَا أُمِّ كُلْثُومٍ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالَتْ : أَرْضِعِيهِ عَشْرَ رَضَعَاتٍ، حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيَّ. قَالَ سَالِمٌ : فَأَرْضَعَتْنِي أُمُّ كُلْثُومٍ ثَلاَثَ رَضَعَاتٍ، ثُمَّ مَرِضَتْ، فَلَمْ تُرْضِعْنِي غَيْرَ ثَلاَثِ رَضَعَاتٍ، فَلَمْ أَكُنْ أَدْخُلُ عَلَى عَائِشَةَ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ أُمَّ كُلْثُومٍ لَمْ تُتِمَّ لِي عَشْرَ رَضَعَاتٍ.) موطأ مالك، كتاب الرضاع، باب رَضَاعَةِ الصَّغِيرِ. حديث 1774

595 - (وَأَبَى سَائِرُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ، أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهِنَّ بِتِلْكَ الرَّضَاعَةِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، وَقُلْنَ : لاَ وَاللَّهِ مَا نَرَى الَّذِي أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّه سَهْلَةَ بِنْتَ سُهَيْلٍ، إِلاَّ رُخْصَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي رَضَاعَةِ سَالِمٍ وَحْدَهُ، لاَ وَاللَّهِ لاَ يَدْخُلُ عَلَيْنَا بِهَذِهِ الرَّضَاعَةِ أَحَدٌ). موطأ مالك، كتاب

همسران محمد بودند به شیوه‌ای دیگر با این حکم اسلامی، در تعامل بوده‌اند. آن ها عقیده‌داشتند که چنین قانونی نه‌تنها برای رفع مشکلاتی مانند مورد سالم، بلکه شامل همه‌ی مردم می شود. از این رو، مردانی بودند که اجازه‌داشتند، هر زمانی که بخواهند، نزد آن ها روند و با آن ها خلوت کنند، تنها به شرط این که از راه شیر دادن قوم و خویش شده‌باشند.از اینرو عایشه و حفصه به خاطراینکه کم سن و سال بودند و سن آن ها بین 9 تا 26سال بوده است، قادر به شیردادن به دیگران نبودند. بالأخص عایشه به سبب این که سینه‌هایش کوچک بود. بنابراین به خواهرش (أُم كلثوم بِنْتَ أبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ) و دختران برادرش دستور داده بود که مردانی را که می خواهند نزد او بمانند، شیر دهند.[596] حفصه نیز یکی از اصحاب (عَاصِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ) را نزد خواهرش(فَاطِمَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ) فرستاده است تا ده بار به وی شیر بدهد.[597]تعداد کسانی که عایشه نزد خواهر و

الرضاع، باب مَا جَاءَ فِي الرَّضَاعَةِ بَعْدَ الْكِبَرِ. حدیث 1781. سنن ابی داود، کتاب الرضاع، باب من حرَّم به.

596- (فَأَخَذَتْ بِذَلِكَ عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، فِيمَنْ كَانَتْ تُحِبُّ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهَا مِنَ الرِّجَالِ، فَكَانَتْ تَأْمُرُ أُخْتَهَا أُمَّ كُلْثُوم بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، وَبَنَاتِ أَخِيهَا أَنْ يُرْضِعْنَ مَنْ أَحَبَّتْ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهَا مِنَ الرِّجَالِ). موطأ مالك، كتاب الرضاع، باب مَا جَاءَ فِي الرَّضَاعَةِ بَعْدَ الْكِبَرِ. حدیث 1781. سنن ابی داود، کتاب الرضاع، باب من حرَّم به. حدیث 2061

597 - (أَنَّ حَفْصَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، أَرْسَلَتْ بِعَاصِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ، إِلَى أُخْتِهَا فَاطِمَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ تُرْضِعُهُ عَشْرَ رَضَعَاتٍ لِيَدْخُلَ عَلَيْهَا، وَهُوَ صَغِيرٌ يَرْضَعُ، فَفَعَلَتْ، فَكَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا.) موطأ مالك، كتاب الرضاع، باب رَضَاعَةِ الصَّغِير. حدیث 1775

خواهرزاده و برادرزاده‌هایش می فرستاد، زیاد بود. به خاطر مشکلی که‌بر ما معلوم نیست، دستور داده‌بود تنها مردانی می توانند پیش وی روند که از سینه‌ی خواهر، و یا از سینه‌ی خواهرزاده‌هایش شیر نوشیده باشند نه از سینه بقیه‌ی افراد خانواده‌اش. و کسی را که از سینه‌ی زنان برادرانش شیر خورده بود، به حضور نمی پذیرفت.[598]

بدین ترتیب عایشه توانسته‌بود با مردان زیادی مراوده داشته باشد. این کارهای عایشه برای شوهرش محمد، غیر قابل تحمل بوده است تا جایی که روزی او را دعوا می کند. روایتی در این باره‌نقل شده است که، گویا در یکی از روزها که محمد به منزل مراجعت می کند عایشه را در خلوت با مردی می بیند. عایشه این گونه این رویداد را تعریف می کند: زمانی که ما را دید، حالتش عوض شد، عصبانیت را در صورتش می دیدم. به او گفتم: ای پیامبر خدا این مرد برادر رضاعی من است. محمد در جواب گفت: به خوبی برادر رضاعیتان را بسنجید، آگاه باشید که بسیاری از شیر خوردن ها، از روی گرسنگی بوده است.[599]

598 – (أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ، كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا مَنْ أَرْضَعَهُ أَخَوَاتُهَا، وَبَنَاتُ أَخِيهَا، وَلاَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا مَنْ أَرْضَعَهُ نِسَاءُ إِخْوَتِهَا). موطأ مالك، كتاب الرضاع، باب مَا جَاءَ فِي الرَّضَاعَةِ بَعْدَ الْكِبَرِ. حديث1776

599 – (قالت عائشة: دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندى رجل قاعد. فاشتد ذلك عليه. ورأيت الغضب فى وجهه. قالت فقلت: يا رسول الله! إنه أخى من الرضاعة. قالت فقال "انظرن إخوتكن من الرضاعة. فإنما الرضاعة من المجاعة"). صحيح مسلم، كتاب الرضاع، باب إنما الرضاعة من المجاعة حديث1455

مطابق روایت ها شخص پا به سن گذاشته‌ای به نام (عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ) به منظور شیر خوردن، سینه‌های عایشه را مک زده‌و به برادر رضاعی عایشه شناخته‌شده است.[۶۰۰]

مکیدن سینه‌ها و از این طریق خویشاوند شدن، پدیده‌ای کاملاً ارتجاعی است برای مقابله‌با مشکل عدم اعتماد مرد مسلمان به مادر، خواهر، زن، دختران خویش. اسلام حق مسلم صحبت و مراوده‌ی انسان ها را معضلی اجتماعی قلمداد کرده است. این در حالیست که مک زدن سینه‌ها غیر از به‌وجود آوردن مشکلات و معضلات اجتماعی، چیز دیگری در پی ندارد. اسلام بر این باور است که‌هر مذکر و مؤنث غریبه‌ای که‌با هم مراوده داشته باشند، صحبت کنند، یا در جایی خلوت بنشینند، در مورد سکس و نحوه‌ی کام گرفتن توافق می کنند. تا جایی که هر نوع قرابت مرد و زن را ختم به سکس می داند.

باب هشتم

شبیخون زدن

مطابق فرهنگ باستان و احکام اسلام، مردان از راه های گوناگون می توانند امیال جنسی خود را ارضاء نمایند. هنگام سفر می توانستند برای مدت زمانی معین ازدواج موقت کنند. مدتی از زنان موقت خود کام گرفته، سپس آن ها را طلاق دهند. هنگام جهاد، با زنان اسیر شده‌سکس کرده‌اند. یا از کنیزانی که آن ها را خریداری کرده‌اند، کام گرفته‌اند. تنها

600- مسند أحمد, باقي مسند الأنصار, حديث السيدة عائشة.

طیفی که نتوانسته‌اند همانند مردان خود را ارضای جنسی نمایند، زنان بوده‌اند. این امر موجب ظهور پدیده‌ای شده است، که تاریخ اسلام اهمیت چندانی به‌آن نداده است. منظور، وقایع مربوط به شبیخون های شبانه و تجاوز به زنانی است که شوهرانشان در خانه حضور نداشته‌اند.

فاصله‌مناطق مختلف شبه‌جزیره‌ی عربستان از یکدیگر، حدأقل هشت روز با پای پیاده‌یا سواره است. بسیار اتفاق افتاده است که مجاهدان اسلام برای گسترش و اشاعه‌ی دین اسلام در سایر مناطق، به جنگ می رفتند و مدت یک ماه یا دو ماه نمی توانستند برگردند. یا به عنوان پیک یا مبلِّغ دین، به شهرهای گوناگون سفر کرده‌اند و مدتی طولانی در سفر بوده‌اند. زنان این چنین مردانی به سبب طولانی بودن مدت دوری از شوهرانشان؛ همیشه‌در انتظار بوده‌اند که مردانشان بازگردند و هوس جنسی آن ها را فرو نشانند.

مسلمانانی که در شهر باقی می ماندند؛ از درون آشفته‌ی چنین زنانی آگاه بودند. و هر گاه مسلمانی می خواست با یکی از این دسته‌از زنان خوش باشد، شبانگاه به منزل وی می رفت و از وی کام می گرفت. رسم معمول چنان بوده است که اگر مردی به چنین منازلی مراجعه‌کرده‌باشد، زن بدون هیچ گونه مقاومتی، رام وی شده است! به این دسته‌از زنان (المغیبات)گفته می شود.

بسیاری از این گونه رویدادها، به خاطر این که با رضایت زن و شبانه و در خفا انجام می گرفت؛ در منابع ثبت نشده است. اما از روی احکام محمدی، معلوم می شود که پدیده‌ای گسترده و همه گیر بوده است. چون

که بارها در آن دخالت نموده است. امام بخاری در این باره‌روایتی را از محمد نقل کرده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَطَالَ أَحَدُكُمْ الْغَيْبَةَ فَلَا يَطْرُقْ أَهْلَهُ لَيْلًا.[۶۰۱]

محمد: اگر شخصی از میان شما (چه به خاطر مسافرت، یا جنگ، یا فتوحات و یا پیك و امثالهم) مدت طولانی برنگشت، کسی حق ندارد شبانگاه؛ درب منزل وی را بکوبد.

براساس روایتی دیگر که امام مسلم آن را نقل کرده است، معلوم می شود محمد این مشکل را با استفاده‌از اندرز و ارشاد نتوانسته‌است رفع کند از اینرو به تهدیدی متافیزیکی پناه می برد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ:" حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ.[602]

احترام همسران مجاهدان، همانند حرمت مادران کسانی است که در خانه هستند و در حال جهاد نیستند.

۶۰۱ – صحیح البخاری. کتاب النکاح، باب: (لا یطرق أهله لیلا إذا أطال الغیبة، مخافة أن یخونهم أو یلتمس عثراتهم). حدیث4946

۶۰۲ – (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَخْلُفُ فِي امْرَأَةِ رَجُلٍ مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فَيَخُونُهُ فِيهَا إِلاَّ وُقِفَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَخَذَ مِنْ عَمَلِهِ مَا شَاءَ فَمَا ظَنُّكُمْ؟) صحیح مسلم کتاب الإمارة، باب: حرمة نساء المجاهدین، وإثم من خانهن فیهن. حدیث1897 سنن ابی داود کتاب الجهاد باب فی حرمة نساء المجاهدین علی القاعدین2496، واحمد بن حنبل، وسنن النسائی، کتاب الجهاد، باب 47 حدیث3189

همان طور که پیداست، این گفته‌ی محمد نشان از عصبانیت و ناراحتی وی دارد و روشن است که محمد نتوانسته‌است چاره‌ای برای رفع این مشکل فساد برانگیز بیابد. عدم شناخت از مسلمانان و اصحابی که شبانه به همسران برادران مجاهدشان تجاوز کرده‌اند؛ ترس و اضطراب را در دل زنانی ایجاد کرده بود که دور از آبادانی و در صحراها زندگی می کردند و این که؛ مبادا آن ها نیز مورد تجاوز مؤمنان خدایی قرار گیرند. امام مسلم نوشته‌است: زمانی که شوهر (فاطمة بنت قيس) او را طلاق داد و به تنهایی زندگی می کرد از دست شبیخون زدن های شبانه ایمن نبوده و به محمد گفته‌است:" ای پیامبر خدا؛ خیلی می ترسم از این که مورد تعرض شبانه قرار گیرم". محمد نیز به او دستور داده است که مسکن خود را عوض کند.[603]

روحانیون و علمای اسلام، در مورد دوران محمد و پس از محمد، دیدگاه مثبتی دارند و از صفات نیکو و ایمان راسخ و پاکدامنی اصحاب سخن به میان می آورند. اما زمانی که تاریخ را ورق می زنیم، به یقین غیر قابل انکاری می رسیم که زنان اصحاب از دست تجاوزات دیگر صحابه، همیشه‌به نوعی در اضطراب و نگرانی بوده‌اند. تا جایی که محمد نیز نتوانسته‌است با تهدید و ارعاب، مشکل گشای این مسائل باشد.

---

۶۰۳ – (عن فاطمة بنت قيس. قالت: قلت: يا رسول الله ! زوجي طلقني ثلاثا. وأخاف أن يقتحم علي. قال: فأمرها فتحولت). صحيح مسلم. كتاب الطلاق، باب باب المطلقة ثلاثا لا نفقة لها حديث1482

باب نهم
خنثـی بودن

خنثی، به انسان هایی گفته‌می شود که اخلاق و کردارشان، یا یکی از اندام های تناسلی جنس مخالف را به عنوان پدیده‌ای طبیعت کِرد؛ دارا هستتند. اختلاط در هورمون های (xy-xx) موجب ایجاد تغییراتی در کارکِرد جسم و نیز در شیوه‌رفتار انسان شده و در واقع انسان دستخوش تغییراتی بیولوژیکی می شود. ابتلاء چنین بیماری بر نحوه‌ی رفتار انسان اثر می گذارد و رفتارهای جنس مخالف را از خود بروز می دهد. مثلاً مرد است. اما با رفتارهایی زنانه، یا عکس این قضیه‌هم صادق است. تغییرات بیولوژیک تغییرات جسمی را به دنبال دارد. در برخی موارد، مردان دارای آلتی زنانه‌نیز هستند و در مواردی زنان نیز آلت کوچک مردانه‌ای را دارا هستند. در برخی از موارد، هر دو آلت در چنین افرادی؛ به یک اندازه‌اند. در مورد سینه‌ها نیز به همان شیوه. نحوه‌ی شکل گیری این پدیده‌ی طبیعی، ارتباطی تنگاتنگ دارد با شرایط و نوع اسپرم هایی که در آن لحظه، با سلول های جنسی ماده در داخل رحم ترکیب می شوند. اگر شخص مذکر باشد، پس رفتار و اخلاقی زنانه را از خود بروز می دهد. غیر از داشتن اخلاق و رفتاری زنانه، صدایی نازک و پوستی صاف و بی مو دارند. در راه رفتن و خوابیدن و خوردن و طرز لباس پوشیدن و بسیاری از رفتارهای

دیگر، هم چون زنان رفتار می نمایند. این چنین مردانی را زن صفت می نامند. برخی از چنین مردانی مو بر صورتشان نمی روید و کوسه می شوند.[۶۰۴] اما اگر زن باشد، رفتارهایی مردانه از وی سر می زند. این دسته، در برخی موارد، اندك موهایی درصورت و زیر چانه همچون ریش و سبیل دارند. صدایشان بم است و رفتارهایی مردانه از خود بروز می دهند. که به اصطلاح به آن ها خنثی گفته می شود.

سامی عبدالله در کتاب خود به نام (النشاط الجنسي لدى الرجال والنساء في ظواهره السوية والشاذة) عنوان کرده است که؛ هیچ مردی به معنای اصلی کلمه مرد نیست، هیچ زنی هم به معنای اخص کلمه زن نیست. به تعبیر دیگر میزان ذکوریت و یا تأنیث در هر کدام 100٪ نیست. و هر یک مخلوطی از هر دو جنس است. برای مثال برخی از مردان تناسب مردانگیش 85٪ و میزان زنانگیش 15٪ می باشد. کم و زیاد بودن این نسبت، بر روی امیال و رفتار جنسی شخص، تأثیر مستقیم دارد. از این رو اندام های جنسی مردانه، دلیل بر خصلت مردانگی شخص نیست. در بسیاری از موارد دیده شده است که؛ چنین شخصی در شکل و شمایلی مردانه رفتارهایی زنانه چه در نحوه‌ی راه رفتن و یا صحبت کردن و یا لباس پوشیدن و حتی در امیال غریزی نیز داشته‌است.[605] در تمامی جهان تعداد معدودی از افراد انسانی به چنین دردی مبتلا هستند، و تشخیص آن ها به

604 – البته شرط نیست هر کوسه‌ای دارای هورمون اضافی زنانه باشد.

۶۰۵ – از کوردیار، مختصری از تاریخ هم جنس بازی در خاورمیانه ص، 12-13

آسانی امکان پذیر نیست. تعداد زنانی که متأثر از هورمونهای مردانه‌می باشند، خیلی بیشتر از مردانیست که حالت های زنانه از خود بروز می دهند.

این چنین پدیده‌ای طبیعی، کاملاً با تغییرات بیولوژیکی انسان ها ارتباط مستقیم دارد و شخص هیچ نوع دخالتی در به وجود آمدن آن ندارد. از طرف دیگر دین اسلام نیز، در این باره‌هیچ گونه آگاهی ندارد. محمد چنین واقعیت طبیعی و این تغییرات بیولوژیکی را درک نکرده، و منشأ آن را تشخیص نداده است که این گونه رفتارها حاصل طبیعت هستند. از اینرو چنین رفتارهایی را مایه‌ی ننگ دانسته‌است، و چنین افرادی را شامل قانونی عشیره‌ای و مورد لعن و نفرین خود، قرار داده است:

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنْ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنْ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ.[۶۰۶] وَقَالَ « أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ.

محمد لعنت کرده است مردانی را که خود را مشابه زنان قرار می دهند. هم چنین لعنت کرده است زنانی را که مانند مردان رفتار می کنند. و گفته‌است: اگر چنین کسانی را دیدید، به خانه راه ندهید، بلکه آن ها را از شهر بیرون کنید.

خود محمد و هم چنین خلیفه‌عمر نیز، هر کدام یك نفر را از شهر بیرون رانده‌اند. کسی که محمد او را بیرون راند، زن صفت بوده‌و شخصی را که به دستور عمر از شهر بیرون راندند، برخی گویند زن صفت و بعضی عقیده دارند که خنثی بوده است.[607]

606- صحيح البخاري, كتاب الباس, باب, المتشبهون بالنساء والمتشبهات بالرجال

۶۰۷ - (عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ لَعَنَ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالْمُتَرَجِّلاَتِ مِنَ النِّسَاءِ وَقَالَ « أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ » . قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ فُلاَنًا وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلاَنًا أَوْ فُلاَنَةً). سنن الدارمي. الاستئذان حديث2705 صحيح البخاري. كتاب اللباس، باب: إخراج المتشبهين بالنساء

باب دهم

وقایعی در مورد عمر بن خطاب

عمر بن خطاب نقش آفرین چندین داستان سکسی است که می توان تفاسیر مختلفی در مورد آن ها بیان کرد. یکی از آن ها، آیه‌ای است در سوره‌ی بقره که ما را با شخصیت وی بیشتر آشنا می کند.

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ.[۶۰۸]

زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در]آیید...

علت پیدایی (شأن نزول) این آیه،به یکی از رویدادهای سکسی عمر، بر می گردد که در آن به شیوه‌ای معقدی با همسرش همخوابگی کرده است. داستان از این قرار است:

جَاءَ عُمَر بْن الْخَطَّاب إِلَى رَسُول اللَّه فَقَالَ يَا رَسُول اللَّه هَلَكْت قَالَ " وَمَا الَّذِي أَهْلَكَك " قَالَ:" حَوَّلْت رَحْلِي الْبَارِحَة قَالَ فَلَمْ يَرُدّ عَلَيْهِ شَيْئًا قَالَ فَأَوْحَى

من البيوت. حديث5547 ابن ماجة. كتاب النكاح، باب، في المخنثين. حديث 1904 سنن الترمذي، أبواب الاستئذان والآداب، باب ما جاء في المتشبهات بالرجال من النساء. حديث2935 تفسير ابن كثير النور 31

۶۰۸ – البقرة 223

اللَّهُ إِلَى رَسُوله – صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ – هَذِهِ الْآيَة " نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ.[۶۰۹]

از ابن عباس نقل شده‌که عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، بدبخت شدم. محمد گفت:" علت نگون بختی تو در چیست؟ عمر گفت: دیشب در مکانی دیگر اتراق کردم. (یعنی از راهی دیگر هم بستری کرده‌ام). محمد سکوت می کند. تا این که خداوند با وحی، این آیه‌را بر محمد نازل می کند: زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در]آیید...

شواهد در مورد واقعی بودن چنین داستانی فراوان هستند و نمی توان انکار کرد که عمر از عقب با همسرش همخوابگی کرده است. اما علمای دین به طریقی دیگر آن را توجیه‌کرده‌اند و می گویند: درست است که عمر از پشت با همسرش، جماع کرده است اما در معقدش فرو نکرده‌و در فرج وی فرو کرده است.

حلال و یا حرام بودن سکس معقدی با زن، نزد هیچ کدام از مذاهب اسلامی روشن نشده است. این هم به مضمون این آیه باز می گردد که دارای معانی و تعابیر مبهمی است. از یک سو، می توان گفت که به سبب وجود کلمه‌ی "کشتزار" در آیه؛ (**نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ**، زنان شما کشتزارهای شمایند). کشتزار عبارت از زمینی است که برای تولید محصولات از آن بهره می گیرند. از جلو (فرج)، کودک به دنیا می آید. از این رو فرج را

---

۶۰۹ تفسیر ابن کثیر، فی تفسیرالبقرۀ 223

می توان به مثابه‌ی کشتزاری مولد فرض کرد. برخی از روایات این نظریه‌را قبول دارند. برای مثال ابن عباس با توجه‌به کلمه‌ی (حرث) می گوید: منظور از این آیه، همان منفذ جلویی است چون که مکانیست برای زاد و ولد. هم چنین اضافه‌می کند:" می توان از پشت جماع کرد به شرطی که هدف همان فرج باشد نه معقد.

هم چنین می توان این گونه تفسیر کرد که مرد هر طور که اراده کند چه از پیش یا از پس، می تواند با همسرش جماع داشته باشد. این نظر را با توجه به این چند کلمه(أنّى شِئْتُـمْ (هر گونه که بخواهید)، که در آیه‌آمده است، ارائه‌داده‌اند. آیه ما را به چنین تفسیری نزدیک تر می گرداند.

به غیر از واقعه‌ی عمر، روایتی دیگر نیز در این باره وجود دارد و یکی از اصحاب نقل کرده است:

أَنَّ رَجُلًا أَصَابَ اِمْرَأَة فِي دُبُرهَا فَأَنْكَرَ النَّاس عَلَيْهِ ذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللّٰه "نِسَاؤُكُمْ حَرْث لَكُمْ." [۶۱۰]

مردی با همسرش سکس معقدی انجام داده بود، مردم نیز وی را سرزنش می کردند. این بود که خدا این آیه‌را نازل کرد: زنانتان کشتزاهای شمایند، هر گونه که بخواهید به کشتزار خود درآیید.

واقعیت این است که اگر کسی در این باره به تفاسیر ابن کثیر و قرطبی و طبری و نظری بیفکند، روایات و داستان های متعددی را در این باره می

610 - مراجعه‌کنید به تفسیر ابن کثیر, تفسیر الطبری, تفسیرالقرطبی, فی تفسیرالبقرة 223

یابد. هرچند که از جماع معقدی اظهار تنفر داشته‌اند. ولی واقعیت این است که عمر بن خطاب و عده‌ای از قریشیان سکس معقدی انجام می دادند:

كَانَ هَذَا الْحَيّ مِنْ قُرَيْش يَشْرَحُونَ النِّسَاء شَرْحًا مُنْكَرًا، وَيَتَلَذَّذُونَ مِنْهُنَّ مُقبلاًت وَمُدْبِرَات وَمُسْتَلْقِيَات، فَلَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَة تَزَوَّجَ رَجُل مِنْهُمْ اِمْرَأَة مِنْ الْأَنْصَار، فَذَهَبَ يَصْنَع بِهَا ذَلِكَ فَأَنْكَرَتْهُ عَلَيْهِ.[۶۱۱]

قرطبی در تفسیر خود بیان کرده است: عده‌ای از قریشیان به شیوه‌ای بی رحمانه زنانشان را چاک چاک می کردند، از پشت و از جلو از آن ها کام می گرفتند. زمانی که مکیان به مدینه مهاجرت کردند، مردی از میان مهاجران با یکی از زنان انصار، ازدواج کرد. مثل گذشته می خواست که از پشت با وی جماع کند. اما آن زن به وی اجازه‌ی چنین کاری نداده بود.

شبه جزیره‌ی عربستان دارای فرهنگی همه‌گیر و غنی در انجام سکس است. شخصی هم چون عمر نیز در انجام این نوع کارها، تخصص بالایی داشته‌است. و مطابق منابع مختلف، نُه زن اختیار کرده است.[612] زمانی که عمر به خواستگاری اُم کلثوم دختر علی بن ابیطالب رفته‌است، آن ها حدود پنجاه سال با همدیگر تفاوت سنی داشته‌اند. عمر خود چهار سال از محمد کوچک تر بوده است. اُم کلثوم نوه‌ی دختری محمد و دختر علی بوده است. از این رو خانواده‌ی علی خواستگاری وی را رد کرده‌اند. بعدها عمر

611 – تفسیر القرطبی. البقرة223

612– در قسمت تعدد زوجات به نام همسران وی اشاره شده‌است.

حاضر شده است تا شیر بهایی سنگین، به جای مهریه‌ی وی، به علی بپردازد.

علی دخترش اُم کلثوم را نزد عمر می فرستد تا بفهمد که اُم کلثوم چقدر کم سن و سال است. زمانی که اُم کلثوم به پیش عمر می رسد، عمر نگاهی به وی می اندازد و دستی تجاوزکارانه برایش دراز می کند. اُم کلثوم با وجود کم سن و سال بودنش، از وی عصبانی می شود و می گوید: چرا چنین کاری می کنی؟ اگر امیرمؤمنان نمی بودی پوزه‌ات را خرد می کردم. بعداً که اُم کلثوم پیش پدرش باز می گردد به وی می گوید: چرا مرا پیش شیخی پیر و بدکاره‌فرستادی؟ علی در جوابش می گوید: دخترم او شوهر توست![۶۱۳]

بعد از رفع مشکلات فی مابین؛ ابن کثیر می نویسد که:" عمر چهل هزار درهم به عنوان شیربهای وی، به علی می پردازد".[۶۱۴]

۶۱۳ - (خطبها عُمر بن الخطاب إلی أبیها علی، قال: إنها صغیرة. فقال عُمر: زوِّجنیها یا أبا الحسن فإنی أرصد من کرامتها ما لا یرصده أحد. فقال له علی: أن أبعثها إلیک، فإن رضیتها فقد زوجتکها. فبعثها إلیه ببُردٍ، وقال لها: قولی له: هذا البُرْد الذی قلت لک. فقالت ذلک لعُمر، فقال: قولی له: قد رضیت رضی الله عنک. ووضع یده علیها، فقالت: أتفعل هذا؟! لولا أنک أمیر المؤمنین لکسرت أنفک. ثم جاءت أباها فأخبرته الخبر، وقالت له: بعثتنی إلی شیخ سَوْءٍ. قال یا بنیّةُ إنه زوجک.) ابن أثیر, کتاب النساء, حرف (ک) أم کُلْثُوم بِنْت علی بن أبی طالب.

614 - نفس المصدر والعنوان: فتزوجها علی مهر أربعین ألفاً، فولدت له زید بن عُمر الأکبر، ورقیة.

تجربیات عمر در این موارد کم نیستند. شخص کاملاً هوسبازی بوده است. اتفاق افتاده است که‌او را برای خواستگاری برای کس دیگری فرستاده‌اند. اما او برای خودش خواستگاری کرده است. (جریر)، (مروان) و (عبدالله) پسر خود عمر بن خطاب، هر سه خواهان ازدواج با زنی بوده‌و بر سر آن به‌مشاجره می پردازند. سپس توافق می کنند که‌عمر بن خطاب را برای خواستگاری بفرستند، و ببینند زن مزبور کدامیک از آن ها را انتخاب می کند. زمانی که عمر نزد آن زن می رود به وی می گوید: جریر خواهان توست اما فردی الکلی است. مروان خواهان توست او هم جوانی قریشی است. پسرم عبدالله نیز، خواهان توست و او هم از همان کسانی است که خود من، او را پرورانیده‌ام. عمر بن خطاب یعنی خودم نیز خواهان تو هستم، تو کدام یک را انتخاب می کنی؟ آن زن هم با شنیدن نام عمر، شادمانه می گوید: درست شنیدم؟ تصمیم گرفتم که، همسر تو باشم.[615] و بدین ترتیب عمر زن را به‌عقد خود در می آورد.

در موردی دیگر، عمر به زنی به نام عاتِکَةُ بِنْت زید بن عَمْرو بن نُفیل القُرَشِیَّةُ که همسر عبدالله پسر ابوبکر صدیق بوده است؛ تجاوز می کند. عشق و خاطرخواهی زیادی میان این عاتکه و عبدالله بوده است. به حدی عاشق هم بوده‌اند که عبدالله به جنگ و غزا نمی رفت و مدام با همسرش می ماند. این عشق باعث شد که پدرش ابوبکر، وی را به طلاق دادن آن زن مجبور کند. تا این که پس از مدتی عبدالله در یکی از جنگ ها

۶۱۵ – ابن قدامة: م7 ص 585

کشته‌شد.[۶۱۶] این عشق چنان بر عاتکه تأثیر گذاشته‌بود که قسم خورده بود بعد از وی دگرباره شوهری دیگر را اختیار نکند. چندین نفر به خواستگاریش رفته‌بودند اما دست رد به سینه‌ی همه می گذاشت. عمر بن خطاب نیز از جمله‌ی خواستگاران بوده است. عاتکه مثل بقیه‌ی افراد دیگر، او را نیز رد کرده است. عمر از این رفتار عاتکه به خشم آمده‌و به سرپرست وی گفته‌است: تو عاتکه را به عقد من در بیار، خودم بعداً تنبیهش می کنم. او هم ناچاراً عاتکه را به عقد وی در می آورد. بعد از عقد کردن، روزی که عاتکه در خانه تنها بوده است، زمانی به خود می آید که‌می بیند عمر بالای سر وی ایستاده است. جنایتی که در آن روز صورت گرفته است را نمی توان توصیف کرد. تنها به این دو جمله از ابن سعد اکتفا می کنیم:

فدخل عليها، فعاركها حتى غلبها على نفسها، فنكحها، فلما فرغ قال: أفّ أفّ أفّ، أفّفَ بها. ثم خرج من عندها وتركها لا يأتيها.[۶۱۷]

بر وی داخل شد. دست به یقه‌ی وی شد و با او به جدال پرداخت. تا وقتی که عاتکه از حال رفت. (روشن است که عاتکه راضی بدین کار نبوده، از این روست که مورد غضب عمر واقع می شود و از خود بی خود می شود.) و پس از آن عمر با وی جماع کرده‌و پس از ارضاء شدن؛ پیف

616 - (كانت امْرَأَة عَبْد الله بن أبی بكر الصديق، وكانت حسناء جميلة، فأحبها حباً شديداً حتى غلبت عليه وشغلته عن مغازيه وغيرها، فامره أبوه بطلاقها.) ابن اثیر: کتاب النساء، حرف(ع) عاتِكَة بِنْت زيد.

617 - الطبقات الكبرى لابن سعد, الجزء السادس,ص195

پیف پیف کنان (و با استهزاء و تمسخر) بیرون رفته‌و دیگر سراغ وی نیامده است.

وتزوجي. ففعلت، فخطبها عمر فنكحها.

أخبرنا عفّان بن مسلم، حدّثنا حمّاد بن سلمة، أخبرنا عليّ بن زيد أن عاتكة بنت زيد كانت تحت عبد الله بن أبي بكر فمات عنها واشترط عليها أن لا تزوّج بعده، فتبتّلت وجعلت لا تزوّج، وجعل الرجال يخطبونها وجعلت تأبى، فقال عمر لوليّها: اذكرني لها. فذكره لها فأبت عمر أيضًا. فقال عمر: زوّجنيها. فزوّجه إيّاها فأتاها عمر فدخل عليها فعاركها حتى غلبها على نفسها فنكحها، فلمّا فرغ قال: أفّ أفّ أفّ أفّف بها. ثمّ خرج من عندها وتركها لا يأتيها فأرسلت إليه مولاة لها أن تعال فإني سأتهيّأ لك.

أخبرنا عارم بن الفضل، حدّثنا حمّاد بن سلمة عن خالد بن سلمة أنّ عاتكة بنت زيد كانت تحت عبد الله بن أبي بكر وكان يحبّها فجعل لها بعض أرضيه على أن لا تزوّج بعده، فتزوّجها عمر بن الخطّاب فأرسلت إليها عائشة أن ردّي علينا أرضنا. وكانت عاتكة قد قالت حين مات عبد الله بن أبي بكر [الطويل]:

دلیل دیگری درباره‌ی رواج سکس معقدی، وجود احادیثی است که در آن ها، برخی ها گفته‌اند اگر از پشت سکس انجام گیرد به شرطی که هدف فرج زن باشد حلال است؛ اما اگر هدف معقد وی باشد حرام است. برخی دیگر نیز عقیده‌دارند که سکس معقدی کاملاً حلال است. مطلب قابل توجه‌روایت هایست که در مورد سکس معقدی می باشند. برای مثال امام سیوطی در کتاب مشهور خود به نام (**الدر المنثور في التفسير بالمأثور**)آورده است:

از مالك بن أنس در مورد سکس معقدی سؤال پرسیدم. در جواب گفت:" همین الان غسل سکس معقدی را بر خود مباح کردم".[618]

عبدالله بن قاسم گفته‌است: کسی را نمی شناسم که این دین را پذیرفته‌باشد و رهرو آن باشد، اما در عین حال از حلال بودن آن (سکس

618 - سألت مالك بن أنس عن وطء الحلائل فى الدبر فقال لى: الساعة غسلت رأسى منه. السيوطى: الدر المنثور فى التفسير بالمأثور.ج2 در توضیح آیه‌ی 223 البقرة

معقدی) گمان داشته باشد. بعداً این آیه‌را برای اطمینان بیشتر قرائت کرد (نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أنّی شِئْتُــمْ زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در]آیید..)

پس از آن گفت:" آیا کلامی روشن تر از این کلام وجود دارد؟[619]

برای رسیدن به نتیجه‌ی نهایی در این باب، می توان با استناد به‌روایتی دیگر ادعا کنیم که در شرع اسلام سکس معقدی حلال است. سیوطی این گونه بیان می کند:

شافعی با ابن الحسن بر سر این مسأله‌به مجادله پرداخته‌اند. شافعی ازحلال بودن آن سخن به میان آورده است اما ابن الحسن با اعلام جبهه‌گیری خود گفته‌است که، مزرعه‌مکانی برای شخم زدن است و به این ترتیب منظور از آن فرج زن است. شافعی می گوید: پس با این حساب غیر از فرج از هر طریقی دیگر کام گرفتن؛ حرام است. او نیز سکوت کرده‌و جوابی برایش نداشته‌است. شافعی در ادامه‌می گوید: آیا تماس با ران های زن، و یا کام گرفتن از هر جای قابل کام گرفتن، حرام است؟؟ عبدالله گفت: نخیر. او نیز در جواب می گوید: پس چرا بر چیزی اصرار داری که درست نیست.[620]

619 – عبد الله بن القاسم قال: ما أدرکت أحدا اقتدی به فی دینی یشك فی أنه حلال، یعنی وطء المرأة فی دبرها، ثم قرأ {نساؤکم حرث لکم} ثم قال: فأی شیء أبین من هذا. نفس المصدر

620 – الشافعی ناظر محمد بن الحسن فی ذلک، فاحتج علیه ابن الحسن بأن الحرث إنما یکون فی الفرج، فقال له فیکون ما سوی الفرج محرما، فالتزمه فقال: أرأیت لو وطئها بین

منظور وی این بود که آیه‌به صراحت اشاره کرده است: از هر جایی که آرزو کردید.

ابن کثیر می نویسد:

حَكَى لَنَا مُحَمَّد بْن عَبْد اللَّه بْن عَبْد الْحَكَم أَنَّهُ سَمِعَ الشَّافِعِيّ يَقُول:" مَا صَحَّ عَنْ النَّبِيّ - صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي تَحْلِيله وَلَا تَحْرِيمه شَيْء وَالْقِيَاس أَنَّهُ حَلَال. [۶۲۱]

در مورد این مسأله از شافعی سؤال پرسیده‌اند، او نیز گفته‌است: هیچ حدیث نبوی دال بر حلال و یا حرام بودن آن در دست نیست. اما قیاس حکم می کند که حلال باشد.

سکس معقدی به‌خواست و اراده‌ی افرادی بر می گردد که خواهان آن هستند. از لحاظ سلامتی، اگر حرام شده باشد، امری پسندیده است. اما آنچه از این روایت ها می توان استنباط کرد؛ این است که اسلام صراحتاً با آیه‌ای، آن را حلال یا حرام نکرده است. و تنها به آیه‌ای این چنین مبهم؛ بسنده کرده است. نباید شگفت زده شویم از این که اصحاب پیامبر، سکس معقدی انجام داده باشند. مخصوصاً عمر که خود شخصی وارد و با تجربه در این کارها بوده است. همبستر شدن با زنان و انجام سکس معقدی، یکی از انواع روش های کام گرفتن جنسی است. توجیهاتی را که علمای

ساقيها أو فى أعكانها أفى ذلك حرث؟ قال: لا. قال: أفيحرم؟ قال: لا. قال: فكيف تحتج بما لا تقول به؟. نفس المصدر

621 - تفسير ابن كثير : البقرة 223

اسلامی در مبادرت نکردن عمر به این کار، بیان کرده‌اند، توجیهاتی ضعیف است. اگر به فرض محال چنین عملی از وی سر نزده باشد، با آن همه تجربیاتی که داشته‌است، لازم نبوده که‌نزد محمد رود و اظهار بدبختی و سرگردانی نماید. و او هم برایش آیه‌ای مکتوب نماید. عمر بسیار زیرک تر از محمد بوده‌و این گونه عاجزانه به محمد پناه بردن جای شک و شبهه است! تا جایی که خود وی گفته‌است که گویا به پیشنهاد او، چندین آیه‌به قرآن افزوده‌شده است. تا جایی که مفسران نیز این گفته‌را تأیید می کنند: خدای من در سه مورد با من همراهی کرده است؛ اول این که به پیامبر گفته‌ام که بهتر است که پایگاه ابراهیم، (کعبه) را قبله‌ی خود سازیم. این بود که آیه‌ای نازل شد و قبله‌تغییر یافت (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى- البقرة125). به پیامبر گفتم؛ بهتر آنست که همسرانت از ورای پرده‌ای با مردم صحبت کنند، چون که مردمانی بدکاره به آن ها روی می آورند. آیه‌ای نیز در این باره‌نازل شد. (فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ- الاحزاب53) هم چنین گفته‌ام که؛ پیامبر می تواند همسرانش را طلاق داده‌و زنهای بهتری جایگزین آن ها نماید. این بود که آیه‌ای در این مورد نیز، نازل شد. (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ- التحریم5).[622]

622 – صحيح البخاری. ابواب القبلة, باب: ما جاء فی القبلة، ومن لا يرى الإعادة على من سها، فصلى إلى غير القبلة. حديث 394/393

ضمائم سکس و شرع و زن

یک: خالد و جنگ با مرتدان
دو: واقعه‌ی حرّه
نگاهی به آیات خون بار

یک: خالد و جنگ با مرتدان

مالك بن نويرة بن شداد بن عبد بن ثعلبة بن يربوع التميمی. رئیس و شخصیت با نفوذ دو قبیله‌ی مشهور آن روزگاران یعنی تمیم و عرنین بود. شخصی مهربان و مدافع و شجاع بوده است. این خصوصیات باعث شده است که شاعران چندین شعر و چکامه در وصف وی بسرایند. به سبب اسلام آوردن این مرد، تمامی قبیله‌ی یربوع، مسلمان شده‌اند. محمد نیز به خاطر امانتداری خالد، مسؤولیت جمع آوری زکات و درآمدهای عمومی قبایل و منطقه را به وی واگذار کرده بود.

بعد از مرگ محمد و به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق به عنوان اولین خلیفه‌ی مسلمانان، قبایل زیادی از دادن زکات به حکومت مرکزی سر باز زدند. که مسبب و زمینه‌ای برای مشکلاتی به نام جنگ های موسوم به‌رده شد. یکی از سران قبایل، که زکات نمی پرداخت؛ همین مالك بوده است.

او اعلام کرد که از مسلمانان زکات نخواهد گرفت پولی دریافت نخواهد کرد و خود نیز پولی به خلیفه‌نمی پردازد.

ابوبکر خیال می کرد که با زور شمشیر می تواند این اشخاص را دوباره وادار به پرداخت زکات نماید. به همین خاطر جلسه‌ای با اصحاب تشکیل داد. بسیاری از حاضران عقیده داشتند که منافع ایجاب می کند که با این افراد جنگی صورت نگیرد. اگر چه از پرداخت زکات به عنوان یکی از فروع دین سر باز زده‌اند؛ اما در مجموع به خدای اسلام و فرستاده‌اش ایمان دارند و مسلمان هستند. از جمله مخالفان عمر بن خطاب بوده است، که در صحبت های خود خطاب به خلیفه‌ابوبکر چنین گفته‌است:

كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ.

چگونه به خود اجازه‌می دهی با مردمانی وارد جنگ شوی که پیامبر در مورد آن ها گفته‌است: مأمور شده‌ام تا با مردمانی وارد جنگ شوم تا زمانی که‌بگویند غیر خدا هیچ خدایی نیست. و کسی هم که گفت؛ غیر از خدا هیچ خدایی وجود ندارد، مال و ثروت او از من حرام می شود. مگر آن چه به عنوان حق خویش برایش تعیین شده است. و حساب او به خداوند (در قیامت) بر می گردد.

ابوبکر می گوید:

وَاللَّهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ.

به خدا سوگند بر علیه‌تمامی آن ها وارد کارزار خواهم شد؛ چون که میان نماز و زکات تفاوت قائل شده‌اند.

نتیجه‌ی جلسه با تصمیم بر جنگ با آن ها پایان پذیرفت. بدین منظور سپاهی عظیم از جنگاوران مجهز را، راهی میادین جنگ کرد. غیر از مناطق دیگر فرماندهی جنگ با مالك را نیز، به خالد بن ولید سپردند.

خالد بن الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم خواهر زاده‌ی یکی از زنان محمد، به نام ميمونة بنت الحارث است. او از جمله شخصیتهای مشهور قریشی بوده است. در سال هفتم هجری، یعنی بیست سال پس از ظهور اسلام ایمان آورده است. به خاطر شجاعت وی؛ محمد در توصیف وی گفته‌بود: خالد یکی از شمشیرهای خدایی است. بعد از فتح مکه به دستور محمد بر علیه‌قبیله‌ی (بني جذيمة من بني عامر بن لؤي) وارد جنگ می شود و قتل عامی خونین می آفریند. تا جایی که از قربانی کردن بی گناهان و کودکان نیز، خودداری نکرده است.

هم چنین علیه(مسيلمة الحنفي) در یمامه قتل عامی دیگر از خود به یادگار گذاشته است. بعدها در جنگ با ایرانیان و رومیان از جمله عوامل نقش آفرین در جنگ ها بوده است. با فرماندهی وی منطقه‌ی شامات تسخیر شده است. و در سال بیست و یک هجری در زمان خلیفه‌ی دوم، فوت شده است.

اکنون همین خالد را، مأمور جنگیدن با مالك و قبیله‌اش می کنند. قبیله‌ی مالك در منطقه‌ی البطاح زندگی می کردند. خبردار شدند که خالد با

سپاهی بزرگ روی بر آنان نهاده است. مالك برای جلوگیری از جنگ و خونریزی، اطرافیانش را متفرق کرد. هنگامی که خالد به منطقه می رسد، کسی را نمی بیند، تا با او بجنگد. دسته‌هایی چند نفره‌را تشکیل می دهد، تا جویای مرتدان شوند. با طرح نقشه‌ای ریاکارانه توانستند مالك و طرفدارانش را دستگیر کنند. زمانی که گروه خالد با طرفداران مالك روبرو می شوند، چنین وانمود می کنند که گویا هر دو طرف مسلمانند. گروه خالد از مالك و هوادارانش می خواهند تا سلاح های خود را کنار بگذارند و با آن ها به ادای فریضه‌ی نماز برخیزند. با اتمام نماز، به آن ها حمله‌ور می شوند و در نتیجه مالك و دستیارش را دست بسته‌پیش خالد می برند. در میان اسراء هم، زنی وجود داشته‌است به نام (ليلى بنت المنهال)، که همسر مالك بوده است. یکی از ملکه‌های زیبایی اعراب بوده است. آنطور که گفته‌اند ساق پا و چشمانش آن قدر دلربا بوده‌اند که اشعار زیادی را در وصف آن ها سروده‌اند. مطابق آثار مکتوبی که امروزه‌به دست ما رسیده است؛ زیبایی لیلا توجه خالد را به خود جلب کرده‌و باعث شده است که بر تصمیمات خالد تأثیر مستقیم گذارد.

در منابع مختلف آمده است که با حضور لیلا، خالد و مالك شروع به گفتگو می کنند. خالد خطاب به وی می گوید: من تو را خواهم کشت چون که تو از راه پیامبر منحرف شده‌ای و از سجاح پیروی می کنی. ناگفته نماند که سجاح همان شخصی بود که ادعای پیامبری می کرد.

مالك می گوید: این سخن شما ادعایی قدیمی است و قبلاً دوستتان این گمان برایش درست شده بود و شایعه‌ای بیش نیست.

أنا على الإِسلام ما غيَّرت ولا بدّلت.

من هم چنان مسلمانم و تغییری نکرده‌ام و دین خود را نیز، تغییر نداده‌ام.

خالد باز تأکید می کند: چرایار ما را یار خود نمی دانی؟ پس تو را خواهم کشت.

(عبدالله بن عمر)و (ابوقتادۀ الانصاری) دو تن از اصحاب نامدار اسلام بودند. از نحوه‌گفتگوها، احساس می کنند که خالد غیر عادلانه با او برخورد می کند. این بود که هر دو از مالك جانبداری می کنند و از خالد می خواهند که او را به قتل نرساند. اما خالد به‌گفته‌آن ها وقعی نمی نهد.

مالك می گوید: چرا تو حکم کشتن را صادر می کنی؟ مرا نزد خلیفه‌ابوبکر ببر تا خود وی حکم را صادر نماید.

نیم نگاه انداختن به لیلا باعث می شود که خالد این پیشنهاد را نپذیرد. و قاطعانه به مالك می گوید: "خدا مرا هلاك گرداند اگر تو را نکشم".

سپس از (ضرار بن الازور الاسدي) می خواهد تا مالك را سلاخی کند.

مالك نگاهی به همسرش می اندازد و به خالد می گوید: "این زن مرا به کشتن داد".(یعنی زیبایی این زن باعث شد که چنین تصمیمی بگیری، تا وی را صاحب شوی.)

پس از اتمام صحبت هایش ضرار گردن وی را می زند.

واصطفى خالد امرأة مالك بن نويرة وهي أم تميم ابنة المنهال وكانت جملية.

بعد از به قتل رسانیدن وی، خالد زن وی را صاحب می شود که اسم وی (لیلی بنت المنهال) و مشهور به (ام تمیم) بوده و زنی زیبارخ بوده است.

گفته‌مالك درست از آب در آمد. همان طور که به خالد گفته‌بود به خاطر زیبایی این زن مرا می کشی، تا او را صاحب شوی. خالد به‌زن مالك تجاوز کرد. هم چنین تمامی افراد مسلح را از دم تیغ گذرانید.

این قتل عام خالد چنان بر (ابوقتاده) تأثیر گذاشت؛ که سوگند یاد کرد از این به بعد در زیر علم خالد، به هیچ جنگی نرود. هم چنین عمر بن خطاب به خالد گفته‌است:

يا عدو الله، قتلت أمرأً مسلماً، ثم نزوت على امرأته، لأرجمنك.

ای دشمن خدا، شخص مسلمانی را به قتل رسانیدی، سپس به همسرش تجاوز کردی. لایق سنگسار هستی (یعنی زنایی مرتکب شده‌ای از این رو باید سنگسار شوی) و هم چنین به خلیفه‌ابوبکر می گوید: او زنا کرده است، یا او را سنگسار کن یا او را به هلاکت برسان، یا این که او را خلع لباس کن.

خلیفه‌ابوبکر نیز از خالد پشتیبانی می کند و می گوید: خالد در عین این که اجتهاد کرده است، شاید اشتباهی نیز، مرتکب شده باشد. نه او را سنگسار می کنم و نه او را به قتل می رسانم. و نه شمشیری را که برای رضایت خدا بر کشیده است، از وی باز پس می گیرم.[623]

---

623 - برای اطلاعات تکمیلی به این منابع مراجعه شود: صحیح المسلم، کتاب الإيمان، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله. ابن اثیر: اسد الغابة في

مسلمانان خالد را با اوصافی چند می شناسند: از زمره‌ی اصحاب است، امام و راهنمای مسلمانان بوده است، مجاهدی شجاع و نستوه، و جهادگر فی سبیل الله است. اما وجدان انسان، در رابطه‌با چنین واقعه‌ای که‌همانا سلاخی کردن انسانی و تجاوز جنسی به زن او، سؤالات زیادی را در ذهن ایجاد می کند. چشمان خالد قاتل، در زمان سر بریدن انسانی، چگونه توانسته است زیبایی های زنی را درک کند؟ سر بریدن و فوران خون و جاری شدن خون از گردن یک انسان، و سپس قتل عام گروهی دیگر از مسلمانان در جلوی دیدگانش، در چنین شرایطی چگونه غریزه‌ی جنسی وی تحریک شده و به‌زنی تجاوز کند که خود وی در همان روز، دستور کشتن شوهرش را داده است؟ و پدیده‌ای طبیعی هم چون غریزه‌ی جنسی، در چه مرتبه‌ای از دین و ایمان و ایدئولوژی اسلامی جایی می گیرد؟ پس می توان چنین نتیجه‌گرفت که؛ خالد، شمشیر خدا! مطابق این مستندات، نزد ما به حاکمی ستمگر، و جلادی خونخوار، و مرد سالاری متجاوز به زنان و در عین حال اسیر کش از آب در آمد.

معرفة الصحابة، قسمت حرف(خ) خالد بن الوليد، قسمت حرف (م) مالك بن نويرة. حياة الصحابة، للكاندهلوی: قصة خالد بن الوليد ومالك بن نويرة. البداية والنهاية، ابن اثير. ج 1 فصل فی خبر مالك بن نويرة اليربوعی التميمی. ابن الحجر، العسقلانی: الإصابة فی تمييز الصحابة.ج3ص337. العقاد فی عبقرية الصديق، الصديق ابوبكر، محمد حسين هيكل.ص143. الامام السيد عبدالحسين شرالدين: النص والاجتهاد، ص93-103. وفيات الاعيان 14/6

دو: واقعه‌ی حرّه

اکنون می پردازیم به‌رویدادی تکان دهنده‌به نام واقعه‌ی حرّه، که‌تحقیقات عمیقی را می طلبد. چرا که ارتباط تنگاتنگی با جوانب مختلف فرهنگ شبه‌جزیره‌ی عربستان دارد، از آن جمله: تعقل عشیرتی، جنگ و ستیز و ویرانگری، قتل عام، اسیر کردن و غنیمت گرفتن، کینه و عداوت، رقابت در به دست آوردن قدرت، رو در رو شدن با خلیفه، و سرکوب مردم. از همه‌ی این ها مهمتر، مسئله‌ی سکس و بی بها کردن شخصیت اجتماعی زن می باشد، که‌موضوع اصلی بحث ماست برای اثبات این حقیقت که اسلام دین تجاوز به حقوق زنان است.

هرگونه‌تحقیق در مورد تاریخ اسلام، بدون بحث کردن در مورد این واقعه، خالی از خلاء و کمبود نمی تواند باشد. امیدوارم شخصی توانا، این وظیفه‌ی خطیر را به عهده‌بگیرد و تحقیق ویژه‌ای در این مورد انجام دهد. جریان این واقعه‌در منابع مختلفی ذکر شده است. ما نقل قول از کتاب "تاریخ الخلفاء" اثر مورخ مشهور جهان اسلام امام سیوطی،را مناسبتر می دانیم.

(به اختصار) یزید بن معاویه بن ابی سفیان، در سال 25 هجری به دنیا آمده است. یزید بعد از مرگ پدرش، یعنی معاویه‌که مؤسس امپراطوری اموی بوده است؛ در سال 60 هجری و در سن سی و پنج سالگی به عنوان خلیفه‌ی دوم حکومت انتخاب می شود. مردی بود درشت اندام، فربه و

دارای موهای بلند. اولین خلیفه‌ای بوده است که آشکارا دست به اعمال سکسی زده‌و مشروب خورده است. و نیز در پذیرایی کاخش، خنیاگران آواز خوانده و در تکیه‌اش موسیقی نواخته‌اند. سگ سیاه رنگی نیز داشته‌است که همیشه‌مشغول بازی با او بوده است.[624] به‌باور مورخان اسلامی دو تن اخلاق مسلمانان را ضایع کرده‌اند،که‌این خلیفه‌یکی از آن دو بوده است.[625] مشروبخوار، زنباره، زناکار و کاهل الصلاه بوده است. برخی از مسلمانان ساده‌لوح از این ترسیده‌اند که خدا، به خاطر بدرفتاری های این خلیفه، بر آن ها عذاب نازل کند.[626]

به‌همین علت و به‌خاطر برخی مسائل دیگر، که ارتباطی با موضوع ما ندارد، در سال 63 هـجری شخصی به نام عبدالله بن زبیر در شهر مکه علیه‌این خلیفه‌دست به شورش می زند. در منبر مساجد به طور صریح،

624 – از دیدگاه اسلامی، سیاه نمود شیطان است. صحیح مسلم کتاب الصلاۀ، باب، قدر ما یستر المصلی. حدیث265 صحیح البخاری: أبواب سترۀ المصلی. باب، استقبال الرجل صاحبه أو غیره فی صلاته وهو یصلی. حدیث489.

625 – نفر بعدی عمرو بن العاص است. سیوطی، تأریخ الخلفاء ص 180-182

626 – (والله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا أن یرمی بالحجارۀ من السماء! إنه رجل ینکح أمهات الأولاد و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاۀ). سیوطی، تأریخ الخلفاء، خلافۀ یزید بن معاویۀ بن أبی سفیان60ـ64هـ ص180-182. امام حسین فرزند خلیفه‌ی چهارم یعنی علی ابن ابیطالب، به دستور همین یزید سرش را بریده‌اند و سر وی را به عنواون هدیه‌ای داخل یک سینی به شام فرستاده‌اند تا خلیفه‌معاویه‌و دیگر مجاهدان نیز این پیروزی را ببینند.

خلافت یزید راانکار کرده، خود را خلیفه‌ی مسلمانان می خواند. این جریان ماهها به طول انجامید و باعث شد که افراد زیادی بویژه‌در میان ساکنان مکه‌و مدینه‌به‌او پیوسته‌و با وی بیعت نمایند.

هنگامی که این خبر به خلیفه یزید می رسد، لشکری بزرگ از مجاهدان خدا مجهز به‌انواع سلاح را به سویشان گسیل می دارد. این لشکر بزرگ قبل از رسیدن به مکه به شهر مدینه می روند و با ساکنان آن شهر، وارد جنگ می شوند. در یکی از محلات شهر مدینه به نام الحره، حوضچه‌ای از خون های ریخته شده‌درست می شود. پس از خونریزی هایی بسیار، شهر مدینه به دست مجاهدان خلیفه می افتد.

مسلمانان بارها عملیاتی از این دست و قتل عام هایی این چنین گسترده‌را انجام داده‌اند. برای مثال خود محمد در همان شهر مدینه، عملیات قتل عام علیه قبیله‌ی بنی قریظه‌انجام داده است، که در بخش سکس و محمد به آن اشاره‌شد. خلفای پس از وی نیز هرکدام به اشکال گوناگون علیه ملّت ها و اقوامی که دین اسلام را نپذیرفته بودند؛ این چنین فاجعه‌هایی را آفریده‌اند و با زور شمشیر آن ها را مسلمان کرده‌اند. از جمله‌در همین سال های اخیر (سال 1988 میلادی) بازماندگان همان خلفاء و یاران پیامبر، علیه ملّت کرد و با الهام از یکی از سوره‌های قرآن به نام انفال، عملیات نسل کشی را علیه ملّت کرد در کردستان تحت سیطره‌ی کشور عراق، انجام دادند و طی آن 182 هزار نفر از کودك و پیر و جوان و زن و مرد را زنده به گور کردند.

قتل عام های شهر مدینه از دردناکترین فجایعی است که در همان اوایل ظهور اسلام به وقوع پیوسته‌است. امام سیوطی چنین می گوید:

فأرسل إليهم جيشا كثيفا و أمرهم بقتالهم، ثم المسير إلى مكة لقتال ابن الزبير، فجاؤوا، وكانت وقعة الحرة، على باب طيبة، وما أدراك ما وقعة الحرة؟ ذكرها الحسن مرة فقال: والله ما كاد ينجوا منهم أحد، قتل فيها خلق من الصحابة رضي الله عنهم ومن غيرهم، ونهبت المدينة، وافتض فيه ألف عذراء. فإنا لله و إنا إليه راجعون!

یعنی: یزید لشکری مجهز به انواع سلاح ها را برای مقابله با آن ها فرستاد و دستور داد که‌با آن ها وارد جنگ شوند. سپس برای جنگ با عبدالله بن زبیر به مکه بروند. این بود که از دروازه‌ی (طیبه) (یکی از دروازه‌های شهر مدینه) داخل شهر شده‌و فاجعه حره به وقوع پیوست. تو چه دانی که فاجعه‌ی حره چه بوده است؟! زمانی الحسن در این باره گفته‌بود: به خدا سوگند،کم مانده بود که تمامی سکنه‌شهر قتل عام شوند. جمعیت زیادی از اصحاب و مردم کشته‌شدند. شهر را کاملاً غارت کردند. و بکارت هزاران دختر زائل شد.!

پس از انجام این خونریزی ها، لشکر روی به شهر مکه نهاد. عبدالله بن زبیر تا توان داشت جنگید. پس از این که پی برد در مقابل این لشکر بزرگ کاری از پیش نمی برد؛ برای نجات خویش، به خانه‌ی کعبه پناه برد. به خیال این که کسی جرأت نمی کند حرمت خانه‌ی کعبه را بشکند و آن را مقدس ترین مکان مسلمانان می دانست. اما بر خلاف پیشبینی هایش،

لشکریان به وی حمله‌ور گشته‌و زخمی شد. حتی خانه‌ی کعبه را با منجنیق آتش زدند.[627]

از این بیشتر به‌نقل این فاجعه نمی پردازیم. مطلب اساسی این است که‌از ازاله‌بکارت هزار دختر سخن رفته‌است. نمی توان چنین رویدادی را ارضای نیازهای جنسی یا هوسرانی و سکسبازی یا شبیخون و زنا یا ازدواج های دایم و موقت و متعه نامید. بلکه باید گفت که‌این تجاوز به‌زنان است توسط اسلامگرایان که‌چندین آیه‌قرآن به‌آن مشروعیت بخشیده‌اند. تا قبل از ظهور اسلام فجایعی این چنین گسترده‌مکتوب نشده است. جدای از قتل عام های بنی قریظه‌و بنی مصطلق و جنگ های ویرانگرانه‌ی شهر خیبر و چندین فاجعه‌دیگر، این فاجعه تجاوزکارانه، به بخشی از تاریخ ماندگار امپراطوری اسلامی تبدیل شد. و حالا بحث از سوزانیدن کعبه‌ی مسلمانان بماند، چون که خارج از بحث ماست.

نگاهی به آیات خونبار

مردان مسلمان طوری بار آمده‌اند که در قبال کشتار و بوی خون و ویرانگری، تنها عقل عشایری، توأم با شهوترانی، تعیین کننده‌رفتار آن ها باشد. طوری بار آمده‌اند که‌مدام در پی ارضای امیال جنسی خود باشند. ولی آیا می توان چنین قانون و قواعدی را سرلوحه‌ی زندگی امروزه

627 – سیوطی: تأریخ الخلفاء در همان صفحات.

بشریت قرار داد؟؟ بدون دقیق شدن در طرز تفکر و رفتار و اخلاق مؤمنان به اسلام، نمی توان رویدادهای تاریخ جنسی اسلام را به‌تصویر کشید. به همین منظور و برای پی بردن به صحت روی دادن چنین وقایع تأسفباری در تاریخ اسلام، لازم است بیشتر در ان ساختار اجتماعی به‌شدت عشایری، که‌خمیر مایه‌ی ظهور این دین را فراهم نمود، بالأخص زندگی خود پیامبر و اصحابش تأملی داشته باشیم. روشن است که اساس عقلیت اسلام بر ساختاری این گونه عشیرتی، بنیان نهاده‌شده است. همان آداب و رسوم ارتجاعی که در روح و روان مسلمانان ریشه‌دوانیده است. در این صورت می توان فجایع جهان اسلام را به خوبی درک کرد. مطابق مستنداتی که ارائه شد معلوم می شود که اسلامگرایان چه در اوائل ظهور اسلام، و چه در سده‌های بعد هنگام از دست دادن قدرت، خوار و ذلیل و هنگام در دست داشتن قدرت، کاملاً جلاد و خوانخوار بوده‌اند.

نزد مجاهدان اسلام دیدن انسانی در خون غلطان، به شرطی که خودش او را کشته باشد، با دیدن تصاویر شهوت انگیز و ارضاء کننده، یکسان است.

هشتمین همسر خلیفه‌ی سوم (عثمان بن عفان)، که نائله نام داشته‌است، بلند قد، فربه و دارای باسنی برجسته بوده است. زمانی که مجاهدان خدایی اطراف خانه‌ی این خلیفه را محاصره‌کردند و سپس آشکارا وی را به قتل رسانیدند؛ دست همسرش نائله، زخمی شده بود و ازآن خون جاری می شد. مؤرخان نوشته‌اند که نائله به خاطر به قتل رسیدن همسرش و درد انگشت قطع شده‌اش، به خود می پیچید و در اتاق به دور خود می گردید

و داد و فریاد و لابه می کرد. در این حال یکی از قاتلان خلیفه نگاهی به او می اندازد و می گوید: نگاه کنید.. نگاه.. باسنش را ببینید عجب باسنی دارد![628]

ادامه داستان معلوم است و احتیاج به تفسیر دیگری ندارد. مقتولی به خون خفته، همسر مقتول از شدت درد انگشت و داغ کشته شدن همسرش در حال گریه‌و زاری، اما غریزه‌ی جنسی و شهوترانی قاتلان، تمامی صفات انسانی آن ها را تحت الشعاع قرار داده، تا جایی که تأثیر مستقیمی بر نحوه‌ی تفکر و تصمیم گیری ها داشته‌است. مؤرخان در مورد تجاوز جنسی به نائله مطلبی مکتوب نکرده‌اند؛ اما نگاه شهوانی و دیدگاه جنسی آن ها در آن موقعیت حساس، که فقط توانسته‌اند باسن زنی عزیز مرده‌را ببینند؛ گویای هر واقعیتی است. بدیهی است که چنین طرز فکر و رفتارهایی از فرهنگ دیرین شبه جزیره‌ی عربستان و از پیشوایشان محمد، برایشان به ارث مانده است.

در مورد تصرف فزاره، امام مسلم از قول ابوایاس می نویسد: کسانی در آن جنگ کشته شدند، قربانی شدند. برخی هم به اسارت افتادند. زمانی که به مردم نگریستم، دیدم که در میان آن ها چند دختر نیز وجود دارد. از آن ترسیدم که اگر به بالای کوه برسند، فرار کنند. تیری به سویشان نشانه رفتم. زمانی که تیر مرا دیدند ایستادند. همه‌ی آن ها را بازگردانیدم و با

628 – برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی این واقعه‌مراجعه‌شود به: الخالدی: د. صلاح عبدالفتاح الخالدی، الخلفاء الراشدون. دار الکتب للنشر، الطبعة الثالثة 1999 ص209

خود آوردم. زنی در میان آن ها بود که از قبیله‌ی فزاره بود. دختری از زمره‌ی بهترین دختران عرب را با خود داشت. با خود آوردمشان تا به نزد ابوبکر رسیدیم. او نیز دختر را به من داد. (مثل این که، ابوبکرزن را برای خودش نگه داشته‌است.) زمانی که به شهر مدینه رسیدیم، هنوز لباس هایش را در نیاورده بودم(یعنی هنوز سکس یا همان تجاوز جنسی با وی انجام نداده بود.) که پیامبر خدا را دیدم. گفت: ای سلمه این زن را به من ببخشای. من نیز گفتم ای پیامبر خدا! به خدا سوگند دلم را برده‌و هنوز لباسش را نکنده‌ام. فردا نیز پیامبر را دوباره‌دیدم. گفت: ای سلمه، جان پدرت، آن زن را به من ببخشای. خدا از تو نگذرد. من نیز گفتم ای پیامبر! مال شما. قسم به خدا لباس هایش را هنوز در نیاورده‌ام. پیامبر نیز آن زن را گرفت و به مکان مخصوص خود فرستاد.

عمق فاجعه را ببینید! از طرفی زنی سرزمین و وطنش توسط اشغالگران مورد تجاوز قرار گرفته، ثروت و داراییش به یغما رفته، قبیله‌اش به خون کشیده‌شده و مادر و دختر به درد و غصه‌دچار آمده‌اند. و از طرف دیگر؛ فرمانده میدان جنگ(ابوبکر) همراه‌با یکی از اصحاب محمد، مادر و دختر را به درد فراق دچار کرده‌آن ها را میان خودشان تقسیم می کنند. سپس پیامبر با ترساندن صحابه از خدا، او را وادار می کند تا دختر را به وی ببخشاید. صحابه نیز در مورد لباس در نیاوردن و سکس و کام گرفتن از دختر سخن به میان می آورد.

برای فهم بهتر واقعیات، بهتر است که در میانه‌ی آیات قرآنی چرخی بزنیم تا ماهیت اسلام سرشار از جنگ و کشتار و خونریزی و تجاوز و تصرف ثروت و دارایی دیگران و هم چنین احکام مربوط به آن ها برایمان بهتر روشن شود. برای رسیدن به این هدف خوانشی داریم در آیات قرآنی:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.[۶۲۹]

و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.[۶۳۰]

با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و [وضع]قواعد و قوانین، مخصوص خدا شود. پس اگر تن در دادند، دشمنی جز بر ستمکاران روا نیست.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.[۶۳۱]

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند. یا بر دار آویخته[مصلوب] گردند. یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود(یعنی دست راست و پای چپ باهم، یا دست چپ و پای راست با هم)، یا از سطح

629 - البقرة244

630 - البقرة 193

631 - المائدة 33

زمین دور گردند(در هوا یا در چاه آویزان شوند. این سرافکندگی آنان در دنیاست و در آخرت نیز عذابی بزرگ خواهند داشت.

سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ.[۶۳۲]

به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس فراز گردن ها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.[۶۳۳]

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آن چه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند؛ و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.[۶۳۴]

---

632 - الأنفال 12

633 - التوبة 29

634 - النساء 74

پس باید کسانی که زندگی دنیا را با آخرت سودا می‌کنند، در راه خدا بجنگند و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا.[۶۳۵]

(ای محمد) پس در راه خدا پیکار کن واین وظیفه‌را به انجام برسان، و مؤمنان را به مبارزه برانگیز. آن دم که خداوند قدرت را از کافران بازستاند، نزدیک شده است، و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت‌تر است.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.[۶۳۶]

همانگونه که خودشان کافر شده‌اند، آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید، تا با هم برابر باشید. پس زنهار؛ از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند. پس اگر روی برتافتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یاوری برای خود مگیرید.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.[۶۳۷]

---

635 – النساء 84

636 – النساء 89

و شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند [آری خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند] و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید قطعاً خدا شنوای داناست.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.[۶۳۸]

و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب های آماده، بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد؛ بترسانید. و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.[۶۳۹]

637 – الأنفال 17

638 – الأنفال 60

639 – الأنفال 65

ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند. و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند چرا که آنان قومی هستند که نمی‌فهمند.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.[۶۴۰]

پس چون ماه‌های حرام (**ذو العقده، ذو الحجه، محرم، رجب**)سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید. و آنان را دستگیر کنید، و به محاصره درآورید. و در هر کمینگاهی، به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید. زیرا خدا آمرزنده مهربان است.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ.[۶۴۱]

با آنان بجنگید خدا آنان را به دست شما عذاب، و رسوایشان می‌کند، و شما را بر ایشان پیروزی می‌بخشد و دل های گروه مؤمنان را، خنک می‌گرداند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ.[۶۴۲]

---

640 – التوبة 5

641 – التوبة 14

ای پیامبر؛ با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ.[643]

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کردید گردن ها[یشان] را بزنید. تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید؛ پس [اسیران را] استوار در بند کشید، سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [و عوض از ایشان بگیرید]. تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است [دستور خدا] و اگر خدا می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید. ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ.[644]

پس سستی نورزید و [کافران را] به آشتی مخوانید [که] شما برترید و خدا با شماست. و از [ارزش] کارهایتان هرگز نخواهد کاست.

---

642 – التوبة 73

643 – محمد 4

644 – محمد 35

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ.[۶۴۵]

به زودی در دلهای کسانی که کفر ورزیده‌اند بیم خواهیم افکند زیرا بدون هیچ حقانیتی، چیزی را با خدا شریک گردانیده‌اند، و جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمگران چه بد [منزلگهی] است.

در احادیث موثق محمد نیز، آمده است:

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ.[۶۴۶]

بدانید که بهشت زیر سایه‌ی شمشیر است.

بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي.[۶۴۷]

من با تمامی علوم مبعوث شده‌ام. با تهدید و ارعاب موفقیت به دست آورده‌ام. در حالی که خوابیده بودم، کلید خزائن زمین را در دستان من گذاشتند.

645 - ال عمران 151

646- صحیح البخاری, کتاب الجهاد والسیر, باب, الجنة تحت بارقة السیوف. حدیث 2663

647- صحیح البخاری, کتاب الجهاد والسیر, باب, قول النبی صلی الله علیه وسلم نصرت بالرعب مسیرة. حدیث 2815

أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله. ويؤمنوا بي وبما جئت به. فإذا فعلوا ذلك عصموا منى دماءهم وأموالهم إلا بحقها. وحسابهم على الله.[۶۴۸]

مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا زمانی که گواهی دهند به این که، غیر الله هیچ خدایی نیست. هم چنین به خود و پیامم ایمان بیاورند. اگر چنین کردند ثروت و سامانشان تا روز قیامت از من حرام می شود. و حساب آن ها نیز با خدا است.

مطلب قابل تأمل این است که تمامی جنگ و خونریزیها به خاطر خدا و پیامبرش انجام می شود.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ.[۶۴۹]

[ای پیامبر] از تو در باره غنایم جنگی می‌پرسند. بگو غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده‌ی [او] دارد..

هم خدا و هم پیامبر شریک در این غنایم هستند:

وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ.[۶۵۰]

و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبرش است...

648 - صحيح مسلم كتاب الايمان، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله. حديث34

649 - الانفال 1

650 - الانفال 41

وجود آیاتی از این دست در قرآن، این حقیقت را آشکار می سازد که به جای این که تصوری از شخصی پیامبرمنش داشته باشیم، تصویری از یک سپه‌سالار در میادین جنگ و یا پادشاهی مقتدر، در اذهان تداعی می شود که در یک آن هم میل به شهوترانی و هم میل به در خون غلطانیدن مردم دارد. از این رو ذهنیتی که از اسلام در ذهن متبادر می شود، منعکس کننده‌ی خواستها و امیال مرد است و بس. قدرت برای مرد، اقتصاد در دست مرد و ارضای نیازهای جنسی هم مختص به مردان. و اهمیتی مضاعف به این سه‌رکن داده شده است. ارضای نیازهای جنسی مرد و توجه به نیازهای او و به‌تبع آن پایمال کردن کرامت زنان، بر اساس همین طرز فکر شکل گرفته است. با وجود چنین آیاتی، نباید بر محمد و خالد و سایر مجاهدان اسلام خرده‌گرفت. چون که تحت لوای دین و قوانین آسمانیش برای جلب رضایت خداوندشان، و برای گسترش قدرت خود، دست به جنایت هایی هم چون قتل عام و تجاوز جنسی به زنان زده‌اند.

هر انسانی دارای میل جنسی است و حق بر آورده‌کردن نیازها را نیز دارد. اما قتل و خونریزی و تجاوزهای جنسی که‌پیشوای مسلمانان و علمای دیگر دین اسلام مرتکب شده‌اند (مثلا: اعمال ناروای اشخاصی مانند محمد، به عنوان‌پیامبر، در حق زنانی هم چون ریحانه، صفیه‌و جویره، عمر هم چون خلیفه‌ی مسلمانان، در حق عاتکه بنت زید، خالد نیز هم چون صحابه‌ای، در حق لیلا همسر مالک، و مردان دیگر جامعه‌ی اسلامی، هر یک به شیوه‌های گوناگون، از جمله مؤمنان مجاهد در حق برده‌و کنیز و

زنان اسیر شده، مرتکب جنایت شده‌اند)، را نمی توان انحراف جنسی قلمداد کرد. بلکه تمامی این وقایع، نشأت گرفته از خرده فرهنگ های اجتماعی قبل از ظهور اسلام می باشند که بعدها همچون پدیده‌ای اجتماعی و قوانینی نیکو و مورد پسند وارد اسلام شده‌اند. ارزش و اهمیتی که اسلام به مردان خدایی و نیروی جنسی و شهوترانی آن ها داده است، نشان از طرز تفکر عشایری شبه جزیره‌ی عربستان در قبل از ظهور اسلام دارد. در آن فرهنگ هر مردی که توانایی زیادی در ارضای نیازهای جنسی خویش نداشته‌است، از ارج و ارزش اجتماعی برخوردار نبوده است. سکس و اقتصاد و قدرت همراه با شهامت و غیرت، ارزش مضاعفی به زندگی اجتماعی مرد بخشیده‌است. اهمیت دادن به توانایی های جنسی مرد یکی از ابعاد مهم تفکر مسلمانان است.

این فرهنگ و احکام آن، که‌در این نوشته‌دیدید، همان قوانین و احکامی هستند که مسلمانان می خواهند آن را برای تمامی مردم جهان صادر و بر زندگی بشریت و مردمان آگاه و عاقل غالب کنند. وقایع تاریخ اسلام درست همانند افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن و قدیمی هزاران سال قبل است که در جوامع ابتدایی روی داده است. اگر به فیلمی سینمایی تبدیل شوند، فیلمی خواهد بود لبریز از پایمال کردن کرامت انسانی انسان ها بالأخص کرامت زنان.

فصل هفتـم

باب اول

سکس و متعه

شیوه‌های نهانی خود فروشی در اسلام

مادام که دین و مذهب در جامعه‌حاکم باشد، قشر زنان هم چنان دچار آسیب هایی هم چون سرکوب و قربانی خواهند بود.

گرچه غریزه‌ی جنسی انسان پدیده‌ای طبیعی است، ولـی عوامـل طبیعـی، آب و هوای هـر منطقـه و هـم چنـین آداب و رسـوم و فرهنـگ اجتمـاعی ساکنین آن جامعه، از عوامل اصـلی تقویـت کننـده‌و یـا سـرکوبگر نیـروی جنسی افراد می باشد.

با توجه به مطالبی که در بخش های قبل آمد، در شریعت اسلام، سـراپای اندام زن منفذ، ننگ و مایه‌ی سرافکندگی و عامل ضربه‌زدن به‌شرف است. از اینرو مردان مسلمان، برای سرپوش گذاشتن بـر ایـن همـه‌جوانـب منفـی! جسم زن را حرام کرده، زیر پوششی به نام حجاب پنهان کردند. به‌صورتی که غیر از یک چشم، هیچ جایی از بـدن وی، دیـده نـشود. در نتیجـه‌زن از دیدگاه اسلام حافظ شرف و مایه‌ی مباهات و ارزش اجتماعی مرد قلمـداد می شود. احکام اسلامی تمامی دروازه‌ها را بـر روی نیازهـا و آزادی هـای

زن قفل کرده کلید آن رابه مرد سپرد، تا هـر زمـان و در هـر جـایی مطـابق آرزوی خویش، از آن بهره‌برداری نماید.

هرگاه شخصی آگاه به‌اصول حقوق بشر بخواهد در میـان متـون اسـلامی نشانی از اشاره به حقوق انسانی زن بجوید، غیـر از چنـد مـتن مـبهم چیـزی نخواهد یافت که در آن به حقوق اساسی زنان اشـاره‌ای شـده‌باشـد. فقـدان چنین احکامی در مـورد منـافع و حقـوق اولیـه‌ی زنـان، شـرایطی را فـراهم ساخته‌است، تا مسلمانان به جای ایـن کـه علنـاً و آشـکارا و از راه صـحیح، اعمال جنسی را انجام دهند؛ به صورت مخفیانه و از راه های انحرافی دست به چنین کارهـایی بزننـد. در ایـن میـان، متـضرر اصـلی در قبـال اشـتباهات مردان، زنان بوده‌اند؛ که همواره استثمار شده‌اند.

اسلام در ابتدای ظهورش کوشش می کرد تـا مـسأله جنـسی را در نطفـه خفه نماید. ولی از آنجا که این امـر موافـق طبـع و امیـال مـردان آن منطقـه نبود، نه تنها در میان عامه‌ی مردم، بلکه‌در میـان شخـصیت هـای برجـسته‌ی منطقـه نیـز نتوانـست اثرگـذار باشـد. عـرف معمـول زنـدگی اجتمـاعی شبه‌جزیره‌ی عربستان به گونه‌ای بود که مـردم بـه آسـانی نمـی توانـستند از آداب و سنن و عقلیت عشیره‌ای قبـل از ظهـور اسـلام، کـه در منطقـه‌رواج داشت، دست بردارند و یک شَبه رَه صدساله بپیمایند. خـود محمـد نیـز بـه خاطر این که، از چنین عرفی تأثیرپذیر بوده است، هم چون قهرمان و نقش آفرین دنیای اسلام به حساب می آیـد و پـس از وی، خلفـاء و یـارانش بـه

عنوان الگوهای راستین تاریخ، چه در قبال پیامبر و چه در قبال خدایشان تبدیل شده‌اند.[651]

تنها چیزی که منطق دنیای معاصر از دین اسلام انتظار دارد، همانا حرام کردن پدیده‌ی تن فروشی است. گرچه این امر در ظاهر حرام شده است و اندیشمندان اسلامی نیز ادعا دارند که تن فروشی به هر شیوه‌ی ممکن حرام است؛ اما جالب اینجاست که تن فروشی نه تنها حرام نشده است، بلکه برای انجام آن راه و روش هایی ایجاد کرده‌اند تا جایی که آیاتی در خود قرآن به‌آن اختصاص داده‌شده است. با ظهور اسلام تنها تغییری که در امر تن فروشی ایجاد شد، تغییر نام آن بود. قبل از ظهور اسلام این پدیده را با نام (البغاء) می شناختند. اما در اسلام نام های دیگری یافت برای نمونه: (متعة المؤقتة، زواج المؤقت، متعة النساء) به معانی کام گرفتن آنی، ازدواج موقت، یا لذت بردن از زنان.

تن فروشی در فاحشه‌خانه‌های جهان بدین شیوه صورت می گیرد: مردی نزد یکی از زنان تن فروش می رود و از وی می خواهد برای اندك زمانی هم که شده،با وی همخوابگی نماید بلکه نیروی شهوانیش فروکش نماید. زن تن فروش؛ در مقابل گرفتن مقداری پول یا هر چیز ارزشمند دیگری، با آن مرد قرار داد می بندد و برای به انجام رسانیدن عمل جنسی به مکانی مخصوص می روند. بعد از اتمام جماع و همخوابگی، از طرف مرد، مبلغ

651 - برای یافتن اطلاعات جامع تر درباره‌ی پیامبر، مجموعه‌ای از مستندات را در بخش "سکس و محمد در میانه‌ی پیامبری و انسان بودن" ذکر شده است.

این عمل به زن داده می شود و از همدیگر جدا می شوند. هر زمانی که دوباره نیروی شهوانی بر مرد، غالب آمد می تواند برای تکرار عمل خود به همان مکان و پیش همان زن یا زنانی دیگر رود، و نیاز خود را برآورده‌سازد. از طرف دیگر، زنی که برای مدتی توانسته‌بود نیروی شهوانی آن مرد را فرونشاند و در مقابل کار خود دستمزدی دریافت کرده بود، هم چنان منتظر همان مرد یا مردان دیگری است تا به همان شیوه قرارداد ببندند و عمل جنسی را دوباره‌و صدباره نمایند.

در جوامع اسلامی، طبقاتی و عقب مانده‌در بیشتر موارد عموماً فروشنده زنانند و مردان به سبب داشتن سرمایه و قدرت فیزیکی خود، خریدار هستند. رسم کلاسیکی تن فروشی نیز به گونه‌ای معمول بوده است که مرد به سبب دادن اجرت به شیوه‌ای فاعل باشد و زن نیز به واسطه‌ی فروشندگیش، حالت مفعول گونه داشته باشد.

به سبب این که این پدیده‌گستردگی زیادی را در افکار مسلمانان، به خود اختصاص داده است و یکی از نکته‌های مورد بحث و جدل برانگیز بوده است، در اینجا سعی بر آن شده است که به گونه‌ای عمقی و با موشکافی، ابعاد این مسأله را تحلیل نماییم.

انواع متعه در اسلام

به‌طور کلی متعه عبارت است از به سر بردن ساعاتی خوش. اما به سبب گستردگی زبان عربی این کلمه نیز معانی زیادی به خود گرفته‌است. می توان این کلمه را برای حالت های گوناگون بکار برد. در قرآن به شیوه‌های

گوناگون این کلمه را بکار برده‌اند.[652] و از آن معانی گوناگونی را استنباط کرده‌اند مانند: توصیفی برای لوکس بودن و زیبایی کالا[653]، وفور[654]، اندك زمان کامرانی،[655] نفقه،[656] ستاندن و دادن به مثابه‌ی وظیفه‌ای شرعی[657] و سرانجام کام گرفتن[658] که این معنی آخری مخصوص سکس و انجام عمل جنسی است.

متعه در میان متون اسلامی به دو نوع مخصوص تقسیم می شود که عبارتند از: متعه‌ی‌حج و متعه‌ی زن.

نوع اول: متعه‌ی‌حج

حج، یکی از آداب باستانی بسیاری از ادیان بوده است. نه تنها در شبه جزیره‌ی عربستان، بلکه جوامع مذهبی باستانی نیز، اجرای این آیین مرسوم بوده است. پیروان هر دینی سالی یک بار در مکان مخصوصی با هم اجتماع کرده‌اند. در آنجا از اعمال خود اظهار پشیمانی نموده، و از خدای خویش طلب مغفرت و بخشش کرده‌اند و با خدای خود عهد بسته‌اند تا زمانی که در قید حیات هستند، وظایف دینی خود را به بهترین شیوه انجام

652 - برای مثال(المتعۀ، متاع، متعنا، متعتم، استمتعتم، متعوهن)

653 - (متاع الحیاۀ الدنیا). القصص 60

654 - (مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَۀِ) المائدۀ96

655 - (فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً) البقره126 هم چنین (وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ)هود48

656 - (وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ) البقره 241

657 - (وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ) البقره236.

658 - (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) النساء24

دهند. این آداب از دو هزار سال قبل از میلاد ظهور یافته‌است.[659] جوامع مناطق تبت در کشور چین با چنین پدیده‌ای آشنایی دارند. کشورهای هندوستان و پاکستان و ایران نیز از آن بی بهره نمانده‌اند. این پدیده‌ی تاریخی از طریق بازرگانی و توسط تجار از هندوستان و یمن به شبه جزیره‌ی عربستان راه یافته‌است. اگرچه در برخی از نقاط آفریقا، معابد زیادی وجود داشته است، مانند معابد مشهور مصر، ولی به همان شیوه‌ای که در دنیا رواج داشته است، آداب حج را در آن ها به جای نیاورده‌اند. ادیان مختلف، به شیوه‌های گوناگون، از طواف یک سنگ، درخت، حیوان، یا غار گرفته تا طواف خانه یا معبدی بزرگ، مناسک حج را به جای آورده‌اند.

سه هزار سال قبل از میلاد، در هندوستان، هزاران معبد هر کدام به کعبه‌ای تبدیل شده بودند، به طوری که هر جامعه برای خود، معبد و کعبه‌ای مخصوص به خود داشته‌اند. پس از طی دوران های متمادی، کم کم کعبه‌های هندی رو به افول گذاشتند، به طوری که دریای هند[منظور رود گنگ است] به کعبه‌ی اصلی و مکان حجاج تبدیل شد. سالانه میلیون ها هندی به منظور انجام حج، خود را در آب دریا شستشو می دهند.[660]

659 - برای یافتن اطلاعات جامع تر در این باره، به یکی دیگر از تحقیقات نویسنده،به نام "دروازه‌های دین در میانه‌ی آسمان و زمین" جلد اول، مراجعه‌شود.
660. همان منبع قبلی

شبه جزیره‌ی عربستان نیز، قبل از ظهور اسلام تعداد بیست و سه کعبه داشته است. به سبب قدمت و شرایط طبیعی و دلایلی دیگر؛ بسیاری از این کعبه‌ها ویران شده‌اند و اثری از آن ها به جای نمانده است. آخرین کعبه‌ی به جای مانده(ذی الخلفه) نام داشت در کشور یمن که در جریان فاجعه‌ای خونبار، به دست (جریر بن عبدالله الجبلی) ویران شده است.[661] اکنون تنها کعبه‌ی به جای مانده کعبه‌ی (شامیه) است که در شهر مکه واقع در کشور عربستان سعودی بر جای مانده است. این کعبه بعد از ظهور اسلام به یکی از مکان های مقدس برای حاجیان مسلمان تبدیل شده است.

در تمامی معابد جهان، توتم هایی وجود داشته است که پیروان آن دین به منظور عبادت و اظهار بندگی به آن روی آورده‌اند. شکل و شمایل این توتم ها نیز گوناگون بوده‌اند. غالباً عروسک، سنگ یا تصویری کنده کاری شده بوده است. در کعبه‌ی شامیه نیز سنگی سیاه وجود دارد. اما معلوم نیست این سنگ سیاه چگونه از آن بیابان سر در آورده است. مسلمانان بدون هیچ دلیل و مدرکی ادعا دارند که از بهشت آمده است. اما نمی گویند که چگونه آمده است. ولی تحقیقات علمی ثابت کرده است که، چنین سنگی در بسیاری از مناطق جهان یافت شده است. برای مثال در شهر هولیر در کردستان زیر سلطه‌ی کشور عراق، سنگی به همان شیوه‌و هم چون همان سنگ، با همان رنگ سیاه وجود دارد. صرفاً جهت روشن نشدن واقعیات، مسلمانان اجازه‌نمی دهند که باستان شناسان تحقیقاتی در

۶۶۱ – العقیلی، ص 445

این مورد انجام دهند. تازه خرافات زیادی را برای این سنگ درست کرده‌اند. مؤرخی اسلامی با تکیه‌به افسانه‌ها این گونه در مورد این سنگ نوشته است: این سنگ ابتدا کاملاً سفید بوده است اما از شدت شرم از حیض زنان، چنین رویش سیاه گشته‌است.[662] این نظریه هم به افسانه‌های قبل از اسلام بر می گردد که سر زبان ها بوده است. در یکی از افسانه‌ها بیان شده است که؛ حیض زنانه همچو تولدی دوباره، مقدس است و اگر در کوه عرفات خون حیض زنان را، با روح خدا و اسپرم های مرد مخلوط کنند؛ سبب پیدایش روحی تازه برای نوزاد خواهد شد.[663]

معماری ساخت کعبه‌و کارهای مربوط به ادای حج، از بین النهرین و اطراف آن رو به مکه نهاده است. مؤرخان اذعان داشته‌اند که شخصی به نام (عمرو بن لحي الخزاعي) در طی سفری به شام، در آنجا دیده است که مردم خدایی هم چون مجسمه را همانند الهه‌ای برای خود قرار داده‌اند و مشغول پرستش آنند. او نیز با خودش سه‌مجسمه به نام های (أساف)و (نائلة)و (هبل) را به مکه می برد. در برخی منابع دیگر نیز، نوشته‌شده است که تنها یک بت به نام هُبل با خود آورده است.[664]

هر کدام از این بت ها جایگاه مخصوصی داشته‌اند. هُبل به منزله خدای اصلی در درون کعبه، اساف به منزله‌ی خدایی نرینه در بلندای کوه‌صفا، و

---

۶۶۲ – السیسلی،. ص 791

۶۶۳ – السیسلی، ص 677

664 – سيرة ابن هشام, الجزء الأول, صفحة: جلب الأصنام من الشام إلى مكة

نائله به منزله‌ی خدایی مادینه، در بلندای کوه مروه قرار داشت. با گذشت سال های متمادی افسانه‌های گوناگونی در مورد آنها نقل کرده‌اند. بارزترین این افسانه‌ها از کشور یمن سر در آورده است. افسانه بدین گونه است که: اساف و نائله دو شخص حقیقی و عاشق هم بودند. این دو عاشق و دلداده در داخل خانه‌ی کعبه سکس کرده‌اند. اما به خاطر دوستی و خاطرخواهی پاک و مقدسشان، خدا اراده کرده است که این دو از بین نروند. سپس خدا آن ها را به شکل سنگ در آورد، اساف را در صفا و نائله را در مروه گذاشت تا مدام در جلوی دیدگان هم بنشینند و حکایت دوستی خود را بازگو کنند تا از یادها فراموش نشوند.[665] در سیره‌ی ابن هشام نیز آمده است که، اساف پسر بغی و نائله دختر دیکی بوده است، این ها در داخل کعبه سکس کرده‌اند از این رو به سنگ تبدیل شده‌اند.[666] و این گونه افسانه به مُلک کعبه در آمد و کعبه هم به مکانی متبرک تبدیل شد. هر کسی که به صفا می رفت می بایست به مروه هم سر بزند تا از نزدیک اساف و نائله را ببیند و عشق پاکشان را لمس کند. رفت و آمد و زیارت این دو فزونی یافت تا جایی که، به هفت مرتبه رسید.[667]

---

۶۶۵ - العقیلی، ص 470-481

666 - سیرۀ ابن هشام , الجزء الأول, صفحۀ: إساف ونائلۀ وحدیث عائشۀ عنهما

۶۶۷ - العقیلی. ص 499

مؤرخان اسلامی اساف و نائله را به آدم و حوا تشبیه‌کـردهانـد.[668] و ایـن نظریه‌را به افسانه‌ای قدیمی تر ربط دادند. داسـتان آدم و حـوا را نیـز بـدین گونه نقل کرده‌اند: زمانی که آدم و حوا را از آسمان به زمین نـزول دادنـد، آدم در صفا و حوا در مروه ساکن شد و در کـوه‌عرفـات بـه همـدیگر مـی رسند و با هم جماع می کنند.

بر طبق افسانه‌ای دیگر، هفـت بـار رفـت و آمـد میـان صـفا و مـروه را بـه هاجر، همان کنیـز ابـراهیم نبـی و مـادر اسـماعیل نـسبت داده‌انـد [669]، کـه منطقی تر به نظر می رسد. قـسمت هـایی از ایـن داسـتان را در فـصل اول کتاب آورده‌ایم و این واقعه را صحیح تر می دانیم.

کلمه‌ی عرفات نیز از (عَ رَ فَ) ریشه‌می گیرد. ایـن کـوه جـزء سلـسله کوه‌های مرتفع است. و یگانه کوهیست که به نام سلسله‌جبال شـناخته شـده است. کلمه‌ی عرفه‌در تورات به معنای اعمال جنسی یا جماع آمده است به طوری که از شب هنگام تا سپیده‌دمان طـول بکـشد. در موقـع حـج کـردن ایستادن بر روی کوه عرفات یکی از ارکان و جزء مراسم حج می باشد که بایستی ادا شود. پیش از اسـلام حجـاج زن و مـرد بـه‌صـورت مختلط و در دسته‌های گوناگون شبی را روی این کوه بـه‌سـر بـرده‌انـد. زنـان و مـردان

---

۶۶۸ – السیسلی، ص 687

669 – هم چنان که در بخش های قبلی به آن ها اشاره‌شد.

صرفاً به خاطر رضایت خدا، یا برای شفا یافتن از بیماری و یا برای بچه‌دار شدن، سکس می کرده‌اند.[670]

قبل از ظهور دین اسلام، طواف خانه‌ی کعبه‌و تردد میان صفا و مروه‌یکی از سنن فرهنگی و بسیار مقدسی بوده که از گذشتگان برایشان مانده بود. هر سال یک بار ساکنان مناطق دور و نزدیک رو به خانه‌ی کعبه نهاده و طواف کعبه را به جای آورده‌اند. بیشتر وقتها تمامی زنان و مردان لباسهایشان را از تن در آورده‌اند و و لخت و عریان به دور کعبه گردش کرده‌اند. بعد از ظهور اسلام، به خاطر سود اقتصادی حاصل از مراسم حج برای ساکنان مکه، برگزاری مراسم حج نه تنها نابود نشد بلکه؛ هم چنان باقی ماند و شاخ و برگ هایی هم بر آن افزودند و عملاً این آداب گسترش بیشتری یافت.

در ابتدای امر، داستان های مربوط به حج همراه با آداب خاص صفا و مروه‌کردن که ارتباطی تنگاتنگ با افسانه و خرافات داشت، به خاطر تأثیرات دینی مورد پسند واقع شدند. برای مثال؛ تردد میان صفا و مروه مطابق افسانه‌های کهن، همان طور که اشاره‌شد، با مسأله‌ی سکس ارتباط داشته است. و مطابق افسانه‌ای قرآنی به سرگردانی و مطرود شدن زنی به نام هاجر مربوط شده است. این زن بارها به امید یافتن آب و غذایی اندک، ما بین صفا و مروه‌رفت و آمد کرده است. بعدها دین اسلام این آمد و شدن های هاجر را به عنوان یکی از ارکان حج به حساب آورد و مسلمانان

---

۶۷۰ – العقیلی ص498

در زمان ادای فريضه‌ی حج، بايد اين آداب کهن را از نـو احيـاء کننـد. در اينجا می توان گفت که؛ با تکيه بر اعتقادات دينی، خرافه‌ای به نـام صـفا و مروه تبديل به مراسمی شايسته شد.

در اسلام نه تنها اين پديده بلکه بسياری از آداب دينی ديگر، که با حج و کعبه ارتباط دارند، با تغييراتی جزيی، هم چنان ماندگار شده‌اند. برای مثال: حجاج قبل از ظهور اسلام بدين گونه بت ها را وصف کرده‌اند:

((لبيك اللهم لبيك، لبيك لاشريك لك لبيك، الا شريك هو لك، تملكـه ومـا ملك))[671]

با ظهور اسلام بدين گونه تغيير يافت:

لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمـة لـك والملـك لا شريك لك.[672]

سنگ سياه معروف به حجر الأسـود کـه مقـدس بـه حـساب مـی آمـد و حجاج بر آن بوسه‌می زدند، بعد از ظهور اسلام، نيز هم چنان مقـدس بـاقی ماند و تا به امروز اين قداست را يـدك مـی کـشد. حتـی خـود محمـد نيـز بسياری از اوقات آن را بوسيده است. اما کسی هم چـون عمـر بـن خطـاب خليفه‌ی دوم مسلمانان با ديده‌ی مشکوك و گمـان برانگيـز بـه ايـن سـنگ نگريسته،و از بهشت آمدن اين سنگ را مشکوك دانـسته اسـت. و هميـشه

---

671 **بڕوانە کتێبی (خوێندنەوەیەکی ڕەخنەگرانە بۆ ئیسلام القراءة النقدية للاسلام) نوسينی د. كامل النجار، وەرگێڕنی مەريوان هەڵەبجەيی، پێداچوونەوەی مەحمود محمد عوسمان. لەم بارەيەوە زۆر بابەتی ديكە هەيە.**

672 صحيح البخاري: كتاب الحج، باب التلبية. حديث1474

مثل یک سنگ عادی با آن برخورد کرده است. روزی کنار آن سنگ سیاه می رود آن را می بوسد و می گوید: من کاملاً واقفم به این که، تو چیزی به غیر از یک تکه‌سنگ نیستی، نه‌فایده‌ای داری و نه زیانی، اما اگر خود با چشم خویش نمی دیدم که محمد تو را بوسیده است، هرگز تو را نمی بوسیدم.[673]

آیه‌ای که تردد ما بین صفا و مروه‌را به شعاری پسندیده در آورد، همین آیه است:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.[674]

در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست. پس هر که خانه [خدا] را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد، و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست.

در همان دوران محمد، که هنوز خود محمد در قید حیات بوده است، جمعی از مسلمانان با دیدی منطقی به این مسأله فکر کرده‌اند که سعی مابین صفا و مروه، آدابی ارتجاعی است و مربوط به عهد جاهلیت است. امام بخاری واقعه‌ای را در این باره به ثبت رسانیده است:

673 – عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ فَقَالَ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. صحيح البخاری، کتاب الحج، باب ما ذکر فی الحجر الأسود. حديث1520

۶۷۴ – البقره 158

أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَكُنْتُمْ تَكْرَهُونَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ.؟ قَالَ نَعَمْ، لِآن ها كَانَتْ مِنْ شَعَائِرِ الْجَاهِلِيَّةِ.[675]

عاصم روایت کرده است و به أنس بن مالك گفته‌است: آیا شما از تردد ما بین صفا و مروه‌تنفر داشته‌اید؟ (أنس در جواب گفته‌است): بلی، زیرا از شعائر دوران جاهلیت بوده است.

با وجود این که مسلمانان کاملاً واقف بوده‌اند به این که این کار تنها عملیست مربوط به دوران جاهلیت، اما اسلام با استفاده‌از آیه‌ی 158 سوره‌ی گاو(بقره)، از آن به عنوان کاری شایسته‌نام برده است.

محمد در مرحله‌ای دیگر، حج و عمره‌را بر افراد غیرمسلمان حرام و آن را مراسمی اسلامی و مختص به مسلمانان اعلام کرد. در طی فرمانی این جمله‌را بیان کرده است:

أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ.[676]

از سال بعد هیچ کدام از مشرکان حق ادای حج را ندارند و کسی نیز حق ندارد با بدن عریان، به طواف کعبه بپردازد.

عریان بودن حاجیان به سبک و سیاق قبل که به دور کعبه گردش می کردند، از بین رفت. دستور داده شد که با پارچه‌ای خود را بپوشانند.[677]

675 – صحیح البخاری: كتاب النكاح، باب ما جاء فی السعی بین الصفا والمروة. 1565

676 – أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. صحیح البخاری: كتاب الحج، باب لا يطوف بالبيت عريان ولا يحج مشرك.1543

هم چنین آیه‌ای که آشکارا از عمره و تمتع بحث کرده است و موجب ماندگاری این آداب کهن در دین اسلام گشت، آیه‌ی زیر است:

وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.[678]

برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید و اگر [به علت موانعی] بازداشته شدید؛ آن چه از قربانی میسر است [قربانی کنید] و تا قربانی به قربانگاه نرسیده، سر خود را نتراشید و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد [و ناچار شود در احرام سر بتراشد] به کفاره [آن باید] روزه‌ای بدارد، یا صدقه‌ای دهد، یا قربانی بکند، و چون ایمنی یافت، پس باید متعه‌ی عمره انجام دهد و به حج پردازد [باید] آن چه از قربانی میسر است، [قربانی کند] و آن کس که [قربانی] نیافت، [باید] در هنگام حج سه روز،

677 - أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنْ الثِّيَابِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَلْبَسُ الْقُمُصَ وَلَا الْعَمَائِمَ وَلَا السَّرَاوِيلَاتِ وَلَا الْبَرَانِسَ وَلَا الْخِفَافَ إِلَّا أَحَدٌ لَا يَجِدُ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ وَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنْ الْكَعْبَيْنِ وَلَا تَلْبَسُوا مِنْ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ الزَّعْفَرَانُ أَوْ وَرْسٌ. صحيح البخاری: كتاب الحج، باب ما لا يلبس المحرم من الثياب.1468

۶۷۸ - البقره 196

روزه [بدارد]. و چون برگشتید، هفت [روز دیگر روزه بدارید] این ده [روز]، تمام است. این [حج تمتع] برای کسی است که اهل مسجد الحرام [=مکه] نباشد، و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

تقدس، ماندگاری و اشاعه‌یافتن چنین پدیده‌هایی ارتجاعی، معنایی متافیزیکی به فرهنگ اسلام بخشیده است به‌طوری که به‌پدیده‌ای غیر علمی تبدیل شده است. حجاج کعبه قبل از ظهور اسلام، غیر از ترددهایی بی معنی مابین صفا و مروه، با زنان نیز رابطه‌ی جنسی بر قرار می کردند. منطق حکم می کند که اسلام با ظهور خود به‌عنوان یک دین‌نوین در آن زمان، چنین سنتهایی را براندازد، اما درست برعکس، آنها را هم چنان نگه‌داشت. دلایل ما در این مورد عبارتند از: اول اینکه، هیچ کدام از متون اصیل اسلامی، حالا چه قرآن یا احادیث؛ متعه‌ی حج را تحریم نکرده‌اند. متعه‌ی حج بدین معنی است که حاجیان زن و مرد برای مدتی معین خود را به عقد همدیگر درآورده، همخوابگی کرده‌سپس از هم جدا می شدند. برخی احادیث مبهم وجود دارند که به ادامه‌این کار،اشاره دارند. هنگامی که محمد به شهر مکه می رسید، به اصحاب امر می کرد خانه‌کعبه را طواف کنند، سعی بین صفا و مروه‌را انجام دهند، حرام شده‌ها را بر خود حلال کنند و سر خود را بتراشند یا موهایشان را کوتاه کنند.[679]

---

۶۷۹ – لمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ يَحِلُّوا وَيَحْلِقُوا أَوْ يُقَصِّرُوا. صحيح البخاری: کتاب الحج، باب تقصير المتمتع بعد العمرة.1644

از حلال کردن حرام شده‌ها بر خود، می توان معانی و تعابیر گوناگونی را استنباط نمود، که اولین و بارزترین معنی آن مربوط به سکس و ارضای غریزه‌ی جنسی می باشد. با آمدن اسلام تنها تغییر بارزی که در این سناریو به وجود آمد، به عقد و نکاح در آوردن زنان بود.

بهترین دلیل برای اثبات این مدعا و این که ثابت شود که در هنگام حج، متعه‌ی زنان حلال بوده است، روایتی است که‌امام اعظم مسلمانان، جلال الدین السیوطی نقل کرده است:

عن جابر قال: كثرت القالة من الناس، فخرجنا حجاجا حتى إذا لم يكن بيننا وبين أن نحل إلا ليال قلائل أمرنا بالإحلال، فقلنا: أيروح أحدنا إلى عرفة وفرجه يقطر منيا؟ فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام خطيبا فقال "أبالله تعلموني أيها الناس، فأنا والله أعلمكم بالله وأتقاكم له.[680]

از جابر نقل شده است: درباره‌ی این موضوع در بین مردم شایعات زیادی بر سر زبان ها بود. ما نیز که برای ادای حج رفته‌بودیم تنها چند شبی مانده بود تا به حلال های خودمان برسیم. (یعنی شب بعد به‌آغوش زنانشان باز می گشتند) پیامبر دستور داد که؛ حرام ها را حلال کنیم. گفتیم: آیا این بدان معنیست که‌کسی از میان ما به عرفه‌رود و منی از آلتش سرازیر شود؟ این گفتار ما به گوش پیامبر رسید. او نیز در طی خطبه‌ای گفت: آیا شما مرا به اوامر خدایی، راهنمایی می کنید؟ به خدا سوگند که از همه‌ی شما بهتر اوامر او را در می یابم و از همه شما نیز باتقواترم.

680 – السیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور.. درباره‌ی آیه‌ی، 24 النساء

اما دلیل دوم: این فساد جنسی از نظر عمر بن خطاب پدیده‌ای مذموم بودهاست، از این رو در زمان خلافت خویش آن را حرام کرده است. مؤرخان نقل کرده‌اند که؛ در میان مسلمانان، دو گروه مخالف هم وجود داشتند، گروهی از آن جانبداری می کردند و گروهی دیگر آن را مذموم می دانستند، در نتیجه‌حرام شده است. برای اثبات این ادعا روایتی را در این زمینه نقل می کنیم:

كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِالْمُتْعَةِ وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنْهَا قَالَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ عَلَى يَدَيَّ دَارَ الْحَدِيثُ تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ يُحِلُّ لِرَسُولِهِ مَا شَاءَ بِمَا شَاءَ وَإِنَّ الْقُرْآنَ قَدْ نَزَلَ مَنَازِلَهُ فَ(أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ وَأَبِتُّوا نِكَاحَ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أُوتَى بِرَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً إِلَى أَجَلٍ إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ.[681]

(راوی می گوید) ابن عباس اجرای متعه‌را امر می کرد. ابن زبیر نیز او را از این کار منع می کرد. من نیز این رویداد را برای جابر بن عبدالله نقل نمودم. جابر گفت: در مجلس پیامبر در مورد متعه بحث شده است، اما زمانی که عمر به خلافت رسید، اعلام کرد : خدا مطابق خواسته‌های خویش برای پیامبرش حرام ها را حلال کرده است، اکنون که قرآن به جایگاه واقعی خود رسیده است، شما نیز حج و عمره‌را برای رضای خدا به انجام برسانید، همان طورکه دستور داده‌شده است، اما از نکاح کردن چنین

681 - صحیح المسلم، کتاب النکاح، باب فی المتعة بالحج والعمرة.1217

زنانی خودداری کنید. هر مردی که برای مدتی معین دست به عمل عقد موقت بزند، او را سنگسار خواهم کرد.

در روایت زیر برایمان روشن می شود که، عمر این کار را حرام اعلام کرد، نه قرآن یا محمد:

عمر رضي الله عنه خطب الناس فقال: إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) هذا الرسول، وإن هذا القرآن هذا القرآن، وإنهما كانتا متعتان على عهد رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وأنا أنهى عنهما، وأعاقب عليهما: إحداهما: متعة النساء، ولا أقدر على رجل تزوج امرأة إلى أجل إلا غيبته بالحجارة، والأخرى متعة الحج.[682]

عمر بن خطاب برای مردم خطبه‌ای خواند و گفت: پیامبر، این از پیامبر، قرآن این از خود قرآن. دو نوع متعه در زمان پیامبر رایج بوده است که اکنون من به آن پایان می دهم و مجازات برایش تعیین می نمایم. اولی متعه‌ی زنان است، که تحمل نخواهم کرد کسی زنی را برای مدتی معین نکاح کند و من از وی بگذرم. مورد بعدی نیز متعه‌ی حج می باشد.

حرام کردن متعه‌ی حج از طرف عمر، برای عالمان و اندیشمندان اسلام جالب نبوده است. آن ها معتقدند این پدیده بایستی هم چنان ماندگار می شد تا مرد به هر طرف رو کند خود را ارضای جنسی نماید. به همین خاطر است که اجرای دستور عمر را به باد فراموشی سپرده‌اند و گفته‌اند: آیه‌ی متعه‌ی حج نازل شده است و در قرآن نیز وجود دارد. تازه پیامبر نیز به

682 – مسند احمد بن حنبل، المجلد الأول, مسند عمر بن خطاب, ج 1ص52

انجام آن سفارش کرده است و حتی هیچ آیه‌ای هم در نسخ شدن آن نازل نشده است. پیامبر تا زمان مرگش هم از آن سخنی به میان نیاورد ولی این مرد(عمر)، از روی سلیقه‌ی شخصی خویش چنین چیزهایی را می گوید.[683]

مشخص شد که قسمت زیادی از آداب و عرف توأم با خرافات که قبل از اسلام وجود داشتند؛ هم چنان ماندگار شدند و به سنتی احسن برای امت اسلام تبدیل شدند.

ما نیز اعتقاد داریم، یکی از کارهای شایسته‌ای که خلیفه‌عمر در زمان خلافت خود به انجام رسانیده است، حرام کردن همین فساد جنسی بوده است. این پدیده، به غیر از پایمال شدن کرامت انسانی زنان و غیر از اشاعه‌ی آدابی ارتجاعی، و تخلیه‌ی هوی و هوس جنسی مردان، سود دیگری در پی نداشته است.

نوع دوم: متعه‌ی زن

از دیدگاه اسلام، مشکلی که با یا امیال و خواسته‌های مرد در ارتباطی تنگاتنگ باشد، بایستی چنان راه چاره‌ای برایش پیدا کنند که قبل از هر چیزی منافع مرد را مد نظر داشته باشد. در شبه جزیره‌ی عربستان هم چون سایر مناطق دیگر جهان، پدیده‌ی تن فروشی به وفور دیده‌شده است. تن

683 - (نَزَلَتْ آيه الْمُتْعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ (يَعْنِي مُتْعَةَ الْحَجِّ) ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ قرآن يحرمه وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ, قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ بَعْدُ مَا شَاءَ.) كتاب التفسير, باب: {فمن تمتع بالعمرة إلى الحج} /البقره:196/حديث4246

فروشی بخشی از فرهنگ آن منطقه بود. تا جایی که مردم به آن خو گرفته‌بودند. از این رو اسلام در جهت جلب حمایت و طرفداری مردان، پدیده تن فروشی زنان را در شریعت خود گنجاند. راه‌و روشهای گوناگونی برایش ایجاد کرده‌در واقع این پدیده با حربه آیات، حلال و شرعی شدند. و در قرآن از آن به عنوان ازدواج موقت نام برده‌شده است.

چند کلمه‌ای در قرآن، ما را با مقوله‌ازدواج موقت بیشتر آشنا می سازد:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ)

بعد از لذت بردن از زنان، لازم است اجرت آنها را بپردازید.

این چند کلمه‌که در آن از ازدواج موقت سخن به میان آمده است، در واقع دروازه‌ایست برای پی بردن به‌پذیرش پدیده‌ی تن فروشی از جانب اسلام. از این رو لازم است هر مفهومی که با این کلمات ارتباط مستقیم دارند، مورد تجزیه و تحلیل و بررسی دقیق قرار گیرند.

متن آیه‌از این قرار است:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.[684]

زن شوهردار بر شما حرام است، مگر زنانی که مالك آنان شده‌اید. فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است که‌غیر از زنانی که برای

---

۶۸۴ – النساء 24

شما حلال است، با پولهایتان زن اختیار کنید، البته با پاکدامنی، نـه‌تردامنـی. پس از لذت بردن از آنان، بر شما واجـب اسـت کـه‌مـزدی را کـه‌روی آن توافق کرده بودید، به‌آنان بپردازید و بر شما گناهی نیست که پس از انجـام امر، دوباره‌با یکدیگر توافق کنید. مسلماً خداوند دانای حکیم است.

بررسی آیه‌از جوانب مختلف:

این آیه از قرآنی که‌اکنون در دست است، گرفته‌شـده اسـت. ایـن قـرآن توسط خلیفه‌ی سوم (عثمان بن عفان) بازنویسی شده است. و در تمام جهان به‌نام مصحف عثمان شناخته‌شـده اسـت. عثمـان در زمـان خلافـت خـویش برای آخرین بار قرآن را گردآوری نمود و همـه‌قرآنهـای دیگـر را ممنـوع کرده‌بیشتر آنها را به‌آتش کشید.

مؤرخان می گویند که این آیه‌در دیگر قرآن ها، به شیوه‌ای دیگر نوشـته شده بود و قرائت های گوناگونی از آن شـده اسـت. بـرای مثـال در کتـاب امام سیوطی در این باره آمده است: کلمه‌ی (وَأُحِلَّ) در قرآن های دیگر بـه صورت (وَاَحَلَّ) قرائت می شد یعنی با مفتوح بدون حروف(أ–ح).[685]

در این آیه،سه‌کلمه دیگر نیز حذف شـده‌انـد، کـه عبارتنـد از(إِلَـى أَجَـل مُسَمًّى). بسیاری از مسلمانان در زمان قرائت این آیه،ایـن سـه کلمـه را هـم قرائـت کـرده‌انـد و بـه تعبیـر دقیقتـر ایـن سـه‌کلمـه را هـم جـزء آیـه مـی

685 – وأخرج عن عاصم. أنه قرأ {وأحل لكـم} بالنـصب. الـسيوطي: الـدر المنثـور فـي التفسير بالمأثور. ج2 در توضیح آیه‌ی 24النساء

دانستند.[686] اما در زمان جمع آوری قرآن، این سه کلمه از آیه حذف شده است و اکنون مسلمانان این آیه‌را، بدون قرائت کردن این سه‌کلمه، می خوانند.

ابن کثیر در تفسیر خود آورده است که عبدالله بن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر در زمان قرائت این آیه، این سه‌کلمه را نیز قرائت کرده‌اند.[687] این سه تن نیز از زمره‌ی مشهورترین و عالم ترین شخصیت های اسلامی محسوب می شوند. بالأخص که، عبدالله بن عباس و ابی بن کعب در قرآن خویش این سه‌کلمه را نیز از قلم نینداخته‌بودند. امام قرطبی نیز با تکیه بر گفته‌های اصحاب، به این سه‌کلمه اشاره‌کرده است.[688]

686 - عَنْ أَبِی نَضْرَة، قَالَ : سَأَلْت اِبْن عَبَّاس عَنْ مُتْعَة النِّسَاء، قَالَ : أَمَا تَقْرَأ سُورَة النِّسَاء ؟ قَالَ : قُلْت بَلَى. قَالَ : فَمَا تَقْرَأ فِيهَا : " فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى"؟ قُلْت : لَا، لَوْ قَرَأْتهَا هَكَذَا مَا سَأَلْتُك ! قَالَ : فَإِنَّهَا كَذَا. قَالَ: سَأَلْت اِبْن عَبَّاس عَنْ مُتْعَة النِّسَاء، قَالَ: أَمَا تَقْرَأ سُورَة النِّسَاء ؟ قَالَ: قُلْت بَلَى. قَالَ: فَمَا تَقْرَأ فِيهَا: فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى؟ قُلْت: لَا، لَوْ قَرَأْتهَا هَكَذَا مَا سَأَلْتُك ! قَالَ: فَإِنَّهَا كَذَا... از عبدالله بن عباس در مورد متعه‌سوال پرسیدم. در جواب گفت: آیا شما سوره‌ی نساء را نمی خوانی؟؟ گفتم: چرا که نه.. گفت: مگر این جمله را نخوانده‌ای که می گوید(اگر برای اندک زمانی با زنانی همخوابگی کردید..؟) گفتم: نخیر، اگر اطلاع داشتم از شما نمی پرسیدم. گفت: پس آگاه باش که چنین است. مراجعه شود به: تفسیر الطبری، 24 النساء.

۶۸۷ - وَكَانَ اِبْن عَبَّاس وَأُبَيّ بْن كَعْب وَسَعِيد بْن جُبَيْر وَالسُّدِّيّ يَقْرَءُونَ " فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورهنَّ فَرِيضَة تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 24 النساء.

688 - وَقَرَأَ اِبْن عَبَّاس وَأُبَيّ وَابْن جُبَيْر " فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنّ. تفسیر القرطبی فی تفسیر الآیه 24 النساء

امام طبری نیز همین نظر را دارد.[689] امام سیوطی با ارائه شش روایت، این حقیقت تاریخی را بیان کرده است.[690] مؤرخی به نام (حاکم) نیز بـه همـان اسلوب.[691] پس با این حساب روشن شد کـه ایـن آیـه دارای سـه کلمـه‌ی محذوف است. اگر عثمان بن عفـان در زمـان جمـع آوری قـرآن ایـن سـه کلمه را از آن حذف نمی کرد، آیه بدین صورت قرائت می شد:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

زن شوهردار بر شما حرام اسـت، مگـر زنـانی کـه‌مالـک آنـان شـده‌ایـد. فریضه‌ای حلهی است که‌بر شما مقرر شده است که‌غیر از زنانی که‌بـه‌شـما حلال است، با پولهایتان زن اختیار کنید، البته‌با پاکدامنی، نه‌تردامنـی. پـس از لذت بردن از آنان برای مدتی مشخص، بر شما واجب است که مزدی را که‌روی آن توافق کرده بود ید، به‌آنان بپردازیـد و بـر شـما گنـاهی نیـست

689 - عَنْ السُّدِّيّ : " فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورهنَّ فَرِيضَةً. تفسير الطبرى فى تفسير الآيه 24 النساء.

690 - وكانوا يقرأون هذه الآيه (فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى) السيوطى: الدر المنثور فى التفسير بالمأثور.ج2 در توضیح آیه‌ی 24النساء.

691 - قال بن عباس فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى: المستدرك على الصحيحين. الحاكم النيسابورى. حديث3192

که‌پس از انجام امر، دوباره با یکدیگر توافق کنید. مسلماً خداوند دانای حکیم است.

تفسیر آیه

(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء).

و زنان شوهردار که دامن خود را به فساد نیالوده‌اند، بر شما حلال نیست که آن ها را عقد کنید، بلکه کاملاً بر شما حرام هستند.

امام قرطبی در تفسیر خود نوشته است: زنان آزاد و آزاده‌را محصن، یعنی شوهر دار می نامند.[692] در تفسیر طبری نیز آمده است: زنانی را که خود را از نامحرمان دور گرفته‌باشند.[693] هم چنین در ادامه نوشته است چنین زنانی بر دیگر مردان حرام هستند.[694] با این حساب زن شوهر دار، آزاد و آزاده، دارای مردی مسلمان به دور از زنا و کاملاً پاکدامن، تنها به این دلیل که شوهردار هستند، برای دیگر افراد حرام هستند.

(إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

مگر زنانی که‌آنها را مالك شده‌اید (کنیز، زن برده، اجیره)، که در میادین نبرد به غنیمت گرفته‌اید، بر شما حلال هستند. اگر چه شوهردار باشند یا خیر، می توانید آن ها را به عقد خود در آورید.

692 - اِمْرَأَة مُحْصَنَة أَيْ مُتَزَوِّجَة، وَمُحْصَنَة أَيْ حُرَّة. تفسير القرطبى، فى تفسير الآيه.

693 - قَدْ أَحْصَنَتْ فَرْجها فَهِيَ مُحْصَنَة. تفسير الطبرى تفسير 24 النساء

694 - (حَرَّمْت عَلَيْكُمْ الْمُحْصَنَات مِنْ النِّسَاء) (كُلّ اِمْرَأَة لَهَا زَوْج فَهِيَ عَلَيْك حَرَام) (اِمْرَأَة مُحْصَنَة لَهَا زَوْج فَهِيَ مُحَرَّمَة) تفسير الطبرى، فى تفسير الآيه.

در تفسیر طبری چنین آمده است:

(إِذَا سُبِيَتْ الْمَرْأَة وَلَهَا زَوْج فِي قَوْمهَا، فَلَا بَأْس أَنْ تَطَأهَا)

اگر زنی را اسیر کردید، با وجود این که در میان قبیله‌اش شوهردار بوده‌باشد، گناهی نیست که از وی سواری بگیرید.[695] (سواری گرفتن در این متن دقیقاً بدین معنی آمده است که، هم چنانکه مردی از حیوانی[مثلا شتر] سواری می گیرد و در حین سواری کمرش را رو به‌جلو تکان می دهد، به همان شیوه، به منظور کام گرفتن جنسی، بر زن سوار شده،تکان بدهد.)

(كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ)

احکام و قوانین الهی در قرآن برای شما معین شده است، واجب است که آن ها را انجام دهید.

(وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ)

غیر از زنانی که قبلا برای شما مشخص شده است، زنان دیگری نیز بر شما حلال است و می توانید هر نوع زنی را اختیار کنید.

---

695 - (إِذَا سُبِيَتْ الْمَرْأَة وَلَهَا زَوْج فِي قَوْمهَا، فَلَا بَأْس أَنْ تَطَأهَا) (أَمَة مَلَكْتهَا وَلَهَا زَوْج بِأَرْضِ الْحَرْب، فَهِيَ لَك حَلَال) (وَمِلْك الْيَمِين: السَّبَايَا اللَّوَاتِي فَرَّقَ بَيْنهنَّ وَبَيْن أَزْوَاجهنَّ السِّبَاء، فَحَلَلْنَ لِمَنْ صِرْنَ لَهُ بِمِلْكِ الْيَمِين مِنْ غَيْر طَلَاق). تفسیر الطبری، فی تفسیر الآیه24 النساء. (مَا مَلَكَتْ الْيَمِين بِالسَّبْيِ مِنْ أَرْض الْحَرْب، فَإِنَّ تِلْكَ حَلَال لِلَّذِي تَقَع فِي سَهْمه وَإِنْ كَانَ لَهَا زَوْج .) (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانكُمْ". أَيْ فَهُنَّ لَكُمْ حَلَال). تفسیر القرطبی، فی تفسیر الآیه24 النساء.

در اینجا باید تفسیر را اندکی بسط دهیم. در آیه‌ای پیشتر در همان سوره؛ یعنی آیه‌سوره‌ی زنان، مجموعه‌ای از زنان بر مردان حرام شده‌اند و قابل ازدواج نیستند از آن جمله: مادر، خواهر، دختر، عمه، خاله، برادرزاده، خواهرزاده، دایه، خواهر رضاعی، مادر زن، نوه، عروس و دو خواهر در یک آن. آیه اشاره کرده است که به غیر از این مجموعه از زنان، دیگر زنان بر شما حلال شده‌اند و می توانید هر نوع زن را اختیار کنید.

(أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ).

ثروت و دارایی خود را صرف پاکدامن ها کنید نه فاحشه‌ها.

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

بعد از کام گرفتن و لذت بردن از زنانتان، اجرت آن ها را بپردازید.

(فَرِيضَةً).

همانند یک فریضه، واجب است.

(وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ).

هیچ لغزش و گناه و یا مانعی وجود ندارد اگر با یکدیگر، در کام گرفتن های بعدی، با هم توافق کنید و قول و قرارهایتان را تازه کنید.

(إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

خداوند بر هر چیزی داناست و عالم است در وضع هر قانونی.

در مجموع می توان چنین نتیجه‌ای را از آیه استنباط نمود:

زنان‌شوهردار، آزاد و دارای شوهر مسلمان، پاکدامن و بدور از فساد هستند. از آن رو که دارای شوهر هستند، به دیگران حرام هستند. کنیزان و اجیر شده‌ها که در میادین جنگ آن ها را تصاحب کرده‌اید، حتی اگر

شوهر داشته باشند، برایتان حلال هستند و می توانید آن ها را به عقد خود درآورید. بر شما هیچ گناهی روا نیست که با آن ها همبستر شوید. احکام و قوانین الهی که در قرآن به آن ها اشاره‌شده است؛ پشتیبان اعمال شماست، و بر شما واجب است که این احکام را به جا آورید. غیر از آن تعداد زنانی که قبلاً بر شما حرام شده است، می توانید هر گونه زن دیگری را اختیار کنید. به اندازه‌ی مقدار ثروتی که دارید، پاکدامنان را بگیرید نه مفسدان را. پس از آن که از زنانتان کام گرفتید و ارضای جنسی شدید، اجرت آنها را بپردازید، که این خود به سان فریضه‌ای بر شما واجب است. هم چنین برای توافق مجدد باآنها، هیچ گناه و یا مانعی بر شما نیست که با آن ها سازش کرده‌و مجددا از آنها کام بگیرید. خدا به هر چیزی دانا و بر وضع هر قانونی عالم است.

تعبیری از ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾

﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾: یعنی غنایم انسانی که مالك شده‌اید.

قبل از ظهور اسلام، جنگ و خونریزی در میان قبایل عرب به طور مستمر بر پا بوده است. در جریان نبرد، هر قبیله‌ای که بر قبیله‌ی دیگر غالب می آمد، تمامی ثروت و دارایی قبیله‌ی شکست خورده را تصاحب می کرد. مطابق فرهنگ و آداب کهن باستانی، مردان قبیله‌اموال به‌غنیمت گرفته شده مانند پول، جواهرات، اسب، شتر و حتی اسرا زن، مرد و کودکان را میان خود تقسیم می کردند. سپس اسیرها را، برده‌و کنیز می خواندند. آن ها را

بـه انجـام کارهـای سـخت هـم چـون کـارگری، کـشاورزی، چوپـانی و خـدمتگزاری وادار مـی کردنـد. حتـی بـه عنـوان کـالا آنهـا را بـه فـروش رسانده‌یا معاوضه می کردند و از جمله اعمال ضد انسانی کـه در حـق ایـن انسان ها و بالأخص در حق زنان روا می داشتند، تجاوز جنسی بود.

اسلام نیز این فرهنگ، مخصوصاً دو بعد اساسی آن یعنـی کـشتن مـردان اسیر شده‌در میدان جنگ و برده‌کردن دیگران، را حفظ کرد.

در مورد اسیران جنگی باید گفت که‌مطابق احکـام اسـلامی، بایـد اسـرای ذکور کشته‌شوند:

{مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى} .[696]

هیچ پیامبری حق نداشته است که اسیران را نگه‌دارد.

مطابق همین آیه، پیامبر اسلام مردان اسـیر شـده‌در میـادین جنـگ را مـی کشت. برای نمونه به فرمان محمد تمامی اسرای ذکور جنگ بنی قریظـه را گردن زدند. که تعداد آن ها میان 600 تا 900 نفر برآورد شده است.[697]

دومین مسأله، مسأله‌ی بردگی اسـت کـه در اسـلام حـرام نـشده اسـت و داشتن برده‌و خرید و فروش آن مجاز قلمدادشده است.[698]

696 – سورة الأنفال 67

697 – در فصل های قبل در این مورد بحـث شـده‌اسـت. بـرای مثـال؛ مراجعـه شـود بـه داستان ازدواج پیامبر و ریحانه.

۶۹۸ – بدیهی است، پدیده‌ی برده‌داری، از سه‌منبع مهم، تغذیه می شود. یک: اسرایی که در جنگ ها اسیر شده‌اند. دو: افـراد خریـداری شـده. سـه: کودکـانی کـه در خـانواده‌ی بردگان به دنیا می آمدند. ریشه‌ی هر سه مورد هـم، از دو اصـل اساسـی یعنـی؛ اقتـصاد و

جنگ، نشأت می گیرد. با اتمام هر جنگی و یا بحران اقتصادی، برده‌داری نیز رشد فزاینده‌ای داشته‌است. قبل از ظهور اسلام در شبه جزیره‌ی عربستان سیستم برده‌داری، رایج بوده است. با ظهور اسلام، بدون هیچ گونه تغییر و تحولی، این سیستم، هم چنان پا بر جا ماند. کسی که با تاریخ شبه جزیره‌ی عربستان آشنایی داشته‌باشد، کاملاً برایش مبرهن شده‌است که جنگ و قتل عام و به دست آوردن غنایم و سیستم برده‌داری، از عوامل اصلی گسترش اسلام به دیگر مناطق بوده است. مطابق اعتقادات اسلامی، هم جنگ هایی که‌انجام داده‌است و هم بردگانی که در جریان این جنگ ها به دست می آمد؛ حلال شرعی است. چرا که حاصل جهاد مسلمانان با کسانی بوده است که، به این دین ایمان نمی آوردند. خود به خود و در نتیجه‌ی جنگ های الهی مدارانه، آزادی های اولیه‌ی انسان ها نیز سرکوب می شوند و به بردگی کشیده‌می شوند. جدای از به فروش رسانیدن چنین انسان هایی، فرزندان و نوه‌هایشان را به لباس، بردگی ملبس می کردند. جای بسی تعجب است که حتی یک آیه‌یا حدیثی در مورد باطل کردن سیستم برده‌داری در اسلام، نگاشته‌نشده‌است! فقط به واسطه‌ی پس دادن مجازات دیگران، هر از گاهی، به ندرت یکی از آن ها آزاد شده‌اند. در تمدن های مصر، کلدانی، بابل، سومر، آشور، فینیقی، هندوستان، حتی در تبت و در میان یونانیان، کودکان حاصل از خانواده‌های بردگان را، آزاد به حساب می آوردند، به شرطی که پدر و مادرش از عهده‌ی بار آوردن و پرورش آن ها بر آیند و بتوانند مایحتاج آن ها را تأمین نمایند. در بیشتر این تمدن ها، کودک و موسیقی را مقدس دانسته‌اند. امروزه‌در مراسم ادیان زرتشتی، بودایی، هندو، داوی، شینتو، جینی، مانی و در میان مسیحیان نیز، با نواختن موسیقی، کودکان نوزاد را نام گذاری می کنند و عملاً پیوندی ناگسستنی میان کودک و موسیقی ایجاد کرده‌اند. اما در دین اسلام، موسیقی نه تنها، جایگاه دینی و مذهبی ندارد، بلکه در طول تاریخ نیز، سرسختانه با آن مبارزه‌شده‌است. در اسلام نوازنده‌ها از زمره‌ی گناهبارانند و کسانی که راه و روش آن ها را پیروی کنند، در روز قیامت، با زانی ها، صورتگرها، کرها، لال ها و

مقصود از این آیه،در مورد زنان برده(کنیزان)، این است که؛ هر زنی که در میادین جنگ به چنگ مسلمانی افتد، آن مسلمان خود مالک آن زن است و می تواند از وی نیز کام بگیرد.. اگر چه زن شوهر داشته باشد، مطلقه باشد یا خیر، شوهر وی کشته شده‌باشد یا نه، اسیر شده‌باشد یا این که از میدان فرار کرده‌باشد؛ مهم نیست. مهم این است که مطابق حکم این آیه، آن مرد مالك آن زن خواهد شد.[699] بعد از تملك بر این گونه زنان، مطابق حقوق مالکیت، مالك می تواند جدای از تجاوز جنسی، او را نیز به فروش برساند. غیر از این که به یك نوع طلاق اجباری از طرف شوهر قدیمیش دچار می شدند؛ از جانب صاحبانشان نیز به چندین روش گوناگون، شامل طلاق می شدند.

ابن کثیر در تفسیر خود از قول ابن عباس آورده است که؛ با شش روش مختلف کنیزان را طلاق می دادند. دو نوع از این روش ها جای بسی توجه است. اول: اگر به شخص دیگری واگذار شد. دوم: اگر مالك وی او را به کس دیگری اهداء کند. با این دو روش، صاحبش طلاقش باطل شده و

فلج ها، در حالی که همچو سگ در حال پارس کردن و زوزه‌کشیدن هستند، از قبور خود بیرون کشیده‌می شوند. پیامبر در مورد نوازنده‌ها گفته‌است: (کسی که درهمی به مطربان و نوازندگان دهد، گناه وی از گناه کسی که هفتاد بار با مادر خویش جماع کرده‌است، سنگین تر است.) العقیلی 741

699 - تفسیر الطبری، فی تفسیر الآیه 24 النساء. تفسیر القرطبی، فی تفسیر الآیه 24 النساء.

(اتوماتیک) به عقد مرد دیگری در می آید.[700] در این زمینه ابن کثیر و طبری و قرطبی، حالات و روش ها و مطالب دیگری را نیز به ثبت رسانیده‌اند.

مطلبی که برای ما با اهمیت است، اصل آیه است که در آن سخن از حلالیت زنانی است که در نتیجه‌ی جنگ به چنگ مردان مسلمان می افتند. مستندات زیادی هم وجود دارد که کاملاً این واقعیت را به اثبات رسانیده است، برای مثال امام طبری در ذیل آیه‌ی 45 سوره‌ی توبه آورده است:

قَالَ رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اُغْزُوا تَبُوك تَغْنَمُوا بَنَات الْأَصْفَر وَنِسَاء الرُّوم.[701]

محمد به مسلمانان امر کرده است: بروید تبوک را تصرف کنید و دختران بور و زنان رومی را مالک شوید.

سبب پیدایی (شأن نزول)آیه

مطابق روایات و تفاسیر مختلف، سبب پیدایش آیه،دو علت اساسی است. دلیل اول مربوط به جنگی است که طی آن مسلمانان بر کافران پیروز شده‌تعداد زیادی از زنان را اسیر کردند. مطابق فرهنگ ارتجاعی و به جای

700 - بَيْعهَا طَلَاقهَا وَعِتْقهَا طَلَاقهَا وَهِبَتهَا طَلَاقهَا وَبَرَاءَتهَا طَلَاقهَا وَطَلَاق زَوْجهَا طَلَاقهَا.تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر الآیه 24 النساء

701 - تفسیر الطبری, التوبة 49 , تفسیر القرطبی 49 التوبة. السیوطی, الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور الآیه 49 التوبة

مانده‌از قبل از ظهور اسلام، این زنان اسیر شده‌به مالکیت جنگاوران پیروز در آمدند. مسلمانان خواستند که همان فرهنگ باستانیشان تداوم یابد و هم چنان بتوانند به زنان تجاوز کنند. همان طور که اشاره‌شد، بتوانند از آن ها سواری بگیرند. اما برخی از مسلمانان از این کار تنفر داشتند، فکر می کردند که اسلام چنین عملی را حرام می داند، زیرا آن کار را تنها به منظور تنبیه و هتك حرمت شوهر قبلی اش انجام می دادند و آن را آدابی عشایری می پنداشتند. از این رو، این مسأله را با خود محمد در میان گذاشتند. محمد نیز در واکنشی غیر منتظره‌در قبال این فرهنگ قدیمی، دستور می دهد که زنان اسیر شده‌برای مسلمانان حلال هستند. این هم روایتی است که یکی از صحابه آن را نقل کرده است:

أَصَبْنَا سَبْيًا مِنْ سَبْي أَوْطَاس وَلَهُنَّ أَزْوَاج فَكَرِهْنَا أَنْ نَقَع عَلَيْهِنَّ وَلَهُنَّ أَزْوَاج فَسَأَلْنَا النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَآله وَسَلَّمَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَة " وَالْمُحْصَنَات مِنْ النِّسَاء إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانكُمْ " فَاسْتَحْلَلْنَا فروجهنَّ.[702]

زنانی را از میان زنان اوطاس[703]، در حالیکه شوهردار بودند، هم چون غنیمتی به چنگ آوردیم. اکراه داشتیم از این که با آن زنان که شوهردار هم بودند همبستر شویم. از این رو از خود پیامبر سؤال کردیم. این بود که این آیه‌نازل شد(.. و.. زنانی را که مالك آن ها می شوید بر شما حلال است) این بود که ما نیز فرج زنان را بر خود حلال کردیم.

702 – این روایت از (أَبِی سَعِید الْخُدْرِیّ)نقل شده‌است. ابن کثیر 24 النساء

703 – منطقه‌ای در شبه جزیره‌ی عربستان.

مؤرخان نیز این روایت را به شیوه‌های دیگری نقل کـرده‌انـد.[704] همـه‌ی آن ها بر سر واقعیت داشتن چنین رویدادی متفق القولند. مطلب بـا اهمیـت در نظر ما این است که؛ این ننگ بر پیشانی شریعت اسـلام چـسپیده اسـت: هر مسلمانی که در میدان جنگ زنی را اسیر می کرد، می توانـست بـه وی تجاوز کند، چون که نص دین آن را حلال کرده است.

دلیل دوم پیدایش این آیه، مربوط بـه ازدواجـی اسـت کـه بـه نـام ازدواج موقت شناخته شده است.

704- عن أبی سعید الخدری قال: أصبنا سبایا یـوم أوطـاس لهـن أزواج فکرهنـا أن نقـع علیهن فسألنا النبی علیه الـصلاۀ والـسلام فنزلـت (وَالمُحـصَنَاتُ مِـنَ النِـساءِ إلاّ مـا مَلَکَـت أیمانُکُم) فاستحللناهن. هم چنین عن أبی سعید قال: لما سبا رسول الله صلى الله علیه وسلم أهل أوطاس قلنا یا نبی الله کیف نقع علی نساء قد عرفنا أنسابهن وأزواجهـن فنزلـت هـذه الآیه (وَالمُحصَنَاتُ مِنَ النِساءِ إلاّ ما مَلَکَت أیمانُکُم). مراجعه شود به الواحدی النیسابوری: أسباب النزول،. در توضیح آیه‌ی 24 زنان. هم چنین قوله تعالى : والمحصنات الآیه روی مسلم و أبو داود و الترمذی و النسائی عن أبی سعید الخدری قـال: أصـبنا سـبایا مـن سـبی أوطاس لهن أزواج فکرهن أن نقع علیهن، ولهن أزواج، فسألنا النبی صلى الله علیه وسـلم، فنزلت والمحصنات من النساء إلا ما ملکت أیمانکم یقول إلا ما أفاء الله علـیکم فاسـتحللنا بها فروجهن. هم چنین وأخرج الطبرانی عن ابن عباس قال: نزلت یـوم حنـین لمـا فـتح الله حنینا أصاب المسلمون نساء من نساء أهل الکتـاب لهـن أزواج، وکـان الرجـل إذا أراد أن یـأتی المـرأۀ قالـت : إن لـی زوجـا، فـسئل صـلى الله علیـه وسـلم عـن ذلـک، فـأنزل الله والمحصنات من النساء الآیه. مراجعه شود به السیوطی: لبـاب النقـول فـی أسـباب النـزول. مراجعه شود به آیه‌ی 24 زنان. هم چنین در تفسیر طبری آمـده‌اسـت کـه: أَنَّ هَـذِهِ الْآیـه نَزَلَتْ فِیمَنْ سُبِیَ مِنْ أَوْطَاس. مراجعه شود به تفسیر الطبری، 24 النساء.

هرگاه که محمد برای تصرف سرزمینی تازه راه می افتاد، لشکری بزرگ از مسلمانان وی را همراهی می کردند. غیر از پیاده‌نظام و حیواناتی چون شتر و اسب، وسیله‌ی دیگری برای حمل و نقل اسباب و وسایل نداشتند. از این رو در هر لشکر کشی به سرزمین های دور و نزدیک بیشتر از یک ماه زمان لازم بود. طبیعی است که جنگاوران نمی توانستند خانواده‌یا زنانشان را با خود ببرند. این خود معضلی برایشان بود، چون که نمی توانستند نیروی جنسی و قدرت شهوانی خود را کنترل نمایند. برای رفع این مشکل، دست به دامن زنان اسیر شده‌یا زنان تن فروش می شدند. قبل از اسلام این مشکل کاملاً راه حل داشت و می توانستند در مدت زمانی اندک، با دادن مقداری پول، خود را ارضای جنسی نمایند. با ورود اسلام همان طریقه، با افزودن روشی تازه ،احیاء شد. برای این که این کار جنبه‌ی شرعی به خود بگیرد، آیه‌ای در قرآن برایش نوشتند که به صیغه یا ازدواج موقت یا متعه‌ی زن مشهور شد. کلماتی که در آیه‌به این حقیقت اشاره دارد عبارتند از:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

بعد از کام گرفتن و لذت بردن از زنان، اجرت آن ها را بپردازید.

روایات متعددی نیز وجود دارد که تأکید دارد به این که این آیه، دال بر ازدواج موقت است. امامان سه‌گانه بزرگ جهان اسلام، یعنی قرطبی، طبری، ابن کثیر، از قول چندین عالم اسلام، روایات متعددی را در این باره

نوشته‌اند. که در آن به این دیدگاه ما صحه گذاشته‌اند و تأکید دارند که، منظور از این چند کلمه در این آیه،همان ازدواج موقت است.[705]

همان طور که قبلاً اشاره‌شد، سه کلمه در آیه وجود داشته است (إِلَى أَجَل مُسَمًّى)که تأکیدی دوباره‌دارد به این که، این آیه صرفاً دال بر حلالیت ازدواج موقت است.

چگونگی ازدواج موقت

اوقات متعه

مطابق آیات و روایات، تمامی اوقات و شرایطی که متعه‌را در دنیای فیزیکی شامل می شود، برای اندك زمانی معین است، نه برای همیشه. قرآن خود در آیاتی چند، حقیقت این مدعا را اثبات کرده است:

1- قُلْ مَتَاعُ الدَّنْيَا قَلِيلٌ.[706] کلمه‌ی (قَلِيلٌ،کم) تعیین مدت زمان آن.

2- وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ[707] کلمه‌ی (حِينٍ، برای مدتی) تعیین مدت زمان آن.

---

705 – وَقَالَ الْقَائِلُونَ بِأَنَّ الْآيه فِي الْمُتْعَةْ. تفسير القرطبی 24 النساء. فَهَذِهِ الْمُتْعَةُ الرَّجُل يَنْكِح الْمَرْأَة بِشَرْطٍ إِلَى أَجَل مُسَمًّى، وَيُشْهِد شَاهِدَيْنِ، وَيَنْكِح بِإِذْنِ وَلِيّهَا، وَإِذَا انْقَضَتْ الْمُدَّة فَلَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا سَبِيل وَهِيَ مِنْهُ بَرِيَّة، وَعَلَيْهَا أَنْ تَسْتَبْرِئ مَا فِي رَحِمهَا، وَلَيْسَ بَيْنهمَا مِيرَاث، لَيْسَ يَرِث وَاحِد مِنْهُمَا صَاحِبه. هم چنين { فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ } قَالَ : يَعْنِي نِكَاح الْمُتْعَة. تفسير الطبری. 24 النساء. وَقَالَ مُجَاهِد : نَزَلَتْ فِي نِكَاح الْمُتْعَة. تفسير ابن كثير. 24 النساء. در همین فصل چند نمونه‌ای را ذکر می کنیم.

٧٠٦ – النساء 77

3-قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا.[707] کلمه‌ی (قَلِيلًا، کم) تعیین مدت زمان آن.

4- تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمْ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ.[708] (ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، سه روز) تعیین مدت زمان آن.

5- وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا[710] کلمه‌ی (قَلِيلًا، کم) تعیین مدت زمان آن.

6- وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً.[711] کلمه‌ی (قَلِيلاً، کم) تعیین مدت زمان آن.

در دنیای واقعی هر لذت بردنی، موقتی است و همیشه دوام ندارد. عقل و منطق و زندگی طبیعی جانداران نیز این ادعا را اثبات می کنند و خلاف آن نیز، حاکی از خرافات است.

با این حساب، ازدواج موقت یا لذت جنسی نیز زود گذر است و دایمی نیست. (إِلَى أَجَل مُسَمًّى) یعنی برای مدت زمانی معین. مطلب مهم در این میان، توافقیست میان زن و مرد بر سر مدت زمان ازدواج و در نهایت جدایی از همدیگر. برای مثال، زن و مرد می توانند برای دو ساعت، یا یک هفته، یا یک ماه و حتی بیشتر، به توافقی دو جانبه برسند و با اتمام مدت زمان تعین شده، طبق احکام شرعی طلاق آن ها عملی می شود. اگر خواهان تمدید مدت زمان مشخص شده بودند، مجاز هستند، همان طورکه

---

۷۰۷ - الاعراف 24

۷۰۸ - الزمر 8

۷۰۹ - هود 65

۷۱۰ - المرسلات 46

۷۱۱ - البقره 126

در آیه‌به آن اشاره‌شده است. [712] شرط تمدید آن، تعیین نمودن دوباره‌ی مدت زمان زندگی مجدد با همدیگر است. [713]

شروط متعه

علمای اسلام احکام و قوانین خاصی را برای این نوع ازدواج مشخص کرده‌اند. شروطی که موجب حلالیت این نوع ازدواج می شود؛ نحوه‌ی عقد نکاح است. چگونگی نکاح در این نوع ازدواج، باعث تفاوت میان آن با ازدواج دایم شده است. تنها به این خاطر است که زوجین به هوش باشند که این ازدواج، یک ازدواج دایمی نیست بلکه صرفاً برای لذت بردنی آنی است.

در احکام آن نیز به دو نکته‌ی مهم اشاره‌شده است:

1. تعیین اجرت. مهم نیست که اجرت عمل چقدر است و یا چه چیزیست؛ اما مهم تعیین نوع اجرت و نحوه‌ی پرداخت آن است.
2. تعیین مدت زمان. مهم نیست که زمان آن چقدر باشد، از یک ساعت گرفته‌تا یک سال حتی تا پنجاه سال و بیشتر هم. اما مهم این است که مشخص شود که از چه زمانی شروع می شود و نقطه‌ی پایان آن چه

712 – وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ. 24النساء

713 – فَإِنَّهُ كَانَ يَتَزَوَّج الرَّجُل الْمَرْأَة شَهْرًا عَلَى دِينَار مَثَلًا، فَإِذَا اِنْقَضَى الشَّهْر فَرُبَّمَا كَانَ يَقُول : زِيدِينِي فِي الْأَجَل أَزِدْك فِي الْمَهْر. فَبَيَّنَ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ جَائِزًا عِنْد التَّرَاضِي. تفسير القرطبی 24 النساء

زمانیست.

در زمان خواندن صیغه‌ی نکاح، مرد بایستی بگوید: من قبول دارم که تـو را به عقد خود در آورم در قبال فلان مهریه‌و تا فلان زمان معین.

برای مثال: مهریه‌صد دلار و برای چهل و هشت ساعت.

هم چنین زن نیز اقرار کند: من نیز پذیرفتم خودم را به عقـد تـو در بیـاورم در قبال فلان مهریه‌و تا فلان زمان معین.

برای مثال می گوید: مهریه‌صد دلار و برای چهل و هشت ساعت.

مطابق تفـسیر امـام طبـری، وجـود سرپرسـت زن و حـضور دو شـاهد در جلسه‌الزامیست.[714] اما مطابق مذهب تشیع حضور دو شاهد الزامـی نیـست، بلکه زن و مرد به تنهایی می توانند میان خود به توافق برسند.

هر زن و مردی که چنین ازدواجی را انتخاب نمودند، می توانند با توافـق دوباره‌از نو آن را تمدید کنند. مهم این است که هر یک به وظیفـه‌ی خـود عمل کرده‌باشند، مرد اجرت را بپردازد و زن نیز آن را بپذیرد. هم چنان که در تفسیر طبری، جملاتی دال بر تأکید بر این حقیقت بیان شده است.[715]

714 – فَهَذِهِ الْمُتْعَةُ الرَّجُل يَنْكِح الْمَرْأَة بِشَرْطٍ إِلَى أَجَل مُسَمًّى، وَيُشْهِد شَاهِدَيْنِ، وَيَـنْكِح بِإِذْنِ وَلِيِّهَا. تفسیر الطبری 24 النساء

715 – (وَإِذَا انْقَضَتْ الْمُدَّةُ فَلَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا سَبِيل وَهِيَ مِنْهُ بَرِيَّةٌ) هم چنین (وَقَالَ آخَـرُونَ: مَعْنَى ذَلِكَ: وَلَا جُنَاح عَلَيْكُمْ أَيّهَا النَّاس فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ أَنْتُمْ وَالنِّسَاء وَاللَّوَاتِي اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِـنَّ إِلَى أَجَل مُسَمًّى، إِذَا انْقَضَى الْأَجَل الَّذِي أَجَّلْتُمُوهُ بَيْنكُمْ وَبَيْنهمْ فِي الْفِرَاق، أَنْ يَزِدْنَكُمْ فِي الْأَجَل وَتَزِيدُوا مِنْ الْأَجْر). تفسیر الطبری، 24 النساء

رفع و رجوع مشکلاتی که‌در نتیجه‌ی این نوع ازدواج ها، ایجاد می شود همانند؛ مرگ و میر، ارث و میراث، بیماری، مسافرت، زاد و ولد وغیره، به نحوه‌ی توافق زوجین مربوط می شود. قبل از خطبه‌ی عقد، باید دو طرف با هم توافق کرده‌باشند. برخی از علمای اسلامی معتقدند این نوع ازدواج شامل ارث و میراث، نمی شود.[716]

بسیار روی داده است، کسانی که به این نوع ازدواج اقدام کرده‌اند، از روی ناآگاهی یا به خاطر تسریع بخشیدن به نزدیکی و همخوابگی، مدت زمان آن را مشخص نکرده‌اند؛ یا این که مشخص کرده‌اند اما بعدها فراموش کرده‌اند که مدت آن را تا چه زمانی تعیین کرده‌اند، از این رو برای رفع این مشکل، بخاری در تاریخ خود، از قول محمد روایت کرده است که:

أَيُّمَا رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ تَوَافَقَا فَعِشْرَةُ مَا بَيْنَهُمَا ثَلَاثُ لَيَالٍ فَإِنْ أَحَبَّا أَنْ يَتَزَايَدَا أَوْ يَتَتَارَكَا تَتَارَكَا.[717]

هر مرد و زنی به توافق دوجانبه رسیده باشند ولی مدت زمان آن را تعیین نکرده‌باشند؛ در این صورت مدت زمان آن ها سه شب است. بعد از این مدت اگر خواهان بودند زمان را تمدید کنند، مجازند. اما اگر خواهان متارکه بودند، می توانند از هم جدا شوند.

[716] وَعَلَى أَنْ لَا مِيرَاث بَيْنهمَا، وَيُعْطِيهَا مَا اِتَّفَقَا عَلَيْهِ. تفسير القرطبی 24 النساء

717 – عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة

نسخ آیه در قرآن

این آیه‌مربوط به سوره‌ی نساء و آیه‌ی 24 می باشد. تاریخ پیدایش این آیه، مربوط به اواخر زندگی محمد است پس آیه، مدنی است.[718]

چندین آیه‌وجود دارند که از ازدواج دایم سخن به میان آورده‌اند، اما به غیر از این آیه‌هیچ کدام از آیات دیگر، این چنین به وضوح، از ازدواج موقت سخن به میان نیاورده‌اند. آیات دیگری نیز پس از پیدایش آیه‌ی متعه، پیدا نشده‌اند، بلکه قبل از این آیه‌نوشته شده‌اند. با این حساب نمی شود آیه‌ای حکم آیات پس از خود را نسخ کند. در احکام مربوط به ناسخ و منسوخ، این واقعیت انکار ناپذیر است که، اگر آیه‌ای حکم آیه‌ی دیگری را نسخ نماید، آیه پیشین که حکمش متوقف شده است، منسوخ و آیه‌پسین، ناسخ شناخته می شود.[719]

برای نسخ شدن یا متوقف شدن حکم این آیه، در تمامی قرآن، آیه‌ای یافت نمی شود که به وضوح و آشکارا، ازدواج موقت را حرام کرده‌باشد. در اینجا می توان نتیجه‌گرفت که مطابق منابعی که در بخش دلایل ثانوی

---

۷۱۸ – الزنجانی: ابی عبدالله الزنجانی / تاریخ القرآن, ص 64

۷۱۹ – به این منابع مراجعه شود: (البغدادی، هبة الله بن سلامة البغدادی. الناسخ والمنسوخ. دراسة وتحقیق: د.موس نای علوان.) (الهمدانی.. الاعتبار فی الناسخ والمنسوخ فی الآثار. أبی بکر بن موسی بن عثمان بن حازم الهمدانی) (النحاس. الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم، أبی جعفر النحاس.) (العتائقی. الناسخ والمنسوخ. کمال الدین عبدالحمن العتائقی.)

پیدایش آیه بحث شد، ازدواج موقت هم چنان در قرآن به صورت امری حلال باقی مانده است.

نسخ این آیه در احادیث

در واقع اگر کسی تاریخ اسلام را مطالعه‌کند، به سبب وفور و تفاوت دیدگاه‌های علمای اسلامی، و وجود روایات متعدد، دچار یک نوع سرگردانی می شود و سر انجام نمی تواند نتیجه‌بگیرد که ازدواج موقت، به دستور محمد، هم چنان حلال شده باقی مانده است یا این که تحریم شده است.. روایات متعددی وجود دارند که سخن از نسخ یا ماندگاری حکم آن را به میان آورده‌اند. برخی عقیده‌دارند اگرچه برای مدتی حلال بوده است، اما بعدها شامل تحریم شده است. اما برخی دیگر عقیده‌دارند که برای همیشه‌به صورت حلال باقی مانده است. برای روشن شدن بیشتر حلال یا حرام بودن متعه، شواهدی را بررسی می کنیم.

تحریم ازدواج موقت

یک: ابوجوهنی در روایتی نقل کرده است که، گویا در عملیات فتح مکه، در رکاب پیامبر بوده است. پس از آن که محمد، به مسلمانان اجازه‌ی ازدواج موقت را داده بود؛ به آن ها گفت: ای مردم! قبلاً اجازه داشتید که ازدواج موقت را به انجام رسانید، اکنون خدا تا روز برانگیخته شدن، آن را حرام می کند. هر کس که چنین زنی در اختیار دارد، از وی دست بکشد.

و آن چیزی را که به وی عطا کرده است از وی باز نستاند.. و غیره.[720]

دو: یکی از اصحاب به ابن عباس گفته‌است که؛ در جنگ خیبر، پیامبر مسلمانان را از ازدواج موقت و خوردن گوشت الاغ، منع کرده است.[721]

سه: در روایتی دیگر آمده است که؛ پیامبر در جنگ(أَوْطَاس) ازدواج موقت را جایز شمرده، اما بعدها از آن نهی کرده است.[722]

در اینجا می توان گفت که، در دوران محمد و در شرایط مختلف، چنین ازدواج هایی تحریم شده است. جای بسی تأمل است که روایات، به استثنای یکی از آن ها، سخن از یک زمان معین و یک نوع تحریم نکرده‌اند؛ بلکه هر روایت اشاره‌به زمان و شرایط خاصی دارد. اولی اشاره‌به

720 – عَنْ الرَّبِيع بْن سَبْرَة بْن مَعْبَد الْجُهَنِيّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُول اللَّه صَلَّى يَوْم فَتْح مَكَّة فَقَالَ " يَا أَيّهَا النَّاس إِنِّي كُنْت أَذِنْت لَكُمْ فِي الِاسْتِمْتَاع مِنْ النِّسَاء وَإِنَّ اللَّه قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ إِلَى يَوْم الْقِيَامَة فَمَنْ كَانَ عِنْده مِنْهُنَّ شَيْء فَلْيُخْلِ سَبِيله وَلَا تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا. ابن كثير، 24 النساء. هم چنین مراجعه شود به: صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيح ثم نسخ ثم أبيح ثم نسخ. حديث1406

721 – قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ الْمُتْعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ زَمَنَ خَيْبَرَ. صحيح البخاری، كتاب النكاح، نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة. حيث4825 صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيح ثم نسخ ثم أبيح ثم نسخ.حديث1407

722 – رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ أَوْطَاسٍ فِي الْمُتْعَةِ ثَلَاثًا ثُمَّ نَهَى عَنْهَ. صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيح ثم نسخ ثم أبيح ثم نسخ. حديث1405

تحریم آن در فتح مکه دارد. دومی اشاره به فتح خیبر دارد. سومی اشاره‌به جنگ اوطاس دارد. که خود حکایت از تزلزلیست از اعتقاد به حرام شدن آن. می توان گفت که‌در دوران محمد بارها حلال شده و سپس حرام شده است. برخی دیگر می گویند؛ به درستی حق مطلب ادا نشده است، برخی دیگر عقیده‌دارند که در زمان ضرورت، حلال است.[723] برای مثال صحابه‌ای نقل کرده است که با پیامبر مشغول غزا بودیم. زنی همراه نداشتیم، به پیامبر گفتیم خود را تخلیه‌ی جنسی نکنیم؟ او نیز از این کار ما را منع کرد. بعداً اجازه داد برای مدت زمانی معین ازدواج کنیم. سپس عبدالله این آیه‌را برایمان قرائت کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. (المائدة87)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده حرام مشمارید؛ و از حد مگذرید، که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.[724]

---

723 - وَقَدْ اُسْتُدِلَّ بِعُمُوم هَذِهِ الْآيه عَلَى نِكَاح الْمُتْعَة وَلَا شَكَّ أَنَّهُ كَانَ مَشْرُوعًا فِي اِبْتِدَاء الْإِسْلَام ثُمَّ نُسِخَ بَعْد ذَلِكَ وَقَدْ ذَهَبَ الشَّافِعِيّ وَطَائِفَة مِنْ الْعُلَمَاء إِلَى أَنَّهُ أُبِيحَ ثُمَّ نُسِخَ ثُمَّ أُبِيحَ ثُمَّ نُسِخَ مَرَّتَيْنِ وَقَالَ آخَرُونَ : أَكْثَر مِنْ ذَلِكَ. وَقَالَ آخَرُونَ : إِنَّمَا أُبِيحَ مَرَّة ثُمَّ نُسِخَ وَلَمْ يُبَحْ بَعْد ذَلِكَ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اِبْن عَبَّاس وَطَائِفَة مِنْ الصَّحَابَة الْقَوْل بِإِبَاحَتِهَا لِلضَّرُورَة. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 24 النساء

724 - كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ فَقُلْنَا أَلَا نَسْتَخْصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ إِلَى أَجَلٍ. ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: يَا أَيُّهَا

حلالیت متعه

مجموعه‌ای از روایات وجود دارنـد کـه نـشان مـی دهنـد پـس از مـرگ محمد، و در زمان خلیفه‌ی دوم راشدین(عمر بن خطاب) ایـن حکـم حـرام شده است. برای مثال:

یک: ابن عباس نقل کرده است که؛ متعه بجز رحم و شـفقت الهـی چیـز دیگری نبود. خدا به‌وسیله‌ی متعه‌به پرهیزکاران خود رحم آورد. اگـر عمـر بن خطاب آن را حرام نمی کرد، بجز مفسدان هـیچ کـس زنـایی مرتکـب نمی شد.[725]

دو: امام علی بن ابی طالب گفته‌است: اگر عمر متعه را نهی نمی کرد، جز مفسدان هیچ کس زنایی مرتکب نمی شد.[726]

سه: در زمان پیامبر و ابوبکر نیز، ازدواج متعه را انجام می دادیم. تا زمانی که عمر به خاطر ماجرای(عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ) آن را حـرام کـرد.[727] در واقـع پس از پیامبر و در زمان عمر این کار حرام شده است.

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. صحيح مسلم، كتـاب النكـاح، بـاب نكـاح المتعـة وبيـان أنـه أبـيح ثـم نـسخ ثـم أبـيح ثـم نـسخ. حديث1404

725 – عَنْ اِبْن عَبَّاس قَالَ : مَا كَانَتْ الْمُتْعَة إِلَّا رَحْمَة مِنْ اللَّه تَعَالَى رَحِمَ بِهَا عِبَادَهُ وَلَوْلَا نَهْي عُمَر عَنْهَا مَا زَنَى إِلَّا شَقِيٌّ. تفسير القرطبی، فی تفسير الآيه 24 النساء

726 – قَالَ الْحَكَم : قَالَ عَلِيّ رَضِيَ اللَّه عَنْهُ : لَوْلَا أَنَّ عُمَر رَضِيَ اللَّه عَنْهُ نَهَى عَنْ الْمُتْعَة مَا زَنَى إِلَّا شَقِيّ. تفسير الطبری 24 النساء

چهار: عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش گفته‌است: اگـر کـسی را متعه کرده تشخیص دهم، او را سنگسار خواهم کرد.[728]

این مستندات حاکی از آنست که؛ محمد متعه را حرام نکرده است، بلکه خلیفه‌عمر، آن را حرام کرده است. هم چنان که این روایت در چندین منبع اسلامی به چشم می خورد:

عمر رضي الله عنه خطب الناس فقال: إن رسول الله (صـلى الله عليـه وآلـه) هذا الرسول، وإن هذا القرآن هذا القرآن، وإنهما كانتا متعتان على عهد رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وأنا أنهى عنهما، وأعاقـب عليهمـا: إحـداهما: متعـة النساء، ولا أقدر على رجل تزوج امرأة إلى أجل إلا غيبته بالحجـارة، والأخـرى متعة الحج.[729]

عمر بن خطاب به مردم گفت: پیامبر، پیامبر بود، قـرآن، قـرآن اسـت. دو نوع متعه‌در زمان پیامبر وجود داشته‌اند که من شما را از انجام آن بـر حـذر می دارم و مجازات برایش قرار می دهم. اولی متعه‌زن است چون من تـاب تحمل مردی را ندارم که، ببینم برای مدت زمانی معین زنـی بگیـرد، امـا از دست سنگ باران من خلاصی یابد. دومین متعه، متعه‌حج است.

---

727 - كُنَّا نَسْتَمْتِعُ..و..وعَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِى بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِى شَأْنِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ. صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيح ثم نسخ ثم أبيح ثم نسخ. حديث1405

728 - قَالَ عُمَر : لَا أُوتَى بِرَجُلٍ تَزَوَّجَ مُتْعَة إِلَّا غَيَّبْته تَحْت الْحِجَارَة. تفـسير القرطبـى 24 النساء

729 - مسند احمد بن حنبل، المجلد الأول, مسند عمر بن خطاب, ج1ص52

هم چنین امام سیوطی در کتاب خود به نام تاریخ خلفاء آورده است که؛ اولین کسی که متعه‌را حرام اعلام کرد عمر بن خطاب بود.[730]

هم چنین نقل شده است که خوله بنت حکیم نزد عمر می رود و می گوید که؛ ربیعه دست به متعه زده است و اکنون ربیعه‌حامله‌است. عمر می گوید: اگر پیشتر این امر را حرام کرده بود م، اکنون او را رجم می کردم.[731]

پس تا زمانی که محمد در قید حیات بود متعه‌حرام نشده بود. کسی که آن را حرام کرد، بدون هیچ تردیدی عمر بن خطاب بوده است.

البته ناگفته نماند که دلیل حرام شدن متعه، مربوط به پیشرفت عقلیت انسان مؤمن به اسلام، یا مربوط به تغییرات دوران نبوده است؛ بلکه صرفاً به خاطر مشکلات اخلاقی و اجتماعی بوده است که در نتیجه‌این عمل پدید آمده است. خصوصیت فردی عمر طوری بوده است که در بسیاری از مسائل افراط کرده است. همان طور که در بخش حجاب اشاره‌شد، وی با عصایش کنیزان را کتک می زد تا حجاب نپوشند. که خود دلیلی بر افراط گرایی عمر است در برابر اجرای بی قید و شرط آیه، همان طور که نازل شده است.

---

۷۳۰ - مراجعه شود به :السیوطی، تأریخ الخلفاء. ص122-124

۷۳۱ - أَنَّ خَوْلَةَ بِنْتَ حَكِيمٍ دَخَلَتْ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَتْ : إِنَّ رَبِيعَةَ بْنَ أُمَيَّةَ اسْتَمْتَعَ بِامْرَأَةٍ فَحَمَلَتْ مِنْهُ. فَخَرَجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَزِعاً يَجُرُّ رِدَاءَهُ، فَقَالَ : هَذِهِ الْمُتْعَةُ, وَلَوْ كُنْتُ تَقَدَّمْتُ فِيهَا لَرَجَمْتُ. الموطاء, كتاب النكاح باب نِكَاحِ الْمُتْعَةِ حديث1565

در ارتباط با تحریم متعه‌نیز، با استفاده‌از ادراکات شخصی خویش، اشتباهی آسمانی را تصحیح می کند. که خود اولین باری نیست که دست به چنین اقداماتی زده است، بلکه بارها در بسیاری از رویدادها دخالت داشته است. تا جایی که راه چاره‌هایی را به محمد پیشنهاد داده است و محمد نیز ناچار بوده است از روی تأثیر پذیری از گفته‌های وی، این راه چاره‌ها و روش مقابله با آن مشکل خاص را هم چون حکمی، در قرآن بگنجاند. یکی از دلایل هویدا شدن آیه‌ی (59الاحزاب) در مورد حجاب، خواسته عمر بوده است.[732] برای تحریم متعه‌نیز، یکی از مشکلات باعث شد که عمر این نوع ازدواج ها را حرام کند.

اگر با دیدی عقیدتی به این حرام کردن نگاه کنیم، می توان گفت: عمر توانایی تحریم را ندارد، عمر انسانی بیش نیست. مطابق جهان بینی های دین اسلام، انسان یکی از مخلوقات الهیست و نمی تواند حکمی را که خدا حلال کرده‌و پیامبرش نیز از آن مطابعت نموده است، حرام نماید. این واقعیتی است که تمامی مذاهب و مراجع و علمای دینی و اندیشمندان اسلامی آن را پذیرفته‌اند. پس ازدواج موقت با فتوای تحریم هر کدام از آن ها، غیر قابل باور و پذیرش است. ازدواج موقت، آیه‌ای قرآنی و سخنی الهیست نه انسانی.

732 – صحیح البخاری، کتاب الوضوء، باب: خروج النساء لحوائجهن. حدیث4939. برای اطلاعات جامع تر، مراجعه شود به فصل حجاب در همین کتاب.

باب چهارم

نتیجه‌گیری

مطابق مستندات ارائه شده، بسیاری از علمای اسلام عقیده‌دارنـد کـه ایـن نوع ازدواج برای کام گرفتن و لذت بردنی مـوقتی اسـت. حکمـی مـشروع بوده است که در دوران محمد اجرا شـده اسـت. بـه تعبیـر دیگـر، یکـی از سنت های مؤکده‌و شناخته شده‌ی محمد بوده است. اما در مورد نسخ شدن آن، اختلاف نظرهایی میان اندیشمندان و مذاهب اسـلامی بـه وجـود آمـده است و همیشه‌یکی از موارد مورد اختلاف بوده است. ازدواج موقت یکـی از جمله موارد عدم تشابه و دشمنی آشکاریست، که در مبانی احکام اسلام خودنمایی می کند. و به طور عملی به شیوه‌ای حلال گونه، فساد و فحـشاء را دامن زده است. به طوری که آرزوهای پایین تنه‌مرد مسلمان را نشان می دهـد و ایـن مـردان تـأثیر مـستقیمی بـر احکـام قرآنـی از خـود بـر جـای گذاشته‌اند. برخی از مسلمانان اهل سنت آن را کاملاً حرام می دانند و برای اثبات سخن خویش نزدیک ترین و مناسـب تـرین آیـه و حـدیث را بـرای توجیه‌این واقعیت، ذکر می کنند. اما از سوی دیگر و درست مقابل نظـرات این گروه، شیعیان هستند، که با توسل به آیات و احادیث مختلـف، ازدواج موقت را، کاملاً حلال مـی داننـد. و آن را یکـی از مناسـب تـرین راههـای

پیشگیری از جرم و جنایت در جامعه‌می دانند. و با تکیه بر آیات قرآنی، در فکر اشاعه‌و صدور آن به سراسر جهان نیز می باشند.

در نظر برخی از علمای اهل تسنن، ازدواج موقت، گناهی کبیره و زنای رسمی به حساب می آید. در مقابل؛ اهل تشیع از آن به عنوان باقیات الصالحات و اجری بزرگ یاد می کنند. در این باره امام جعفر صادق به عنوای پیشوای شیعیان گفته‌است: هر مردی که به کار متعه بپردازد و غسل خود را نیز به جا بیاورد، هر قطره منی که از وی خارج شده است، در روز قیامت تبدیل به هفتاد فرشته‌خواهند شد و برایش گواهی می دهند که این مرد از زمره‌ی مردان خدایی بوده است! [733]

از عالمی پرسیدند آیا کسی که متعه‌انجام دهد، تا چه میزان برای وی اعمال صالحه نگاشته‌می شود؟ در جواب گفته‌است: کسی که به خاطر رضای خدا و پیامبرش دست به امر متعه‌می زند، به اندازه‌ی حروف و کلماتی که با آن زن صحبت می کند، اعمال صالحه‌شامل حالش می شود. زمانی را که شروع به معاشقه می کند خیرات وی افزون می گردد، و زمانی که با زن جماع می کند خداوند تمام گناهان وی را می بخشاید. زمانی که غسل خود را مباح می گرداند، به اندازه‌ی موهای خیس بدنش، خداوند برکات بر وی می باراند. [734]

۷۳۳ – العقیلی ص 354

۷۳۴ – العقیلی ص 356

سوای از جایگاه دین و حیله‌های شرعی، کلمه‌ی متعه در این تحقیق، که همانا عبارت از کام گرفتن و لذت بردن های جسمی و روحی مربوط به سکس است، تنها ارتباطی تنگاتنگ با امیال و آرزوهای جنسی مرد دارد و بس. متعه‌در اسلام، اگرچه معنای گوناگونی دارد، ولی مناسب ترین معنی که برای آن مد نظر است، عبارت از ارضای غرایز سرکش و شهوانی مرد مسلمان است. امیال شهوانی مرد، که به سبب حواس پنجگانه(بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی، لامسه) ایجاد می شود و مهمترین آنها تمایل به‌زیباییهاست. مخصوصاً عشوه‌و ناز و اداهایی که باعث جوشش نیروی شهوانی می شوند. از اینرو برای ارضای نیازهای مؤمنان، متعه را به عنوان راه چاره‌ای مناسب، تشخیص داده‌اند.

لذت بردن از زن (متعة النساء)، یا کام گرفتن موقت(متعة المؤقتة)، یا خود ازدواج موقت (زواج المؤقت)، برای مدت زمانی معین و با مقدار پولی معین، و توافقی دو جانبه، برای یک ساعت، کمتر یا بیشتر، برای یک روز و یا یک هفته‌و یک ماه و یک سال و حتی بیشتر، در دین اسلام پدیده‌ای مشروع و حلال شمرده می شود. مهم این است که زن تن به این کار بدهد و مرد نیز اجرت وی را بپردازد. کاتب وحی محمد، (ابی) به همراه ابن عباس و خلیفه‌ای هم چون علی بن ابیطالب معتقدند که: اگر عمر این کار را حرام نمی کرد، کسی به سراغ فساد جنسی نمی رفت. از روی همین گفته (لولا نهی عمر ما زنی الا شقي) کتابی بزرگ از طرف شیعیان چاپ شده است. از این رو مردم به گفته‌ی خلیفه‌عمر، وقعی نگذاشته‌و به صورت

مخفیانه به متعه ادامـه داده‌انـد. از طـرف دیگـر محمـد بـه هـر دو خلیفـه‌ی مسلمانان یعنی ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب توصیه‌کرده بود که: عبدالله بن عباس (مشهور به ابن ام عبد) بهترین و عـالمترین کـسی اسـت در مـورد قرآن و اگر به شبهه‌یا سؤالی قرآنی برخورد کردید از وی بپرسید.[735]

ابن عباس بهترین مفسر قرآن بوده است. او همیشه فتوا صادر می کرد که متعه حلال است. به خاطر فتاوی وی و بسیاری دیگر از علمای دین، بعد از خلافت عمـر، متعـه‌دوبـاره‌تجدیـد حیـات یافتـه‌اسـت و نهایتـاً بـه پیـدایش مجموعه‌ای از مذاهب انجامیده است.

بارزترین این مذاهب، مذهب شافعی است که بـه مثابـه‌ی مـذهبی افـراط گرا، آن را تحریم کرده است. از دیگر سو مذهب اثنی عشر تـشیع نیـز، بـه مثابه‌ی مذهبی افراط گرا، آن را حلال کرده است. اکنون مسلمانان بـر سـر این دو راهی مانده‌اند. چرا که اهل تسنن آن را حرام کرده‌اند و اهـل تـشیع حکم به حلالیت آن می دهند.

اهل تسنن عقیده دارند که: با وجود حلال بودن آن در یک مقطع زمانی، خلیفه‌عمر آن را حرام کرده است. قبلاً لازم بوده است و اکنـون نیـازی بـه آن نداریم. و ما (اهل تسنن)، با اجتهاد عمر عمل می کنیم.

اهل تشیع عقیده‌دارند که: عمر انسان است و انـسان نیـز قـادر نیـست کـه احکام قرآنی را باطل سازد. همان طور که در قرآن به صراحت اشاره‌شـده

۷۳۵ – المسند أحمد بن حنبل المجلد الأول مسند أبی بکر الصدیق.

است، ما (اهل تشیع)، بر سر احکام خدایی هستیم نه قوانین عمری.[736]

پدیده‌ای به نام متعه، به سان اخلاقی شرعی، اگر چه برای یک بار و یا یک روز و یا برای یک ساعت هم بوده‌باشد، در اسلام حلال بوده است. درست هماهنگ با فرهنگ دوران جاهلیت بوده است. اشاره‌ایست مستقیم، به نیروی شهوانی مردم شبه جزیره‌ی عربستان و در نهایت هتک حرمت و تحقیر زنان. خواننده‌ی گرامی می تواند دریابد که به هیچ وجه در این موضع جبهه گیری و نظر خود را، بر مذاهب تحمیل نکرده‌ایم. به عقیده‌ی اینجانب حلالیت یا تحریم این واقعیت، به هیچ وجه‌از هدفی که در پیش گرفته‌ایم نمی کاهد. پدیده‌ی فساد جنسی و حلال بودن تن فروشی در اسلام، اگر چه برای یک ساعت هم حلال بوده‌باشد، بدین معنی است که اسلام به تن فروشی اعتقاد داشته است. ازدواج موقت یا تن فروشی؛ مطابق آیه‌ی قرآنی، نشان می دهد که خدای مسلمانان به تن فروشی زنان، اعتقادی کامل دارد و در واقع روشنگر راه پر فراز و نشیب به استضعاف کشانیدن زنان است.

لذت بردن و ارضای غریزه‌ی جنسی، بخشی از نیازهای هر جانداریست. انجام ازدواج موقت درست همانند تن فروشی هایست که در فاحشه‌خانه‌های سراسر جهان جریان دارد. به طور خلاصه می توان گفت؛ اگر نیروی شهوانی فردی سرکشی کرد، و همسری نداشت یا به همسرش دسترسی نداشت، برای ارضای امیال جنسی خویش، راهی یکی از

۷۳۶ – مراجعه شود به تحقیق : خلیفات، قسم النکاح المتعة.

فاحشه‌خانه‌ها می شود تا بلکه با یکی از زنان تن فروش ساعاتی را بگذراند. بعد از توافقی دو جانبه در مقابل گرفتن مقداری پول از طرف زن، شبی را با وی همخوابگی می نماید، و مدتی را به کام گرفتن مـی گذرانـد. بعـد از اتمام کار، از طرف مرد، مبلغی اعانه بـه زن داده‌مـی شـود و مـرد بـه سـوی زندگی عادی خویش باز می گردد. که شـاید کارمنـد، کـارگر، راننـده‌یـا بازاری باشد. زن نیز به دنبال تن فروشی خویش و منتظـر کـسی دیگـر مـی ماند، که هر آن ممکن است سـر برسـد و در مقابـل مقـداری پـول، هـوس جنسی او را فرو نشاند. این سناریو مستقیماً در اسلام نیز مـورد اسـتفاده‌قـرار می گیرد. در این دین آسمانی، مرد مسلمان جدای از مجاز بودن به داشـتن چهار زن و تعداد نامحدودی کنیز، هر زمانی که شهوت بر اراده‌اش غالـب آید، بسیار آسان زنی را یافته‌و نزد آخوند و یا طلبه‌ای در مسجد رفته، او را به عقد خود در آورده، و با وی ساعاتی را خوش بوده اسـت. بعـد از اتمـام عمل جماع، مرد مسلمان، به زن اجرت پرداخته است و سپس هـر یـك بـه زندگی روزمره‌ی خویش بازگشته‌اند. مرد بـه زنـدگی عـادی خـویش کـه شاید در لباس کارمند، حقوقدان، طلبه یا روحانی مـسجدی بـوده‌باشـد، بـه امام جماعت مسلمانان بودن و سر درس و وعظ خویش، بازگشته است. زن نیز برای انجام متعه‌ای مجدد رهسپار شده است. تا مسلمان بعدی چه کـسی و برای چند شب خواهان وی باشد.

شاید این مسأله نزد پیروان شافعی مذهب، مسأله‌ای دور از نزاکت باشد و پیروان این مذهب باور نداشته باشند که آیاتی ایـن چنـین در قـرآن وجـود

دارد. اما این مسأله ارتباطی با خواسته و یا آرزو و میزان آگاهی یا عدم آگاهی ما و نحوه‌ی اجتهاد مذاهب در این باره ندارد. همان متعه‌ای که در نزد "شافعیان" حرام است نزد "حنفیان" حلال است! نزد "مالکیان" حرام ولی نزد "اوزاعی" حلال است! این در حالیست که همه‌ی این مذاهب شاخه‌هایی از مذهب تسنن به حساب می آیند. یا این که نزد شیعیان اثنی عشر حلال است و صدها کتاب در این باره منتشر کرده‌اند و سرسختانه از آن جانبداری می کنند. در ایران، که قوانین آن، مستقیماً از شریعت و از مذهب تشیع نشأت گرفته‌است؛ به طور رسمی این نوع تن فروشی آزاد است. در نیمه‌ی اول قرن بیست، در میان مواد و تبصره‌های قوانین مملکتی، به آن اشاره‌شده است. برای مثال در سال های 1933، 1934، 1935ی میلادی و ماده‌های 1075، 1076، 1077، 1095، 1096، 1097، 1098را به آن اختصاص داده‌اند.[737] و اکنون در زیر سایه‌ی حکومتی اسلامی (جمهوری اسلامی ایران) اهمیتی ویژه برای آن قائل شده‌اند.

تحریم ازدواج موقت به دست خلیفه‌عمر، شاید یکی از بهترین کارهای این انسان بوده‌باشد، که در طول خلافت و یا حتی در خلال عمر خویش انجام داده است. اما چگونگی پیدایش ایده‌ی تحریم، مربوط به بها دادن به ارزش ها و حقوق ابتدایی زنان نبوده است، بلکه صرفاً مشکلات اجتماعی ایده‌ی تحریم‌را در نزد عمر ایجاد کرده است. فرقه‌های شیعی، به خاطر

۷۳۷ – توفیق الفکیکی.. المتعۀ واثرها فی الاصلاح الاجتماعی. مطبوعات النجاح بالقاهرۀ (السنۀ مجهولۀ) ص76

کینه و رقابتی سیاسی و تاریخی که در میان خلیفه‌علی و خلیفه‌عمر بوده است، هیچ ارزشی برای این اجتهاد عمر قائل نیستند. جدای از اینها، با بهانه‌های شرعی سعی در توجیه‌کار خویش داشته، می گویند: عمر بشری بیش نیست و ازدواج موقت نیز حکمی الهیست. عمر حق ندارد در احکام الهی دخل و تصرف کند. که‌با توجه‌به‌اعتقادات دینی، حق با آنهاست.

تحریم متعه امری مثبت است. رقابت میان اهل تشیع و پیروان مذهب شافعی، که تأکید بر اجتهاد عمر دارند، در واقع رقابتیست دو جانبه ناشی از منافع سیاسی، نه منافع انسانی و اخلاقی. در اینجا میزان فکر و رشد عقلی انسانی هم چون عمر، از دانش خرافی آسمانی، بهتر و واضح تر و انسانی تر به نطر می رسد. دین اسلام که ادعای ابدی بودن احکام خود را دارد، نباید در مسائلی دخالت می کرد، که اطلاعاتی در آن باره ندارد. و دست کم می بایست بهتر از کسی هم چون خلیفه‌عمر، در مورد پدیده‌های طبیعی بحث می کرد و راه چاره‌ی مناسبی را پیشنهاد می کرد سازگار با هر زمان و مکانی.

باب پنجم

ضمیمه‌ی متعه

دستگاه‌های سیاسی پشت سر هم که‌بعد از خلافت عمر، قدرت را در دست گرفتند، و راه را برای ماندگاری و ادامه‌ی ازدواج موقت هموار کردند.

بالأخص در دولت عباسیان به شیوه‌ای گسترده و بدون هیچ مانع تحریم؛ اقدام به متعه می کردند. روایات در مورد وقایعی که برای اصحاب و مؤمنان مشهور تاریخ اسلام روی داده است، بسیار زیاد است. نقل شده است که در دوران طلایی خلیفه‌ی سوم، ولید بن عقبهٔ بن ابی معیط والی شهر کوفه‌بوده است. او مردی شهوتران و باده‌گسار بوده است. از دمدمه‌های غروب تا پاسی از شب با کنیزانش مشغول سکس و شرابخواری بوده است. شب دیر هنگام به خواب رفته، حتی بسیار اتفاق افتاده است که تا سپیده‌دمان مجلس عیش و نوش را رها نکرده است. در یکی از سپیده‌دمان برای ادای نماز به عنوان امام جماعت، راهی مسجد می شود. اما میگساری های شب گذشته چنان در وجودش اثر کرده بود که به جای دو رکعت نماز صبح، سه رکعت خوانده و تازه سلام پایان نماز را هم فراموش کرده بود. در این حال نیم نگاهی به پشت سر خود انداخته‌خطاب به نمازگزاران می گوید: اگر دوست دارید، چهار رکعتی می خوانم. به علت

این رسوایی علی ابن ابیطالب، به دستور خلیفه‌عثمان، چهـل تازیانـه بـه وی زده است.[738]

در شهر مکه مردی قریشی خانه خود را به‌محل فحشاء تبدیل کرده بود و مخفیانه مردان و زنان شهر را دور هم جمع مـی کـرد. مـردم بـه والـی شـهر شکایت برده او را از شهر بیرون راندند. او نیز در عرفات سکنی گزیـد. در آنجا نیز از این کار دست نکشید. روزها در مقابل دریافت دو درهـم از هـر نفر، مردان و زنان را بر الاغ خویش نشانده، آن ها را از مکه به عرفات مـی برد و پس از انجام عیش و عشرت به مکه باز می گردانیـد. چنـدین بـار در روز این کار را انجام داده‌و از این طریق سود بیشتری می برد. مجدداً مـردم از وی شکایت کردند. او را دستگیر می کنند و نزد والی می آورنـد. والـی با حالتی عصبانی وی را خطاب قرار داده‌می گوید: تـو را از جـوار خانـه‌ی خدا بیرون رانـدم. اکنـون در کـوهی مقـدس خانـه‌ات را آبـاد سـاخته‌ای و اشاعه‌ی فحشاء می دهی؟؟ او نیـز در جـواب مـی گویـد: قربـان دروغ مـی گویند. به من حسودی می برند. شاکیان صدایشان بلند شده‌می گویند: دلیل داریم. الاغش کاملاً به پیچ و خم راه وارد شده است. الاغ را ول کنید. اگر مستقیماً به خانه‌ی وی رفت، در این صورت ما درست گفته‌ایم. والی به‌این شیوه محاکمه راضی می شود و الاغ را ول مـی کننـد. دسـت بـر قـضا الاغ مستقیماً به خانه‌ی آن مرد می رود. سپس والی دستور مـی دهـد کـه وی را

۷۳۸ – در این منبع به تازیانه زدن وی، اشاره‌شده‌است: صـحیح البخـاری, کتـاب فـضائل الصحابهٔ. باب: هجرهٔ الحبشهٔ. حدیث3659

تازیانه بزنند. مرد نیز شروع به گریه‌و زاری می کند. والی می گوید: چرا گریه می کنی؟ در جواب می گوید: باور کنید به خاطر تنبیه، گریه نمی کنم، بلکه من از این ناراحتم که بعدها مردم عراق ما را تمسخر کرده‌با تشر می گویند که؛ مردم مکه از الاغ گواهی خواستند.[739]

امام اعظم مسلمانان، سیوطی، در مورد خلیفه اموی، (الولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان بن الحکم 125، 126هـ)، بحث کرده‌بعضی از ویژگی های وی را مورد بررسی قرار داده است. از جمله: جوانی خوش قیفه‌اما خلیفه‌ای فاسد، هم جنس باز و دختر باز بوده است. تا جایی که خیلی به آسانی به زنان تجاوز کرده، زن باباهای خود را عقد کرده حتی به خدا و قرآن کفر ورزیده است. سیوطی در یك جمله چنین می گوید:

وكان فاسقا شريبا للخمر منتهكا حرمات الله أراد الحج ليشرب فوق ظهر الكعبة.[740]

فاسق و شرابخوار بود. حدود حرام های الهی را شکسته و به منظور شراب خوردن بر بام کعبه، قصد انجام حج را داشته است.

از سرآغاز غروب تا سپیده‌دمان در حرامسرای این خلیفه‌بساط رقص و پایکوبی و شرب مشروبات و انجام سکس برپای بوده است. بسیار اتفاق افتاده که هر شب پنج ازدواج موقت انجام داده است.

---

۷۳۹ - ابن قیم الجوزیة: أخبار النساء ص 235

740 - مراجعه شود به: جلاالدین السیوطی, تأریخ الخلفاء. در قسمت زندگی نامه‌ی این خلیفه.

در دوران خلافت عباسیان، کار به جایی رسیده بود که‌همان گونه که (د.سلیمان) نیز گفته‌است: اداره‌ی بسیاری از فاحشه‌خانه‌ها به عهده‌ی زنان، مخصوصاً دختران بوده است. هر شخص شناخته شده‌ای را می پذیرفتند و مهمانان تا سپیده‌دمان به شرب مشروبات و لذت جنسی مشغول بوده‌اند.[741] بسیاری از این سالن ها شهرتی عام داشتند. مانند سالن بستان صباح[742]، باری، بنی، کلواذی، قطربل، طیر ناباد، القفص..و بسیاری دیگر.[743]

در این فاحشه‌خانه‌ها، تن فروشان، به نام ازدواج موقت، مشغول به سکس بوده‌اند و شخصیت های سرشناس شهر، هم چنین قضات مشهور دوران عباسی، (ابن قریعه، ابن معروف، التنوخی)،[744] سردمدار این نوع فساد بودند. زنان نیز نقش اساسی در شرب مشروبات و سکس بازی ها داشته‌اند. کتاب (کتاب الاغانی) از زنی به نام(ام حکیم)، همسر خلیفه‌هشام بن عبدالملك، سخن به میان آورده است. این زن چنان به نوشیدن مشروبات الکلی عادت کرده بود که احساس می کرد بدون مشروبات، زندگی برایش غیر ممکن است. با خنیاگری و نوشیدن مشروبات در جام های زرین و در اندازه‌های بزرگ، شب را به صبح می رسانید. وزن طلای به

---

۷۴۱ - حریتانی: د. سلیمان الحریتانی, الخمرة. دار الحصاد للنشر – سوریة, دمشق. طبعة 1996 ص 81و82

۷۴۲ - منبع قبلی، ص 108

۷۴۳ - منبع قبلی، ص ل 109

۷۴۴ - منبع قبلی، ص ل 91

کار رفته در آن جام، هشتاد مثقال بوده و به اندازه‌ای این جام مشهور شده بود که بعد از مرگ شوهرش، خلیفه‌ی بعدی(ولید بن یزید) افتخار می کرد که در این جام شراب می نوشد.[745]

هارون الرشید نیز یکی از شرابخواران و زنباره‌های محیرالعقول دوران خویش بوده است. تا جایی که، شهرتی برای خود به هم رسانیده بود. (د.شوقی ضیف) در کتاب نایاب خویش از قول ابن خلدون در باره‌ی وی می نویسد: ابن خلدون برای شرعیت بخشیدن به مشروب خواری و سکسبازی های هارون الرشید می گوید: "هارون الرشید این کارها را از روی فتاوی و مذاهب موجود در عراق، انجام داده است".

این کلام (ابن خلدون) جای بسی شگفتی است. نباید مانند وی گول خورده کارهای هارون الرشید و یا رشیدها و خلیفه‌های دیگر را، این چنین توجیه کنیم و بگوییم آنها روزانه صدها نماز به جایی آورده‌اند و هر سال فریضه‌ی حج تمتع و عمره‌را ادا کرده‌اند. بلکه باید واقعیت زندگی آن ها و خوشگذرانی و عیش و نوش های آنها را پرده‌پوشی نکنیم و با جرأت بگوییم که مردانی شهوتران بوده‌اند. هم چنان که "خلیفه‌امین" مرکز خلافت خود را به منزلگه‌رقص و پایکوبی و شرب مشروبات اختصاص داده بود تا جایی که، کاخ وی به جای مرکز خلافت، به نام کاخ شب های نزاهت مشهور شده بود.[746]

---

۷۴۵ - اصفهانی: ابو فرح الاصفهانی, کتاب الاغانی. ط 1974 م 3 ص 347-351

۷۴۶ - ضیف: د. شوقی ضیف, العصر العباسی الاول, ط 1995 بیروت , لبنان. ص 225.

پایان سخن

سکس و غریزه‌ی جنسی و تمایزات جنسیتی، پدیده‌هایی ساخته‌ی دست طبیعت هستند. اما محرکات جنسی برای انجام شهوترانی و مشکلات ناشی از آن و نیز ارتباطات جنسی و آداب اجتماعی آن پدیده‌هایی تاریخی هستند. ادیان به طور عام، به روش های گوناگون از این پدیده‌ها سخن به میان آورده‌اند و دیدگاه‌هایی را ارائه‌داده‌اند. در مقایسه‌با دیگر ادیان، دین اسلام بیشترین دخالت را در این زمینه‌ها، اِعمال کرده است. به گونه‌ای در این امور دخیل شده است که مشکلات عدیده‌ای برای خود دین و پیروان آن به‌وجود آورده است.

مراحل تاریخی خاورمیانه و آداب و فرهنگ شبه جزیره‌ی عربستان، که اسلام در آن ظهور کرده است، بر نحوه‌ی رشد و اشاعه‌ی دین و تبدیل این پدیده‌ها به مشکلاتی که اکنون در بطن جامعه‌ی اسلامی خودنمایی می کنند؛ تأثیر مستقیمی از خود بر جای گذاشته است. قوانینی که نشأت گرفته‌از اسلام هستند، درست به مشکلاتی بر می گردد که آن زمان مردم با آن دست به گریبان بودند. اسلام مدت 23 سال در شبه جزیره‌ی عربستان ادامه‌ی حیات داد. فرهنگ، احکام، آداب و رسوم، شرایط اقتصادی، نگرش به آینده‌و فاصله‌ی طبقاتی موجود در این دین، با اندك تغیراتی قسمت اعظم قوانین اسلامی را تشکیل دادند.

به سبب این که محمد از محیط بیرون از شبه جزیره‌ی عربستان آگاهی نداشت و سفری برون مرزی انجام نداد، غیر از آداب و فرهنگ جامعه‌ی خویش، نتوانست احکامی را در قرآن وضع نماید که با آداب شبه‌جزیره‌ی عربستان هماهنگ نباشد. اگر به فرض مثال، سفری هر چند کوتاه به خارج از شبه جزیره‌ی عربستان می کرد و از نزدیک با مدنیت مناطق دیگر آشنا می شد، شاید به صورت اتفاقی هم بوده‌باشد، تغییری در ساختار این دین به‌وجود می آورد. اما همان طور که می بینیم، بسیاری از قوانین اسلام محصول فرهنگ و آداب و رسوم قبایل مکه و مدینه، و خواسته‌های ناشی از عقلیت مردم عشایر بوده است.

محتوای این دین وابسته به مجموعه‌ای از مشکلات منطقه‌ای مشخص است. از بارزترین آداب مرسوم در آن منطقه، می توان به جنگ و خونریزی برای جمع آوری غنایم، به دست گرفتن قدرت، تجارت صرفاً برای انباشته‌کردن ثروت، سرکوب زنان به خاطر ارضای غرایز جنسی و سرانجام ماندگاری عقلیت مرد سالارانه اشاره‌کرد. اسلام بیشترین احکام خود را به حاکمیت، اقتصاد و طبقه‌بندی اجتماعی اختصاص داده است. صدها آیه‌و حدیث محمدی بر اساس این ارکان سه‌گانه‌استوارند. و مطابق اعتقادات مسلمانان، لایتغیر هستند. قانونی که قابل تغییر نباشد، توان پرداختن به مشکلات نوظهور و حل و فصل آنها را ندارد. در نتیجه خود آن قانون باعث و بانی بیشترین مشکل خواهد شد. متناسب نبودن قانون باشرایط روز، مشکلات عدیده‌ای را ایجاد خواهد کرد. این مشکلات

به‌تدریج بزرگ و بزرگ تر شده‌و از کنترل خارج می شوند. و این حکایت اسلام است.

یکی از مشکلات اساسی دین اسلام، جدای از رفع نکردن مشکلات بنیادین دولت و نحوه‌ی حکمرانی و تئوری های اجبار و اختیار و مسأله‌ی طبقاتی جامعه‌و غیره؛ چاره نکردن مسأله‌ی سکس و سرکوب زنان است. ایمان آوردن به اسلام مساویست با ایمان به جنگ و خونریزی و رسیدن به قدرت مردسالارانه. به نام غزا، که‌راهی برای رسیدن به قدرت و انباشته‌کردن سرمایه‌ی مرد می باشد، سرزمین های دیگری را به تصرف در آورده‌اند و تاریخ را با منجلابی از خون آغشته‌اند. از روزی که قدرت را به دست گرفته‌اند هم چنان در تاخت و تاز و جنگ افروزی بوده‌اند. استثمار جنسی و سرکوب زنان، همواره راهی مناسب برای به خدمت گرفتن آنان و ارضای غرایز جنسی مرد بوده است. تا جایی که این امر به یکی از قوانین بارز این دین درآمده است تا مرد همیشه‌در حال آماده باش و ادای فریضه‌ی جهاد باشد.

کاملاً روشن شد که اسلام همیشه دیدگاهی سرکوبگرانه نسبت به زنان داشته است. عدم شناخت صحیح از سکس و زن به طور کلی به عنوان پدیده و یا موجودی طبیعی، باعث شده است که‌صدها هزار زن را به خاطر سکس و پایمال کردن حقوق ابتدایشان به‌خاك وخون کشیده‌اند. حتی آگاهی نادرستی نسبت به وقایع گذشته‌ی خویش داشته‌اند و قسمت زیادی

از رویدادها را تحریف نموده‌اند.[747]

عقلیت و روان مردان مسلمان طوری بار آمده است که همواره‌در فکر کسب قدرت و ثروت و ارضای امیال سرکش جنسی خود باشند و برای دستیابی به آن ها، جنگ و خونریزی را سرلوحه‌ی کارهای خویش قرار دهند. از طرف دیگر مسلمانان عقیده‌دارندکه؛ دین اسلام مختص به تمام بشریت است و تا ابد بایستی پا بر جا بماند:

مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.[748]

مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.[749]

مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.[750]

هر کس مطابق احکامی که خداوند نازل کرده است، عمل نکند، کافر و ستمگر و فاسق است.

در این دین ارزش و ارج زنان، مساوی با مردان نیست. در آداب آن روزگاران و دین و منطق محمد شایسته نبوده است که این دو جنس، از حقوق مساوی برخوردار باشند. چون که این همترازی را دلیلی بر عدم

---

747 – داستان هایی همانند داستان ابراهیم، سلیمان، لوت و غیره که در قرآن آمده‌اند؛ از دیگر ادیان، مخصوصاً از تورات اخذ شده‌اند. محمد در طی این اخذ کردن ها بسیاری از وقایع را دستکاری کرده است. برای اطمینان می توانید یکی از این داستان ها را، با کتاب تورات مقایسه‌نمایید.

748 – المائدة 44

749 – المائدة 45

750 – المائدة 47

موفقیت دین خویش می دانسته‌است. علمای اسلامی از بازگو کردن این حقیقت شرمسارند و با خود و دیگر مردمان راستگو نیستند زیرا این دین با هرم سه‌گانه‌ی قدرت، ثروت، سکس و فرهنگ غالب بر آن ها، به زندگی بشریت نظر دارد. در ذهنیت قدرت گرایانه‌اشان، قدرت و قادر همان بازوانیست که جنگاور و قاتل هستند. ثروت از دستاوردهای جنگ است. در نتیجه قوایی برای جنگ، کسب ثروت و بازرگانی لازم است. این نوع قدرت و بازوان نزد مرد است، نه زن. جنگجویان مرد هستند نه زن. ارضای غریزه‌ی جنسی را نیز مختص به مرد می دانند نه به زن. برای این که این بازوان همیشه در آماده باش کامل باشند و از منافع دینی به خوبی محافظت کنند، لازم است تمامی مخلوقات خداوند در خدمت مرد باشند. زن توانایی این نوع کارها را ندارد و در نتیجه باید سر به زیر و فرمانبردار اوامر مرد باشد. اولین وظیفه‌ی آن ها در مقابل مردان این است که بدون هیچ گونه اعتراضی اوامر او را به طور کامل اجرا کنند. غیر از اینکه وسیله‌ای محسوب می شوند برای ارضای نیازهای جنسی مرد، کارگاه مناسبی برای تولید و ازدیاد جمعیت و پرورش بچه نیز محسوب می شوند. این نوع دیدگاه در اسلام، بنیادی لایتغیر دارد. و آیه یا حدیثی در اسلام مکتوب نشده است که خلاف این را ثابت کند.

در اسلام زن حق ندارد که در پی لذت بردن و ارضای امیال جنسی خویش باشد. اما مرد با یک عقد نکاح، و پرداخت مهریه، فرج زن را به طور کامل خریداری می نماید. تا زمانی که توانایی انجام اعمال سکسی و

ارضای نیازهای جنسی مرد را داشته باشد، از وی بهره می گیرد. اگر مرد اراده‌کرد می تواند دو یا سه‌و یا ده ها کنیز را به همان ترتیب خریداری کند و از آن ها بهره‌برداری نماید. در اسلام قیمت زنان متفاوت هستند. ارزان ترینشان همان کسانی هستند که خدایشان آن ها را نازیبا و یا در اوج فقر، خلق کرده است. حتی اجرت لذت گرفتن از آن ها پایین ترین قیمت است. گرانترین آن ها، زنانی هستند که زیبا رخ یا از میان طایفه‌ای نامدار و حاکم و یا از میان سرمایه‌داران هستند. از دیدگاه مردان خدایی، جسم زنان با همدیگر متفاوتند و مهریه‌ی‌آن ها از یک انگشتر آهنین شروع می شود تا به یک طویله، یک اسب، یک شتر، یک مثقال طلا و حتی یک کاروان با کالاهایی تجاری و صدها شتر یا صدها سکه‌ی طلا می رسد. پول و کالاهای بازرگانی تنها اختصاص به پدر یا سرپرست زنان دارد. زنان حق ندارند در این معامله و بازرگانی انسانی، اعتراضی داشته باشند. بسیار اتفاق افتاده است که به منظور فرو نشاندن آتش میان دو طایفه،زن به عنوان خون بها تقدیم دیگر مردان مسلمان شده است. به کرّات در میان مردان مسلمان به خاطر مسئله‌ای روزمره و معمولی، دعوایی روی داده است. شخصی در آن میان کشته شده و این فرج زن بوده است که به عنوان خفه‌کن آتش جنگ نقش اساسی را بازی کرده است. همان هفت سانتی متر از گوشت بدن زن، همان شرف و ناموسی که به مثابه‌ی یک هدیه‌گران بها، برای به پا نشدن خون هایی دیگر، تقدیم به دیگر مردان شده است.

هر مرد مسلمان می تواند تک تک و گروه گروه از زنان را خرید و

فروش کند. مکانی مناسب به این کار اختصاص دهد و سود ببرد. در کشور عربستان سعودی به نام ازدواج مسیار، در مصر به نام ازدواج عرفی و در ایران به‌نام ازدواج موقت، عملاً زنان در دام تن فروشی های شرعی گرفتار آمده‌اند. این گونه رفتار و کردار، به خاطر این که خود مرد آن را سرپرستی و هدایت می کند، در دین اسلام حلال هستند. مرد هر کاری را که اراده‌کند، می تواند انجام دهد. به شرطی که اولاً خود وی سرپرستی آن کار را به عهده‌داشته باشد. ثانیا سودی مادی به نام اجرت عمل در آن وجود داشته باشد. چون که از روز ازل این مرد بوده است که قانونگزار بوده است. و اوست که ارزش کمر به پایین زنان را می داند نه خود زنان. هر نوع تغییر و تحولاتی که در منزل صورت گیرد، بایستی مرد از آن اطلاع داشته باشد و با رضایت وی انجام بگیرد. و حرف آخر را خلیفه الله یعنی مرد می زند نه زن.

زمانی که زن احساس وجود کند و در مقابل این فرهنگ خفته در عشیره‌گرایی قیام کند، قیام او در قرآن به نام رَم کردن و یا طغیان قلمداد می شود و با تهدید و تنبیه‌روبرو خواهد شد.[751] سرپرستی زن به وسیله‌ی خودش، نهی شده و حرام است. اینکه‌سرپرستی خود را به عهده گیرد، به میل خود سکس کند، یا به خواست خود ازدواج کند، اجرت عمل بگیرد یا نه.. در اسلام حرام شده است. شرف و ناموس مردان قبول ندارد که زن آزاد باشد و کنترل پایین تنه‌آنها، به دست خود دختر، مادر یا خواهرش

751- النساء 34

باشد. آزادی زن در تفکر عشیره‌ای و قانون خدا و پیامبرش غیر ممکن و غیر قابل قبول است. هر زنی که از این دایره‌خارج شد بی شرف و بی ناموس به حساب می آید. هر زنی که این قوانین را قبول کرد، پرهیزگاری وفادار و فرمانبرداری ستوده‌برای خدا و پیامبرش است. او را به بهشت برین تخیّلی شاد خواهند کرد.

مرد با جرأت و افتخار و سربلندی هر چه تمامتر از ارتباطات جنسی خود با دیگر زنان، سخن به میان می آورد. و زنان باج سنگین شهامت چنین مردانی را متحمل می شوند. مورد اهانت قرار می گیرند. تحقیر می شوند. علمای دین اسلام به نام شرف و ناموس، دختر و همسر و مادر و یا خواهر خویش را به قتل می رسانند تا به دیگران نشان دهند که صاحب شرف و ناموس هستند. به تعبیر دیگر، برای محافظت از شرف دین اسلام، زنان را قربانی قتل ناموسی می کنند. ترقی و آزادی زن مایه‌ی هراس مرد است. و تصور آزادی زن را مایه‌ی ننگ و حقارت و بی شرفی می دانند. هر کدام از این ها موجب از دست رفتن قدرت، شهامت و عقلیت مردسالارانه است. پس مرد سعی می کند که آخرین تصمیمات هم چنان از طرف مرد صادر شود تا بتواند از شرف خویش محافظتی همه جانبه به عمل آورد. و همیشه‌در این تلاش است که شرفش، که‌در لای پاهای زن جا خوش کرده است، از دست برود. اگر مسلمانی دید که مردی با یکی از زنان نزدیک به وی مشغول سکس است، سینه‌های او را می فشارد، از وی لب می گیرد، سخنان عاشقانه با هم مبادله می کنند یا نامه نگاری می کنند، مستقیماً و

بدون هیچ تردیدی زن را می کشد. در قوانین ممالك اسلامی اگر مردی به بهانه‌ی شرف و ناموس، زنی از میان نزدیکـان خـود را بـه قتـل برسـاند، بـه چشم یك قاتل به وی نگریسته‌نمی شود! حتی مجـازاتی را هـم بـرایش در نظر نگرفته‌اند. بلکه به عنوان مردی با شهامت و باغیرت قلمداد می شود که توانسته‌است لکه‌ی ننگینی را از پیشانی اسلام پاك کند. شرفی که خـدا بـه مرد مسلمان عطا کرده است؛ در میان مادر و خواهر و زن و دختر مسلمانان تقسیم شده است. به عقیده‌ی مسلمانان، مکان قرار گرفتن این شرف نیز، در زیر ناف و میان کشاله‌های ران قرار دارد. طول آن از پنج تا نه سـانتی متـر مـی رسـد. مـی بایـست مـردان مـسلمان در زمـان مکتـوب نمـودن وحـی پیامبرشان از وی می پرسیدند: اگر مـسلمانی مـادر، خـواهر، زن و یـا دختـر نداشت، شرف وی در کجاست و چگونه آن را بیابد؟!

جای بسی شگفتی است که مسلمانان به طور کلی و زنان بـالأخص، دیـن و تاریخ ظهور دینشان را مورد مطالعـه قـرار نمـی دهنـد و مـستقیماً مقلـد و حلقه به گوش عمامه به سرهای مساجد و تکایا می شـوند. اگـر زنـان خـود بدون هیچ واسطه‌ای منـابع مـورد اعتمـاد اسـلامی را مطالعـه‌کننـد، و بـدون دخالت آخوندها و عالمان دین، در آن ها کنکاش نماینـد؛ بـدون شـك از نحـوه‌ی تفکـر و ذهنیـت قبلیـشان نـسبت بـه دیـن و قـوانین چنـدش آور و مجریان آن نیز، اظهار تنفر و انزجار می نمایند.

این نوع ادراکات غلط اسلام نسبت به زنان، یکی از ثمرات تلخیست کـه از فرهنگ عشایری شبه جزیره‌ی عربستان برای دیگر جوامع بر جای مانـده

است. حجاب را برایشان اجباری کرده‌اند. حق طلاق را به دست مردانشان داده‌اند. آنها را به دام محلل می اندازند. هوودار می شوند. به‌آنها دروغ گفته می شود. اگر شوهرانشان را ارضای جنسی نکنند، فرشتگان آن ها را نفرین می کنند، اگر مردانشان از آنها راضی نبوده‌و آنها را نبخشند، بعد از مرگ بهشت را نمی بینند. در صورت عدم رضایت و آگاهی شوهر، نباید از خانه بیرون روند. حتی نمی توانند بدون اجازه‌مرد روزه بگیرند. اگر بیرون رفته‌یا خود را معطر سازند، زناکارند. اگر در جایی مسؤولیتی به آنان سپرده شود، خود به خود اتفاقات ناگوار روی می دهد! به اراده‌ی خود نمی توانند شوهر کنند و عقد آنها باطل است. بزرگترین فتنه‌انگیزهای زمین هستند. مایه‌ی حقارت و سرافکندگی مرد به حساب می آیند. از دنده‌ی چپ مرد خلق شده‌اند. برای لذت دادن به مرد خلق شده‌اند. کشتزار مردان هستند به هر طریق ممکن. از جلو یا از عقب باید دل شوهرانسان را به دست بیاورند. در ارث بردن نصف مرد سهم دارند. در مرتبه‌ای پایین تر از مردان قرار دارند. ناقص العقلند. ناقص الدینند. ختنه می شوند. کسانی از میان آن ها که خنثی هستند یا این که رفتاری مردانه دارند، از شهر بیرون رانده‌می شوند. در هر جنگی که‌اسیر شوند، کنیز محسوب شده‌و برای مالکانشان حلال است که با آنها همخوابگی کنند. به خاطر بوسه، صد ضربه شلاق و به خاطر سکس، سنگسار می شوند. حتی اگر مدفوعات مردشان را لیس بزنند هنوز حق مردشان را اداء نکرده‌اند. در آخرت نیز کمترین حق ممکن برایشان در نظر گرفته‌شده است و نزد شوهران سابق

خود باز گردانده می شوند. اگر این قوانین را قبول نداشتند، زمین به غیر زمین تبدیل می شود و قیامت روی می دهد. این ها حقوق اولیه‌ی زن در دین اسلام هستند.

متون اسلامی منعکس کننده‌ی آن ابعاد اجتماعی و ایدئولوژیکی هستند که‌همواره سعی در برتر نشان دادن جایگاه و منزلت مردان دارند. این تقدسی که در اسلام به مرد بخشیده‌شده است از رقابت های طبقاتی و قبیله‌ای شبه جزیره‌ی عربستان نشأت گرفته‌است. در قوانین جوامع دمکرات و متمدن، میان مرد مؤمنی که بدون رضایت دخترش او را شوهر می دهد و قواد بی دینی که زنان را برای لذت دادن به مردان، مهیا می کنند؛ هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد. چراکه هر دو پول و اعانه دریافت می کنند. هر دوی آن ها به منظور گرفتن مقداری پول دست به چنین کارهایی می زنند. نقطه اشتراک این دو، در به دست آوردن سود و بهره‌ای مادی است. و تنها در ارزش گذاری و قیمت آن ها با همدیگر تفاوت دارند. در هر دو مورد، مرد تصمیم گیرنده‌ی اصلی و نهایی است و زن وسیله‌فرونشاندن نیروی شهوانی محسوب می شود.

شناساندن اسلام آنگونه‌که هست و مقایسه‌ی آن با عقل و منطق امروزی و بررسی متون اسلامی به دور از اعمال نظر مترجمان و مفسران دینی، تنها راه نجات از این فرهنگ عشیره‌گرایانه است. هر زمان که فرد یا تمامی افراد جامعه بدون هیچ واسطه‌ای بتوانند متون واقعی اسلام را تفسیر نمایند؛ زودتر و بهتر از هر جامعه‌ی دیگری از شر این فرهنگ کلاسیک و فرسوده

رهایی می یابند. همان طور که سیستم های عقلانی زندگی حقیقی بیان می کنند: زن بخش مهمی از جامعه‌در گذشته و آینده محسوب می شود. آینده‌ی روشن زن، سرنوشت روشن تمامی بشریت است.

لازم است با بیانی ساده از اسلام سخن به میان آوریم. بخش بزرگی از پیروان اسلام نه‌از راه تحقیق و تفحص در دین، بلکه به شیوه‌ای تقلیدی صرف از اجدادشان، که از طریق آداب و رسوم و فرهنگ حاکم به ارث برده‌اند، به‌این دین گرویده‌اند. یا این که در همان دوران کودکی طوری بار آمده‌اند که مغزشان مالامال از خرافات های مقدس گردد. هم چنین زبانی کارا لازم است تا جامعه‌ای این چنین خفته‌در خفقان را بیدار کرد. باید با هم غل و زنجیرهایی را، که‌نیروی تفکر عوام الناس را مختل کرده‌اند، پاره کنیم. دروازه‌هایی را بشکنند که دید ساده‌لوحان نسبت به‌زندگی و گردون و سرنوشت را این چنین تلخ و بی معنی کرده است، بشکنیم. عقلیت های دگم و بسته را، که‌ناآگاهانه‌و با دید مطلق گرایانه به گفتارها و قوانین دینی می نگرند، بیدار سازیم. دینی هم چون اسلام، اگر روزگاری توانسته است مایه‌ی اتحاد طوایف گسسته‌ی شبه جزیره‌ی عربستان و ایجاد دگرگونی اندکی در زندگی آشفته‌ی آن منطقه باشد، اکنون تنها وسیله‌ای شده است برای آشفتگی و ترس و رعب و ویرانگری و کشتن و تأکید دوباره بر لزوم تضاد طبقاتی. زمان آن رسیده است که ادراکات ارتجاعی و تخیّلی مؤمنان اسلامی را به واقع بینی علمی تبدیل نماییم.

به نظر اینجانب سه راه وجود دارد که می توان دین اسلام را به وسیله‌ی آن منقرض کرد: اول این که خود این دین سرشار از خرافات و اشتباهات عظیم عددی و تاریخی و دستور زبانی و تناقض گویی های فاحش و تضاد طبقاتی است. می توان متون این دین را همان طورکه وجود دارد به زبان های دیگر ترجمه‌کنیم. و برای انتشار آن اقدام کنیم. تا جوامع مختلف به شیوه‌ای ملموس با ماهیت این دین آشنا شوند.

دوم اینکه: می توان با استفاده از علم و تکنولوژی، نظریات اسلام را منکوب کرد. این امر از بهترین راه‌هاست برای انهدام خرافات.

سومین راه: روش بکارگیری قدرت است. قدرت می تواند در اندک زمان ممکن، دین را به منشأ اصلی خویش یعنی به غارها بازگرداند. عقل و علم و قدرت در کنار هم، سه‌رکن اساسی و خمیر مایه‌ی اصلی تغییر در جوامع دینی هستند.

مسلمانان در ساحت اخلاق و ادبیات اسلامی

جوابیه‌ای به‌مؤسسه‌ی "تیشک" و تمامی بنیادگرایان اسلامی

اگر متون بنیادی اسلام، دارای رویکردی علمی و رویه‌ای شناختی می بودند. بی شک به تحقیر و ترور و سر بریدن مخالفان اسلام متوسل نمی شدند، تاریخ ثابت کرده‌است که این دین نه‌تنها دچار اضمحلال و شکست اجتماعی شده‌است، بلکه به نوعی نیز دچار از هم پاشیدگی فکری و فلسفی شده‌تا جایی که منجر به از هم پاشیدگی اخلاقی نیز شده‌است.

باب اول

اواخر سال 2005 میلادی چاپ اول این کتاب منتشر شد و از سوی بنیادگرایان اسلامی، به بهانه‌های واهی هم چون تحقیر اسلام، با واکنشهای خشونتباری مواجه‌شد. آن ها مثل همیشه، بجای دیالوگ و گفتگوی منطقی، باز هم به‌برکشیدن شمشیرهای پوسیده‌ی خویش متوسل شدند. حزب "اتحاد اسلامی"، که‌در کردستان زیر سلطه‌ی عراق فعالییت دارد، یکی از اولین گروه‌هایی بود که آتش این خشونت را شعله‌ور ساخت. "جمعیت اسلامی" و "حرکت اسلامی" نیز، به عنوان دو حزب فعال در کردستان، دستی در

آتش افروزی داشتند. هیچ کدام از این گروه‌ها از جوسازی و خشونت دریغ نکردند. در مدت یک ماه و اندی، غیراز شهرهای کوچک، در شهرهای بزرگی هم چون سلیمانیه و هولیر(اربیل)؛ بارها تظاهرات راه انداختند. تا جایی که خبر آن به رسانه‌های خارجی نیز درز کرد. این امر موجب افزایش سرسام آور خوانندگان این کتاب شد. به طوری که در مدت سه ماه چندین بار تجدید چاپ شده و به چاپ پنجم رسید.

چنین خشونت هایی؛ نارضایتی جهانی را به دنبال داشت. از چین و ژاپن گرفته تا امریکا و کانادا، تمامی آزادیخواهان و انجمن های گوناگون اعلام انزجار خود را از وقوع چنین خشونت هایی اعلام کردند. ایالت متحده‌آمریکا در طرح دیدگاه‌های خود، گزارشی مفصل در این رابطه را به هفده زبان زنده دنیا منتشر کرد. هم چنین خانم کندالیزا رایس، وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا، سخنانی در این مورد ایراد کرد .

اگر چه در فستیوال وزارت فرهنگ در سال 2005، که اختصاص به چهار پارچه‌ی کردستان داشت، مقام دوم تحقیقات به این کتاب رسید؛ اما در میان نخبگان، نویسنده‌ای چنان نامدار نبودم که این کتاب چنین شهرت جهانی یابد. اشتباه اسلامگرایان باعث شد که این کتاب به شیوه‌ای دو جانبه شهره خاص و عام گردد. به‌این ترتیب به نویسنده‌ای جهانی تبدیل شدم و کتاب نیز بعد از بازنگری های مکرر به زبان های دیگری نیز ترجمه شد.(اکنون ترجمه فارسی آن در دست شماست.) در کشوری که در آن ساکن هستم، اخبار فعالیتهایم را در روزنامه‌ها منتشر می کنند. اگر کسی

بخواهد در موتور جستجوی (google) به دنبال نام Mariwan Halabjaee)[752] گشتی بزند، صدها مطلب را خواهد یافت که به زبان های مختلف دنیا روی شبکه‌اینترنت قرار گرفته است.



کندالیزا رایس، وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا، پس از راهپیمایی های مسلمانان سلیمانی و هولیر علیه‌آزادی بیان، در گزارش ماهانه خود در ماه مارس سال 2006 در مورد راهپیمایی ها و نویسنده‌ی کتاب در پاراگرافی بدین گونه اعلام موضع کرده‌است: "فعالیت در زمینه‌ی زنان، مخصوصاً در خاورمیانه، احتیاج به شجاع مسلکان دارد. آمریکا بایستی در سراسر جهان، و در هر شرایطی، به چنین مردان و زنان نستوه؛که شجاعانه در راه رسیدن به آزادی گام بر می دارند، یاری برساند".

Mariwan halabjaee, (halabjayi, halabjaiy) -752

در میان این رویدادها چیزی که بیشتر از هر چیز توجه مرا جلب کرد، اعلام پشتیبانی ها و ارزشی بود که، در داخل و خارج کردستان؛ برای آزادی بیان قائل شدند. در اینجا لازم است از زحمات بی شائبه شاعر بزرگ و نامدار کرد، "شیرکو بیکس" و هم چنین آقایان "زمانکو عزیز" در شهر سلیمانیه، "ریبوار عارف"، مسوول فدراسیون پناهندگان عراقی در فنلاند و نیز از رسانه‌هایی هم چون رادیو "هاوپشتی" در کشور سوئد، کمال تشکر خود را ابراز دارم که به عنوان اولین شخصیت ها و اولین گروه‌های بزرگ و قابل توجهی بودند که با من در تماس بودند و پشتیبانی خود را از کارهایم اعلام کردند. چندین کمپین امضاء و پشتیبانی انجام شد که در این میان می توان به سایت های "هاوپشتی"، "کوردستان نت"، "ده‌نگه‌کان"، "رزگار"، "هوزان محمود"، گروه‌های "کفری" و "کلار" و "رانیه" و "قلادزی(قلعه‌دیزه)"، "حلبچه"، "دربندیخان" و اتاق های دیالوگ و پالتاک اشاره کرد.[۷۵۳]

"ملا بختیار" و "محمود سنگاوی" نیز سه بار مرا از سربریدن حتمی نجات دادند. پس از رهایی، آزادیخواهان کُرد در کردستان مرا در آغوش گرفتند و کشوری اروپایی نیز اقامت مرا پذیرفت. هم چنین مورد لطف شخصیتهای

753 - با عرض پوزش از کسانی که اسم آنها هنوز به دستم نرسیده است. همان کسانی که مسبب شکوفا شدن این جنبش شدند. امیدوارم در چاپ های آتی این خلاء را پر کنم.

دمکرات در میان احزاب "دمکرات کردستان عراق" و "اتحاد میهنی کردستان عراق" قرار گرفتم. اما بدون اجازه خود آن ها نمی توانم از ایشان اسمی به میان آورم.[۷۵۴] همگی یک صدا و مصمم، نگذاشتند به سرنوشت "عبدالخالق معروف"، نویسنده‌نامی کرد که‌سرش را بریدند، دچار شوم. در تاریخ کردستان اولین بار بود که بنیادگرایان اسلامی در مقابل چنین نوشته‌هایی قرار می گرفتند. هم چنین اولین بار بود که آزادیخواهان این گونه در مقابل بنیادگرایان اسلامی مقاومت نشان دادند. تا جایی که این مقاومت به فرهنگی ماندگار تبدیل شد. و این جواب دندان شکنی بود به تمامی اسلامگرایان، تا دگر باره نتوانند با توسل به‌خشونت مانع پروسه‌دمکراتیزه‌کردن جامعه‌شوند. اکنون که نهال مدرنیزاسیون در جامعه سر برآورده است، لبه‌های تیز شمشیر دیگر قادر به ترسانیدن این نهال نمی باشد. خلاصه اینکه، به آن ها فهمانیدند که از این به‌بعد اجازه ندارند به‌ترورهایی هم چون مورد "عبدالخالق معروف" دست بزنند.

اسلامگرایان، از نوع برخوردی که با این کتاب داشتند، پشیمان شده خود را با این استدلال قانع کردند که چنین کتابی از نویسنده‌ای چون مریوان(من)، نادان، ناشی و ناآگاه به زبان عربی، در خور چنین واکنش هایی نبود. زمانی که مطمئن شدند که با خشونت، تهدید و ارعاب کاری از

754 - به سبب ترجمه این کتاب به زبانهای انگلیسی، نروژی و عربی، جمعی از صاحبان قلم، همچون عباس عبدالله، ع-ع و ا-ب از سوی اسلامگرایان افراطی، مورد تهدید جدی قرار گرفتند.

پیش نمی برند، به سلاح تهمت و توهین متوسل شدند. گویا که من نادان، دزد، دروغگو، بی ناموس، دیوانه و حیله‌گر هستم. مثلاً به خاطر بدست آوردن چندرغازی دست به چنین کاری زده‌ام. و عامل اصلی و پشت پرده تشویق من برای نوشتن چنین کتابی "ملا بختیار" و موسسه‌ی نشر علوم هستند. بعدها ادعا کردند که برای حفظ تعادل قدرت و ایجاد سیاستی دو جانبه، حزب دمکرات کردستان عراق نویسنده را به انجام چنین تحقیقی وادار کرده است. در ادامه‌تبلیغات و جنگ روانی از هیچ ادعایی دریغ نکردند. صدایی ضبط شده از شخصیتی شناخته شده در دست دارم که می گوید:(پشیمانم از خشونت هایم. اگر او را می کشتیم بهتر از این جنگ تبلیغاتی بود.)

به‌این ترتیب عکس العمل های دندان شکن از طرف آزادیخواهان، به اسلام و پیروانش درس عبرتی داد که از این به بعد نتوانند در زندگی دیگران دخالت کنند و بهتر است سر به لاك خود فرو برده‌در مساجد و حجره‌هایشان گوشه‌ی عزلت برگزینند. هم چنین به آن ها تفهیم شد که دگر بار نمی توانند خشونت و ارعاب را در جوامع دمکرات و مدرن و آزادیخواه اعمال کنند و برای جلوگیری از فنا شدن کامل خود، به دست و پا زدن، اعمال زور و نشر گفتارهای ارتجاعی متوسل شوند.

همزمان با حملات خشونت بار بنیادگرایان، که سه بار برای کشتن من اقدام کردند؛ با خود عهد بستم که کتاب های دیگری نیز به رشته تحریر درآورم. چرا که تنها راه مقابله با آن ها را، در تنویر اذهان و تبیین علوم می

دانم. زمانی که گروه‌های مرتجعی هم چون "اتحاد اسلامی"، "جمعیت اسلامی" و "حرکت اسلامی" با احساسات مردم بازی کرده، مردم را دسته‌دسته به خیابان ها کشیده‌و در منابر و مساجد علیه دمکراتیزه کردن جامعه و گسترش تفکر عقلانی تبلیغ می کردند، من مشغول ترجمه‌ی کتاب "قرائه نقدیه للاسلام" اثر "دکتر کامل نجار" بودم. تا بتوانم هر چه سریعتر آن را به دست خوانندگان تشنه حقیقت برسانم. در واقع غیر از پناه بردن به نوشتن در مقابل آن ها، کاری از دستم بر نمی آمد. با همان نوشتن به آن ها ثابت کردم که گرچه تروریستان با ترور "عبدالخالق معروف" بانی موجی از ترور و ارعاب شدند؛ اما نمی توانند برای همیشه روزگار را به کام خود تغییر داده،جلوی سیستم پرورش متمدنانه را گرفته و مجاری دمکراتیزه کردن را ببندند.

اکنون ببینیم این کتاب چگونه و چرا نوشته‌شد؟ نقل شده است که مردی کافر از ترس سربریدنش مسلمان می گردد. مسلمانان نیز در رسانه‌ها برایش جشن و شادی برپا کرده که گویا فیلسوفی، دین آن ها را پذیرفته است. بعد از گفتگو و تبیین عقاید، تصمیم می گیرند که وی را ختنه نمایند. او را در اتاقی مخصوص گذاشته به وی می گویند: باید تو را ختنه کنیم. می پرسد: "ختنه چیست؟" می گویند:"پوست اضافی روی آلت تناسلیت را می بریم". او بدین کار راضی نشده، اعلام می کند که من ختنه نمی خواهم! مسلمانان با عصبانیت به وی می گویند:"اگر خود را ختنه نکنی، رکنی از مسلمان بودنت ناقص است". مرد مزبور می گوید:" اگر به زور مرا وادار بدین کار

کنید، از اسلام آوردن پشیمان می شوم. مسلمانان با عصبانیتی تمام می گویند: "اگر از دین برگردی، سرت را می بریم". او نیز با ترس و لرز می گوید: "عجب دینی! مسلمان نمی شوی سرت رفته است، مسلمان می شوی کیرت رفته است". اکنون حکایت نویسنده و روشنفکران آزادیخواه ماست. کتاب بنویسند باید گردنشان را برای چاقو صاف کنند. سکوت کنند، باید تا ابد تمام و کمال ذلیل احکام اسلامی باشند.

مسلمانان بالأخص اسلامگرایان افراطی مقولات دینی را دو دستی چسبیده به‌هیچ وجه حاضر نیستند از تعصب خشک خویش دست بردارند. دینشان به آن ها می گوید:" قبل از آنکه زندگی موجودات آغاز گردد، سیر زندگی بشریت و تمامی اتفاقات و رویدادهای جهان فیزیکی و متافیزیکی در کتابی به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط شده است". تمامی احکام و قوانینی که در آن موجود است، خمیر مایه‌ی زندگی و مرگ است. به تعبیری دیگر؛ اگرچه اسلام در زمان و مکانی مشخص ظهور کرده است، اما فرازمانی و فرامکانی است. هم چنین احکام و قوانین آن نه تنها فسخ ناپذیر بلکه تأثیر فرهنگی آن ها بر نسل های متعدد معاصر و آینده قطعی است. خلاصه اینکه،این دین از روز ازل وجود داشته و تا ابدالدهر ماندگار است و قوانین آن نیز تا به ابد، میان تمامی مردم اجرا می شود. از اینروست که خود را مشعلدار راه هدایت بشری به حساب می آورد. و در متون خود مجموعه‌ای پیش شرط برای زندگی اجتماعی مشخص کرده است. در تمامی زمینه‌ها سخن سر می دهد و می کوشد تا خود را با اختراعات و اکتشافات علمی

سازگار نشان دهد. بدین ترتیب این دین کاملاً خود را به تمامی بشریت تحمیل کرده است و خیال انفصال از بشریت را ندارد. با هر حکمی ده‌ها، بلکه صدها انسان را در خون غلطانیده است. افراد جامعه حق ندارند آزادانه و از روی اراده خود سرنوشت خویش را رقم بزنند. این دین اعتقاد دارد به اینکه خداوند با وجود قدرت های فیزیکی و ماورایی خویش، به انسان ها نیاز دارد تا مأموریت خویش را به انجام برساند و باکی نیست اگر این امر با قربانی کردن، عملیات انتحاری، ویرانگری و در نهایت آواره‌کردن هزاران انسان صورت گیرد. این همان تئوری عملیست که اسلام برای سعادت بشریت ارائه می دهد. این کتاب صرفاً برای به زانو درآوردن این ایده در دستان شماست. حال که‌این دین اجازه نمی دهد که‌ما انسان ها مطابق میل خود و آزادانه زندگی کنیم، باید انتظار چنین واکنش هایی داشته‌باشد. هر آنکه این واقعیت های تلخ را درک نکرده‌و بندهای اسارت دینی را احساس نکند یا منکر آن شود، ساده‌لوحانه خود را فریفته و از زندگی، فرهنگ و منطق به شیوه‌ای معکوس استنباط کرده است. گیرم روشنفکر، هنرمند، فیلسوف یا هر عنوانی را یدک بکشد.

اکنون مجالی برای بررسی همه جانبه جریان مقابله اسلامگرایان با آزادی نیست. بسیاری از محققان به سیر تاریخی این مقوله اشراف دارند. مستندات زیادی وجود دارد که بر اساس آن ها در می یابیم که‌صدها منطقه و هزاران شخصیت به دام فنا و ترور گرفتار آمده‌اند. بدیهیست که نوشتن هر کتاب

روشنگری، قربانی شدن نویسنده‌آن را به‌دنبال داشته‌و با فریاد بر آوردن هر زنی، لبه‌ی تیز چاقو و خنجر در هوا برق زده است.

بارها منتقد را سلاخی و میخ آویز کرده، مخالفان را زنده‌زنده پوست کنده و قتل عام به راه انداخته‌اند. صدها نفر را به گورهای دسته جمعی سپرده و زبان گویای مخالف را از حلقوم برکشیده‌اند شعری اگر سروده شده، شاعر را به تحمل شکنجه‌ی از دست دادن اندامش وادار ساخته‌اند. روشنفکر را سر بریده، سر وی را بر دروازه‌ی شهر نصب کرده سپس بدن وی را سوزانیده‌اند. تمامی این جنایت ها را تنها به خاطر نپذیرفتن انتقاد مرتکب شده‌اند. مردم عراق و کردستان نیز بالطبع از برکت وجود گروه‌های افراط گرای اسلامی، که به وسیله‌ی همسایه‌ها حمایت می شوند، از مواهب اسلام از قبیل شبیخون، ترور و ارعاب، هتك حرمت انسانی، قربانی شدن و آوارگی بی نصیب نمانده‌اند. وقایع تاریخی نشان می دهند که هیچ جنبشی، خواه در حاکمیت یا برعکس، به اندازه‌ی جنبش های اسلامی به افراط گرایی و خشونت متوسل نشده است. اسلامگرایان همواره‌شمشیر بدست و آماده‌ی جهاد بوده‌اند. در نحوه و روش های اجرای شکنجه‌ماهر و سرآمد[755] و در بر پا کردن جنگ و نابودی آزادیخواهان قهرمان اصلی

755 - شکنجه‌های جسمی و روحی بخش لاینفك تاریخ اسلام است. مسلمانان به سبب تأثیر پذیری از آداب و رسومشان، طوری بار آمده‌اند که اکثرا قبل از مواجه شدن با هر عمل مخالفان، عکس العمل نشان داده‌و به روش های مختلفی مخالفان را به مرگ واصل کرده‌اند. به عنوان نمونه بدین گونه قاتل را قصاص می کنند: ابتدا هر دو دست

تاریخند. استفاده از خشونت نیز با ایدئولوژی آن ها در ارتباط است. در گذشته ترور کردن را به عنوان وسیله‌ای به کار می بردند؛ اما امروزه به یک هدف اصلی تبدیل شده است. جریانی در مجرای عقیدتی آن ها ایجاد شده است که تئوری های اسلام را به انجام ترور وابسته کرده است. اکنون نقابی بر رخسار این حقیقت کشیده‌اند، که بسر رسیدن قدرت ترور مساویست با

وی را می برند آنگاه جفت پاهایش را. سپس زبانش را بریده، چشمانش را از حدقه درآورده و سرانجام سرش را بریده‌اند. در دوران خلیفه(المعتضد بالله) منتقدی به نام (محمد) را، درست به همان شیوه‌ای که پوست حیوانی را می گیرند، پوست کنده‌اند تا اینکه به مرگ واصل شده‌است. شخص دیگری به نام (ابن عطاش) را به خاطر انتقاداتش، پوست کنده‌و می کشند. پوست سرش را هم چون علف های هرز و توتون خشکیده، سوزانیدند. تعداد کسانی را که (حجاج بن یوسف سقفی اسلامی) از مرد و زن و کودک در زندان هایش کشته‌است، ده‌ها هزار نفر برآورد می شود. (برای کسب اطلاعات بیشتر می توان به کتاب تاریخ شکنجه در اسلام نوشته هادی علوی مراجعه‌کرد.(قابل توجه است که این کتاب به وسیله‌ی همرزمان آقای حلبچه‌ای به زبان کردی ترجمه شده است. مترجم) همچنین آثار باستانی سایر ادیان را نابود کرده‌اند. به عنوان نمونه پیکر بودا در افغانستان. در آمریکا برج و باروهای زیبا را تخریب نمودند. در اروپا خط آهن را منفجر ساختند. در عراق و بسیاری از مناطق دیگر انسان ها را سر بریدند و به شیوه‌های گوناگون میراث دار همان ایده‌های محمدی بوده‌اند. در کردستان تمامی نسخه‌های خطی کهن را سوزانیده‌اند، انفال کرده‌اند، در زندان "نگره سلمان" به همان شیوه‌ی زندان حجاج بن یوسف سقفی انسان کشته‌و ده‌ها هزار انسان کرد را از زن و مرد و کودک زیر شن های بیابان مفقودالأثر نموده‌اند.

انحلال دینشان. می توان گفت که اسلام به مثابه‌ی یک دین، درگیر تجربه‌ای تلخ و خطرناک می باشد.

معلوم نیست براساس چه آمار و مقیاس هایی، جمعیت مسلمانان جهان را برآورد کرده و چه‌معیارهایی برای مسلمان بودن یا مخالف اسلام بودن دارند. چرا که‌علی رغم عدم توانایی بسیاری از پیروان این دین در تفسیر یا حتی ترجمه‌ی یک سوره از قرآن، این جملات ورد زبانشان شده است: (امت ما امتی مسلمان است و اسلام و قرآن هزار و اندی سال هم چنان پا بر جا مانده است. یک میلیارد مؤمن به اسلام وجود دارد و هیچ کس تا به حال نتوانسته است کوچکترین انتقادی بر آن وارد سازد. کسی هم که از این امت خود را جدا سازد، از آیین اجدادی خویش پشیمان شده‌و سرنوشت خوبی در انتظار وی نیست.) با این خزعبلات بسیاری از خام اندیشان را از اندیشه‌بازداشته‌اند. اگر در میان متون چاپ شده گشتی بزنیم؛ نه تنها یکی دو تا، بلکه صدها انتقاد را می یابیم. اما به‌سبب ترور نویسندگان و محققان و تحریم نوشته‌هایشان، مطالب انتقادی در دسترس همگان قرار نگرفته‌و اجازه‌نداده‌اند که سیل انتقادات در جامعه جاری گردد. در منطقه‌ای کوچک ده‌ها مسجد ساخته‌اند و آن را کافی نمی دانند. اما در مقابل کتابی مخالف ایده‌هایشان، دچار ترسی هیستریک شده، زانوانشان لرزیده و بلافاصله فضا را آشفته کرده‌اند. با وجود داشتن حزب، انجمن و رسانه‌هایی هم چون رادیو، تلویزیون و روزنامه در حالیکه خود را روشنفکر به حساب می آورند، در برابر قلم باز به شمشیر و سرکوب متوسل می شوند. از

جواب دادن به قلم عاجزند و مدام آلت قتاله را به کار می برند. ملاکشان شخصیت گذشته افراد است نه طرز فکر کنونی وی. زمانی که جوابی شایسته برای منتقد ندارند، او را به صفاتی چون: نفهم، ناآگاه، نادان و تحصیل نکرده متصف کرده، به اتهام تحقیر اسلام وی را آماج حملات خویش قرار می دهند. سرنوشت نویسنده‌ای هم چون "عبدالخالق معروف"، به‌عنوان نتیجه انتقاد از افکار و اندیشه‌های اسلامی، نمونه‌بارزی برای اثبات این مدعاست. بیست سال از انتشار کتاب وی گذشته و بارها و بارها تجدید چاپ شده است. اما تاکنون نتوانسته‌اند به شیوه‌ای علمی و منطقی جوابی در رد آن بنویسند.



عبدالخالق معروف

نویسنده‌ای توانا که اسلامگرایان نتوانستند پاسخی در رد کتابش با نام "آدمیزاد در جامعه‌ی کردی" بیابند، در نتیجه‌مجبور به ترور وی شدند.

سؤال این است: آیا به سبب اینکه کسی را یارای انتقاد از این دین را ندارد، چنین دینی کامل است و آیا این ادعا، ادعایی کذب نیست.؟

بنا بر اظهاراتی که روشنفکران نموده‌اند، همگی حاکی از اینست که اسلامگرایان در مقابل این کتاب از خود خشونت نشان داده‌اند. زهرچشم گرفتن، ترور و ارعاب پدیده‌هایست که در فرهنگ کُردی رخنه کرده و پیامدهای آن، صفحات رنگین تاریخ و فرهنگ این ملت را تیره کرده است. "علی باپیر" امیرالمؤمنین حزب "جمعیت اسلامی" است. همان انسان کشی که مدارك و شواهد بسیاری در مورد جاسوسی او برای حکومت بعث عراق در دست است. او به جنایات صدام در حلبچه و فاجعه قتل عام های گسترده تحت عنوان "انفال"، که لکه‌ی ننگینی بر پیشانی اسلام است، کاملاً آگاه بوده است. اما بعد از این فجایع تأسف بار، طی نامه‌ای به صدام و پسر عمویش، علی شیمیایی، از آن ها می خواهد که با تمام توان علیه‌آمریکا و متحدانش وارد جنگ شوند. و به جای روی آوردن به عقلیتی مستحکم، خود را به گرداب خون و جنایت می سپارد و به خاطر نوشتن همین کتاب فتوای قتل مرا نیز صادر می کند. تنها به سبب فقدان تفکری پخته، با تصمیمی عجولانه خود را در دام اشتباهی محرز گرفتار کرد. در یکی از سخنرانی هایش، که متن آن را نزد خود نگه داشته‌ام، از من خواسته است به خاطر نوشتن این کتاب اظهار ندامت کنم، در غیر این صورت به قتل خواهم رسید.



علی باپیر: من فتوای کشتن "مریوان حلبچه‌ای" را صادر نکرده‌ام، فتوای کشتن وی پس از اتفاق نظر بسیاری از عالمان دین بوده‌است. نویسنده‌ای را که در مقابل پیامبرمان بی ادبی کند، اگر کافر باشد مرتکب اشتباه شده‌است و بایستی از مسلمانان عذر خواهی کند. اما اگر مسلمان باشد، با این کار کافر شده‌و باید توبه کند و اظهار پشیمانی و ندامت خود را اعلام کند، در غیر این صورت سزای چنین نویسندگانی مرگ است.

آن ها از درس های تاریخ و سرگذشت اشخاصی چون گالیه بی خبر بودند و نمی دانستند که‌زمانی در دادگاه‌های کلیسا به او گفتند که اگر از اظهارات خود در مورد گردش زمین به‌دور خورشید اظهار پشیمانی نکند، وی را اعدام خواهند کرد. او از گفته‌ی خویش اظهار پشیمانی کرد و

انستیتوهای دینی و کلیسا آن اظهار ندامت را، موفقیتی برای خود قلمداد کردند. غافل از اینکه کشف گالیه زمینه‌ی اکتشافات علمی دیگری را فراهم ساخت. چرا که زیرساختی علمی داشت. اصحاب دستگاه انکیزیسیون(تفتیش عقاید) نمی دانستند که علم و دانش و شناخت را نمی توان با کشتن و ترسانیدن از بین برد.

اکنون بر همگان روشن است که‌درست برخلاف دیدگاه‌های اسلام و سایر ادیان، زمین گِرد است و به دور خورشید هم چنان در حال گردش است. شاید روزی رهبران بنیادگرای اسلامی بتوانند مرا نیز به چوبه‌ی دار بیاویزند، اما این اقدام آن ها به هیچ وجه در حقانییت محتوا و صحت مطالب مندرج در کتاب من اثری ندارد. چرا که مطالبی که‌به رشته‌ی تحریر درآورده‌ام، بر واقعیت های علمی و تاریخی استوار است و پشیمان شدن یا سربریدن من فایده‌ای ندارد.

نویسنده و اندیشمند معروف، آقای "بختیار علی" می نویسد: ایده‌ی "مریوان حلبچه‌ای"، بار دگر شرایط تراژیکی را که گروه‌های اسلامی در کشور ما با آن دست به گریبانند، هویدا ساخت. بدیهی است که چنین گروه‌هایی نمی توانند از گذشته‌عبرت بگیرند. کمترین درسی که اسلامگرایان می بایست بیاموزند، این است که سیاست تهدید و ارعاب و کشتن در قبال کتاب و نوشته و نویسنده، همیشه با کامیابی و موفقیت نویسندگان و پسرفت انستیتوهای دینی خاتمه یافته است. هم چنان که تاریخ این واقعیت را بارها به ثبت رسانیده است. هیئت های مذهبی، "حلاج" را

دار زدند. اما جهان بینی "حلاج" نابود نشد و پس از قرون متمادی به امروز رسید و مرگ وی نیز به سمبلی تاریخی تبدیل شد. به طوری که نسل های متمادی از وی الهام گرفته‌اند. روزگار درازیست که اسلامگرایان این تراژدی ها را دوباره و صدباره تکرار کرده و هر بار نیز به همان درد اسفبار اشتباهات فاحش گرفتار می آیند.[756]

تعابیر خشونت را نمی توان تنها مختص به اسلحه و شمشیر دانست یا در عملیات انتحاری و ترور خلاصه نمود. بلکه خشونت شیوه‌های گوناگونی دارد از قبیل: سرکوب، محدویت قائل شدن برای توانایی ها، محصور کردن جامعه در سیستم ارتجاعی، اشاعه داستان های خرافی، سلب اراده از دیگران، میدان دادن به‌تحجر فکری، هتک حرمت و تحقیر زنان، حاکم نمودن سیستم آموزش دینی در مدارس، تروركردن و ایجاد فضای رعب و وحشت، فراری دادن نخبگان و هنرمندان و .. الخ، که از خطرناک ترین شیوه‌های خشونت دینی محسوب می شوند. اگر چه در ظاهر احزاب اسلامی تفاوت هایی با همدیگر دارند، اما در واقع همه‌از یک قماشند. چرا که برخی از آن ها عملاً وارد میدان کارزار و سرکوب آزادیخواهان شده و با به خاک و خون کشیدن و استفاده از اسلحه به مقابله با آن ها می پردازند و گروهی دیگر با اندیشه‌های مخالف اسلام بر خورد می نمایند به طوری که معارف غیر اسلامی را در نطفه خفه می کنند. که این خود بیانگر ریشه‌کن کردن ابتدایی ترین حقوق دمکراتیک می باشد. اعمالی که حزب

756 - روزنامه‌ی آینه شماره‌صفحه‌ی 13

“اتحاد اسلامی” انجام می دهد، با کارهای احزاب “القاعده”و "انصارالاسلام"، که مردم را به خاك و خون می کشند، تفاوت چندانی ندارد. گروهی سر از تن جدا می کنند و گروهی تفکر و اندیشه را زهرآگین می کنند. به طوری که نیروی تعقل و توانایی های انسان را نابود می کنند که مبادا به جای خرافات و استبداد، جامعه رو به علم و آزادی گام بردارد.

امروزه در جهان، “اخوان المسلمین” از خطرآفرین ترین موانع رشد و گسترش دمکراسی در جهان محسوب می شود. از دیدگاه این جانب، “اتحاد اسلامی کردستان” شاخه‌ای فعال از “اخوان المسلمین” است که در کردستان مشغول فعالیت برای ایجاد دولتی شبه مدرن و اسلامی صرف می باشد. اما به واقع از گروه “القاعده”بسی ترسناکترند. جای بسی تأسف است که روشنفکران کُرد در این مورد سکوت اختیار کرده‌اند.

با نگاهی کوتاه به گذشته و رویدادهای تاریخی سال های اخیر، این مرحله‌ی تاریخی را بهتر مورد بررسی قرار می دهیم: جدای از تفاوت های اجتماعی، ایدئولوژیکی، مدنی، اقتصادی، فرهنگی و..الخ که به شیوه‌ای ملموس در کردستان دیده می شد. قتل عام هایی که طی سال های دهه‌ی نود میلادی روی داد، بسیار بیشتر از آن چیزی بود که در دهه‌ی هشتاد میلادی روی داد. در دهه‌ی هشتاد میلادی نیروهای نظامی و گروه‌های فعال

اسلامگرا ضعیف بودند، از اینرو استبداد و به استضعاف کشانیدن مذهبی [757] نیز، به نسبت کمرنگ تر بود. اما در دهه‌ی نود میلادی چندین گروه اسلامی به طور رسمی و شناخته شده، شروع به فعالیت کرده و عملاً صاحب لشکر و اسلحه‌شدند که نتیجه‌ای جز قتل عام و ترور و استضعاف دینی در پی نداشت. از اینرو موضوعات انتقادی و اندیشه‌های سال های نود به بعد، به نسبت سال های دهه‌ی هشتاد میلادی، بسی وسیع تر بوده است. که این خود به میزان قدرت و سلطه‌ی دینی گروه‌های اسلامی در سال های نود بستگی دارد. جامعه آماج حملات تهدیدآمیز و ارعاب و بازخواست های دینی قرار گرفته بود. در مقابل چنین سرکوب هایی و با توجه به شرایط نابسامان دهه‌ی نود، تعداد شخصیت ها و نخبگان اندیشمند نیز به همان نسبت رو به رشد و فزونی بودند. هر زمان که اندیشه‌ی آزادیخواهان سرکوب شده باشد، درعوض، اندیشه‌های آزادیخواهانه و نتایج حاصل از اندیشه‌بیشتر و بیشتر رشد کرده‌است. برای مثال: زنان در دهه‌ی هشتاد میلادی، مورد اهانت، هتک حرمت، ترور و کشتار واقع می شدند. اما میزان آن، نسبت به سال های دهه‌ی نود میلادی، که جویبارهای خون به راه افتاد، کمتر بوده است. به سبب کم بودن تعداد گروه‌های اسلامی و محدود بودن قدرتشان در دهه‌ی هشتاد میلادی، فقط تعداد انگشت شماری نویسنده‌و منتقد دینی ظهور کردند که تعدادی از آن ها را نیز ترور کردند. اما به سبب اشاعه‌ی

757 – منظور به استضعاف کشانیدن ملی نیست که در همان سال ها به وسیله‌ی گفتارهای دینی شایع شد.

اندیشه دینی از دهه‌ی نود میلادی به بعد، تعداد نویسندگان و انجمن های منتقد و آزادیخواه رشد چشمگیری یافت. در مقابل به همان نسبت، ترور و راه انداختن جویبار خون افزایش یافت. احزابی هم چون "اتحاد اسلامی" در وهله‌ی‌نخست و "جمعیت اسلامی" و "حرکت اسلامی"، به عنوان شعبه‌های کوچک تر، عامل اجرای تمامی جنایت های مزبور و مسؤول عواقب این وقایع می باشند.

اندیشه‌های اسلامی به وسعتی که امروزه در افغانستان، عراق و بسیاری از نقاط دیگر مشاهده‌می شود، از آنجا که‌صرفاً به‌اعمال خشونت و تهدید و ارعاب متوسل می شوند، نتوانسته‌اند پاسخگوی سؤالات و انتقادات دنیای امروز باشند. به سبب صورت گرفتن تغییرات اجتماعی و فرهنگی، حقانیت احکام اسلامی به‌شدت زیر سوأل رفته و تنها با نیروی زر و زور پا برجا مانده است. متون پوسیده‌ی دینی، در برابر سؤالات و خواسته‌های جدید جامعه، از روال تاریخی خود منحرف شده و مسلمانان لازم است با واقع بینی در احکام خود تجدید نظر کنند. اما می بینیم که‌به‌سبب گرایش روز افزون جامعه به‌سمت تکامل، اسلامگرایان هراسان از مورد انتقاد قرارگرفتن و سست شدن بنیان دین، به‌مقابله با علم و دانش و آزادی برخاسته و با توسل به‌خشونت سعی در پایمال کردن حقوق اولیه‌ی انسان ها دارند. دیدیم که‌در مدت کوتاهی که در مناطق حلبچه، خورمال، اورامان و سایر نقاط عراق هم چون فلوجه، رمادی و غیره قدرت را در دست داشتند، باعث و بانی حوادث اسفباری شدند، آزادی را سرکوب و خفقان را حاکم نمودند. جریان قتل

عام شیمیایی حلبچه، که از طرف رژیم بعث صورت گرفت، تنها نابودی جسم انسان ها را در پی داشت، اما بنیاد گرایان اسلامی در مدت زمان ده ساله‌ای که‌بر آن ناحیه‌مسلط بودند(دهه‌ی نود میلادی)، با توسل به آیات قرآنی، تاریخ حلبچه را سوزاندند، فرهنگ آن را نابود کردند، اندیشه را خشکانیدند، شناخت و معرفت را با سنت نبوی نابود کردند و با احادیث یأجوج و مأجوج فلسفه را به تباهی کشانیدند. این منطقه‌که منبعی برای علم و دانش و سرچشمه‌ی ابداعات ادبی و بستر ظهور رجال سیاسی توانا و از جمله مناطق طراز اول فرهنگ ملت کُرد بوده است و با وجود تاریخی سرشار از قربانی دادن برای آزادی، عملاً منطقه‌را به انحطاط فرهنگی، و به نقطه‌ی صفر و گذشته‌ای تو خالی رسانیدند. "اتحاد اسلامی" مثلاً میانه‌رو، "حرکت اسلامی" و "جمعیت اسلامی" مثلاً محبوب در منطقه، "انصار الاسلام"، "جندالاسلام" افراط گرا همگی به نام دین و خدا و قیامت، جامعه را سلاخی کردند و گردن آزادی را گوش تا گوش بریدند. زنان نیز در این میان آماج بیشترین تحقیرها و سرکوب ها شدند. تا زمانی که قدرت و شمشیر در اختیار داشتند، از هیچ نوع جنایتی دریغ نکردند. و با افول قدرت و نداشتن شمشیر، به صدور فتاوی و ایجاد زمینه‌های ترور توسل جسته، در زندگی شخصی افراد دخالت کردند.

این کتاب به اسلامگرایان ثابت کرد که دیر هنگامی است که اسلام در مقابل سؤالات و انتقادات، سیر افولی پیموده و عملاً به نقطه‌ی صفر رسیده است. اگر تغییرات اجتماعی و عوامل ایجاد این تغییرات از مرحله‌ای به

مرحله‌ی دیگر، اهداف و حالات جامعه‌ای مدرن را به خود نگیرد، غیر ممکن است که جامعه‌ی اسلامی بتواند از زیر چتر ظلمت و واقعیات تلخ گذشته‌ی خویش برهد و بتواند خود را از اسارت قوانین و احکام مرتجعان آزاد کند. نوشتن کتاب و انتقاد گرفتن از اسلام، به سان ویروسی از علم و دانش معاصر، به اندرون اسلام گرایان رخنه‌کرده است و آن ها را دچار تشتت آراء ساخته است. از اینرو در پی آنند که تمام قوای خود را به خدمت گمارند، بلکه بتوانند با سرکوب و مقابله با تفکر و تعقل، به مقصود خویش برسند.

جالب اینست که‌اسلامگرایان خود بیشترین سود را از دموکراسی می برند. زمانی که‌قدرت را در اختیار ندارند از دستاوردهای دموکراسی استفاده‌کرده، تشکل های خود را سازمان داده، نشریه‌و روزنامه‌راه انداخته‌و بهره‌بردن از تمام امکانات دموکراسی را حق خود می دانند. اما همین که‌قدرت یافتند، همه‌این نعمات را ضد انسانی قلمداد نموده، با استناد به‌احکام قرآن و گفته‌های محمد تمام تلاش خود را برای منکوب کردن آزادی و دموکراسی به‌کار گرفته‌و با همان شمشیری که تاریخ را با آن رنگین کرده‌اند، جنبش های روشنگرانه را سرکوب می نمایند. و همیشه برای رسیدن به آمال و مقاصد خویش از ده‌ها متون مقدسی که در اختیار دارند، بهره می گیرند.[758]

---

758 - بنابراین جای بسی شگفتی است که در شرایطی که کردستان گام های رو به دمکراتیزه شدن را می پیماید، بجای اینکه اسلام و تأثیرات آن رو به اضمحلال رود،



ملا هادی صالحی، فرزند حاجی سعید، و از اهالی روستای هرمیدول در منطقه‌ی سرشیو سقز می باشد. و هم اکنون در شهر سقز زندگی می کند. وی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه‌چاپ پنجم کتاب را بالا گرفته‌و هوار می کشد و می گوید:"

هر کسی که ضد خدا و قرآن بایستد، هم چنان که این کتاب ضدیت کرده‌است؛ چه فارس باشد یا کرد، سنی باشد یا شیعه، هر قانونی که از وی حمایت کند، با اجازه‌ی خداوند پروردگار تا آخرین قطره‌ی خون خویش با وی می جنگیم یا کشته‌می شویم یا این که مغزشان را زیر پاهایمان له می کنیم. و صل الله علی سیدنا محمد و علی آل و صحبیه‌و سلم.."

درست عکس آن در جریان است. و طبعاً اسلام گرایان از چنین روالی به شیوه‌های مختلفی بهره‌برداری می کنند، آن نیز خود به نبود قانونی منطقی و به روز بر می گردد که بتواند جامعه‌را ایمن بدارد.

اگر اسلام گرایان در متون خویش دارای دیدگاهی فلسفی و معرفتی در مواجهه با انتقادهای علمی بودند، برای دفاع از دین و مذهبشان، به دشمنی و خشونت متوسل نمی شدند. خود آن ها قبل از هر قشر و طیفی این حقیقت را درک کرده‌اند. از اینرو منطق معاصر را با افکار و رفتار صدها ساله‌ی خود موازی ندانسته، ناچار به اهرم فشار متوسل می شوند. بنابراین می توان گفت با توجه به شرایط جامعه و فرهنگ موجود، نیازی به بناکردن مدارس[759] نداریم. بلکه بایستی مساجد را ویران کنیم. نیازی به چاپ و نشر افکار و تئوری ها نیست، بلکه سوزانیدن متون کهن و پوسیده‌ی ارتجاعی را بایستی سرلوحه‌ی کارهای خویش قرار دهیم. انجمن های فرهنگی _ هنری لازم نیست، بلکه چندین تیمارستان روانی لازم است تا کسانی را که به زنان می گویند: باید مطابق ایده و افکار ما مردان پوشاک بپوشید، و کسانی را که به ترور و سرکوب و استثمار و خرافات ایمان کامل دارند، در آن تیمارستان ها معالجه شوند.

اسلامگرایان در کردستان برای اولین بار خود را مقابل نوشتارهای انتقادی دیدند. از اینرو با تمام توان از خود واکنش نشان دادند. برای مقابله با این کتاب، در ظاهر خود را پیروز انگاشتند. به تعبیر دیگر، توانسته بودند از تمام امکانات خود بهره‌ی کافی بگیرند. چه در رسانه‌ها؛ از روزنامه و مجلات، رادیو و تلویزیون گرفته تا منابر مساجد، با برپایی تجمعات، شبیخون زدن،

---

759 – تعداد مدارس کردستان کم نیستند. حتی اگر مدارس دیگری نیز ساخته‌شود اما سیستم آموزشی تغییر نکند، این مدارس سودمند نخواهند بود.

تهدید، ارعاب و فتوا دادن، از هر نوع و هر شیوه‌ی خشونت دریغ نورزیدند. اما از نظر فکری شکستی مفتضحانه متحمل شدند. چون که نتوانستند پاسخی مناسب برای محتوا و مقصود اصلی کتاب بیابند. از طرف دیگر، پشتیبانی آزادیخواهان در سراسر جهان، اسلامگرایان را دچار شوك و شگفتی نمود و عملاً برایشان اثبات شد که دیگر نمی توان با خشونت اندیشه را پاسخ داد. در نتیجه می توان گفت که آزادیخواهان از نظر فکری و ایدئولوژیکی به نوعی کامیابی رسیدند.

لازم است به‌هر زبان و با بهره‌گیری از هر روش ممکن، مدافع حقوق اولیه انسان ها باشیم. با تمام توان سیستم آموزشی مدارس را تغییر دهیم و دین را از سیاست جدا کنیم. فراموش نکنیم که در مقابله با شمشیر، قلم ترسو جایگاهی ندارد. غیر از آزادی بیان، شجاعت برای ابراز حقایق نیز لازم است. تا بتوانیم جامعه‌ای مدرن و آزاد داشته باشیم. این کتاب یکی از هزاران کتابی است که سؤالات و انتقاداتی را درباره‌ی حقوق اولیه‌ی زنان بیان کرده است. که خود گویای این واقعیت است که اسلام بزرگترین استثمار را در مورد این طیف از جامعه إعمال کرده است. از اینرو بیشترین سؤالات و انتقادات از این مجرا نشأت می گیرند و پاسخ قانع کننده طلب می کنند.

باب دوم

ادعایی نیست که این کتاب عاری از اشتباه و نقص باشد. قبلاً از طریق رسانه‌ها این حقیقت را بیان کرده‌ام. تایپ کامپیوتری این کتاب، برای خود داستان ها دارد. صفحات این کتاب مجموعه‌ای از تایپیست ها را به خود دیده است. به سبب ترس از بنیادگرایان اسلامی، دست نوشته‌ها را نزد هر تایپیستی که می بردم؛ در اندک زمانی باز پس می فرستاد. ناچار به تایپیستی دیگر می سپردم. او نیز به همان طریق، پس از تایپ چند صفحه‌آن را باز می گرداند. از اینرو تا اتمام کتاب، شانزده تایپیست را به خود دیده است. و نیز به سبب ازدیاد منابع و یا پس و پیش کردن مطالب، که در برخی از آن ها خود را به مقصر می دانم، زمینه‌ی اشتباه و آمیختگی در مضمون و محتوای آن ها به وجود آمد. البته وجود این گونه مشکلات برای هر کتابی کاملاً طبیعی است.

این بود که، به‌عنوان پاسخ دادن به‌من، مطلبی تحت عنوان: ناآگاهی و بی شرمی، پاره‌ای از پریشان گویی های مریوان حلبچه‌ای در کتاب سکس و شرع و زن، از سوی یکی از مؤسسه‌های اسلامی چاپ و منتشر شد. در پنج، ده، یا حداکثر چهل صفحه از متن کتاب؛ یک کلمه، یا ذکر منبعی اشتباه یافته، شروع به مانور دادن کرده و با دمیدن در شیپور و کرناهایشان و بکاربردن سخنان رکیک و زننده،که برگرفته از همان فرهنگ مسجدی

خودشان است، مثلاً پاسخی برای این کتاب نوشته و رساله‌ای را، که مالامال از کلمات و جملات مغرضانه و حاصل همان فکر بیمار خودشان می باشد، منتشر کردند. غافل از اینکه تلاشی که برای نقد یک نوشتار و یا پاسخ دادن به یک انتقاد تنظیم کرده‌بودند، هیچ شباهتی به‌تحلیل و نقد ندارد.! محتوا و مضمون رساله آن ها، با خطبه‌های نمازهای جمعه، که در مساجد به گوش مردم می خوانند، تفاوتی ندارد. هر کس که آن نوشته را بخواند، برایش روشن خواهد شد که جبهه‌گیری، دشمنی و کینه‌توزی بر سراسر آن سایه گسترانیده است. خلاصه اینکه؛ از راه بازی با کلمات، خواسته‌اند جوابی برای انتقادات وارد شده بر دین اسلام بیابند. و با این کار به تمام معنا افکار و انتقادات اساسی موجود در این کتاب را به باد فراموشی بسپارند. برای نگاشتن هر یک از مطالب کتاب که‌حاکی از واقعیتی غیر قابل انکار بوده است، صفحات زیادی از کتاب را اختصاص داده‌ام و با ذکر منابع مختلف آن را مستند کرده‌ام. اما آن ها تنها با آوردن یک کلمه، خواسته‌اند چشم خود را بر آن رویداد تاریخی فرو بندند و با این کار پنداشته‌اند که (مثلاً) پاسخ آن مسأله را داده‌اند.

بگذارید با هم صفحاتی از نوشته‌ی آن ها را ورق بزنیم.

<u>من نوشته‌ام :</u>

در متون اسلام، صحبت از لذایذ و مناظر بهشتی، هنگام ظهور اسلام در مکه(مرحله مکه)و زمان استقرار آن در مدینه(مرحله‌مدینه) متفاوت هستند. تا جایی که در مدینه، اوصاف و تعابیر از حالت تخیلی به اوصاف و تعابیر

طبیعی و کاملاً سکسی تغییر می یابد. روزی محمد در مورد لذایذ بهشتی، برای حضار صحبت می کرد. و در طی سخنان خود گفته است که: اگر هر مردی به بهشت واصل شود، هفتاد و دو حوری از میان حوریانی که خدا آن ها را به شیوه‌ای خاص آفریده است؛ به وی اعطا می شود. به طوری که هرگاه‌با هر کدام از آن حوری ها جماع کند و بلافاصله دوباره قصد انجام سکس مجدد با وی را داشته‌باشد، احساس می کند که هنوز با وی نزدیکی نکرده است. چرا که هر بار به وضعیت باکره‌گی اولیه خویش باز می گردد و .. الخ.[760]

در ادامه نوشته‌ام که؛ از محمد پرسیده‌اند که:"

أَنَطَأُ فِي الْجَنَّة ؟ قَالَ " نَعَمْ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ دَحْمًا دَحْمًا فَإِذَا قَامَ عَنْهَا رَجَعَتْ مُطَهَّرَة بِكْرًا.[761]

آیا در بهشت سکس و سپوختن وجود دارد.؟ (یعنی به ارگاسم کامل می رسیم؟) محمد این چنین پاسخ داده است: آری. قسم به کسی که جانم در کف اوست، هر لحظه سکس کردن مهیا است. هر زمان که مرد از کار خود فارغ شود، آن زن، تمام و کمال به حالت دوشیزگی باز می گردد".

هدف از گنجاندن این جملات در کتاب، نشان دادن تصویری از تصاویر بهشتی یا آوردن فرمایشی از فرموده‌های محمد!! نیست، که انگار فیلمی سکسی را بازگو کرده است، بلکه این خود حاکی از تمایز حقوق مردان

760 – تفسیر ابن کثیر، سورة الواقعة35-36

۷۶۱ – تفسیر ابن کثیر الواقعة35-36.

بهشتی در برابر زنان را نشان می دهد. سپس در مورد حقوق زنان بحثی به میان آورده‌ام:

در این اثنا، زنی از محمد پرسید:"پس ما چی؟" (یعنی: زنانی که به بهشت می روند، چند مرد به آن ها داده می شود؟) محمد در پاسخ می گوید: "شما نیز نزد شوهرانتان باز می گردید".

ام سلمه، همسر محمد از وی پرسیده است:"

يَا رَسُول اللَّه الْمَرْأَة مِنَّا تَتَزَوَّج زَوْجَيْنِ وَالثَّلَاثَة وَالْأَرْبَعَة ثُمَّ تَمُوت تَدْخُل الْجَنَّة وَيَدْخُلُونَ مَعَهَا مَنْ يَكُون زَوْجهَا ؟ قَالَ " يَا أُمّ سَلَمَة آن ها تُخَيَّر فَتَخْتَار أَحْسَنهمْ خلقا.[762]

ای پیامبر خدا، زنانی هستند که دو شوهر، یا سه شوهر و یا چهار شوهر اختیار کرده‌اند؛ بعد از مرگ چنین زنی و با وارد شدنش به بهشت؛ اگر تمام شوهرانش نیز در بهشت باشند، کدام یک از آن ها دوباره شوهر وی خواهد شد؟" محمد در پاسخ می گوید: "ای ام سلمه، در این صورت، زنان در انتخاب یکی از آن ها، مختار هستند. پیداست که خوش تیپ ترینشان را انتخاب می کند".

در اینجا موضوع تمام شده است. اگر دو پاراگراف فوق را به خوبی بررسی نماییم، هم کلمه‌ی عربی و هم ترجمه‌ی آن را با کشیدن خطی به زیر آن ها مشخص کرده‌ام، در عربی آن کلمه که (خلقا) آمده است. منبعی که من از آن سود برده‌ام، این کلمه اعراب گذاری نشده بود. که سبب شد

۷۶۲ - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر سورۀ الواقعة34-37

این کلمه را(خَلقًا) بخوانم به جای(خُلُقًا). یعنی با حالت مفتوح بودن حرف(خ) آن را خوانده‌ام همین امر سبب شد که در ترجمه‌ی آن به جای اینکه بنویسم بهترین و نیکوترینشان، نوشتم خوش تیپ ترینشان.

حال ببینیم منتقدان و علمای اسلامی چگونه با این مسأله برخورد کرده‌اند. با همدیگر نکته‌ی 29 کتابشان را می خوانیم:

29- اگر این موضوع را برایتان مطرح کردم، زیاد نخندید، باور کنید که "مریوان" بایستی چند سال دیگر قواعد اولیه‌ی زبان عربی را بیاموزد(در جایی دیگر آورده‌اند: **خاک بر سر پیروان "مریوان")، در صفحات 115 و 116 حدیثی را ذکر می کند و سپس آن را ترجمه می کند. ایشان کلمه‌ی خُلقا را خَلقا می خواند. بر وی خرده مگیرید چون که آن از تفسیر ابن کثیر نقل کرده است. سیاق این نوع از تفاسیر به گونه‌ای است که اعراب گذاری ندارند. از اینرو به جای این که جنبه‌ی علمی آن را در نظر بگیرد، جنبه‌ی جنسی آن را در نظر گرفته است. و این گونه دچار سرگردانی شده است!** در ادامه نوشته‌اند: **مطلبی که از اساسی پوچ نشأت گرفته باشد، به کلی پوچ است.**

مطلب مذکور پاسخ اسلام گرایان است در جواب یکی از انتقادات من. از من انتقاد گرفته‌اند که کلمه‌ای را که نوشته‌ام، غلط ترجمه‌کرده‌ام. و چیزی که اساسی پوچ داشته‌باشد، پس همه‌ی آن پوچ است. و به این نتیجه رسیده‌اند که تمامی کتاب اساسی پوچ دارد.

کاملاً روشن است که مطلب را به درستی درک نکرده‌اند و نتوانسته‌اند پاسخی مناسب برای انتقاد وارد شده بر خود بیابند. اعتراف می کنم که جدای از این کلمه در کلمات دیگری نیز، دچار اشتباه ترجمه شده‌ام. روشنفکران و منتقدان راستین آگاهند که این نوع از اشتباهات کاملاً عادی می باشند. هم چنین در میان اعراب و استادان زبان عربی نیز، این نوع اشتباهات دیده شده است. چیزی که مد نظر محققان است، مضمون و محتوای مطلب است نه زوم کردن روی چند کلمه. اما از نظر چارچوب و محتوای انتقادات؛ حتی در یک مطلب هم، دچار اشتباه نشده‌ام. من از طریق این انتقادات خواسته‌ام بگویم که:

آزادی و نعماتی که در همان بهشت خیالی، برای زنان در نظر گرفته‌اند، یک سوم همان آزادی و لذت از نعماتی نیست که در همین دنیای واقعی به مردان داده‌شده است. همان طور که در همین مورد از محمد سؤال پرسیده‌اند و او از عودت زنان به همسرانشان نوید داده است. اما متأسفانه زنی در آن مجلس حاضر نبوده که بپرسد اگر زنی هیچ کدام از شوهرانش باب طبع وی نبود؛ چاره‌ی وی چیست؟ چرا مردان می توانند صاحب هفتاد و دو حوری گردند، اما زنان نباید هفتاد و دو مرد خوش اندام و همیشه جوان در اختیار داشته باشند. همان طور که دوزخی به‌نام زمین برایشان ترتیب داده‌شده است و باید تمامی بدن خویش را بپوشانند و از حقوق اولیه‌ی خویش بی بهره باشند، چرا در همان بهشت آسمانی، که جز در خیال وجود خارجی ندارد، نیز مقام و ارجی پایین تر از مردان داشته باشند؟! پس

رحم و شفقت و عدالت خدا و پیامبرش، نسبت به موجوداتی که گویا خودشان آن ها را درست کرده‌اند، کجا رفته است؟! پس کجاست نعمات بهشتی و حقوق اولیه‌ی زنان..؟! پس چرا در بهشت نیز هم چنان تبعیض جنسیتی وجود دارد و کماکان مردان بالادست و سرور زنان هستند.؟! چرا باید در بهشت، زنان هم چنان زیر سلطه و چشم انتظار مردان و همواره در خدمتگزاری مردان حاضر باشند.؟! چرا این دین، تا به این اندازه در فکر تحقیر زنان است.؟!

این انتقاد من است؛ حالا اگر "مرد خوش تیپ" نبود بگذار "مرد نیکو" باشد.! تازه‌این هم بدین معنی است که زن حق ندارد شخصی خوش تیپ برای انجام سکس انتخاب کند. بلکه باید بهترین را انتخاب نماید. چرا که شاید رخسار این مرد نکو چنگی به‌دل نزند، تا زن به وی دل ببندد.!! زمانی که به عقد وی در آمده است، هیچ نوع اجازه و یا سؤالی از رضایت وی به عمل نیاورده‌اند. بلکه از روی اجبار دیگر مردان و نزدیکانش، راضی بدین کار شده است.! تا زمانی که‌در قید حیات بوده است، هم چنان برخلاف میل خویش به عمل سکس تن در داده است. اکنون نیز که به سبب فرمانبرداری از اوامر خدا و پیامبرش، سر از بهشت خیالی در آورده است و می خواهد از روی علاقه‌ی شخصی خودش با جوانی خوش تیپ و دلربا سکس نماید؛ باز هم مانع وی می شوند و باید نزد شوهر قبلیش باز گردد. اگر به عقد چند مرد در آمده باشد؛ تنها می تواند بهترینشان را انتخاب نماید نه خوش تیپ ترینشان. چرا که اخلاق خوب جزء ارزش های بهشتی است و به آن اهمیت

داده‌اند. خلاصه، همان حکایت قوز بالا قوز.! از طرف دیگر، با این حساب هم چنان که در بهشت مرد نیکو وجود دارد، مرد بدکاره نیز باید وجود داشته‌باشد. اگر خوش تیپی در بهشت معنایی داشته‌باشد، پس باید بدریختی هم وجود داشته‌باشد. به هر شیوه‌ای به آن بنگریم، با دیدگاه متافیزیکی دین منافات دارد. که خود حاکی از تناقض گویی های آشکار است . ناگفته نماند که عدم تفاهم و رسیدن به اوج دعواهای خانوادگی عامل اصلی طلاق است. یا به سبب دگراندیشی زن، و یا اینکه زن پس از ازدواج های پیاپی به مردی نرسیده است که وی را درك نماید که‌در نتیجه منجر به جدایی میان زن و مرد شده است. هر طور که حساب کنیم، یکی از این مردان نابهنجار است. این شخص نابهنجار و بدکار در بهشت چکار می کند.؟! خلاصه به هر طریقی که بررسی کنیم، این معادله خود به خود می لنگد. و حاکی از وجود تناقض در این گفته است که: هر آن چه که از خیر و خوبی و دلربایی آرزو کنی، در بهشت مهیا است و غیر از این چیز دیگری قابل تصور نیست.؟؟

از اینها گذشته، اگر کلمه‌ی خَلقا را به خُلقا تبدیل کردیم، آیا تغییری در انتقاد وارده ایجاد می کند.؟؟ پس پاسخ دین کاملشان(به‌گفته خودشان) را، در کجا باید جستجو کنیم.؟؟ آیا مؤسسه‌ی "تیشك" که این طرح هتك حرمت را رهبری می کند و مدام هر جمعه، از منبر مساجد با استفاده از خطبه‌های فرسوده‌ی خویش، مشغول سخنرانی هستند، آیا تلاش آن ها کمکی به ماهیت اسلام نموده است؟ اگر مسؤول طراز اول "تیشك"را، که

در عربستان زندگی می کند، می شناختم؛ به وی اطمینان می دادم که: هر جوجه طلبه‌ای که در گوشه‌ی مسجد خزیده است، می توانست این چنین پاسخی برای انتقادات من بیابد، و لازم نبود که مؤسسه‌ی شما با صرف سفته و دلار، مجموعه‌ای از افکار خرافی را در میان سایر ملل تزریق نماید. چرا که در میان هر ملتی، از جمله در میان کردان، به قدر کافی روشنفکر وجود دارد که به آسانی نحوه‌ی اشاعه‌و خدمت شما به خرافات را، به خوبی تشخیص دهند و عملاً روشن است که موسساتی از این دست، هیچ نوع بهره‌ی فکری برای شما به ارمغان نمی آورند و خوب بدانید که ملت ما صاحب فرهنگ و ایدئولوژی برتری است و شما حق ندارید از عربستان برای ما خط و نشان کشیده‌و تعیین تکلیف کنید.

نمونه‌دیگری را می آورم. من نوشته‌ام:

محمد در یکی از گفته‌های خویش، بیان کرده است که زنان لایق مسؤولیت پذیری نیستند:

لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً. [763]

هر ملتی که زنان مسؤول آن ها باشند، پیروز و موفق نمی شوند.

این در حالیست که قرآن از دانایی و توانایی زنی به نام "بلقیس" سخن به میان آورده است. بدین ترتیب تضادی آشکار میان قرآن و سنت را مشاهده می کنیم.

763 – صحيح البخاری. کتاب الفتن, باب: الفتنة التی تموج کموج البحر. حديث6686

در این جا نوشته‌ی من پایان یافته است. ببینیم نماینده‌ی بر حق "حرکت اسلامی" و "جمعیت اسلامی" و "اتحاد اسلامی"، با پشتیبانی مؤسسه‌ی "تیشك"؛ در مورد این دو جمله چه نوشته‌اند:

هیچ تضادی میان آن دو وجود ندارد، زیرا:

1- در حدیث از یک زن،(أمرأة) سخن به میان آمده است، یعنی تنها یک زن یك تنه کارهای آن ها را هدایت نماید. هم چنان که در شرح آن رویداد آمده است: زمانی که ایرانی ها آن زن را پادشاه خود کردند، تنها به این سبب بوده است که؛ قدرت هم چنان در میان آن خانواده باقی بماند.

2- همان زن که در سوره‌ی النمل در مورد وی سخن به میان آمده است؛ همان طور که علما گفته‌اند؛ سیصد و دوازده مرد به عنوان مشاور وی کار می کردند، هر کدام از این مردان، صاحب ده هزار مرد بوده است.

3- هم چنین قرآن در مورد مشاوره‌کردن با وی سخن به میان آورده است: (قالت یا أیها الملآ أفتوني في أمري ماكنت قاطعة أمرا حتى تشهدون) النمل/32

4- سپس آن زن زیر سایه‌ی سلیمان، فرمانبردار خدا می شود. مراجعه شود به سوره‌ی مورچه(النمل) (32-44)

5- از سوی دیگر، شرط نیست که از دانایی کسی سخن به میان آید، دارای قابلیت های دیگری نباشد، مگر نشنیده‌ای که پیامبر(ص) درباره‌ی شیطان به ابوهریره‌گفته است: راست گفت با تو، اما در اصل دروغگو است*صدقك وهو كذوب* زیرا که *أية الكرسي* را به ابوهریره یاد داده است.

در اینجا نوشته‌ی آن ها در مورد این مطلب پایان می پذیرد.

پیروان اسلام، روشنفکران به طور عام و روشنفکران کُرد به طور خاص را، نفهم و هالو می دانند و آن ها را به سان خویش می پندارند و گمان می برند که بدون هیچ تحقیق و استدلال، هر سخنی را باور می کنند. مگر ممکن است که تمامی پادشاهان و امیران و حتی خود محمد نیز، مشاور نداشته‌باشند.؟ و با یاران و مردانشان، مشورت نکرده باشند. ادعا می کنند آن زن که پادشاه قوم خود بوده است، 312 مرد، مشاور وی بوده‌اند هر مرد نیز، 10000 مرد دیگر در اختیار داشته است. آن ها با سرودن اشعار پوچ و داستان ها و بازگوکردن خرافات و توهمات، انتظار دارند که ذهن و اندیشه‌ی انسان های قرن بیست و یک، به گنجینه و مورچه و سوسک های سلیمان ایمان بیاورند.! انتظار دارند که مردم این قرن، بدون استفاده از تکنولوژی، ذوالقرنین آهن را برایشان ذوب کند. با تمام عقلیت می کوشند تا به مردم القاء کنند که؛ شیطان آیه‌الکرسی را به ابوهریره آموخته است. هم چون تام و جری(کارتون موش و گربه) از یأجوج و مأجوج برایشان

صحبت می کنند. این که شیطان آیات قرآنی را به ابوهریره آموخته باشد یا نه، چه ارتباطی به این کتاب دارد.؟ مسائلی بدین گونه، تنها خود را در مجاری ادیان جای می دهد والا به هیچ وجه با منطق و دانش روز مطابقت ندارد.

بدین شیوه، مضامین و انتقادات موجود در کتاب را درک نکرده و سرسختانه محتوای کتاب را به انحراف کشانیده‌اند. نوشته‌اند:("مریوان" با اوج وقاحت، بدون هیچ گونه اطلاعاتی، از مسایلی سخن به میان آورده است که، هیچ نوع اطلاعی در مورد آن ها ندارد.) اوج اخلاق اسلامی آن ها در این جملات که در صفحه‌ی 34 کتابشان نگاشته‌اند، نمایان می شود: (**تو نه صاحب عهد و پیمان و گفته‌های خودت هستی، نه صاحب احساسات خود. عنوان منافق کامل و حتی بدتر از آن نیز، شایسته‌ی تو می باشد.**)

آن کدامین عهد و پیمانست که من به موسسه‌ی "تیشك" و احزاب سعودی و پیروان افراطی شما داده‌ام.؟ چه کسی این خرافات را بر ذهن اندیشمندان تحمیل کرد، تا آن ها نیز پر و بال خشوع و فروتنی را بگسترانند.؟ مرتجعان نه تنها لایق هیچ نوع ستایشی نیستند، بلکه بایستی جهت مداوایشان، آن ها را به مراکز درمانی معرفی کرد. چرا که با اعمال و رفتار خود چهره‌ی محیط و بشریت را لکه‌دار و ننگین کرده‌اند و برای کودکان نیز مایه‌ی ترس و ارعاب هستند. اعمال آن ها جامعه را از دزد و دروغگو و قاتل لبریز می کند. کسانی که حتی در این زمان نیز، عقیده دارند

که رنگین کمان همان زلف "عایشه و فاطمه"است، شایسته‌ی احترام و شرافت نیستند. در حالی که شرف و افتخار خودشان در دست خودشان نیست. شرف آن ها میان ران های زنان خانواده، جای گرفته است. همان شرفی که در میان پنج تا هشت سانتی متر گوشت، خود را مخفی کرده است.

حضرات حتماً فراموش کرده‌اند که قبلاً از طریق رسانه‌های جمعی اعلام کرده بودم که؛ اگر اسلامگرایان، توانستند اثبات کنند که حتی یک چهارم از مطالب این کتاب خارج از چارچوب واقعیات اسلام است، بدون هیچ تردیدی از نوشتن آن ابراز پشیمانی خود را اعلام می کنم. با چاپ رساله‌ای این چنین از سوی اسلامگرایان، از اول تا به انتهای آن، نتوانسته‌اند خلاف واقعیت بودن حتی یک دهم مطالب آن را اثبات نمایند. و نتوانسته‌اند، از دور هم که شده، انتقادی بر محتوای این کتاب در مورد مسائل و موضوعات اسلامی بیابند. همان موضوعات و مشکلاتی که بر پیکره‌ی دین اسلام سنگینی می کند و هدف اصلی من نیز ایراد همان انتقادهاست چه در مورد سکس و شریعت اسلامی و وضعیت زنان یا در مورد هر مسئله‌دیگری.! ناتوانی آنان در جواب دادن به‌انتقادات من، خود نشان از زبونی و مایه پوچ بودن دین اسلام دارد.

یکی دیگر از تهمت هایی که به من زده‌اند این است که گویا من دستور زبان عربی را نمی دانم و مدارک بالای زبان عربی را کسب نکرده‌ام. می توان چنین انتقادی بر من غیر عرب تا حدودی وارد باشد. چرا که ما به

مثابه‌ی ملتی غیر عرب توانایی اشراف کامل بر زبان پیچیده‌ای چون زبان عربی را نداریم. این در حالیست که خود اعراب نیز در بسیاری از لغات و جملات دچار لغزش های زبانی می شوند. از لحاظ روان شناختی، مسلمانان طوری بار آمده‌اند که غیر از گوش دادن به‌علمای دین و پیروی از آنان، نباید از دیگران حرف شنویی داشته باشند که‌مبادا در عقایدشان تغییری صورت گیرد. تحقیقات آن ها باید از منابعی نشأت بگیرد که صرفاً و صرفاً به خود عالمان دینی بازگردد و بس. اما مسئله‌ای که آن ها را دچار توهم و اشتباه مکرر کرده است اینست که، تلاش میکنند بذر توهم را در جامعه بکارند. و کاملا به این نتیجه رسیده‌اند که انتقاد از دین و از دین اسلام بالأخص هرگز از جانب کسانی گرفته‌نمی شود که به اسلام اعتقادی راسخ داشته، سال های طولانی در میان خرافات آن ذوب شده‌و ایمان دارند به این که قرآن منبع و سرچشمه‌ای برای رسیدن به حقیقت و پاسخ سؤالاتشان!! می باشد. بدیهی است که انتقاد از دین از منابعی علمی سرچشمه گرفته و از سوی اشخاصی نگاشته می شوند که دیانت دیدگانشان را کور نکرده و بدون تعصب مسائل را حلاجی می نمایند. دست و پا زدن های مؤسسه‌ی "تیشك" به عنوان تلاش هایی بی اساس و ارتجاعی، می تواند در جوامع عقب مانده جایگاهی داشته‌باشد، اما در جوامع توسعه یافته، متمدن و مدرن، امری بیهوده‌و عبث می باشد. اگر اشتباهی از من دانشگاه نرفته و ناآشنا به ادبیات عرب سر زده‌باشد، چندان جای تعجب و حیرت نیست. اما اگر چنین انتقاداتی را، شخصی دارای مدارك عالیه و عالم به دین مطرح کند؛ پاسخ

آن ها چه می تواند باشد؟ همان طور که صدها منتقد با مدارج عالي و دارای مدارك دانشگاهی به این دین انتقاداتی را مطرح کرده‌اند. برای مثال به این آیه توجه کنید:

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ.[764]

اگر ما به عنوان ملتی غیر عرب، از این آیه ایراد بگیریم، مؤسساتی هم چون "تیشك"، و پیروان افراط گرای آن اعلام خواهند کرد که: چگونه به خود اجازه داده‌اید بدون هیچ نوع آگاهی در دستور زبان عربی دخالت کنید، شما حتی الفبای عربی را نمی دانید. پس لازم است سال های زیادی در مدارس مانده، مدارج عالي را طی کرده آنگاه می توانید در مورد مطلبی قلم فرسایی کنید که هیچ ارتباطی به شما ندارد. اما شخصی هم چون "عباس عبدالنور" پاسخ چنین اتهاماتی را داده است و در مورد این آیه می گوید:

از موارد ضعف این آیه عدم به کارگیری ضمایر در جای مناسب خود می باشد. تا جای که معنی و تعبیر از آن را دچار چالش کرده است. اگر چنین نوشته‌ای را کسی هم چون من یا هر شخصی دیگری می نوشت، طبیعی است که نگارنده‌ی آن را به نادانی و ناآگاهی از دستور زبان عربی متهم می

---

764 - یونس 22

کردند. اما چنین اشتباهات محرز و آشکار در قرآن را شیوایی و بلاغت و معجزه‌ی خداوندی می نامند. تا جایی که در آن نیز اغراق می کنند و حتی برای آن نیز دلیل تراشی می کنند و آن را از موارد بلاغی و استثناء می دانند. در واقع بایستی به جای (وَجَرَيْنَ بِهِمْ) نوشته می شد (وَجَرَيْنَ بِكُمْ). هم چنین به جای کلمه‌ی (وَفَرِحُوا بِهَا) نوشته می شد(وَفَرِحْتُم بِهَا).[765]

پس با این حساب، شخصی هم چون عباس عبدالنور متولد 1927 می تواند چنین انتقادی را وارد نماید چون او:

1- غیر عرب نبوده و کاملاً بر دستور زبان عربی آشنا بوده است.

2- در دانشگاه الأزهر فارغ التحصیل شده و مدارج عالی را طی کرده است.

3- هم چنین در دانشگاه سوربن پاریس، دکترای فلسفه‌ی علمی را کسب کرده است. پس شخصی به تمام معنا عالم و دارای منطق و روشنفکر بوده است .

4- معاون مرکز اوقاف اسلامی مصر بوده است. پس از لحاظ مسوولیت نیز خادم دین اسلام نیز بوده است.

765 - عباس عبد النور, محنتی مع القرآن ومع الله فی القرآن. ط التجربیة. دمنهور, جمهوریة مصر العربیة2004ص152

5- سال های طولانی امام و خطیب مساجد بوده و صدها مرید داشته است. پس در مواضع مختلف تجربیاتی را اندوخته است.

6- به عنوان استاد معتمد، به طور رسمی، استاد دانشگاه الأزهر بوده است.

7- در عین حال شیخ و فقیهی سنی مذهب بوده است و گفته‌هایش از نظر اهل تسنن به عنوان منبعی معتبر محسوب شده است.

8- عمر خویش را وقف خدمت به اسلام کرده است و دلسوز و معتمد دنیای اسلام بوده است.

وی قرآن را دقیقاً مورد بررسی قرار داده، به اشتباهاتی این چنین برخورد کرده است. هم چنین مفسران قرآن را مورد انتقادات تند خود قرار داده، معتقد است که آنان مؤمنان را دچار سر در گمی کرده و با تشبثاتی غیر منطقی سعی در توجیه چنین اشتباهاتی داشته‌اند.[766]

حال سؤال این است که آیا مؤسساتی چون "تیشک" و جوجه نویسنده‌های اسلامی، بیشتر قرآن و اسلام را می شناسند یا شخصی که استاد مشهورترین و معتبرترین دانشگاه جهان اسلام، یعنی دانشگاه الأزهر می باشد.؟؟

766- امیدوارم این کتاب به زبان کردی ترجمه شود.

معلوم نیست که داشتن مدارج عالی تحصیلی، چه ارتباطی با روشنگری و فهم موضوعات دارد.! تحصیل در مدارس دارای سیستم آموزشی آشفته کشورهای عربی و اسلامی چه ارتباطی به معارف دارد.؟؟ میلیون ها فارغ التحصیل دکترا در زمینه‌های گوناگون وجود دارند که نه تنها معارف صحیح را نمی شناسند بلکه ابتدایی ترین آگاهی از اساس اسلام را ندارند. چه ارتباطی میان فارغ التحصیل مدارج بالا و درک درست انسانمدارانه‌از اسلام وجود دارد؟؟ اگر به فرض مثال نمازگزاران یکی از نماز جمعه‌ها در یکی از مساجد بزرگ را مورد بررسی قرار دهیم، نود درصد جمعیت کمترین درکی از عربی و اسلام ندارند. پس چگونه مسلمان بودن آن ها زیر سئوال نمی رود؟ شخصی هم چون "عبدالخالق معروف" بر زبان عربی تسلط کامل داشت. پس چرا به‌جای پاسخ دادن، وی را ترور کردند؟ "فرج فوده" که کُرد نبود. یک کلمه کُردی هم بلد نبود. زبان مادریش عربی بود و انتقاداتش را هم به عربی می نوشت. پس چرا پاسخی برایش نداشتند و ناچار به ترور وی شدند.؟؟ ده‌ها بلکه صدها نویسنده و اندیشمند دیگر چرا ترور شدند.؟ قبل از نگاشتن کتابم، بر چه اساسی مسلمان بودن من و میلیون ها شخص چون مرا قبول داشتند؟ آن ها با اهرم فشار و تنبیه و تحقیر آیات را به خوردمان می دهند. حتی اگر معنی آیات برایمان قابل فهم نباشد ، من و امثال مرا به صفوف نمازگزاران در مساجد هدایت می کنند، برایمان احترام قائل می شوند. در آن صورت انسان هایی شایسته هستیم! اما با ایراد اولین انتقاد به صورت نوشته و مکتوب در کتاب ها؛ صد و هشتاد درجه

عوض شده، انسان هایی نفهم و نادان به ادبیات عرب قلمداد شدیم!؟ کدامین منطق قبول می کند که برای ایمان آوردن، نفهمی و تسلیم محض لازم است و برای انتقاد گرفتن، داشتن مدارک عالی و فیلسوف بودن؟!

نکاتی را که ما، طیف ناآگاه، نادان و فاقد مدارک عالی تحصیلی البته‌به تعبیر بنیاد گرایان اسلامی؛ به آن پی برده‌و خلاءهایی را که احساس کرده‌ایم، هرگز از جانب روحانیون مساجد، مریدان تکایا، اعضاء و کمیته‌های مرکزی احزاب اسلامی، دانشگاه‌های شریعت و نیز مؤسساتی هم چون "تیشک"، با وجود داشتن مدارک عالی، احساس نشده‌و عملاً در مورد تناقضات و خلاءهای موجود در دینشان، نابینا هستند.

اگر شخصی تمام مطالب کتابشان را مطالعه نماید، کاملاً برایش روشن خواهد شد که قصد و منظور از انتشار چنین کتابی، صرفاً انتشار تحقیرنامه‌ای بوده است تا بتوانند با تحقیر شخصیت من، کتابم را نیز نابود نمایند. طبیعی است خوانندگانی که دیدی فرا تعصبی دارند، لذتی از خواندن آن نبرده‌و چنین نوشته‌هایی را به زباله‌دان منزلشان می سپارند. در اینجا چند نمونه‌ای از مطالب کتاب ارتجاعی آن ها را ذکر می نمایم:

در اولین جملات خود می فرمایند: **"مریوان" از همان اوان کودکی از داشتن پدر و مادر و محبت آنان محروم، و به یتیم خانه‌ها سپرده‌شده است. پس در همان اوائل کودکی، برخلاف هم سن و سال هایش، از لذت داشتن والدین بی بهره بوده است. نبود سرپرست چنان در روح و درون "مریوان" اثر می گذارد که از**

همان دوران کودکی احساس حقارت و خود کم بینی در وجودش نهادینه می شود. هم چنان که علم روان شناسی ثابت کرده است، چنین تجربیاتی در زندگی هر شخصی باعث پدیدآمدن عقده‌های درونی در وی می گردد.

آیا این پاسخ نوشته‌ای آکادمیک است یا نشانه‌نابودی اندیشه‌های اسلامی.؟ غیر از بازندگان، آیا کسان دیگری هستند که برای دفاع از خود، به تحقیر شخصیت انسان ها متوسل شوند.؟ معلوم نیست که در یتیم شدن چه نوع احساس حقارتی نهفته است.؟ یتیم خانه‌ها از پایگاه‌های گسترش ترور بسی مقدس ترند. سوای از من که به یک زندانی سیاسی تبدیل شدم، تمامی دوستانم افراد نخبه‌ای شده، یا در راه بدست آوردن آزادی شهید شدند. آن ها درست در نقطه‌مقابل اهل مسجد قرار دارند. چرا که رهروان راه مسجد اغلب به انسان های قاتل و خونریز تبدیل شده‌اند. آن ها پیشمرگان را اسیر کرده، تحویل رژیم ایران می دادند. یا در طی مراحل گوناگون آن ها را قتل عام می کردند. مطابق چنین بررسی های غیر علمی اسلام گرایان، آن هم به فرض این که در علم روان شناسی چنین چیزی ثابت شده باشد؛ محمد، رهبر دین اسلام، نیز هم چون من یتیم بوده است. به دور از اقوام و خویشاوندانش زندگی می کرد. کمتر با مردم مراوده داشت. در بزرگسالی بیشتر گوشه‌نشینی و عزلت را می پسندید. پس او نیز شکست خورده زندگی و عقده‌ی درونی داشت. حکمی چنین کلی، بیشتر اندیشمندان و فیلسوفان جهان را در بر می گیرد. آیا این انتقاد است یا سخنان بیهوده‌ی مساجد..؟

ادعا می کنند که: **"مریوان" فقیر و تهی دست بوده است. از راه نوشتن کتاب قبلیش (خون نامه) پولی کلان به‌جیب زده و قطعه زمینی را صاحب شده است. وی با نوشتن این کتاب خواسته است که زمینش به بار بنشیند و خانه‌ای برایش بسازند.**

اسلام و رهبرش به دست آوردن غنایم و به بردگی کشیدن زنان و کودکان را حلال می دانند. در مدت فقط یک شبانه‌روز گروه‌گروه از جوانان و مردان بنی قریظه را سر بریده‌اند تا اموال و دارایی آن ها را غارت کنند.[767] در جنگ خیبر برای یافتن طلا و جواهرات، شخصی را قطعه‌قطعه کرده‌اند. اما پیروان این دین و پیامبرشان روا نمی دارند که به خاطر پول و رفع نیازهای اولیه‌ی زندگی، کسی به نگاشتن کتابی همت گمارد.؟! مجاهدان اسلام نتوانسته‌اند دزدی و غارت هایی را که درمورد کاروان های بازرگانی به نام دین انجام می دادند در خفا نگه دارند. آدم ربایی کرده و از اقوام و خویشانش فدیه طلب کرده‌اند. بارها مرتکب جنایاتی تحت عنوان "انفال" شده‌اند. "القاعده"، "انصار السنه"، "اتحاد اسلامی"، "جمعیت اسلامی"، "اخوان المسلمین" و سایر گروه‌های اسلامی به خاطر بدست آوردن قدرت، با نام های فرعی و محلی، با تشکیل شوراها و ایجاد پایگاه‌های نظامی و تزریق ایدئولوژی و شستشوی فکری کودکان را به قاتل

767- برخی از منابع به 600 تا 700 و برخی دیگر به 800 تا 900 مقتول سر بریده شده را، تخمین زده‌اند. در بخش "محمد و سکس" مفصلاً با شواهد کافی در این مورد بحث شده است.

انسان ها تبدیل کرده، و آن ها را به بهترین نحو ممکن بار آورند. به خاطر ارضای حس قدرت طلبی خود از یک طرف و عقب نشاندن رقبا، مردم را قربانی کرده، و نویسندگان و دگراندیشان را ترورکرده‌اند. اما روا نمی دارند که نویسنده‌ای، که‌در خدمت فرهنگ و فرهنگ سازی است، نیازهای اولیه‌اش را تأمین نماید.[768]

در قرآن چنین آمده است:

فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً.[769]

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردن ها[یشان] را بزنید تا آنان را کاملاً قتل عام نمایید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه و عوض از ایشان بگیرید.

اسلام این حق را به خود داده است که مجاهدانش را تشویق کند که انسان کشی کرده، اسراء را به‌بند کشیده و در حق آن ها بی احترامی روا دارند. وقاحت را به جایی رسانده که اسرا را با پول معاوضه‌کنند. اما برای دیگر اشخاص، شایسته نمی دانند که با نگاشتن کتاب، خود را از نظر مالی تأمین نمایند. گفته‌ی خودشان را با ایراد تهمتی کامل می نمایند که گویا این بار این کتاب را به خاطر بدست آوردن خانه‌ای نوشته‌ام. جملاتی بی اساس

768 – در این کتاب تمامی این مسائل با شواهد کافی بیان شده است.

769 – محمد 4

و مرتجعانه بر سراسر پاسخنامه‌ی به تمام معنا فرسوده‌ای آن ها سایه‌افکنده است، که خود بیانگر دور بودن از واقعیات است و شایسته‌ی هیچ نوع توجهی نمی باشد.

می گویند: **"مریوان" در مردابی از سکس گم شده است و کاملاً عقده‌ی جنسی دارد.**

این جمله را کاملاً بی اساس نوشته و صرفاً برای خالی نبودن عریضه تحقیرآمیزشان آن را گنجانده‌اند. کاملاً اطمینان دارم اگر کوچک ترین سندی از خودم، همسرم و یا از دیگر اعضای خانواده‌ام داشتند؛ بدون هیچ ابایی ارائه می دادند. در اینجا می توان نتیجه گرفت که به اصطلاح پاسخنامه مؤسسه‌ای، که چنین پروژه‌هایی را هدایت کرده و به‌عنوان جوابیه کتابم نوشته‌اند؛ حاکی از کمال ناآگاهی آن هاست. تنها خواسته‌اند که با چنین نوشته‌هایی چندرغازی را که به عنوان حق الزحمه از عربستان برایشان روانه می شود؛ حلال کنند. جالب این است که رهبر چنین دینی هجده زن را عقد کرده، هوس تصاحب بیست و هفت زن دیگر را در سر داشته، دختری شس ساله را عقد کرده و پس از سه سال نامزدی با وی همبستر شده است. اما علما و رهروان این دین، دشمن چنین شخصی را غرق در مرداب سکس می دانند.!

پیروان این آیین سنگ تعدد زوجات را به سینه زده و سرسختانه از آن جانبداری می کنند و چهار زن را لایق یک مرد می دانند. آیات آسمانی چنین دینی مردان را خطاب قرارداده می گوید: زنان شما کشتزارهای جنسی

شمایند. هر طور که می خواهید به کشتزار خود درآیید. زنان را به الاغ و اسب و شتر تشبیه می کنند و رهروان آن به هر جنگ و کارزاری روی آورده باشند، زنان را مورد تجاوز جنسی قرار داده‌اند و نیز با تکیه به آیات قرآنی، ازدواج موقت را عملی ساخته‌اند تا هر زمان که خواهان سکس باشند، با دادن اعانه‌ای، حتی برای اندک زمان ممکن دست به انجام عمل جنسی بزنند. در حوزه‌های علمیه چنین دینی هزاران مومن، چون شیخ زانا، مدرک مجاهدت را دریافت کرده‌اند؛ که‌مریدانش طوری بارآمده‌اند که تفریح روزانه‌اشان بازی های سکسی باشد! اما کسی را که با چنین آیینی عداوت کند، غرق شده در سکس می پندارند.[770]

روزگار درازیست که‌در مورد "ام سلمه"، "عایشه" و "خدیجه" سخن به میان آورده‌اند. اما هیچ آخوند، روحانی و عمامه به‌سری یافت نشده است که از مظلومیت و وقایع اسفباری که‌بر "ریحانه" رفته است، سخنی به میان آورد. راستی، أیّها المؤسسه "تیشک" و أیّها العااالمووون الاسلامیییی، مگر ریحانه نیز زن محمد نبوده است.! ریحانه که بود.؟ اقوامش چه کسانی بودند.؟ شرمگین شده‌اید که از قتل عام اقوام و خویشاوندانش سخنی به میان نمی آورید؟ جرأت ندارید که از قربانی کردن و سر بریدن شوهر، پدر، برادر و پسر ریحانه سخنی به میان آورید؟ انگشتانتان شرمسار قلم می شود که بنویسید: محمد در اوج چنین جنایاتی، شب زفاف خود را با آن زن ستمدیده به تأخیر نیانداخت؟ چرا از "صفیه" سخنی به میان نیاورده‌اید؟! او

770- در بخش سکس و محمد بسیاری از این نوع اطلاعات بیان شده است.

نیز که همسر محمد بود. صفیه‌که بود.؟ شوهر و پسر و اقوامش به چه مصیبتی گرفتار آمدند.؟ چگونه از همسری محمد سر در آورد؟ از "جویره"برایمان بگویید! از "ماریه"سخن به میان آورید! از "زینب" سخن سر دهید! از "سوده"طرد شده بنویسید از "شب برات" سخن به میان آورید تا مسلمانان بیشتر و بهتر شب برات را دریابند! از انفال های مدینه و خیبر بگویید که محمد، همان فرمانده و قهرمان تاریخ اسلام، از برکت آن ها توانست یکی از ملکه‌های زیبایی زنان عرب را تصاحب کند. آنگاه‌درخواهید یافت که چنین شخصی را باید به حق غرق در مرداب سکس و هوسرانی قلمداد کرد.

به هر حال حضرات سراسیمه رساله‌ای در جواب من نوشتند که اگر به فرض مثال جمله درستی هم نوشته باشند، در هزارتوی کلمات خونبارشان ناپدید شده‌و قابل توجه نیست. رساله‌ای که مالامال از تهمت و افتراءهایی نارواست که به هیچ عنوان لایق آن نیست که گوشه‌ای از کتابخانه را به آن اختصاص داد. تنها خواسته‌اند با افاضاتی تهدیدآمیز خود را نویسنده و محقق جلوه داده و سدّ راه جریانات روشنگر شوند. در حقیقت شرمنده‌ی اوقات خود هستم که با وجود سابقه‌ذهنی که‌از آن ها داشتم، مدت زمانی را به مطالعه‌ی آن اختصاص دادم.

برای نوشته‌هایی از این دست، نیازی به دستگاه‌های عریض و طویل و هزینه کردن دلار و ارز نیست، بلکه هر نیمچه طلبه‌ای در حجره‌ای دور

افتاده می تواند با نوشتن بیهوده گویی هایی از این دست، احساسات مردم را به جوش و خروش آورد.



ملا "کریکار" در یکی از سالن های عیاشی کشور نروژ در آغوش زنی به نام "شبانه رحمان"

<u>ملا "کریکار":</u> غیر ممکن است که یک قدم از ایدئولوژی های اسلام عقب نشینی کنیم با تمام توان، با چنگ و دندان هم که شده، خرخره‌ی افرادی را که مقابل دینمان بایستند، می جوییم. به خدا سوگند به هدفمان نخوهیم رسید اگر "مریوان حلبچه‌ای" زنده‌باشد..

باب سوم

اسلامگرایان پس از خلع شدن از خلافت و حکومت و ازدست دادن قدرت، بازار کسب و کار خود را به داخل مساجد و منابر انتقال داده و در چنین جایگاه‌هایی فتوای سر بریدن و سلاخی آزادی بیان می دهند. تا از این راه بتوانند آبروی بر بادرفته‌خود را دوباره‌بدست آورند. هر از گاهی، برای جا نماندن از قافله‌ی دنیای مدرنیته، ادای مدنیت درآورده از دادگاه‌ها می خواهند که زبان هایی را که خود دستشان از بریدن آن ها کوتاه است، بریده، کتاب هایی را که جوابی برایش ندارند، سوزانده و سرانگشتان نویسنده‌های مخالف آنان را قطع کنند. چرا که تیغ خودشان، که از تاریخ توتالیتاریشان به یادگار مانده است، دیگر برشی ندارد.

اشخاص و گروه‌هایی که تحمل انتقاد نداشته کتاب ها را به آتش فنا می سپارند و نویسندگان را به دادگاه‌ها می کشانند، همان وارثان جلادان تاریخ، و جماعتی مجرم و خونخوار تاریخ هستند که در دنیایی آزاد زندگی می کنند، که نوآوری، تعقل و دانش در وجودشان نابود شده است. از دیدگاه آن ها دگراندیشانی که بیرون از دایره‌ی بسته‌ی تعقل آنان می باشند، جز به‌خاك و خون کشانیدن آن ها، بر اثر انفجار اتومبیلی پر از تی ان تی سرنوشت دیگری در انتظارشان نیست.

شخصیت فرد مسلمان، در هر مرتبه‌ی اجتماعی که باشد، تمامی انتقادات و سؤالاتی را که از اسلام پاسخگویی می طلبند، مردود می شمارند. از

دیدگاه آن ها هر نوشته‌ای که به‌افشای نهان کاری ها و دغل بازی های اشخاص مقدس و بیان مفاسد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از افکار و اعمال ارتجاعی مقدس مأبان پرداخته‌یا متون اسلامی را نقد کرده‌و زیر سوأل می برد، مردود و نویسنده‌آن محارب با خدا قلمداد می شود.

بیایید پاراگراف زیر را با هم بررسی کنیم:

مردی در پنجاه و چهار سالگی، دختری شش ساله را به عقد خود در می آورد. بعد از سه سال نامزدی، یعنی دختر در سن نُه سالگی و مرد در سن پنجاه و چهار سالگی به‌حجله‌می روند. بعدها این مرد و طرفدارانش افراد قبیله‌ای (حدأقل) دو هزار نفری را کشته، تمامی افراد ذکور را همچو بره‌سرمی برند. این مرد قهرمان پس از انجام چنین فاجعه‌ای، با همان لباس های خونین رزم با یکی از زنان آن قبیله، که همان روز پدر، برادر، شوهر و پسرش را جلوی چشمش سلاخی کرده‌اند، ازدواج می کند. بدینگونه شاداماد از چنین عروس تیره‌روزی کام می گیرد.

این مرد پهلوان مقدس ترین شخصیت جهان اسلام است. مردمان عشایر که دارای عقلیتی ارتجاعی و ساده‌لوحانه هستند چنین فجایعی را تقدیر الهی پنداشته، اعمال پیامبر را مأموریت از جانب خدا دانسته و هرچیزی را برای چنین شخصیت مقدسی حلال می دانند. چرا که خدای بزرگ این جهان را به خاطر وی آفریده است. او نه تنها مقدس، بلکه دلیل آفرینش جهان می باشد. گفته‌هایش از روی هوی و هوس نبوده‌بلکه وحی خداوندیست.

(وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى, إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى). [771]

افکار عمومی جهان چنین ازدواجی را بزرگترین جرم در حق انسانیت دانسته، چنین فردی را در بند تبهکاران انداخته، عکس او و خبر چنین جنایات هولناکی را به‌خبرگزاری های جهان مخابره کرده و هر دو زن، هم زن نُه ساله و هم زن مصیبت دیده‌و مورد تجاوز واقع شده، را به تیمارستان های روانی می سپارند تا شوک روانی ناشی از چنین اعمال وحشتناکی التیام یابد. از سوی دیگر چنین مردی را به دادگاه کشانده مجازات سنگینی برایش درنظر می گیرند. البته‌بعد از اینکه معلوم شود چنین فردی بیماری روانی ندارد، و گرنه او را به تیمارستان روانی می سپارند.

اکنون که در حال نگارش چنین مطالبی هستم و سرگذشت تراژیک این دو زن را بیان می کنم، به قدری از مظلومیت این زنان متأثر شده‌ام که دستم قادر به‌گرفتن قلم نیست. اما چاره‌ای جز تسلیم نشدن در برابر احساسات نیست و باید ادامه‌داد. برای جلوگیری از تکرار چنین جنایات هولناکی باید خود را برای جبهه‌گیری فکری مهیا سازیم. درست است که این مرد اکنون زنده نیست، اما قوانین و احکام وی هم چنان ماندگار است و با وجود ارتکاب چنین جرم های سنگینی به مقدس ترین فرد تاریخ تبدیل شده است و از ما می خواهند که رهرو راهش بوده، برای به سرانجام رساندن رسالتش به جهاد با انسان های دیگر پرداخته‌و سر ببریم!!

771 – سورۀ النجم 3و4

به یاد داشته باشید، اگر شما به عنوان فردی روشنفکر و دگراندیش چنین رویدادهای واقعی را در تحقیق خود ذکر نمایی از ضرب شمشیر پیروانش در امان نخواهی بود.

در این صورت چه باید کرد؟ آیا داستان را روایت می کنید بدون اینکه از قهرمان و نقش آفرین اصلی آن سخنی به میان آورید؟ در این صورت غیر از تکرار همان داستان های خرافی، که‌در جامعه ورد زبان هاست، کار دیگری انجام داده‌اید؟ آیا با وجود چنین واقعیات تکان دهنده‌ای شیوه‌ی و لحن زبان چگونه‌باید باشد.؟ یا باید کار این مرد را ازدواجی معمولی جلوه داد، یا آن را تجاوز جنسی دانست.

سوأل اینجاست؛ آیا آن جریان واقعاً مراسم عروسی بود یا به‌خاك و خون کشیدن، هتك حرمت انسان ها و جاری کردن جویبار خون؟ چگونه می توان میان قدرت و حکم شمشیر دوره‌ی جاهلیت از یك طرف، و عقلانیت و دانش و تحقیقات دانشگاهی از دگر سو، پیوند ایجاد کرد؟ نباید فراموش کرد که درصورت خودداری از افشای چنین وقایعی و واگذاری این وظیفه‌به نسل های آینده، جامعه ما هم چنان در گرداب ابهام و سرشار از استضعاف دینی و طبقاتی دست و پا خواهد زد. بنابراین نباید از تهدید و متصف شدن به‌اوصافی چون هالو، نفهم، عقده‌ای و غیره، که‌از جانب مرتجعان اعمال می شود، ترسید. روشنفکر راستین باید با اراده‌ای تزلزل ناپذیر حقیقت را، بدون هراس و اظهار ندامت، بیان کند.



پس از تهدیدات ملا کریکار؛ روزنامه‌ی داکبلادیتی نروژی، طی گفتگویی که با مریوان حلبچه‌ای انجام داد، در آن گفتگو ایشان آمادگی خود را برای گفتگو و مناظره‌ی تلویزیونی و همگانی با ملا کریکار اعلام داشته‌است، اما وی حاضر بدین مناظره‌نشده‌است.

خواننده‌ی گرامی! من این چنین کردم. با احساس تعهد در قبال شما، شهید "عبدالخالق معروف" و مردم ستمدیده‌کشورم، که‌بارها و در جریان فجایعی چون قتل عام حلبچه‌و انفال قربانی شده‌اند، صادقانه‌حقایق را بدون هیچ تحریف و حذف و اضافه‌ای بیان کرده و نقاب از روی مجرم اصلی برداشته‌ام. تهدید به‌سربریدن و عذاب اخروی نیز نتوانست مانعی برای ادامه‌ی کارم باشد. چرا که‌نکونامی در اوراق طلایی تاریخ کُرد را، بر نعمات بهشت مرتجعان ترجیح می‌دهم.

برخلاف گفته‌مردان اسلام، قصد من اهانت به‌دین اسلام نیست، بلکه‌بیان حقایق است. مشکل آن ها تنها ناتوانی از پاسخ دهی به‌انتقاداتی است که از تعقل منطقی سرچشمه می گیرد. وگرنه‌به‌تهدید و دروغ و افتراء متوسل نمی شدند.

اوج موفقیت و پیروزی خود را در این نکته‌می بینیم که توان پاسخگویی به انتقادات ما را در خود نمی بینند. هر شخصی بستگی به میزان توان خویش، دست به تحقیر مخالفان زده‌و همیشه‌چاقو بدست و آماده‌برای سر بریدن، در میدان حاضر بوده‌اند. بنابراین باید به‌آن ها گفت: اگر، به‌قول خودتان، دینتان کامل است و این دین از پاسخ دادن به جزیی ترین مسائل و مشکلات فروگذار نکرده است، و جوابی منطقی برای انتقادات دارید، ارائه دهید تا خود به دست خود قلم هایمان را شکسته و دیگر داد سخن ندهیم. به قول معروف؛"یزد دور است گز که نزدیك است". اگر "اتحادیه‌علمای اسلامی" و دیگر زیر شاخه‌هایش بتوانند نادرستی حتی یك ششم از منابع و مطالب این کتاب را به اثبات برسانند، رسماً از نوشتن این کتاب اظهار پشیمانی خواهم کرد. هیأتی با حضور تمامی احزاب و گروه‌ها از "اتحادیه علمای اسلامی" گرفته تا احزابی چون "اتحاد اسلامی"، "جمعیت اسلامی"، "حرکت اسلامی"، "انصارالاسلام"، "جندالاسلام"، مدرسین دانشکده‌های الهیات در کردستان و زیر مجموعه‌هایتان در اروپا تشکیل دهید. اگر غیر واقعی بودن یك چهارم از مطالب این کتاب را ثابت کردید، قول می دهم به مسجدی رفته خود را آماده‌گردن زدن با شمشیر نمایم. اما متأسفانه

اسلامگرایان افراطی اهل بحث منطقی و دیالوگ نیستند. و قبول ندارند که انسان، با هر عقیده‌و دیدگاهی که‌دارد، باید در نوشتن و بیان دیدگاهش آزاد باشد.

نباید فراموش کرد که در جامعه‌ی مالامال از سرکوب، استثمار، کشت و کشتار، ترور، ارعاب و هتك حرمت زنان، نویسندگان از نگاشتن چنین کتاب هایی دست نخواهند شست. بارها دیده‌ایم که‌زنان آرزو کرده‌اند که‌کاش گرگ صحرا و بیابان بودند ولی در جامعه‌اسلامی زن نباشند. یا کاش در جوامع دموکراتیک خوک بودند ولی در جامعه‌اسلامی زن نبودند. بنابراین برای نقد ساختار دینی فرهنگ و مناسبات ضدانسانی حاکم بر جوامع زن ستیز، به دانشمند و فیلسوف نیازی نیست و هر عقل سلیمی قادر به‌انجام آن است. توجیه جنایات، تحقیر و تهدید انسان ها و قائل بودن به‌وجود خط قرمز در اسلام، چیزی جز ورشکستگی فکری در مقابل انتقاد و سؤال منطقی نیست.

هیچ گاه آماده نیستم که مطابق میل اسلامگرایان بنویسم و همواره در تمامی نوشته‌هایم رویه‌ای ساده و بی آلایش در پی خواهم گرفت تا تمامی مردم بتوانند آن ها را مطالعه‌کرده و بیشترین استفاده را ببرند. پشیمان هستم از این که کتاب های قبلی را ساده‌ننوشته‌ام. کسانی که نوشته‌هایم را بازاری دانسته و با دیدی تحقیرآمیز به آن ها می نگرند بهتر است در مورد فریاد و پیام زنان به جان رسیده، تحقیق کرده و ببینند که‌چگونه‌سر زنان را، به بهانه حفظ شرف و ناموس مردان، از تن جدا می کنند. اسلامگرایان کی و در

کجا انتقاد از اسلام را مساوی با ازدیاد معارف و آگاهی دانسته‌اند تا پذیرای کتاب من باشند؟ مردان مسلمان آزادی تام دارند که با تمام توان به شخصیت زنان توهین و اهانت نمایند، سرشان را از تن جدا کنند، سنگسارشان کنند، هتک حرمتشان کنند، در طفولیت آن ها را عقد کنند، شرف خود را در میان کشاله‌های ران آن ها بیابند، به بهانه‌ی حجاب اجباری توبره بر سرشان کشند، هنگام آمیزش آن ها را کشتزار خود بدانند، آن ها را به اسب، گاو، گوسفند و حیوانات گوناگون تشبیه‌کنند و زنان و کودکان را زنده به‌گور کنند، اما تحمل نمی کنند که ما کتابی(گیریم دارای اشتباهات جزیی گرامری) بنویسیم. این در حالیست که نوشتن، عملیات انتحاری نیست. کسی را به خاک و خون نکشیده و کسی را سر نمی برد. در حالی که‌اسلامگرایان با تکیه بر آیات قرآنی انسان ها را هم چون بره سر می برند. آن ها علیه عملیات انفال، علیه بمباران شیمیایی حلبچه، علیه کوچ دادن اجباری مردم روستاهای کردستان و علیه‌قتل عام ها و ایجاد گورهای دسته جمعی نه تنها راهپیمایی و اعلام نارضایتی نکردند، بلکه کاملاً سکوت اختیار کردند. علیه شیخ زانا و مریدان و مجاهدانش، به خیابان ها نیامدند، اما علیه این کتاب بلوا راه انداختند. به خیابان ها ریخته و نویسنده‌ی کتاب را تهدید به مرگ کردند.



راهپیمایی روز دوشنبه 2006/2/14 شهر هولیر

البته ناگفته نماند که برای آیینی هم چون اسلام این مسأله کاملاً طبیعی است. در این دین متنی یافت نمی شود که نشان از تساهل و تعامل بوده راه درست زندگی کردن را به انسان ها نشان دهد. در عوض ده‌ها آیه وجود دارد که مستقیماً می گویند: این گونه بمیر و به خاطر رسیدن به فلان خوشی ها ده‌ها انسان دیگر را نیز بمیران. از روزی که اسلام اعلام موجودیت کرده است، نان، آزادی و بهشت برین را زیر سایه‌ی شمشیر خود گرفته است و تمام و کمال انسانیت را در خون غلطانیده است. این سوأل هرگز به‌ذهن سردمداران اسلام خطور نکرده است که: آیا رواست که زندگی و منافع تمامی انسان ها قربانی پدیده‌ای شود به نام اسلام؟ آیا منطقی است که‌برای دستیابی به لذایذ جنسی و خوشی های موعود بهشتی این همه قتل عام راه‌انداخت؟ آیا به خاطر خوردن سیبی بهشتی قربانی شدن این همه افراد بی گناه عادلانه است؟

اسلامگرایان به تندی و ددمنشانه با این کتاب برخورد کردند که خود نشان از ذلیل شدن اسلام، سنت های محمد و مجاهدانش دارد. این کتاب انعکاس ندای انفال شده‌ها، مویه‌ی درگلو خفه شده‌ی کودکان پرپر شده‌ی حلبچه و سرانجام صدای خفه‌شده‌ی زنانی است که در خانه‌هایشان زیر کتك و شکنجه‌های پدر، برادر، پسر، پسر عمو، پسر خاله و سایر نرینگان گرفتارآمده‌در کنجی، بی پناه و دست به زانو بانومیدی زار می زنند. و به خاطر فرمانبری و محافظت از شرف و ناموس بر باد رفته مردان مسلمان، می سوزند و سوزانیده می شوند. بینی، گوش و سرشان بریده‌شده و مورد تجاوز قرار می گیرند. این کتاب نمایش حلقوم بریده شده‌ی آزادیخواهان، هتك حرمت انسان ها و گریه و لابه‌ی مادران قربانی شدگان است و با خاکستر جسم و خون زنانی نوشته‌شده است که راضی نشدند لای پاهایشان مأمن پاسداری از شرف و ناموس پاسداران خدا باشد.

واقعیات این کتاب که از راه تحقیق و تفحص های علمی و تاریخی به دست آمده‌است، با استفاده‌از دعا و مناجات و نیروی شمشیر، و یا با فتاوی سران القاعده‌ی تروریست و علی باپیرها، با تهدیدات ملا کریکارها، از راه منابر و مساجد ملا هادی ها، با سوزانیدن این کتاب و تظاهرات های مردم نا آگاه به واقعیت، نابود شدنی نیست. تمامی طرح و برنامه‌هایشان تنها یك مطلب را اثبات می کند و آن به بن بست رسیدن و شکست فکری و فلسفی و اخلاقی اسلام است.

منابع:

1 – التورات

2 – الاناجيل

3 – القرآن

4 – صحيح البخاري: تأليف: أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزبة البخاري, تاريخ المولد 194 :هـ تاريخ الوفاة 256 :هـ . توفي سنة ست وخمسين ومائتين وقد بلغ اثنتين وستين سنة . أول مصنف في الحديث الصحيح المجرد، وهو أصح الكتب بعد القرآن.

5 – صحيح مسلم: تأليف :أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري وُلِدَ سنة 204هـ بنيسابور، وتُوفِّيَ سنة 261هـ. وهو ثاني الصحيحين، ورتبه على الأبواب الفقهية، وهو كتاب جامع للأحكام، والآداب، والأخلاق، والعقائد، وغير ذلك..

6 – سنن أبي داود, تأليف :سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمر الأزدي السجستاني وُلد في إقليم متاخم بالهند سنة 202هـ، تاريخ الوفاة 275 :هـ, خَرَّج فيه الصحيح، والحسن، والضعيف، والمحتمل، وما لم يجمع على تركه.

7 – الترمذي، تأليف :أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك السلمي الترمذي وُلِدَ سنة 209هـ، في مدينة ترمذ، وبها تُوفى سنة 279هـ .

8 – مسند أحمد : تأليف :أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني , تاريخ المولد 164 :هـ تاريخ الوفاة 241 :هـ..

9 – سنن ابن ماجه, تأليف :أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه الربعي القزويني تاريخ المولد209 :, تاريخ الوفاة273 :

10 – موطأ المالك تأليف :أبو عبد الله مالك بن أنس بن مالك بن أبى عامر بن عمرو بن الحارث بن غيمان بن خثيل بن عمرو بن الحارث، الأصبحي المدني, صاحب أحد المذاهب الفقهية الأربعة،ومات فى صفر سنة تسع وسبعين وقال الإمام مالك نفسه عن كتابه هذا: "عرضت كتابي هذا على سبعين فقيهًا من فقهاء المدينة ، فكلهم واطأني عليه فسميته الموطأ."

11 – سنن النسائي: تأليف :أبو عبد الرحمن أحمد بن على بن شعيب بن على بن سنان بن البحر الخراساني ولد في مدينة نساء سنة 215هـ، وفاته سنة 303هـ . وكان شافعيَ المذهب.

12– سنن الدارمي تأليف :أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن برهام الدارمي السمرقندي , وُلِدَ في سنة 181هـ في سمرقند، ومات سنة255 هـ عن خمسة وسبعين سنة.

13 – المستدرك على الصحيحين. الحاكم النيسابوري، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري. المستدرك على الصحيحين، ولادة المؤلف321وفاة المؤلف405 دار الكتب العلمية بيروت. 1411–1990 الطبعة الأولى عدد الأجزاء4 المحقق مصطفى عبد القادر عطا.

14– زاد المعاد في هدي خير العباد, تأليف :الإمام شمس الدين أبي عبد الله بن قيم الجوزية , كتاب زاد المعاد لصاحبه ابن القيم. الفقه وأصوله : السيرة والتاريخ.

15- الروض الأنف: أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن أحمد السهيلي (المتوفى : 581هـ, دار إحياء التراث العربي، بيروت, الطبعة : الطبعة الأولى، 1421هـ/ 2000م

16- السيرة والتاريخ , بن هيشام , الامام ابى محمد بن عبداملك بن هشام. تقديم وتعليق طه عبدالرووف سعد, مطبعة الحاج عبدالسلام محمد بن شقردن.. مصر..1971

17- الطبقات الكبرى. البصري الزهري , محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري. ولادة المؤلف168 وفاة المؤلف230 دار صادر بـيروت عدد الأجزاء8

18- ابن كثير , البداية والنهاية. الطبعة الثالثة , دار الكتب العلمية , بـيروت 1987.

19- العسقلاني , أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الإصابة في تمييز الصحابة. ولادة المؤلف773 وفاة المؤلف852 دار الجيل بـيروت 1412 – 1992 الطبعة الأولى عدد الأجزاء8 المحقق علي محمد البجاوي.

20- الجاحظ , المحاسن والاضداد, الشركة اللبنانية للنشر, طبعة 1969 فصل- محاسن التزويج

21- البلاذري , احمد بن يحى بن جابر البلاذري. فتوح البلدان.. مطبعة القاهرة – الطبعة الثانية1956

22 – تفسير ابن كثير, إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي أبو الفداء: تفسير القرآن العظيم, وفاة المؤلف774, عدد الأجزاء4 دار الفكر بـيروت1401.

23 – تفسير القرطبـي، محمد بن أحمد بن أبـي بكر بن فرح أبو عبد الله القرطبـي: الجامع لأحكام القرآن. وفاة المؤلف671، عدد الأجزاء20 المحقق أحمد عبد العليم البردوني، الطبعة الثانية، دار الشعب، القاهرة 1372.

24 – تفسير الجلالين, السيوطي, جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبـي بكر المحلي, عدد الأجزاء:1

25– تفسير الطبري, جامع البيان عن تأويل آي القرآن تأليف أبي جعفر محمد بن جرير الطبري المتوفى سنة 310 هـ, قدم له الشيخ خليل الميس, ضبط وتوثيق وتخريج صدقي جميل العطار, دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع, جميع حقوق إعادة الطبع محفوظة للناشر 1415 هـ/ 1995 م

26– الطبري, محمد بن جرير الطبري أبو جعفري, تأريخ الطبري, تاريخ الأمم والملوك, ولادة المؤلف224 وفاة المؤلف310, الطبعة:الأولى عدد الأجزاء5, دار الكتب العلمية, بـيروت1407

27– السيوطي, جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبـي بكر المحلي, أسباب ورود الحديث أو اللمع في أسباب الحديث. وفاة المؤلف911, الطبعة الأولى عدد الأجزاء1 المحقق يحيى إسماعيل أحمد, دار المكتبة العلمية بـيروت 1404هـ – 1984م.

28– السيوطي , جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبـي بكر المحلي, الاتقان في علوم القرآن, مطبعة الازهرية – قاهرة– 1318هـ.

29– السيوطي, جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبـي بكر المحلي, تأريخ الخلفاء.. الطبعة الثالثة 1997 , دار المعرفة – بـيروت لبنان..

30– السيوطي, جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبـي بكر المحلي, الدر المنثور في التفسير بالمأثور.. منشورات مكتبة المرعشي , 1404 هـ.

31- السيوطي, جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبـي بكر المحلي, جمع الجوامع, او الجامع الكبـير. طبعة مجمع البحوث الاسلامية بمصر.
32-الواحدي، اسباب النـزول، ابو الحسن الواحدي النيسابوري، مؤسسة الحلبى بالقاهرة طبعة 1968
33- ابن قيم الجوزية: اخبار النساء. دار المدى للثقافة والنشر سوريا، دمشق2001ص11
34- العسقلاني: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الإصابة في تمييز الصحابة. ولادة المؤلف773 وفاة المؤلف852
35- الشافعي, محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي, أحكام القرآن, وفاة المؤلف204, عدد الأجزاء2, المحقق: عبد الغني عبد الخالق دار النشر, دار الكتب العلمية, بـيروت, 1400.
36- الشافعي, محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي, اختلاف الحديث, ولادة المؤلف150وفاة المؤلف204, الطبعة الأولى, عدد الأجزاء1, المحقق عامر أحمد حيدر مؤسسة الكتب الثقافية بـيروت. 1405 هـ- 1985م.
37- الشافعي, محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي, الأم, الطبعة الثانية عدد الأجزاء8, مدينة النشر بـيروت 1393.
38- الشافعي, محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي, مسند الشافعي, عدد الأجزاء1, دار الكتب العلمية بـيروت سنة النشر (..)
39- المنتخب من كتاب أزواج النبـي صلى الله عليه وسلم,ابوعبدالله, الزبـير بن بكار بن عبد الله بن مصعب الزبـيري أبوعبدالله.. وفاة المؤلف256 مؤسسة الرسالة بـيروت1403 الطبعة الأولى عدد الأجزاء 1 المحقق سكينة الشهابـي
40- كتاب الأربعين في مناقب أمهات المؤمنين. (ابن عساكر) جزء1

41- ابن قدامة, : المغني في فقه الإمام أحمد بن حنبل الشيباني, عبد الله بن أحمد بن قدامة المقدسي أبو محمد, دار الفكر – بيروت, الطبعة الأولى ، 1405, 10 الجزء الأول ص351

42- د. احمد عبالكريم: القلق وبعد الجنسي. طبعة بـيروت–لبنان1996

43- الفاكهي، محمد بن إسحاق بن العباس الفاكهي أبو عبد الله: مكة في قديم الدهر وحديثه. ولادة المؤلف217 وفاة المؤلف275، الطبعة الثانية عدد الأجزاء6 المحقق د. عبد الملك عبد الله دهيش، دار خضر بـيروت1414.

44- خليل عبداالكريم: مجتمع يثرب، العلاقة بـين الرجل والمرأة في عهدين المحمدي والخليفي. مؤسسة الانتشار العربى، بـيروت. الطبعة الثانية 1997 القاهرة، الطبعة الثانية

45- خليل عبداالكريم، الصحابة والصحابة، السفر الثاني، مطبعة السيناء ، القاهرة، الطبعة الاولى1997ص

46- عادل عبالمنعم ابو العباس: الزواج والعلاقات الجنسية في الاعلام. مكتبة القرآن للطبع والنشر– القاهرة1987

47- خليفات ، مروان خليفات. وركبت السفينة . مركز الغدير للدراسات الاسلامية – الطبعة الاولى1985

48- د. هلال عبدالحسين السلامة: القديم في الحاضر. الطبعة الثانية 2000, جامعة القاهرة, مصر

49- السيسلي, د. عبدالحميد السيسلي: سايكولوجية الاخلاق . الطبعة الثانية, 1980دار الكتب الاسلامية, مصر

50- العقيلي, شيخ سيف الدين محى الدين العقيلي: الحجاب. الطبعة السادسة, 1998 دار الكتب للطباعة والنشر, دمشق

51- ابن اثير: اسد الغابة في معرفة الصحابة, دار الشعب الطباعة الفنية / القاهرة :1966

52- البغدادي.. الناسخ والمنسوخ.. هبة الله بن سلامة البغدادي.. دراسة وتحقيق: د.موس ناي علوان. دار العربية للموسوعات- بيروت-1989

53- توفيق الفكيكى.. المتعة واثرها فى الاصلاح الاجتماعي. مطبوعات النجاح بالقاهرة (السنة مجهولة)

54- الزنجاني, تأريخ القرآن. ابي عبدالله الزنجاني. منظمة الاعلام الاسلامي. الطبعة الاولى1984.

55- ابن تيمية, حجاب المرأة ولباسها في الصلاة, تحقيق محمد ناصر الدين الألبانى, المكتب الإسلامى

56- عاطف سلام: فقيهات بين السنة والشيعة، مركز الغدير للدراسات الاسلامية طبعة 2000

57- د.يوسف مراد: مبادىء علم النفس العام. دارالمعارف بمصر الطبعة الثانية 1957

58- المنجد , الدكتور صلاح الدين. الجنس عند العرب بغداد. طبعة الرابعة 2002

59- الخالدى , د. صلاح عبدالفتاح. الخلفاء الراشدون بين الاسقلاف والاستشهاد. دار القلم, دمشق1999

60- حريتانى , د. سليمان حريتانى. الخمرة.. الموقف من الخمرة. دار الحصاد للنشر.. سوريا.. دمشق الطبعة الاولى 1996

61- الشريف , د. محمود بن الشريف. الاسلام والحياة الجنسية. دراسة تحليلية مستمدة من قرآن الكريم.. مكتبة دار الكتب العلمية بيروت, لبنان. طبعة 1988

62- رضا , د.فؤاد علي رضا. من علوم القرآن. مكتبة مدبولي في القاهرة.. الطبعة الاولى

63- ضيف , د. شوقي ضيف, العصر العباسي الاول. ط 1995 بـيروت, لبنان
64- النهيوم , الصادق النيهوم. الاسلام ضد الاسلام. مكتبة الاسد الوطنية , الطبعة الثانية1995
65- سليمان المظهر: قصة الديانات. مكتبة مدبولي , الطبعة الثانية1998
66- الوردي , د. علي , وعاظ السلاطين. الطبعة الثانية, دار الكوفان – لندن 1995.
67- فيليپ كامبـي: العشق الجنسى والمقدس، ترجمة: عبدالهادي عباس, الطبعة الثانية 1995, دار الحصاد للنشر والتوزيع, دمشق.

منابع کردی

68- شجاع الدين شفا، پیامبران در آیین های توحیدی، تولدی دیگر، ایران کهن در هزاره‌ی نو، چاپ چهارم، ترجمه‌به کُردی: شازین هیرش، مجله‌ی رفرم، شماره‌ی 7، بهار 2005صفحات 22-105

69- خـون نامـه، چـاپ دوم 2004، چـاپ و نـشر آن محفـوظ اسـت، نوشته‌ی : مریوان حلبچه‌ای، به نام مستعار زرتشت چاپ شده‌است.
70 – دروازه‌هـای دیـن در میانـه‌ی زمـین و آسـمان، نوشـته‌ی مریـوان حلبچه‌ای، چاپ و پخش سه‌ردەم، جلد اول، سال 2001.
71 – کُردیار، مختصری از تاریخچه‌ی هم جنس بازی در خاورمیانه.